



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد اول (۱-۸) گزارش مباحث پژوهشی، علمی
مرحوم استاد علامه آیة‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد
که طی ۱۷ جلسه، از تاریخ ۱۳۶۹/۰۲/۱۹ الی ۱۳۶۹/۰۵/۲۷ به **دور**
سوم بحث **پیرامون روش تنظیم امور** پرداخته است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور
قرار دارند، از نوار پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار
گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.
ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری
رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

جلسه اول - ۶۹/۲/۱۹	۳
جلسه دوم - ۶۹/۲/۲۳	۵۵
جلسه سوم - ۶۹/۲/۲۶	۸۱
جلسه چهارم - ۶۹/۲/۳۰	۱۳۳
جلسه پنجم - ۶۹/۳/۲	۱۷۹
جلسه ششم - ۶۹/۳/۶	۲۱۹
جلسه هفتم - ۶۹/۳/۸	۲۵۹
جلسه هشتم - ۶۹/۳/۱۳	۳۰۱

جلسه اول - ۶۹/۲/۱۹

فهرست

ضرورت برنامه ریزی

موضوع و ارکان موضوع و سیر آن در برنامه ثابت است

تغییر و متغیر در برنامه ضرورت مدل برای برنامه ریزی

هدف عقلی، نقلی یا تجربی است آیا مدل نقلی کاملاً فعلاً در دست می باشد

فرق بین هدف و جهت چیست

آیا سیر اهداف محدود است

برنامه چیست؟

ثبات در برنامه

مدل چیست

تفاوت مدل و برنامه

احتالاتی در مورد جایگاه نقل در مدل

آیا شیوه مدل سازی نیز مؤثر از نقل می باشد

استنباط از نقل عقلی است

آیا نهائی ترین مدل نقلی است یا نهائی ترین اصل در مدل نقلی است

آیا مدل بی جهت است

مدل سازی بر اساس اصول و روابطی که از نقل داریم به علاوه تناسباتی که عقلاً تشخیص می دهیم

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم... بحث را از اینجا آغاز می‌کنیم که ولایت حقّه الهی یک طریقی لازم دارد و آن طریق به یک معنا حاصل شدن نیست (در غیر معصوم) الا به یک وسیله ای، یعنی ابزاری میخواهد، پس اگر مادر همین قدم اول دقت کنیم، اگر ولایت و سرپرستی نباشد معنایش اینست که در رتبه عینیت رشد نباشد یعنی اگر برای عالم هدفی و غایتی باشد و رشدی ملاحظه گردد، همانگونه که تخییر و تغایر و ترکیب، لازمه رشد است، این رشد بدون ولی (در عینیت) ممکن نیست، در نقطه اعلی "الله ولی الذین آمنوا" یعنی ولایت الهیه حاکم است، حال اگر این ولایت الهیه نباشد رشد بدون آن محال است، اگر سرپرستی افاضه اعطاء و حفظ در جهت خاص نباشد و اگر آن چیزی که خلق کرده اند و متعلق به غایت است، اشتداد پیدا نکند و همانگونه که هست بماند، بدان معنی است که تخییر نکند و لسی اگر در تخییر است و تخییر هم اختلاف پتانسیل لازم دارد، معنایش اینست که یک تعلقی هم حتماً هست والا حرکتی در کار نیست و عدم حرکت بدان معنی است که آن مطلب باید مطلوب بالذات باشد و اگر همه عالم مطلوب بالذات شد دیگر نمیتوان گفت از خدا به خلق خیر میرسد، چرا که رسیدن خیر از خدا به خلق، با مطلوب بالذات بودن همه مراتب عالم سازگار نیست بلکه باید عالم یک سیری غایتی، طرفی، جهتی و "برای" ای داشته باشد، هر کدام از اینها مباحث مفصلی است و لسی بصورت خیلی اجمالی میتوان چنین گفت که همانطور که میگوئیم منطقاً سیر باید بطرف کمال باشد تا گفتن اینکه "خیر از خالق به مخلوق میرسد" صحیح باشد، بدون سرپرستی نیز امفوق محال است که واقع شود و سرپرست لازم دارد و این سرپرستی در هر رتبه ای متناسب با همان رتبه باید واقع

شود تا برسد به رتبه ای بنام جامعه ، جامعه هم سرپرست لازم دارد ، وقتی شمابه خانواده توجه کنید ، میگوئید رشد و رسیدن به مقصدی برای خانواده بدون سرپرست حاصل نمیشود ، کانه بدان معنی است که بدون يك فاعلی فعل رشد نسبت به موضوعی جاری نمیشود ولو اینکه میل و تعلق به رشد و ۰۰۰ هم در موضوع باشد ولی برای ظهور و بروز آن سرپرست میخواهد .

حال اگر سرپرست برای رشد ضرورت دارد ، سرپرست نمیتواند سیری و مطلوبی و مقصودی که در پی تحقق آن است ، در نظرش نباشد ، اگر در نظرش سیر مطلوبی است و موضوع را هم میشناسد و در صد دجلو بردن این موضوع در آن سیر است مسلم بدون اینکه ابزاری داشته باشد قادر به اینکار نیست و لازمه آن در اختیار داشتن ابزاری خاص است ، مثلاً وقتی دکتري میخواهد مریضی را معالجه کند ، اولاً ، این دکتر باید معنای صحبت را بفهمد ، ثانیاً ، بخواهد آن مریض را معالجه کند ، ثالثاً ، علاوه بر توانایی شناخت بیماری باید توانایی دادن نسخه را هم داشته باشد و این نسخه همان ابزاری است که مریض را در يك سیر جلو میبرد ، اگر دکتر توانایی ارائه نسخه را نداشته باشد ، اگرچه دکتري دوا شناس و مریض شناس است و لکن نحوه ترکیب نمودن دواها را نمی داند ، بعبارت دیگر اگرچه دکتري است که متخصص تولید داروست و داروها را میشناسد و احیاناً علائمی هم از مریضی میشناسد ولی توانایی جمع خصلتهای مختلف مریض و به تبع آن ارائه سیرو مراحل خاصی برای علاج این مریض خاص را ندارد ، یعنی دکتر معالج نیست ولو اینکه انواع مختلف دارو (که از منابع و معادن طبیعی و گیاهی و حیوانی و غیره گرفته) هم در اختیار دارد و هر کدام را هم با نام میشناسد ولی معالج نیست ، کما اینکه اگر هر کدام از ما را هم در يك داروخانه و یا يك عطاری قرار دهند و هر دارو و جهت مصرف آن را هم بمانگویند ، اگر علم طب و روش معالجه را ندانیم ، از ارائه نسخه عاجزیم و چه بسا به کسی که دارای بیماری قلبی است بدون توجه به وضع کبد یا معده یا خون سازی یا اعصاب یا دستگاه گوارش او ، دارویی بد هیم که حالش

بدتر هم بشود ، اگرچه این دارو ظاهراً برای قلب تجویز شده ولی اگر يك کسی که علم طب خوانده آن را مشاهده کند ، میگوید در این شرایط خاص ، این دارو باید به ضمیمه فلان داروی دیگر مصرف میشد چراکه به تنهایی برای چنین بیماری نه تنها مفید نیست که مضر هم هست بنابراین ترکیب نمودن داروها و نسخه دادن عبارتست از برنامه دادن جهت معالجه مریضی خاص و بسته به وضعیت خاص مریض ، ممکن است مفصل باشد بگونه ای که رژیم غذایی و تنظیم حرکات فرد ، خواب ، سکونت و غیره را هم دربرگیرد و یا برعکس مجمل و کلی باشد ، بنابراین برنامه معالجه یا نسخه با وضعیت بیمار تناسب دارد و لذا اینگونه نیست که دکتريک مریض را که دید و نسخه ای داد این نسخه را برای فردی که اصلاً ندیده هم تجویز کند پس در نسخه که ناظر به حال مریض است حفظ موضوع امری ضروری است .

نسبت به جامعه هم این مطلب صادق است ، اگر جامعه ای مریض است و شما میخواهید آنرا سرپرستی کرده و از يك بیماری به يك صحتی ورشدی برسانید ، مثلاً اگر جامعه طوری باشد که در آن تعلقات و ولایت و ... ضعیف باشد و خدای ناخواسته تولى به ولایت مستکبرین و طاغوت دارد و یا ولایت در آن بگونه ای است که بقول عوام هم خدا را میخواهد و هم خرما را ، هم دلش میخواهد که اسلام معزز و منصور باشد و هم به زندگی مرفه علاقه دارد (يك نفر بود که وقتی برای او ترکیب شدن آرد و شکر و روغن و درست شدن حلوا را مثال زدیم و از آن استفاده کردم که مصرف کالاهاى مصرفى خارجى ها ، ما را از جهت صحیح دور میکند ، میگفت : " هرچه بگوئید اطاعت میکنیم ولی دست به اینها نزنید ، چگونه میتوان پذیرفت که ماشین لباسشویی و جاروبرقی ، تلفن ماشین و غیره باشد اینها را کفار درست کرده اند ولی چگونه میتوان آنها را نفی کرد ؟ " بهر حال ممکن است جامعه طوری باشد که تعلقات و جهت باشد ، یعنی هم امام خمینی (ره) خدا ، دین و امام حسین را دوست میدارد و هم آن محصولات را هم دوست میدارد (در اینصورت يك چنیــــن

جامعه ای را اگر بخواهیم تعلقات ، اطلاعات ، امور اقتصادی و نیازهایش را عوض کنیم ، بدون واحد دیدن موضوع محال است اگر موضوع بخواهد حقیقتاً متبدل شود وارکانی از آن باقی نماند مطلب فوق محال است ، کما اینکه سیر نیز به نحو کلی نمیتواند عوض شود ، یعنی نمیتوان اینطور گفت که " سرپرستی بطرف خاصی است ولی وسط راه آن را عوض می کنیم " چرا که اگر بنا باشد که بتوان راه را مرتب عوض کرد ، آیا تا چه اندازه میتوان راه را عوض نمود ؟ آیا به حدی که به سرجای اولمان برگردیم ؟ در هر حال چنین چیزی ممکن نیست و باید يك مقصد اعلی و يك برترین هدفی باشد و يك چیز هم باشد که مراتب مختلف را بهم مرتبط کند ، از جمله مطالبی که در کتاب " استراتژی " هم بآن اشاره شده ، " ابزار هماهنگ سازی سیاستهای دراز مدت " که در يك منزلت " معیار هماهنگ سازی سیاستهای دراز مدت " است) میباشد و این مطلبی است که بدون آن سیاستها متشتت است . • هماگونه که در باب سیاست ابزار فوق ضرورت دارد ، در باب تخصیص و ترکیب يك نسخه هم ضرورت دارد ، در باب خود مراحل (از مرحله ای به مراحل بعدی رفتن) نیز ضرورت دارد یعنی يك چیز ثابتی باید بین این مراحل باشد چرا که اگر يك امر ثابت حاکمی بر سیرنداشته باشیم ، رسیدن به آن مقصد واحد محال است . • پس هم مقصد باید واحد باشد ، هم موضوع و هم سیر و هم امراکام بر آن سیر . لذا اگر موضوع متبدل شود و یا هدف غایی تغییر کند و یا امر ثابت حاکم و یا جهت تغییر کند ، یا متلون بودن هر کدام از اینها غرض حاصل نمیشود و به انفصال مطلق نیت می انجامد .

پس اگر بنا باشد که مقصد واحد باشد و تعلق باید به مقصد غایی و نهایی باشد ، برعکس آن هم صحیح است که بگوئیم : " راه بر اساس مقصد تبیین میشود ، جهت بر اساس مقصد مشخص میشود " و سپس بگوئیم : " راه و مسیر نسبتی است بین شیئی و مقصد " و نیز " باید يك خصوصیات در موضوع داشته باشیم که در عین حال تغییر ، ارکان موضوع باشند و دال بر عدم تبدل موضوع باشند یعنی

رکن در موضوع باید محفوظ و واحد باشد .

حال اگر " ارکان موضوع " ، " محور جهت " و " مقصد و جهت " ثابت باشند ، وقتی سیر

بدون تغییر ممکن نیست جایگاه تغییر کجاست ؟ پس يك امر متغیری هم داریم که کیفیتهای مختلفی

را که برای سیر واقع میشود ، داراست ، البته آن متغیر باید متعلق بوده و در رتبه اول به غایت

تعلق داشته و در رتبه دوم (بر اساس تعلق به غایت) متعلق به جهت و جمیع مراتب جهت باشد .

ولی اگر عکس این باشد یعنی آن قسمت ثابت متعلق به این امر متغیر باشد ، فرض تغییر در این

متغیر ، لزوماً منتهی به متغیر بودن آن ثابت هم میگردد چرا که تعلق آن باید عوض شود و عوض شدن

تعلق یعنی عوض شدن هویت و ذات آن . در صورتیکه اگر بگوئیم متغیر متعلق به ثابت و ارکان

آن است ، چنین نیست . نسبت به امر متغیر (مباحث مختصری در دفتر شهر صورت گرفته که

خلاصه آنها اینست که) هرگاه در تغییر چیزی بالمره ثابت باشد تغییر محال است کما اینکه

اگر همه آن نیز ثابت باشد تغییر محال است تغییر باید به امر ثابت متعلق باشد ، زیرا اگر تعلق

بآن نداشته باشد هر کدام دو چیز علیحدہ میشوند ولی اگر تعلق موضوعیت دارد و ربط آیند و تعلق

است ، به نظر میرسد که این ربطی که میگوئیم " تعلق " بدون کیف نیست ، یعنی آنچه را که

نسبت به مدل بعنوان " رابطه تعلق و امر ثابت " مطرح می کنیم ، به يك منزلت ، منزلت ترکیبی

آن را می رساند که در عینیت امری ثابت در اشیا هست و امری متغیر يك ربطی بین آیند و مطرح است

و تصرف ولی در کیفیت این ارتباط واقع میشود ، حتی تصرفها و تخصیصهای کمی هم که " ولی " صورت

میدهد ، بمعنی تصرف در مدل موجود است لذا اینکه مدل عینی محض باشد و از روند گذشته بیرون

آید ، محتای اینست که مدل قبل را تا میباید کنیم (بفرض که آن را بشناسیم) مثلاً اگر بگوئید که قبول

داریم که کشاورزی يك مجموعه است و بر اساس اینکه تناسبات اجزاء با هم سازگار باشد ، مطرح

می گردند ، فرضاً مصرف میزان کود بستگی به مقدار رگندم و مقدار زمین دارد و اگر بیشتر از آنچه که

لازم است مصرف شود، نه تنها مفید که مضر هم هست پس تناسبات باید پیدا شود و براساس آنها دستورالعمل داده شود، حال اگر متناسبات را پیدا کردیم و در بخش کشاورزی ده درصد رشد نشان داد، و نسبت به صنعت، شیلات، فرهنگ و سیاست هم ده درصد رشد نشان داد، آیا میتوانیم بگوئیم رشد حاصل شده است؟ مسلم نه، چرا که همانگونه که بین کود و گندم و زمین ملاحظه تناسب آنها اصل بود، این کیفیتهایی که حاصل آن هستند نیز در جامعه دارای یک تناسباتی هستند حال این مطلب بچه معناست؟ بدان معنی است که الگوی مصرف شما هم متناسب است با اینکه این مقدار گندم داشته باشید، این مقدار فلاں چیز و... داشته باشد و رعایت این ضروری است چرا که اگر رعایت نشود، ممکن است گندم زیاد تر تولید شود ولی در برابر آن وابستگی زیاد تر شده است. گندم به نرخ وابسته تر شدن تولید شده است چرا که به تناسب آن ابزار کشاورزی رشد نکرده است چرا که فرضاً کشاورزی وابسته به تکنولوژی بوده (یعنی ماشین حمل و نقل آن خارجی است ماشین تخم آن هم خارجی است، ماشین آبیاری آن هم خارجی است، کود آن نیز خارجی است) و شما با توسعه دادن این، هرچه پول داشتید خرج خرید ابزار خارجی و کشت گندم کرده اید و لذا باید حساب کرد و دید اگر متناسبات ایجاب میکند که اول صنعت ابزار کشاورزی را تقویت نمود، باید اول خرج کشاورزی نشود بلکه در این مسیر خرج شود که مردم بتوانند تلمبه بسازند یا تراکتور ساده بسازند، یا وسایل حمل و نقل ساده بسازند ولی اگر اینکار نشود توسعه کشاورزی با توسعه وابستگی برابر است.

بنابراین تناسباتی که بین یک مجموعه کوچک تولید است همان تناسبات بین محصولات کشاورزی باید باشد تا نسبت به یک بخش بتوانیم کارائی مطلوب را قائل شویم و در رتبه بالا ترین کلیشه بخشهای اجتماعی باید همین تناسب باشد تا بتوان گفت منتهی آن مطلوب است از این قد بالاتر میتوان چنین گفت که: الگو همان چیزی است که در پایان تناسبات را بیاورد، پس الگو

ابزار تصرف است ، و بواسطه آن تناسبات در عینیت جاری میشود ، یعنی در حقیقت الگو تحقق رابطه بین متغیر و ثابت برنامه ماست .

حال آیا این امور ثابت همان وضعیت و مقصد و ربط بین آند و ست یا طوردیگری است ؟ اگر ماتناسبات را در شکل اولی حذف کردیم و گفتیم رشد ناخالص ملی در اینست که هر کدام از بخشها ده درصد اضافه بدهند آیا واقعاً تناسبات حذف شده است یا نه ؟ فرضاً تناسبات بر اساس طبقه بندی قیمتها - همان مدل کفار ، مسلط برد نیاشده است و شما هم غفلت از آن داشتید و چنین گفته اید که ده درصد گندم اضافه شده و قیمت آن هم روبرویش نوشته اید و سپس با ده درصد های دیگر جمع کرده اید و مجموعاً میگوئید ماثروتمان بیشتر شد ، ولی اگر نخواهید تابع الگوی قیمتها یا ارزشهایی که در نظر مستکبرین محترم است باشید (مستکبرین هم این را برای مقصدی است که محترم میدانند و قیمتها در یک الگوی است که معنا میدهند) اگر بنا شد یک چنین چیزی باشد آنوقت شما باید اگر میخواهید تابع مدل آنها نشوید باید بتوانید یک هدفی که برای شما اصل است را نسبت به عینیت جاری کنید و آن را بر مدلتان حاکم بکنید .

حال میخواهیم هدف را بشناسیم و بر عینیت جاری کنیم ، آیا چه باید بکنیم ؟ آیا روند گذشته را ملاحظه کنیم ؟ معلوم شد که اگر روند گذشته ادامه یابد معنایش اینست که مدلی که بر گذشته حاکم بوده ، همان جاری گردد ، پس ما مجبور میشویم برای هدفمان یک خصوصیتی قائل شویم که با خصوصیت کفار فرق دارد . حال آیا هدف از حرکت یا برترین هدف بوسیله تجربه بدست میآید ؟ در این صورت طبعاً چیزهایی مطرح خواهد شد که با ملایمت مادی یا منافرت مادی ادراک از آن حاصل شود چرا که تجربه تلاطم و تنافر مادی را نشان میدهد و در این حالت تبعیت از هوای است که اصل قرار میگیرد و مقصدتان با مقصد کفار یکی میشود و " توسعه یا گسترش رفاه " میشود اما اگر نخواهیم منافرت یا ملایمت مادی اصل شود ، بوسیله حس نمیتوان هدف معین کرد زیرا حس از

احساس عالم آخرت عاجز است و چه کسی است که بتواند بگوید من عالم آخرت را حس (بوسیله
 ابزار حسی) میکنم؟ (البته ادراک امور معنوی بوسیله امر قلبی يك صحبت دیگری و غیر از این امر
 حسی است و آنچه در اینجا مطرح است حس تجربی است) معنای حس تجربی اینست که در آن
 خصوصیات مادی اصل قرار بگیرد حال اگر گفته شود که هدف را عقلی محض بدست میآوریم در
 اینصورت هم تبعیت از هوای است چرا که فرقی نمی کند که تبعیت از هوای شکل تجربی پیدا کند و یا
 شکل عقلانی (هر چند که در حالت عقلانی هم حتماً منجر به يك نحوه ربط به حس میگردد و عقل صرف
 قدرت قضاوت نسبت به امور را ندارد در عقل عملی - اگر مجرد از وحی شد -) مگر اینکه بتواند بر
 اضطراب و آرامش تفسیر بدهد • و تفسیر عینی (تفسیر مادی) نمیتواند بدهد مگر آنکه آن عقل
 تجربه را هم بپذیرد و اصولی از آن را بپذیرد • علاوه بر این باید دانست که تبعیت از هوای - ولو
 ابتهاجهای معنوی باشد چرا که هوای نفس فقط در عالم ماده نمی آید بلکه در عالم عقل و عالم قلب
 هم می آید و ابتهاج به آلام نفس هم امری مطرح است مثلاً آینه که آدم مبتلای به غرور و در نتیجه -
 مبتهج بآن باشد، یا آدم مبتلای به عجب و در نتیجه مبتهج بآن باشد، و حتی در يك پلح صحیح
 است که بگوئیم آن ابتلاءهای باطنی است که در شکلهای مختلف تبعیت از هوای ظهور پیدا میکند
 یعنی حکومت آن امراض است که تبعیت از ماده یا عقل یا سیر خود بودن در امور قلبی را نتیجه میدهد •
 حال اگر بگوئیم هدف از نقل محض بدست می آید، اگر چنین چیزی را درست داشته
 باشیم نور علی نور، مثل مناسک حج که از اول تا آخرش دستوری است (که مثلاً در فلان زمان از -
 کدام منطقه غسل میکنی، چه چیزی و چه ذکری هم میگوئی و بعد هم چگونه می آیند، چگونه طواف
 کرده یا چگونه سعی می کنی چگونه نماز میخوانی، چگونه و در کدام بیابان می ایستید و چگونه رجم
 می کنید و...) و یا نماز که مدتش کاملاً و بصورت تکمیل شده از طرف حد آمده است (از مقدمات و
 وضو گرفته تا لباس، مکان، اوقات، ذکر، کیفیت اجرا، الفاظ... اولویت در الفاظ سهو،

شك و قضا وغيره ... همه موبم گفته شده است) يعنى كانه نمازگذار به چيزى مبتلاء نميشود كه
 حكم آن نباشد ، اگر يك چنين مدلى را در مورد همه حوادثى كه پيدا ميشود داشتيم خيلى خوب بود
 آنگونه كه دست معصوم (ع) هست و بر اساس علمى كه معصوم دارد به حقايق اشياء كمالى در
 همه زمانها اشرف دارد ، چه علمش دفعتاً همه اش حاضر باشد و چه به صرف توجه علمش حاضر شود
 اگر كسى توجه به ولايت تكوين داشته باشد كه هر اعطائى ميشود از طريق آنها و به شفاعت آنها در
 همه مراتب واقع ميشود ، چيزى را غايب از آنها نميداند ياد مى آيد چند سال پيش كتابى بنام —
 شهيد جاويد نوشته شده بود كه در آن مىخواست بگويد كه حضرت امام حسين (ع) نسبت بآن سفر
 علم نداشته است و براى ما هميشه اين سؤال مطرح بود كه آيا امام حسين (ع) در آن سال شب
 قدر داشته يانه ؟ آيا در شب قدر به حسب نص صريح قرآن ملائكه به وجود مباركش نازل شده اند و
 امور را به عرض ولى امر كه حضرتش باشد رسانده اند يانه ؟ و آيا اعظم امور كه مساعده شهادت
 ايشان براى كل تاريخ است را براى ايشان گفته اند يانه ؟ اينكه عده اى براى جواب به اشكال
 فوق بدنهال روايتى ميگشتند كه اثبات كند كه حضرت علم به اين امر داشته يانه ، اگر دقت ميكرد
 روايتى لازم نيست ، خود آيات مباركه سوره قدر صريحاً دلالت بر اين دارد كه در شب قدر تمام
 موضوعات به عرض ولى امر ميرسد " من كل امر " حتى اگر " امور اصولى كل امر " هم به ولى امر
 عرضه شود ، اصلى ترين چيز در تاريخ شيعه و در تاريخ آفرينش و يايكى از اركان اصولى آن قضيه
 حضرت سيدالشهداء است و چگونه ممكن است در شب قدر به اطلاع ايشان رسانده نشود ، حتى
 اندازه خاص و خصوصياتش هم بايد به ايشان عرضه شده باشد چه خصوصيات زمانى و چه خصوصيات
 مكانى چرا كه قدر بمعنى تعيين اندازه هاست ، منتهى وقتى كه انسان را غفلت بگيرد ديگر به اين
 امور توجه ندارد ، ولى آيا يك چنين مدلى در دست ما هست ؟ آيا ما يك چنين علم و احاطه تكوينى
 بر عالم داريم كه بتوانيم مدل تعيين امور را بگوئيم ؟ پس مدل تدبير الهى امور دست ما نيست .

البته ممکن است همین کتاب (قرآن) مبین چنین مدلی هم باشد ولی آن معنایی از آن که در نزد ولی امر است که همه اینها را در آن ملاحظه کند، از دست ما بر نمی آید ظاهراً از وجود مبارك —

مولی الموحدین (ع) سؤال کردند که آیا نقشه این پشتی که بآن تکیه داده اید هم در قرآن هست جواب داد که بلی، یعنی همه چیز ها به جزئیت آن نیز در کتاب وجود دارد ولی قطعاً يك چنین درکی از کتاب برای ما وجود ندارد چرا که آن میزان از درك، مخصوص "لمن خوطب به" (کسانی که کتاب بآنها خطاب شده) است یا آدم مثلاً در يك جایی احتمال میدهد که اتحاد اینها هر دو، به خود محصورین برگردد. این در سرجایش صحبت مهمی است که حضرت مولی الموحدین فرمودند

"کتاب در فاتحه التکاب خلاصه شده و فاتحه الکتاب در رسم ال... و رسم ال... در "ب" من نقطه تحت "ب" هستم، حال اگر وجود کتبی غیر از وجود تکوینی هست و وجود اسمی غیر از وجود شخصی است (بنابر نظر عده ای) خوب نباید بگوئید من آن نقطه هستم، ولا اقل باید بگوئید این نقطه اسم من است و نه اینکه بگوئید من خود آن هستم، امام خمینی (ره) هم در روایت نامه شان میفرمایند اهل بیت و کتاب در حوض وارد بر نبی اکرم میشوند و سپس میفرمایند: مانی فهمیم که معنای حوض و وارد شدن چیست، آیا در آنجا هر دو تائیدهای یکی هستند یا دو تا؟ معنای حوض چیست؟ ممکن است معانی مختلفی داشته باشد در يك مخناحوض بمعنای آبی و نوشیدنی باشد ولی در رتبه اعلی یعنی چه؟ آیا رتبه موحد تشان در خود نبی اکرم است یا چیز دیگر؟ ما نمیدانیم.

بهر حال علم به کتاب و مدل به آن معنای کامل خود دست ما نیست، حال اگر مدل يك قواعدی باشد که ما بتوانیم آن قواعد را بکار بندیم، مثل قواعد صلوه، شاید این رتبه از علم، در بعضی از زمانها، به غیر محصور هم داده شود و در این زمان هم اگر کسی سعی کند بتواند پیوند کند میگویند سلمان علم منایا و بلایا را امید است بطوریکه پرده کعبه را گرفته بود میگفت: از من سؤال کنید، تا از آینده و گذشته و تأقیامت برایتان بگویم که چه میشود لذا ممکن است يك مدل، علمی و

ابزاری باشد که در صورت کسب آن بواسطه قواعدی بتوانیم بفهمیم که رتبه نازل آن مطلبی که رتبه اعلایش معصومین هستند چیست، این حد از علم هم فعلاً در دست ماست. از طرف دیگر این نکته هم مشخص است که مسئولین فعلی آدمهای بی خبری نسبت به آنچه که در حوزه وجود دارد نیستند و لذا اگر در یک جایی چنین علمی وجود داشت و چنین قواعدی و مدل برنامه ریزی اسلامی را میتوانستند بدست آورند، بهر قیمتی بود، اینکار را صورت میدادند، البته ممکن است مثل اخبار که منابعی نسبت به فقه هستند اینطور بگوئیم که منابعی هم هستند فرضاً در علم حقوق یا ابجد یا جفر یا غیره که اگر عده ای روی آن کار کنند — نه برای امور شخصی و خصوصی بلکه برای امر جامعه — ممکن است در زمانی به یک امور و سیری مثل علم اصول (که روی منابع احکام کارکرد و احکام تکلیفی را بدست آورد و فرضاً احکام توصیفی و ارزشی را هم بواسطه آن بجای می رسانند که بتواند عینیت را کنترل کند برسند ولی این نیز کار الان نیست ولو اینکه اگر عده ای هم به آن بپردازند، کار مفیدی است ولی آیا آنچه که بالفعل و نقد نسبت به مدل داریم چیست؟ آنچه که در اختیار داریم، همین کتب احکام، اخلاق و معارفی است که وجود دارد و میتوانیم تهیه کنیم ما هستیم و اینها و قدرت ادراکی که داریم در این صورت فرد باید طوری کار کند که اینها را وسیله و ابزار و آلت برای مقاصد خودش قرار دهد بلکه باید جویری کار کند که خودش برای اینها وسیله قرار گیرد و از اینها تبعیت کند نه اینکه آنها را تابع خواست خودش قرار دهد.

حالا اگر گفتیم که هدف جزء چیزهای اصلی است و بعد هم راه را (اگر چیزی موضوعیت در راه داشته باشد) و ارکان (اگر چیزی موضوعیت در ارکان داشته باشد) را باید دقت نمود، بهر مقدار از آن را که توانستیم باید تبعیت از وحی مطرح باشد یعنی آن حد اقلی که لازم است و از آن فراری نیست اینست که باید حتماً مقصد، مقصدی باشد که از وحی تعیین شده باشد و همان حاکم گردد، و حد اکثر آن اینست که تماشا از وحی باشد و بینابین آن هم به هر میزان که میسر باشد

حال فرض اینست که منهای هدف چیزی در اختیار ما نیست آیا در این صورت هم میتوانیم بگوئیم مدل اسلامی است؟ حتماً چرا؟ مبنی بر سیستم سازی و نظام سازی، چرا؟ چون اگر هدف را اصل قرارداد دید بر اساس آن باید منهای متناسب را برای رسیدن به این هدف انتخاب نمائید، منهای که تناسبی داشته باشد، جهتی که تناسبی داشته باشد، مراحلی که تناسبی داشته باشد، آنچیزی را که اصل قرار می دهید و چیزهای مزاحم با آنرا کنار می زنید همان بررسی حکومت پیدا می نماید.

این مقدّماتی بود که عرض شد، حال منتظرین اشکالات احتمالی برادران هستیم.

برادر حسینیان: از بیانات حضرتعالی اینطور استفاده کردیم که مایک امر ثابتی در تخییر داریم که ضرورتاً باید آنرا بپذیریم و یک امر متخییر هم داریم و رابطه بین امر ثابت و متخییر همان نسبت ها و قوانین و اصولی است که ما باید برای مدیریت و ولایت بر تخییر داشته باشیم و منطق ما منطقی است که رابطه بین امر ثابت و متخییر را تمام می کند و ولی علاوه بر آنکه باید سیر را بداند، باید اصول تخییر را نیز بداند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بهتر است که بگوئید نظام باید این امور را بداند، در نظام ولایت باید این امور روشن باشد نه اینکه شخص ولی همه این امور را بداند، مثلاً کار کارشناسی صحیح باید در نظام ولایت باید جای داشته باشد بدون داشتن این امور ولایت و سرپرستی تحقق پیدا نمی کند در اینجا ضابطه برای خصوصیات شخص ولی نمی خواهیم بگوئیم بلکه نظام ولایت باید دارای این امور باشد، مثلاً در نظام ولایت باید پزشک وجود داشته باشد لکن لزومی ندارد که شخص ولی پزشک باشد.

برادر حسینیان: حضرتعالی به مسائل هدف، امر ثابت و رابطه بین امر ثابت و متخییر و خود امر متخییر، اشاره گردید، آیا فرقی بین سیر، امر ثابت و هدف و مقصد وجود دارد؟ یا اینکه

امر ثابت و مقصد و چیز اند و امر ثابت به طرف مقصد می باشد ، تا بعد در موضع برنامه ریزی بگوئیم اگر هدف را از ناحیه وحی داشته باشیم ، آنگاه میتوانیم براساس آن برنامه ریزی کنیم و برنامه مسا نیز تا حدی متناسب به شارع مقدس هست ، پس امر ثابت یا چیزی که قبلاً به آن جهت می گفتیم فرقی با مقصد چیست ؟ و آیا مادر برنامه صرفاً نیاز به جهت داریم یا اینکه مقصد هم باید تعیین شود و اگر مقصد تعیین شود دیگر ...

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : جهت همه این اهداف را یکی می کند ، گاهی مقصد نهایی را بریده از راه در نظر می گیرید ، و گاهی می گوئید امری که حاکم بر مقاصد است جهت ما را معین میکند ، یعنی (جهت از روی مقاصد کشف میشود) گاهی برعکس می گوئیم اگر مقصد اعلی را در غالب يك كلمه داشتیم باید آنرا به مقصد هایی که این جهت (هدف نهایی) بر آن حاکم است تبدیل نمائیم .

برادر حسینیان : گاهی ما توجه به مقاصدی که در مسیر وجود دارد می کنیم و براساس آن مسیری به نام جهت را کشف می کنیم ، که خود این سیر حاکم بر کل برنامه است .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : آنگاه مقصدی را که بخواهید برای این جهت معین کنید اجمال دارد ، اجمالاً در مورد این جهت می گوئید پرستش اصل است (س : یعنی جوهره مشترك که بین اینهاست) نه اینکه نقطه خاصی را در نظر بگیرید ، می گوئید غرض در همه مراحل پرستش خداست ، می پرسید مقصدتان از به طرف خدا بودن چیست ؟ می گوئیم مقصد مان خدا پرستی است یا می گوئید ولایت و سرپرستی است اگر اینها را تفکیک نمائیم میشود و اگر هم بخواهیم همه را نیز در هم ادغام نمائیم میشود منتهی شرطش این است که در توزیع و تفکیک را نحوه ای انجام ند هیم که منجر به انفصال مطلق شود ، اگر تفکیک مابه نحوه ای باشد که با ادغام سازد به انفصال مطلق منجر میشود و کار بدی است ، اما اینگونه تفکیکی نمی نمائیم مثلاً می گوئیم جهت الی الله است جهت

الی ال... یعنی چه؟ یعنی مقصد خداست، معبود خداست.

برادر حسینیان: اگر جهت را خیلی اجمالی بگیریم به نحوی که خصوصیات و شاخصه‌ای برای ملاحظه هماهنگی نحوه حرکتان با آن جهت نداشته باشیم آنگاه مقاصد مختلفی را که مدعی می‌شویم دارای جوهره مشترک پرستش هستند دنبال می‌کنیم و آخر کار هم در یک کلمه می‌گوئیم مقصد ما پرستش است در عین حالیکه مادر برنامه ریزی احتیاج به مشخص کردن مقاصد مختلفی برای تعیین سیر خود داریم لازمه اش آن میشود که ما مبهم مقصد در آن جهت داشته باشیم — هیچگاه هم به آخر نمیرسد چرا که اگر صد یا هزار مرحله هم تعیین شود باز هم مراحل دیگری فرض دارد، اگر فرض داشته باشد باید وحی آنرا فرموده باشد والا رابطه ما با وحی که مقصد ما است قطع میشود، اگر هم مقصدی از وحی نیامده باشد و صرفاً یک امر اجمالی بنام پرستش خواهیم داشت که براساس آن نمیتوان مقاصد متوالی را معین کرد، بنابراین چون سیر، سیری است که به سمت بینهایت و به سمت الی ال... است و نمیشود غایت ثابتی برای آن فرض کرد تنها جهتی را مشخص میکند و از طرف دیگر ما قائل هستیم که جریان تغییر وضعیت مازمانی منسوب به وحی خواهد بود که این جهت و مقصد در آن حفظ شده باشد، بنابراین باید برای هر مرتبه‌ای مقاصد مقطعی در وضعیت‌های مختلف توسط وحی معین گردد، علاوه بر این، تعداد مقاصد هم بشمار است زیرا تا مبهم مقصد متوالی به سمت وجهت خدا فرض دارد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: از خدمتتان سئوال دارم، حال می‌گویم صد میلیون میدان نه ده میلیون میدان هم نه بلکه تنها ده میدان، آیا بعد از رسیدن به میدان دوم کار تعطیل میشود؟

برادر حسینیان: سئوال من هم همین است، یا باید میدان سوم باشد یا کار تعطیل شود بعد از میدان سوم هم باز باید تا... مهم میدان داشته باشیم والا کار تعطیل میشود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : اگر گفتیم ترکیبات این مخلوط ها با همدیگر در مراحل

مختلف فرق میکند و در بینهایت مرحله بینهایت شکل دارد .

برادر حسینیان : اگر قرار باشد که همه مراحل را که بعنوان مقصد جزئی در وضعیتهای

مختلف تعیین میکنیم از وحی بگیریم آنگاه این فرض روشن نمیگردد .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : سؤال همین جا است ، معنی از وحی گرفتن را به

معنی تعیین رشد کمی و کیفی از طرف وحی گرفته اید یا چیز دیگر . مثلاً اخلاقی را اخلاق حمیده

شمردن اند آیا این اخلاق انتها دارد ؟ مثلاً شجاعت اخلاق حمیده است آیا میتوان گفت اگر

شجاعت از حد گذشت به ضدش تبدیل میشود ؟ یا اینکه میگوئید شجاعت هر چه جلو برود شجاعت

است ؟ ... البته ممکن است در یک جاهایی منزلت شجاعت در اعتدال آن مرحله وجه غالب بشود

لکن در اعتدال نهایی هر یک از اینها ممکن است یک جایی داشته باشند و بعد هم رشد کمی در

آن سمت داشته باشند .

برادر حسینیان : یعنی میفرمائید تا یک مرتبه ای ما رشد کیفی داریم و از آن مرتبه به بعد

که کیفیتی از مقصد مان نرسیده است باید رشد کمی بکنیم تا ...

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : رشد کمی را هم معنا می کنید که آیا هنگام رشد کمی

کیفیتها هم باید تغییر کند یا لازم نیست تغییر کند .

برادر حسینیان : اگر کیفیتها بخواهد تغییر کند لازمه اش آن است که باز کیفیت مقصد ما

تعیین شود ما کیفیت مقصد را که نداریم نمیتوانیم که بگوئیم ما ایجاد تغییر کمی توسط ما آن کیفیت خود

بخود درست میشود چرا که همین حرف را الان هم میتوانیم بزنیم ، مثلاً بگوئیم مرتبه بعدی را با

تغییر کمی در اخلاق موجود میتوانیم پیدا نمائیم ، بر فرض اگر رشد اخلاق مقصد باشد .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : هرگاه هر چیزی در اقتصاد ده درصد رشد کند نمیتوان

در مجموع ادعای رشد کرد زیرا باید تناسبات آن هم ملاحظه شود مثال مختصری زدیم که رشد کمی هر يك از اینها بدون ملاحظه تناسبات رشد نیست رشد در عینیت به مجموع ترکیب از کم و کیف نسبت داده میشود اینکه در جوهره پرستش یا ولایت حتماً يك امر وجهت ثابت است .

برادر حسینیان : و این امر در همه مرتبه ای از آن جریان دارد ، و خصوصیت دارد .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : منتهی شدت وضع و وحدت و کثرتی که دارد در يك جا با ولایت استکباری مخلوط است ، مثلاً الان مشکلاتی که بر سر راه ولایت حضرت آیه الله العظمی خامنه ای است مربوط به همین قاطبی بودن است مردم و وسائل مصرفی غرب را دوست دارند و لذت ببرند از آنها نیست ، کولر ، یخچال ، جاده ، تلفن و ... همه اینها را می خواهند و به خاطر همین است که آقای هاشمی رئیس جمهور مجبور میشوند با شرکت فیات برای ساختن ماشین قرار داد ببندند ، اگر مردم ماشین نمی خواستند محال بود که ایشان با فیات قرار داد ببندند حتی اگر فیات التماس هم میکرد ایشان او را به شدت رد می کردند ، الان آقای هاشمی در مضیقه این است که مردم تمایلاتشان الهی نیست اگر مردم همین فرد ابدون آنکه کسی به آنها پیشنهاد کند تظاهرات کنند و بگویند بخاطر ما سوبسیت بر محصولات غذایی قرار دهند ما شبانه روی يك وعده غذا میخوریم اول به ذهن می آید که با این وضع مردم مریض می شوند ولی واقعاً چنین نمیتواند بشود ؟ من فکر می کنم خداوند به مردم عنایتی خواهد کرد که صحت و قوتشان بیشتر از قبل میشود اصولاً این مقدار دفع اضافی مربوط به چیست ؟ همه آنها هم مربوط به دستگاه گوارش نیست ، بسیاری از غذاها به درستی جذب بودن نمیشود ، معلوم نیست ما استفاده کاملی که از این مواد برای تغذیه در این عالم ناسوت باید بشود بنمائیم ، صحابه ای که در شرایط جنگی با آن وضع تغذیه مقاوم بودند چگونه بود ، مقاومتهايشان هم بسیار بالا بود نحوه لباس پوشیدنشان هم مانند ما که چندین لباس می پوشیم نبود والی آخر ، عدم ضرورت بسیاری از چیزها که بسیار روشن است از جمله آنها همین سیگار است

برادر معلمی: به نظر میرسد بحث در این سؤال و جواب مقداری بیشتر از حد جلو رفت

لذا ممکن است مقدمات آن هنوز آماده نباشد و موجب اشکال شود بهتر است مطلب را کمی کلی‌تر کنیم تا اشتراك و وحدت نظر پیدا شود و آنگاه ببینیم در زمینه اختلاف ها کدام طرف صحیح است.

حاج آقابه چند مطلب اشاره کردند، اول در مورد ضرورت برنامه سخن گفته شد که

بالاخره انسان هرکاری را انجام دهد و چیزی را رشد دهد چه يك امر فردی باشد یا غیر فردی

باشد، هرکس چه ولی اجتماع باشد و چه نباشد برای کاری که میخواهد انجام دهد بدون برنامه

نمی‌تواند باشد هرچند آن برنامه و برنامه‌ای اجمالی باشد روشن است برنامه هم وقتی کامل است

که هر عملی که در خارج انجام میدهد مابه ازای آن در برنامه وجود داشته باشد و هرچه هم در

برنامه هست مابه ازای آن در عمل وجود داشته باشد، اگر در عمل به چیزی رسیدیم که نحوه

برخورد با آن در برنامه روشن نباشد معلوم میشود برنامه ناقص است مگر آنکه خود برنامه اجازه داده

باشد که به هر نحوی از انحاء چند گانه ممکن با آن برخورد شود، چنین برنامه‌ای هم ناقص نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: با حفظ اولویت.

برادر معلمی: چه با حفظ اولویت و چه حتی بدون رعایت اولویت.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: برابری محض اگر شد به معنی نفی د و ثبیت میشود.

برادر معلمی: در بعضی مواقع تفاوتها اثر دارند، لکن رعایت این مقدار از اختلاف صرف

ندارد مثلاً صرف نمی‌کند که برای ساختن يك میز مطالعه ابعاد آنرا ما میکرو متر بسنجیم و بسازیم

تا اگر يك ميكرون كم و زياد شد ديگر بي فايده شود، چنین وقتی برای ساختن میز لازم نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در همین موارد نیز اگر فرد قادر باشد که مراعات چنین

دقتی را بکند و مانند ما عاجز نباشد، باید بکند، مثلاً خدای متعال که بدن ما را ساخته است

دقت های میکرومتری و پائین تر از آن در بدن ما شده است تناسب و تعادلی که در کیفیت اندام

معصومین (ع) رعایت شده است و خود ایشان هم رعایت می فرمایند بالا ترازمیکرومتر است عین خیر است بلکه اگر در يك جایی ولی ضعیف باشد ، متناسب با مقدار احاطه علمی و توانی که دارد دقت میکند ضریب دقت يك بچه هم متناسب با علم و قدرت او است .

برادر معلمی : برنامه صورت کتبیّه * عمل است و عمل هم صورت عینیته برنامه است یعنی آید و باید تناسب يك به يك داشته باشند هر چه اینجا هست ، باید مصداقش آنجا باشد و هر چه هم آنجا هست صورت کتبیّه اش باید اینجا باشد مگر آنکه برنامه ریزی به يك علتی رعایت آنرا لازم نداند ، گاه علم نداریم و گاه علم بر تفاوتها هم داریم لکن محاسبه و مراعات این تفاوتها صرف ندارد بارها مثال زده ایم که فرضاً اگر دیوارهای این اتاق را رنگ بزنیم حتماً حجم اتاق کم میشود ولی آیا اندازه گیری تفاوت حجم ضروری است ؟ در اینجا چنین کاری لازم نیست و صرف نمی کند در — حالیکه همین مقدار تفاوت حجم بلکه کمتر از آن در جای دیگر مثل سیلندر اتومبیل لازم و ضروری باشد ماشین وقتی روغن سوزی پیدا میکند يك مقدار مختصری بر ضخامت آن ، افزوده می شود در چنین جایی محاسبه و دقت لازم است ولی برای حجم این اتاق چنین امری ضروری نیست هر چند علم اندازه گیری و امکان اندازه گیری آنرا هم داشته باشیم و شاید به سادگی بتوان گفت چون مثلاً يك لیتر رنگ برای نقاشی این اتاق مصرف شده است بنابراین به همین مقدار حجمش کم شده است ولی چنین محاسبه ای لزومی ندارد . پس برنامه ریزی گاهی دقت در امور جزئی را لازم نمی داند مثلاً این استکانها را مثل هم می داند ، لکن اگر از بعد فلسفی که نگاه کنیم قطعاً چنین نیستند مثلاً دقت در اینکه در کدام يك از استکان های مشابه جای بخوریم لازم نیست ، پس يك قسمت بحث در مورد برنامه ریزی بوده است که برنامه ریزی صورت عمل است و عمل و برنامه ریزی متناسب يك به يك دارند .

سپس در مورد برنامه ریزی فرمودند موضوع آن نباید عوض شود مثلاً اگر موضوع برنامه —

جامعه باشد در بین کار نباید موضوع جامعه به چیز دیگری تبدیل شود ، اگر جامعه تبدیل به یک چیز دیگر میشود پس موضوع شما امری شامل برجامعه و آن چیز دیگر است ، نمیتوانید بگوئید ما تا امروز موضوع برنامه ریزیمان این است و فردا چیز دیگری هیچ وجه اشتراکی هم بین ایند و نباشد پس آیند و برنامه هیچ ربطی به هم ندارند ، و شما یک برنامه نمیتوانید داشته باشید و این دور با هم نمیتوانید تنظیم نمائید ، اگر بپرسند برنامه یعنی چه ؟ میگویم برنامه یعنی رعایت تناسباتی که مابین امور ، کیفیات و اشیاء مربوط به برنامه باید رعایت شود پس اگر ربط بین دو برنامه قطع باشد تناسبات این دو برنامه را از جهت کمی یا کیفی نمیتوانید در نظر بگیرید نمیتوان گفت برنامه د عاشقان یا برنامه درس خواندن ربطی و تناسبی با هم ندارند ، بلکه رعایت تناسبشان لازم است .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : مثلاً نمیتوان گفت انسان دارای نیازهای مختلفی است و برای هر نیازش هم یک برنامه ای دارد .

برادر معلمی : بله چنین امری ممکن نیست پس موضوع برنامه ریزی باید ثابت باشد و نباید تغییر کند . سپس فرمودند علاوه بر موضوع برنامه ، سیر هم باید سیر واحدی باشد نمیتوان گفت در وسط کار جهت برنامه عوض شود ، مثلاً حین بررسی وزن کیفیت یک مرتبه به سراغ اندازه گیری حجم کیفیت برویم ، می پرسند آیا وزن و حجم هم ربطی به هم دارند : بگوئیم نه ! این مانند همان تعدد موضوع میشود ، بنابراین سیر هم باید سیر واحدی باشد .

بحثی که در همینجا میتوان طرح کرد این است که آیا برنامه برای ما میتواند نقلی باشد ؟ میگوئیم اگر برنامه بخواهد نقلی باشد باید مثل امام مخصص کیفیت نقش قالی را نیز از قرآن بتوانیم بدست آوریم ، یعنی همه امورات متوالی را از کتاب و سنت برداشت کنیم تا در موقع عمل به هیچ اشکالی برخورد نکنیم که مثلاً آیین موضوع مصداق این امر است یا آن امر ، از اینرو به نظر میرسد برای ما امروشنی باشد که برنامه نمیتواند برای ما نقلی باشد ، خود برنامه ، نه مدل برنامه مدل

يك چيز ديگري است *

حجت الاسلام والمسلمين حسيني : همينجا ديگرانتر اضافه كنم كه گاهي ميگوئيم علم جفر، ميگوئيم اين مدل است ، يك وقت ميگوئيد برنامه به معنای صورت كنيسي كل تاريخ ، با هم ، كه ديگر محاسبه نخواهد ، نگاه به آن برنامه كه بكنيم متناظرش را در عينيت ببينيم اينچنين چيزي در كتاب هست لكن از لسان معصوم معلوم ميشود كه علمش مخصوص به خودشان است و به هيچكس ديگري نيست ، برخلاف آنكه قواعد جفر و احكام و قواعد ديگر را تعليم فرموده اند ، در بعضي از تعابير آمده است كه اين علم مخصوص به من خطبه به است ، علم به همه ، كتاب در همه مراحلش مخصوص آنها عليهم السلام است ، مثلاً از خصوصيات خود شمرده اند كه وال . . . عندنا علم الكتاب ، به خدا كه علم كتاب در نزد ما است *

برادر محلمي : بنا بر اين با توضيحي كه عرض شد برنامه نميتواند كلاً نقلی باشد و اين نحوه برنامه به دست ما (كه غير معصوم هستيم) اصلاً نميرسد *

سپس وارد بحث بعدي كه بحث مدل است ميشوند كه خوب اگر قرار شد كه موضوع ثابت باشد آن موضوع هم تركيباتي دارد كه آن تركيبات نيز بايد ثابت باشد به عبارت ديگر عوامل موضوع در برنامه ريزي بايد ثابت باشد مثلاً اگر ميگويند موضوع برنامه ريزي ما جامعه است ميگويند جامعه كه موضوع برنامه شماست چيست ؟ حال هراسخي كه بگوئيم ، اعم از آنكه بگوئيم جامعه چيزي است كه از اقتصاد ، فرهنگ و سياست ، يا اخلاق ، احكام و تكنولوجي ، يا خانواده جمع و دولت يا تعلقات مفاهيم و امكانات ، يا هر چيز ديگري كه بگوئيم درست شده است تا زمانيكه جامعه جامعه است اين تركيبی را كه بر شمرده ايم وارد عوامل خود را كه اينها هستند هيچگاه از دست نميدهد يا بگوئيم جامعه داراي يك درون ، يك بيرون و يك ربط است هر چه بگوئيم آن نبايد عوض شود يعني اگر عوامل موضوع عوض شوند و تحول بيايند ، موضوع ديگر موضوع سابق نيست ، آنهم تحول

پیدا میکند، سپس فرمودند اگر همه اینها ثابت شدند پس چه چیزی متغیر خواهد بود؟ اگر همه اش ثابت شد جایگاه تخییر و رشد کجاست؟ جواب داده میشود خیر. تخییر هم وجود دارد تخییرات هم باید رشد یابند باشد، چرا اگر برای بشر هدفی نباشد و آن هدف را بالاتر از وضع فعلی خود نداند ممکن است هدفش واقعاً بهتر از وضع فعلیش نباشد و او به غلط تصور چنین امری را بنماید حرکت نمیکند، حرکت بدون اختلاف پتانسیل محال است تا هدف را برتر نداند به طرف آن حرکت نمیکند خوب با توجه به همه اینها گفته میشود رشد هم حتماً باید باشد صحبت بعد اینکه این امور ثابت را به این امور متغیر چگونه ترکیب کنیم؟ یا از ثابت ها به متغیرها چگونه باید برسیم یا از متغیرها به ثابت ها چگونه باید برسیم؟ ربطشان چیست؟ اسم همین مدل است که بصورت کلی به ما نشان میدهد که امور ثابت و متغیر چگونه باید برای این موضوع یا هر موضوع دیگری به هم ترکیب شوند صحبت دیگری که شاید مطرح شود این است که قبلاً گفته ایم برنامه نمیتواند کلاً نقلی باشد کلاً هم نمیتواند تجربی باشد کلاً هم نمیتواند عقلی محض باشد اما در مورد مدل چطور؟ اگر قرار شد یک امر ثابتی باشد موضوع و عوامل ثابتی وجود داشته باشند به معنی آن است که قوانین ثابتی باید داشته باشد، یک امری هم باید متغیر باشد که بوسیله آن امور ثابت این امور متغیر پیدا شوند، اگر تناسبات این مجموعه را بخواهیم رعایت کنیم تا تبدیل به مدل شود در مورد همین می پرسیم آیا مدل میتواند تجربی باشد، میتواند نقلی محض باشد، میتواند عقلی محض باشد؟ روشن است که تجربی نمیتواند باشد زیرا از تجربه به جزیه اتکاء استنباط عقلی نمیتوان قانون اخذ کرد در حالیکه مابیه عنوان یک امر ثانوی یعنی مدل می گردیم که بر امورات مختلفی حاکم باشد، تفاوت برنامه و مدل در همین است که برنامه یک مصداق بیشترند ارد مثل یک نقشه که هر نقطه در خارج تنها مصداق یک نقطه در نقشه است و بالعکس، مابیه ازای هر نقطه در نقشه کشور ایران تنها یک نقطه در عینیت وجود دارد و بالعکس در حالیکه مدل بر اساسش مکرراً میتواند در عینیت کارکرد

مثلاً با الگوی لباسی که يك مدل است میتوان تعداد زیادی لباس مختلف ساخت ، بنابراین مدل يك صورت کتبیّه ء دارد اما صورت عینه اش میتواند تا مبهم عدد تکرار گردد ، حال اگر بخواهیم مدل را بدست آوریم لازم است که يك امورات ثابتی در مدل وجود داشته باشد يك چیزه ای ثابتی باشد که ما بوسیله آن کارهایمان را انجام دهیم وگرنه اگر قرار باشد که تنهایك ممداق داشته باشد که مدل نمیشود .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : براساس " مدل " برنامه بدست می آید .

برادر معلمی : چون دیدیم که برنامه کلاً نقلی نیست که احتیاج به فکر نداشته باشد و کلاً هم برنامه (ونه مدل) تجربی نمیشود چون به معنی عدم نیاز به برنامه است و جبراً امور واقع میگردد خود مدل هم که نمیتواند تجربی محض باشد زیرا بدون عقل استنباط قانون کلی از تجربه ممکن نیست کار تجربه نیست که بگوید هرگاه چنین شود چنان میشود " هر " گفتن کار تجربه نیست بلکه کار عقل است پس تجربی محض نمیتواند باشد ، عقلی محض هم که با صحبت های گذشته روشن شده است که ممکن است گفته شود میتوان مثل مثالهایی که زده شده از کتاب وسنت دریافت کرد ، کیفیت خواندن نماز مدل است ، برنامه نیست زیرا ما و شما هر دو طبق يك مدل و دستور نماز می خوانیم در حالیکه درست عین هم نمی خوانیم نماز همه ما مبادیق آن مدل است حال اگر بگوئیم مدل همه چیز را وحی فرموده باشد چنانکه در مورد نماز هم همین گفته است همه ء ما تابع يك مدل هستیم ولی نمازهایمان بایکدیگر فرق میکند اگر وحی میخواست برنامه بدهد باید اسم و مشخصات زمانی و مکانی را بطور کامل همراه با کاری که باید در آن شرایط توسط آن فرد انجام شود بگوید در این صورت می گفتیم برنامه را وحی داده است ، و چیزهای دیگر هم مثل همین . از وحی چنین چیزی بدست ما نمی آید لکن مدل کارها

مثل مدل نماز خواندن می تواند از وحی به دست ما هم که غیر معصوم هستیم برسد .
 مثلاً نماز خواندن یا حج رفتن که روی آنها کار شده و مدلش بدست آمده است حال چه مانعی دارد که بگوییم مدل همه امور را از وحی استنباط کنیم و هر کسی طبق آن عمل نماید ولی اجتماع هم مدل اجتماعی را داشته باشد و طبق همان برنامه ریزی کند . این طرح هم طبق صحبت های قبلی پاسخش این است که فعلاً در موضعی هستیم که این مدلهای و دستمان نیست و اگر در آینده درآمد و تحویل ما دادند کارهای اضطراری فعلیمان را کنار می گذاریم و طبق همان بحثهایی که در بحث ولایت داشتیم عمل می نمائیم ، حال در موضعی هستیم که مدل به صورت کلی از نقل در نمی آید .

برادر حسینیان : این جزوه مناسب حج را مدل می دانید یا برنامه ؟

برادر معلمی : طبق تعاریف ما مدل می شود ، زیرا شما و دیگری و دیگری طبق همان به مکه می روند . آن دستور و چند مصداق پیدا می کند و به همین دلیل مدل می شود . ولی هرگاه يك چیزی مثل نقشه بود که تنها يك مصداق داشت ولی مشخصاً شخصیه فرد در آن طرح شده بود و دیگر فرد دیگری نمی توانست آنرا بکار گیرد این را نقشه می گوئیم ، برنامه می گوئیم .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : ممکن است شما حج بروید . اگر يك استاد پرورشی از طرف معصوم برای هدایت شما نصب شده باشد ممکن است به شما بگوید هنگام طواف ذکر صلوات بگو .

برادر سیف : به جای ذکری که قبلاً به آن دستور داده اند ؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : نه ، آنجا آزاد هستید که هر ذکری بگوئید

ولی به آن آقا می گوید صلوات بفرست .

برادر سیف : پس ضابطه آن ضابطه ثابتی است •

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : بله ثابت است • به این آقای دیگر می گوید
هر چند در ذکر قنوت مستحب است دعای قرآنی ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخرة
حسنة را بگوئید لکن دعا خواندن هم مستحب است و این دعا هم از بین آن دعاها انتخاب
شده است • به جای این دعا کوتاه برو و این دعا طولانی را حفظ کن و هنگام هفت
شوط و هفت سعی این دعا را بخوان ، یا اینکه می گوید حین هفت سعی و هفت شو ط
چهارده معصوم را زیارت کن چون نمایندگان خدا در آنجا حضور دارند ، چنانکه روایتی
هم داریم که فردی به مکه رفت برای زیارت کعبه اعمال را فراموش کرد و به جای اذکار
حین طواف فقط صلوات فرستاد ، حضرت رسول خدا فرمودند کسیکه امروز می آید از همه
طواف کنندگان دیگر صواب بیشتری برده است • به استقبال او رفتند و از او جریان را -
پرسیدند گفت من ذکر فراموش کردم صلوات فرستادم • البته ممکن است چنین توصیه ای
برای کس دیگری نفرمائید و دستور دیگری داده باشند و این برای کسی باشد که فراموش
کند ، مثلاً کسی شود کسی در نماز صبح تکبیر که گفت به جای حمد و سوره مرتب صلوات
بفرستد • وقتی می پرسند این چه نحوه نمازی است بگویند به جای حمد چهارده صلوات
و به جای سوره ده صلوات فرستادم • ممکن است که در عالم معنا واقعاً حاق معنای نماز
به يك صلوات بند باشد ولی نفرموده اند به جای حمد و سوره صلوات بفرستید • غرض
از ذکر این موضوع این بود که هرگاه نسبت به يك شخص متناسب با ملکات او و رشد او
که دوشريك نداشته باشد دستوری دادند این برنامه همه عالم می شود • فرضاً عین
همین کار را عرفا به عنوان دستور العمل می گویند ولی فقها دستور العمل دادن
به این نحو را بدعت می دانند و ما باید تابع نقل باشیم • عرفا هم می گویند افراد مختلف

مزاج های مختلف دارند و مریضهای مختلف دواهای مختلف لازم دارند و این مطلب به يك معنی صحیح است ، يك روانشناس برای دو مریض يك رقم نسخه نمی دهد • از بعدی هم حرف فقها صحیح است اگر می شد که عارف نسخه خود را بوسیله يك مدلی به معارف مستند کند ، خوب بود یعنی اول در معارف کار اجتهادی صورت گرفته شود و دوم در

مدلی که بوسیله آن مدل می خواهد نسخه دهد کار (اجتهادی) انجام شود تا برای نسخه ای که داده می شود حجت عقلی داشته باشد در این صورت فقیه هم ایرادی نمیگیرد

چرا که همه حرف او این است که صحبت شما چیست ؟ یصح الاحتجاج به چیست ؟ مدل هم چیزی است که مشخص می کند اینکار برای این مورد درست است • به نظر ما چنین می رسد آیا فرمایش (شما) برادر معلمی هم مطابق همین است ؟

برادر معلمی : بنابراین در قسمت بعدی که بحث مدل است که از بعدی یکی از کارهای مدل این بود که امور ثابت و متغیر را در برنامه ریزی مربوط می کند و کارهای دیگری هم که می کند در بحثهای بعدی مطرح می شود •

برادر حسینیان : آیا در این قسمت می توانیم بگوئیم برنامه ریزی ربط بین ظرفیتهای عینی و مدل است و مدل ربط بین برنامه و امر ثابت است ؟ مدل چیزی است که در اختیار همه برنامه ریزان می باشد تا آنرا پیاده کنند •

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : می خواهند اینگونه بگویند که آیا این تناظر يك

به يك را تا چه اندازه تمام می کنید ؟ جای این بحث شاید اینجا نباشد • این بحث که آیا صورت تمثلی ابزار تصرف است یا اینکه تطابق است • این بحث در شناخت شناسی جا دارد مثلاً شما می گوئید من اندازه این قوطی کبریت را نه آنچنانکه هست می توانم

ببینم و نه آنطوری که هست را می توانم بشناسم ، بلکه می توانم يك نحوه رابطه بین
آن برقرار نمایم ربطش هم برنامه است • این بحث سر جای خود جا دارد • محلش هم
در شناخت شناسی است • اگر يك به يك نباشد حتماً واسطه می شود یعنی حتماً طریق
تصرف می شود •

برادر امیری : که آن نسبی است دیگر (بله)

برادر معلمی : بنابراین اگر برای درست کردن برنامه مدل خواستیم ، که از يك
طرف بگوئیم تناسبات بین امور ثابت و متغیر را معرفی می کند و کیفیت تناسبات لازم را نشان
می دهد ، اگر در اینجا سؤال کنیم که آیا مدل بصورت کلی می تواند تجربی باشد ؟
تجربی مطلق نمی تواند باشد ، نقلی مطلق آنهم فعلاً در دست ما نیست ، عقلی مطلقش
هم اگر رشد روشن است که با اینکه می گوئیم تابع وحی هستیم منافات دارد ، پس معلوم
می شود ما باید يك اموراتی را از نقل بگیریم و فرضاً چیزهایی را از عقل و تجربه یا جای
دیگر به آن اضافه نمائیم • پس همه چیزها از نقل نیست • سپس وارد این قسمت کوه
مورد سؤال شما بود می شویم که آیا آن اموراتی را که از نقل می گیریم با آن اموری که از
عقل می گیریم چه رابطه ای دارند • حرف حاج آقا این بود که مثلاً ما هدف را از نقل
بگیریم و اگر بعد بقیه چیزها را با کار عقلی به تناسب با آن بدست آوریم مطلب تمام
است •

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : به همین يك کلمه نمی شود ، بلکه در چند

رتبه باید باشد • در انقیاد محض می شود انسان پرستش را هدف کلی بگیرد و کار کند
و این مربوط به آن زمانی است که هیچ چیزی بیشتر از ضرورت پرستش خدا را از اسلام
ندانید • مثل کسیکه در جزیره ای دور دست قرار گرفته است و می گوید من تنها همین را

می دانم که باید خدا را بپرستم خوب چنین فردی خوب است همین مقدار را رعایت کند و اصل قرار دهد و هدف بگیرد • لکن اگر شما می توانید يك چیز هایی را از وحی بدست آورید حتماً جزء جهت شما و مراتب دیگر می آید تا آخرین حرفی که از وحی در دست دارید باید اصل قرار دهید •

برادر معلمی : به نظرم می رسد اگر این قسمت را کلیتر کنیم بهتر باشد حاج آقا فرمودند آنچه را که از وحی بدست می آورید هدف می گذارید و بقیه چیزها را متناسب با آن پیدا می نمائیم و اینکار ولو عقلی باشد هم عیبی ندارد • به نظرم من می رسد اگر روی این قسمت اینگونه بحث کنیم شاید بهتر باشد که بگوئیم يك اموری را از نقل بدست می آوریم و طبعاً ما بقی را از عقل و تجربه یا جای دیگر باید بدست آید • اموری که از نقل بدست آمده است را اصل قرار می دهیم نه هدف ، سپس در قسمتهای بعدی بحث ملاحظه کنیم که آیا هدف نسبت به چیزهای دیگر اصل است یا جهت اصل است یا امر دیگری ، هر چیز که اصل قرار گرفت وحی را در همان محل قرار می دهیم •

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : البته ما سعی بر این داشتیم که تا هر قدر می شود فرار از موضع اختلاف داشته باشیم ، اتفاقاً از همین حال در آن اختلاف شد ، — گرچه به اشاره و اجمال سخن گفتیم • شما می توانید عین همین تعبیر را به بیان دیگری هم باز بیان فرمائید و بگوئید معیار صحت شناسایی وحی است و طبعاً بر شناختهای ما حکومت دارد • این معیار ظهورش در مدل اموری است که در مدل هست ، عین اینکه مثلاً در شناخت شناسی یا جای دیگر می گوئیم معیار صحت وحی است • یعنی گاهی است که می گوئید معیار صحت از انکار ناپذیرها آغاز می کنیم نه اینکه نمی کنیم گاهی که —

معرفت می‌رسیم می‌گوئیم در معیار صحت بداهت اصل می‌باشد و گاهی هم هست که
 می‌گوئید پایه بداهت به حب بر می‌گردد و نظام ساختن بر اساس حب و اگر وحشی را
 پایگاه صحت قرار دهیم در معیار شناخت * * * و اینرا می‌توان گفت و نازل آن مطلب این
 است که معیار صحت در کلیترین وجه تبعیت از وحی است * البته اینکه تا چه مقداری
 از آنرا بتوانیم انجام دهیم صحبت دیگری است که سر جای خود باید صحبت کنیم *

برادر معلمی : بنده بعد از این مطلب را عرض کردم که به نظر می‌رسد لا اقل
 برای ما این مقدار از مطلب پذیرفته شده است که لا اقل در عمل و کاری صحیح است که
 تابع وحی باشد و الا تبعیت از وحی بی‌معناست * بالاخره باید کارهایمان را به وحی بر
 گردانیم و فکر کردیم که این امر که عقلی محض نمی‌تواند باشد روشن باشد لذا بگوئیم آنچه
 را از وحی می‌آوریم نسبت به امور عقلی اصل قرار دهیم نه اینکه بگوئیم هدف قرار دهیم *
 چرا که اگر چنین قرار دهیم وارد این بحثها می‌شویم که آیا این هدف مرحله‌ای است یا
 هدف نهایی است یا * * * برای اینکه وارد این بحثها نشویم بگوئیم وحی را باید اصل
 قرار دهیم حال اصل باید همان معیار صحت باشد یا جهت باشد و یا هدف باشد بحثی
 است که در قسمتهای بعدی باید روشن نمائیم * می‌گوئیم آنچه از وحی بدست می‌آید
 باید اصل باشد تا بعد از آن بتوانیم به بررسی مطالب دیگری بپردازیم * لذا تعریف
 دیگری از مدل پیدا می‌کنیم همانطور که می‌گفتیم مدل نشان می‌دهد که امور ثابت و
 متغیر چگونه ربط پیدا می‌کنند حال با این بحث می‌گوئیم مدل نشان می‌دهد که آنچه
 که از وحی بدست آمده چگونه می‌شود یک چیزهایی را در کنارش قرار دهیم تا آن مطلب
 برقرار باشد * حال چه وحی معیار صحت یا هدف یا جهت باشد به هر حال مدل باید

نحوه ترکیب امور عقلی و نقلی را به ما نشان دهد یعنی بگوید عقل را کجا ها باید بکاربرد که به تبعیت از نقل خدشه وارد نشود • این خود يك تعریف جدیدی از مدل می شود که بگوئیم مدل این است • بدینترتیب سؤال به قسمت بعدی منتقل می شود • اگر بحث کردیم و مشخص شد که آیا اصلاً در برنامه ریزی لازم است که فرضاً هدفی را در نظر بگیریم تعیین هدف چگونه انجام می شود • تعیین وضعیت موجود چگونه است • ربط بین وضع موجود و هدف چه نحوه است • اگر این مباحث مطرح گردید آنگاه این بحث جا پیدا می کند که اگر خواستیم هدف را از وحی بگیریم هدف را در هر مرحله از وحی باید بگیریم ؟ اگر هدف را بطور مرحله ای بخواهیم از وحی بگیریم در آنصورت همین اهداف متوالی را که مشخص فرموده اند رعایت می کنیم یا اینکه نه این اهداف مرحله ای را نفرموده اند • اگر نفرموده باشند صحبت دیگری است و اگر فرموده اند صحبت دیگری است •

برادر حسینیان : الان روی چه مسئله ای باید بحث کنیم ؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : در مورد این قسمت پائینتر من استفاده مجدد

بنمایم • آیا اصل قرار دادن وحی که می فرمائید • مدل شیوه اصل قرار دادن وحی در عمل است خود این نفس اصل قرار دادن هم به تبع وحی بدست می آید یا نفس تبعیت است یعنی خود این نفس تبعیت است یا خود این بوسیله تبعیت حاصل می شود ؟

برادر سیف : به عبارت دیگر اگر مدل نحوه امور عقلی و نقلی را به ما

برادر امیری : باید خود نفس تبعیت باشد زیرا اگر خود این بخواهد از طرف

وحی بیاید باز سؤال تکرار می گردد •

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : خوب حال اگر کسی اینگونه بگوید (در پاورقی

می گوئیم نه اینکه بخواهیم روی آن توقف کنیم (که فطرت و ایمان در ادراك اصل هست و رابطه ولی بالاتر موجب ادراك يك مرتبه ای یا موهبت نسبت به يك مرتبه ای می شود در آن صورت دیگر عقلی نمی توانید بگوئید بلکه می توانید بگوئید افاضه شده است * آنگاه جایگاه این افاضه از جایگاه عقل خارج می شود یعنی معیار صحت شما در نفس درك کردن به تولى شما به ولایت ولی ال * بر می گردد * بسته به این است که اختیار شما به ولایت ولی اعظم نسبتی داشته باشد * صورت تمثلی ندارید صورت تمثلی آن صورت تبعیت از اوست * نفس تبعیت است بر مبنای ظرفیت تولى ، اگر کسی تولى بیشتری نسبت به شما پیدا نمود یا نسل بعد از ما تولى بیشتری پیدا کرد و نزدیکتر به معصوم قرار گرفتند و موهبت بیشتری به آنها شد ، نفس این تبعیت متناسب با آن رشد می کند و گونه ای دیگر می شود پس تغییر در رشد ادراك را در اینجا اضافه نمودیم * اصل در رشد ادراك تابع همان اختیاری است که تولى به ولایت مولى بیشتر شود ، این بحث پاورقی بود که خارج از موضوع بود لکن از يك جهت این بحثهای خارج از موضوع خوب است چون موجب نزدیکى بحث اینجا با بحث دفتر شهر می شود و از يك جهت بد است چون بحث را از موضع خود خارج می نماید *

برادر حسینیان : هدف جهت یا هر چه باشد يك چیزی را از وحی باید اصل قرار

دهیم *

برادر معلمی : آنچه از وحی می رسد را باید اصل قرار دهیم و مابقی را تبع * حال این تبعیت چگونه است اینها روشن نیست حال جنبه ثابت یا متغیر آن را در نظر نمی گیریم ***

برادر امیری : چون قبلاً گفتیم دو جنبه ثابت و متغیر را در برنامه امان و به تبع

آن در الگویمان لازم داریم •

برادر معلمی : حداقلش رد این مورد صحبت نکردند يك قسمت از صحبت این بود

۵

که باید در مدل ثابت و متغیر وجود داشته باشد چون حرکت بدون ثبوت و بدون تغییر ،

(طبق بحث های قبلی) ممکن نیست پس در این مدل این چیزها روشن می شود که نحوه

ربط اینها چگونه میشود • از يك طرف دیگر آمدیم گفتیم که از وحی باید يك اموراتی بدست

آوریم بعدش از جای دیگری باید يك اموراتی در کنارش ویابنه تبعش یا متناسب با آن پیدا

شود تا بتوان با آن کار انجام داد می گوئیم پس در آن مدل به ما نشان داده می شود

که جایگاه آن چیزی که از وحی بدست آمده است باید چطور باشد تا وقتی امورات عقلی

یا تجرّی را در کارمان قرار می دهیم عقل و تجربه بروح حاکم نشود ، بلکه وحی حاکم

شود •

برادر حسینیان : فقط يك سؤال که می ماند اینست که ما الان دنبال درست کردن

مدل هستیم یا میخواهیم برنامه ریزی کنیم ، در برنامه ریزی (اینطور که استفاده کردیم)

می فرمایند که مقصود را باید بعنوان معیار صحت از وحی بگیریم اما در خود نفس الگو و

مدلس که می خواهیم پیدا کنیم آیا باز این ارتباط لازم است که ما از وحی اصل موضوعه

مناطقمان را بگیریم یا اینکه بر اساس ایمان و تولى به ولایت می آئیم •••

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : حال فرض می کنیم که بر اساس ایمان بخواهیم

تبعیت کنیم بر این اساس آیا اصول را نباید از وحی در مدلتان بیاورید که آن اصول حکومت

داشته باشد ؟ مثلاً آدم مومن و مخلص و خوبی باشی و بگویی ما که خداپرست هستیم و مرید ائمه هم هستیم و قربان آنها هم می رویم کاری هم به فرمایشاتی که فرموده اند نداریم آیا می شود ؟

برادر حسینیان : نه ما الگویی تبعیت را می خواهیم درست کنیم بعد در الگویی تبعیت آنها اصل است اما آیا در خود نفس الگوباز لازم است که از خود شرع مقدس چیزی را بعنوان اصل در پیدا کردن الگویی تبعیت بگیریم ؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : : نه ؛ در الگویمان يك قواعدی از آن هست که این قواعد بر سایر قواعدمان حکومت دارد یا نه ؟

برادر حسینیان : یعنی برای پیدا کردن الگو ابتداً می آئیم سراغ کتاب سنت ؟ و...
حجت الاسلام والمسلمین حسینی : نه يك وقت است که شما می گوئید برای پیدا کردن این چه کار بکنیم ؟ يك وقت است که می گوئید چیزی که دنبالش هستیم دارای چه خصوصیتی باید باشد یا اینکه می گوئید برای پیدا کردن این چیزی که دنبالش هستیم چکار کنیم ، يك وقت است که برنامه اجرایی برای خودمان می خواهید ، می گوئید قبلاً می خواهم بروم علم فقه یاد بگیرم چکار بکنم ؟ شما می گوئید بروادبیات بخوان ، زبان عرب را اینطور یاد بگیر ، و قواعد عقلی را که کشف کرده اند (قواعد مفاهمه را) یاد بگیر بعد هم بیا و اینها را اینطوری جمع دخل کن و حکم بدست بیاور ، این سیری است که شما می خواهید پیدا کنید گاهی می گویند در استنباط جایگاه کتاب و سنت کجاست ؟

برادر حسینیان : حال کار ما اینجا کدامیک از اینهاست ؟ یعنی ما می خواهیم

استنباط کنیم یا اینکه می خواهیم کیف استنباط را پیدا کنیم *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : شما می خواهید مدل را استنباط بفرمائید والا

اگر کیف استنباط را بخواهید مورد بحث قرار دهید بحثتان باید بر سر این باشد که

شناسایی در چه صورتی صحت دارد ، اگر بحثتان شناخت شناسی است بحث خوبی است

يك راه هم این است که وارد بحث شناخت شناسی نشویم تا بگوئیم شناسایی چه ضوابطی

دارد از جمله شناسایی مدل به ضوابطی دارد بلکه بگوئیم آن مطلوب ما که باید برگردیم

و آن را پیدا کنیم چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد ، روش پیدا کردن الگورا می خواهیم

یا خود الگورا * الگوروش برنامه ریزی است ، حال ما باید روش برنامه ریزی را پیدا کنیم

یا روش روش برنامه ریزی را ؟ اگر می گوئید چگونه بحث کنیم و چگونه تتبع و تحقیق کنیم

تا به مدل دست پیدا کنیم این يك حرف دیگری است *

برادر حسینیان : برای خود برنامه ریزی علاوه بر اینکه با مدل می خواهیم برای

خود برنامه ریزی لازم است که اوصاف وحی را شامل قرار دهیم (و يك رتبه ای دیگر) حال

برای الگوئی که برای برنامه ریزی می خواهیم ***

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : يك قواعدی می خواهیم که وحی در آن هم يك

جائی دارد آن هم سر جای خودش ، يك کاری هم می خواهیم بکنم برای رسیدن به این

شما بحثتان در روش حرکت خود مان است یا در آن محصول است که می خواهید بدست

بیاورید *

برادر حسینیان : می خواهیم روش پیدا کنیم که آن روش آن محصول را که

برنامه ریزی است به ما بدهد *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : پس الگورا میخواهید در عین حالی که برای
 سیر رسیدن به این کار ممکن است يك کسی يك الگوری را بدهد در اینکه يك جلسه مستمر
 دائمی باشد که الگوری کار فرهنگستان و اصلاح یا رشد دادن و نحوه کار کردن آن چگونه
 باشد که ممکن است بحث بعدی ما هم این باشد که الگوری روشن تحقیق اسلامی چگونه است
 که خودش يك بحث علا حده ای میشود که بعد برنامه کار دفتر از آن استخراج شود ،
 آنرا که مورد نظارتان نیست ؟ (ج - نه) بسیار خوب اگر الگوری برای برنامه است ***

برادر حسینیان : حال اینرا باید از وحی بگیریم ؟

برادر سیف : اینرا نمی توانید اصلاً توصیف نکنید لازم است تا حدی توصیف شود
 تا بتوان بر اساس آن حرکت کرد • شما بگوئید الگو و ولی نگوئید چقدر از آن به وحی ربط
 دارد و چقدر از آن به عقل ربط دارد و حدود و ثغور آن را تا توصیف نکنید و تا
 هدفتان را مشخص نکنید و توصیف نکنید و حد ثابت و حد متغیر آن را معین نکنید نمی توانید
 برای رسیدن به آن حرکتی انجام دهید •

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : خوب بعد از یکی از بحث های مهم اینست که
 چقدر از این را از وحی بگیریم و چقدر از عقل و چقدر از *** تا يك الگوری بشود که
 بتوان با آن برنامه ریخت •

برادر سیف : قبل از آنکه بگوئیم چقدر آنرا از وحی بگیریم باید ببینیم چه چیزی
 هست و چکار می خواهیم انجام دهیم •

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : : اشکال ندارد عبارت ساده ما يك جدول
 راهنمایی را می خواهیم که در شرایط مختلف بتوانیم بوسیله آن راهنمایی بشویم آن جدول

مجموعه ای از قواعد است برای عمل کردن، که در شرایط مختلف بتوانیم برای تصرف کردن برنامه بریزیم مثال ساده عرض کنم، این چهار عمل اصلی يك قواعدی دارد که اگر کسی این قواعد را بلد باشد حساب و هندسه مثلاً اعداد طبیعی این شکل را که حدش را هم معین می کنید که مثلاً آشنایی برود و چطور نشود برای دکان بقالی این کافی است بعد این آقامی آید و می گوید می خواهیم موشک بسازیم می گوئید نه این کار از این قواعد بر نمی آید، چرا؟ می گوئید الگوی محاسبات دقیق را این نمیتواند بدست دهد خوب این معنایش اینست که جدول راهنمای عملی را می خواهید که متناسب با آن برنامه عملتان را تنظیم کنید این بصورت خیلی خیلی ساده اش، حال بعداً می گوئید که این جدول پنج قاعده است یا ده قاعده است، که اینها بحث های داخلی آن است.

برادر حسینیان: این قواعد را می گفتید که ارتباطش باید با وحی مشخص شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اگر نباشد در خود این قواعد حکومت وحی را اصل قرار دادیم مثلاً گفتیم جایگاه وحی فرضاً جایگاه "الف" و جایگاه عقل جایگاه "ب" و جایگاه تجربه جایگاه "ج" است آنوقت می گوئیم وقتی که آمار می گیرید بر اساس این ضابطه روی این طبقه بندی از عینیت آمار بگیرید.

برادر ریپروزمند: شاید سؤال نبود که شمار را لگو جایگاه های اصلی برای وحی مشخص میکنید

یا اینکه ...

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اقل از مطلب اینست که وحی جایگاه های داشته باشد فوق همه، یعنی همین که امور را طبقه بندی می کنید و می گوئید نقلی، عقلی، تجربی، يك جایگاه های معین کرده اید و می گوئید همیشه وحی بر عقل حاکم است و عقل هم بر تجربه، خود این معنی جایگاه های میدهد.

برادر ریپروزمند: پس الگوی مجموعه قواعد عقلی است که در آن يك جایگاه عالی برای وحی

قرار داده شد یا اینکه در خود آن مجموعه، قواعد اصولیش قواعد شرعی است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: خوب این سؤال را بند ه خیلی مختصر جواب دادیم که آیا نفس تبعیت یا تبعیت از وحی است همین میشد اگر نفس تبعیت میشد معنایش این میشد که در این دیگر ترفید از وحی چیزی اخذ کنید اگر از وحی اخذ کرده بودید معنایش این میشد که الگو را از وحی گرفته بودید يك وقت است که میگوئید که نه، نفس تبعیت بر اساس ایمان است، جایگاهی را بر اساس ایمان ملاحظه می کنید برای اموری، آن امور هم اصلی هستند، فرعی نیستند، سایه آن امور روی همه چیز افتاده است، یعنی دیگر نمیگوئیم الگو را مستقیماً از وحی گرفتیم به خلاف اینکه مثلاً اگر از ابجد یا جفر یا چیز دیگر باشد ممکن است بگوئید الگو را مستقیماً از وحی گرفتیم اگر الگو را از وحی گرفتیم دیگر (هیچ نباید بحث کنیم) ...

برادر حسینیان: يك وقت میگوئیم جهت الگو را از وحی بگیریم معنایش اینست که جهتش را از ابجد و هوز و اینها بگیریم ... و اوصافی که در همین رابطه شارع مقدس فرموده باشد، اما یکوقت است که میفرمائید نه، ما این الگوی تبعیت را بر اساس شناخت شناسیمان که مثلاً بر پایه ایمان و فطرت یا بداهت است پایه ریزی می کنیم (که فطرت هم به خدا شناسی و پرستش برمی گردد) که مثلاً هرچه در ایمان اصل است جریان پیدا میکند در عالم مثال و ... این صحبت فرق میکند با اینکه بگوئیم جهت ما در الگو باید از وحی اتخاذ شود یعنی مناسبت ایمان در این خودش مستقیماً باید از وحی باشد بلکه آن چیزی را که میخواهیم در اینجا بگوئیم دقیقاً همان چیزی است که در برنامه ریزی میخواهیم بگوئیم چیزی را که در اینجا بدو میگردیم چیزی نباشد که اینجا باید به آن برسیم اینجا طبعاً همه مراتبی را که فرضاً جهت به ما میدهد خود شرع باید مشخص کرده باشد حالا یا به اجمال یا به تبیین. ولی آن چیزی که اینجا میخواهیم بگوئیم آن قاعده است خود نفس قاعده را ما حتی جهتش را هم نتوانسته ایم مستقیماً از شرع بگیریم که مثلاً در ابجد یا جفر يك قواعدی

به ماداده باشد . بنابراین تا اینجا مطلب ما ارتباطی با وحی نداریم بلکه براساس شناخت شما
 که روش الگوسازی هست میگوئیم اصلی رابه نام ایمان یا فطرت داریم و براساس آن الگوساخته ایم
 حجت الاسلام والمسلمین حسینی : که در این الگوئی که می سازیم اصل و شاخص و معیاری
 را از وحی قرار داده ایم که آن را توانسته ایم در کل آن الگو جاری کنیم اگر کسی بگوید علم اصول از
 کلمات استنباط میکند معنای کلمه که خودش به نفسها وحی نیست وحی شده است با این کلمات
 نه اینکه خودش وحی باشد هر کسی که این کلمات را قرائت کرد به مانند کسی که به او خطاب شده
 است ادراک نمی کند . طوری ادراک می فرمائید ؟ میگوئید بوسیله این قواعد صرف و نحو و منطق
 و علم اصول و استنباط و اینها می گویم بعد چگونه مستنبط خود رابه خدا نسبت می دهی ؟ میگوئید
 برای اینکه در اینها هم قصد من فهمیدن و اطاعت کردن و انقیاد نسبت به آنچه که از اینها فهمیده
 میشود بوده است حالا خود اینکه کسی بگوید خطاب به يك قوم که میشود به لسان آن قوم میشود
 و این مسئله در خود کتاب صراحت دارد میگوئیم همه اینها مطالبی است که شما دارید از این
 کلمات می فهمید ، می گوید چون خود کتاب بصراحت فرموده است مابه لسان قوم با شما صحبت میکنیم
 پس باید لسان عربی را یاد گرفت میگوئیم فهم از همین مطلب چطور است میگوئید اینها دیگرمی فهمی
 است می گویم اینکه میگوئید اصل در مفا همه بدیهی است چرا ؟ میگوئید خوب اگر بدیهی نباشد
 مفا همه قطع میشود و میگوئیم بسیار خوب ماکه نمی گوئیم قطع شود و تردد هم میخواهیم بکنیم میخواهیم
 بگوئیم به خود شما وحی نشده است بلکه مستنبط از وحی است و چه مستنبط بدیهی باشد چه
 مستنبط نظری باشد فهم بشر از کلمات این است که میگوئید .

برادر سلیمی : در رشد این ادراک بشری خود این ادراکات از وحی را اساس قرار نمی دهی ؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : حال شما میگوئید بر پایه ایمان در مدل چه چیز را

معیار صحت قرار می دهی ؟ آیا يك اصل عقلی را ؟ میگویم نه ، شما آمده اید ، يك اصولی را از يك

جائی قراردادہ اید کہ خودتان عقلاً می فهمید کہ ہر اصلی کہ در آن جایگاہ قرار گیرد برقیہ حکومت دارد •

برادر حسینیان : یعنی شما قاعدہ و چہار چوبی درست کردہ اید و میگوئید اینجا آن اصلی باید قرار گیرد کہ حکومت دارد بعد می آئیم ببینیم چہ چیزی باید حکومت پیدا کند •

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : حال اگر دستوراتی را کہ از طرف وحی آمدہ است آنجا گذاشتیم عملاً چہ چیزی برالگو حاکم شدہ است •

برادر حسینیان : در برنامه ریزی کہ بعداً حاصل الگویمان خواہد بود حتماً در آنجا وحی حاکم است اما در اصول پیدا کردن برنامه کہ ہمین الگو است •

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : اینجا ایمان اصل است اینجا فقط در مورد الگو نمی گوئیم عین ہمین را در مورد تمام فتاوا میتوان گفت • عنایت دارید کہ اشکال ایشان چیست ایشان میفرمایند در کیفیت استنباط اگر فہم حجیت داشتہ باشد و یقین حجیت داشتہ باشد این مسئلہ بہ کجا برمی گردد خوب باید بہ ایمان برگردد •

برادر سلیمی : مگر اینکه بگوئیم آن تناسباتی را کہ از وحی گرفته و اصل قرار می دہیم الگو میشود تبیین همان تناسبات •

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : اگر تبیین عقلی تناسبات میشود یعنی بہ ادراک شما واسطہ میخورد بخلاف اینکه اگر خود آن الگو بہ شما وحی شدہ بود دیگر این حرف را نمی زدیم •

برادر سلیمی : ولی عقل ما بر اساس همان تناسباتی کہ از وحی گرفته بقیہ تناسبات را معین میکند نہ اینکه آن تناسبات را مستقل در نظر گیرد و ادراکات عقلی و تجربی را ہم مستقل در نظر بگیرد بعد بین اینہا تناسبی ایجاد کند یا اینکه ہمین اصول را تبیین میکند تا بہ تکمیل الگو میرسد •

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : بہر حال شما هستید کہ این مطلب را می فهمید یا کسی

دیگری است که به او وحی شده است شما ممکن است که بگوئید براساس ایمان، خلوص و توجه و . . .
 می فهمم ولی نمیتوانید بگوئید که این من نیستم که دارم این کار را می کنم، این الهام غیبی است که
 کار انجام داد و برای من درست کرد می گویم اعداد غیبی درست ولی الهام و وحی که مخصوص شما
 نیست به شما بویش هم نمیرسد .

برادرسیف : ولی باید با عقول تناسب داشته باشد به شکلی که قابل بیان برای مردم
 باشد و مردم آنرا بفهمند و عمل کنند ولو که در يك مرتبه آن شهودی باشد و " من خطاب به " —
 بفهمند ولی این به این معنی نیست که این در حد عقول مردم و لسان قوم نازل نشده است .
 بنابراین ماکه مکلف ها و عوام هستیم باید بتوانیم به میزان قدرتمان بفهمیم و همین هم صحیح هست
 و نسبت دارد به يك نسبتی هماهنگی دارد که همین نسبت اصل است و وسیله رشد ماست یعنی اگر
 رشد را بخواهیم از طریق دیگری بدست آوریم رشدی است که از طریق احسن نیست گد نبال کنیم و
 خدا همین طریق را و استعداد های ما را احسن قرار داده است و همین مجموعه آفرینشی را که به
 این شکل قرار داده است ، ماکه همین مکلف هستیم و این هم بهترین شکل است و در همین
 مسیر هم باید تلاش کنیم بنابراین آنچه که بحث الان هست اینست که همه کارهای ما باید اسلامی
 شود و اگر بخواهد اسلامی شود در يك جا باید به وحی متصل شود یعنی باید به يك طریقی به وحی
 متصل شود نه اینکه بخشی از آن به وحی متصل باشد و بخشی از آن نباشد بلکه کل افعال و کردار
 و احساس و افکار همه جا باید با وحی نسبت و رابطه پیدا کند .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : هرچه اصل در يك چیز باشد باید آثارش را در کلیه

فروع دید .

برادرسیف : یعنی مدل در يك رتبه ای که قبلاً بحث شده حتماً باید نقلی باشد

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : بفرمائید از اصولی را که قرار می دهم عالیترین اصولش

حتماً باید نقلی باشد .

برادرسیف : از مراتب مدل يك وقت منظورمان برنامه ای است که میخواهیم براساس آن کار

کنیم و . . .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : مدل را جدول راهنما اسم می گذاریم جدول راهنمای

آن نقشه و من يك جدول راهنمای دستم هست و وسیله آن در این نقشه حرکت می کنم آنوقت

به جاهایی که بخواهم میتوانم بروم اگر این جدول راهنما را نداشته باشم نمی توانم بروم .

برادر حسینیان : نقشه قبل از الگو است یا بعد از الگو .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : این نقشه اگر از جای دیگر بود من می توانستم

با جدول راهنما بروم آنجا را ببینم ، حال الان هم اگر مدل راهنما که دستم باشد می توانم

نقشه را بکشم .

برادر حسینیان : یعنی نقشه وسیله آن مدل درست می شود ، حال در خود

درست کردن . . .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : حالا اگر در این جدول راهنمایمان اصلی از وحی

باشد که در کلیه فروغ نقشه راهنما آثارش مشاهده شود .

برادر حسینیان : یعنی این اصل اول را نقل به ما داده است ؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : یعنی ما خودمان آمدیم يك اصلی را از وحی

انتخاب کردیم ولو گزینشی ، ولی گزینش که کردیم برویم آن را در جایی قرار دادیم که کلیه

فروع آثار آن را در منزلت های مختلف می بینند و از آن متأثر می شوند ، آنوقت آیا صحیح

است که بگوئیم همین اصل گزینش شده حاکم بر کل است ؟ شما هم گزینش کرده اید و بصورت

عقلی یا تخمینی یا هر طور دیگر ، مثلاً يك قاعده را از فقه برداشته اید آورده اید و یا

يك قاعده را از معارف آورده اید یا از اخلاق آورده اید و همه اش لوازم و آثار اینها را در طبقات مختلف بردید آنوقت آیا صحیح است که کسی بگوید ایشان آن اصل را بر جد و ل راهنمایش حاکم کرد ؟

برادر حسینیان : بنظر می رسد که این مطلب در مورد برنامه درست است اما در خود الگو اینطور نیست که ما يك اصلی را از خود وحی بگیریم بنابه فرمایش خود حضرت عالی که فرمودید نه ما از روایاتی که در مورد حرف ابجد و علم جفر و علم اعداد هست چیزی داریم و نه ...

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : اگر در روش الگو سازی باشد غیر از الگو است اول روش شناخت دارید بعد روش شناخت الگو سازی بعد هم يك الگو بعدش هم برنامه ، حال اگر گفتید الان ما دستمان علم ابجد و ... نیست یعنی چنین روشی نیست اگر يك روش اینطوری بود استنباط می کردیم و يك الگوی کامل مانند نماز خواندن بدست می آوردیم که بر اساس آن می آمدیم کار را انجام می دادیم اگر گفته بودند آقا بیائید روایاتش را با علم اصول و با علم رجال و علم درایه بررسی کنید و دقت کنید و دقت صرف کنید ببینید روایاتی که در مورد حروف و اعداد هست چگونه است فرضاً اول تتبع می کردیم و می گفتیم فرضاً صد و دوازده روایت در این باب در کتاب های مختلف شیعه هست ، بعد بررسی می کردیم می گفتیم سی و پنج تای آن سنداً حرفی ندارد بعد هم بررسی می کردیم و می گفتیم مثلاً از این پنج قاعده در می آید ، بعد می گفتیم الحمد لله رب العالمین شما يك قواعدی را برای مدل سازی ، جدول راهنما سازی از وحی بدستتان آمده است که این پنج قاعده است .

برادر حسینیان : حال اگر این قواعد را نداشته باشیم باید خودمان درست کنیم .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : خوب حالا اگر قواعد را عقلی درست کردید وقتی

عقلی به آن رسیدید آیا معنایش اینست که مدلتان کلاً عقلی است یا روش مدلسازیتان عقلی است، روش مدلسازیتان عقلی است ولی در مدل آمده اید يك اصلی را بالای بالا قرار داده اید و آن اشراف بر کلیه فروغ پیدا کرده است، آنوقت صحیح است که بگوئید من عقلاً تسلط کردم تا وحی را معیار صحت همه چیز قرار دهم هر چند که عقلاً طبقه بندی کرده ام چون نقلاً نتوانستم طبقه بندی بدست بیاورم اگر آن قواعد را از نقل بدست آورده بودم می گفتم قواعد مدلسازی را از وحی بدست آورده ام پس طبقه بندی را بر آن اساس کردم بعد هم بآدم بر اساس لوازم همان قواعد يك امور دیگری را از وحی درون این مدل قرار دادم آنوقت این مدل ما نقلی محض شد می گویند چرا؟ می گویم چون موادی که در آن ریخته شده نقلی است و ترتیبی هم که بین آنهاست همه نقلی است پس این مدل من مجموعه اجزاء و روابطش را از نقل گرفته ام. هر چند که صحیح است که کسی اشکال کند و بگوید آن روشی که رفتی و این قواعد را بوسیله آن پیدا کردی عقلی است یا نه؟ و آخرش در يك جا پایش به استنباط شما بند است و نقلی محض نمی شود الا برای معصوم، یعنی تازه اگر شما آن کار را هم بکنید نمی توانید بگوئید نقلی محض بود زیرا آن قواعدی را که از نقل بدست آورده اید آنها را بوسیله عقل و قواعد عقلی بدست آورده اید یعنی شما نمی توانید بگوئید نقلی محض باشد مگر... حالا بطور کلی در روش پیدا کردن جدول راهنما دو احتمال هست یکی اینکه روش پیدا کردن جدول راهنما استنباط از نقل باشد مثل علم حروف و اعداد، لذا می گوئید کمیت ها و کیفیت ها و همچنین عناوین و اسماءش و جایگاهش، البته نمی گویم عیناً خود علم حروف و اعداد هست بلکه مثل آن را می گویم. يك وقت اینطور می گوئید که البته در خود این هم عقل بکار رفته چون کله استنباط را می گوئید، (احتمال دوم) يك وقت است که می گوئید قواعد دسته بندی و تنظیم این مدل عقلی است، خصلت هایی هم که برای هر قاعده نسبت

به قاعده دیگر ذکر می شود عقلی است و بحکم عقل مواضعی را در جدول مواضع اصولی می دانیم که این مواضع اصولی اگر در آن قواعد عقلی قرار گیرد جدول را هتما تابع آن می گردد هر چند قواعد نقلی نیز در سایر مواضع آن بکار رفته باشد همانطور که اگر در آن مواضع اصولی قواعد الهی قرار گیرد سایر مواضع تابع آن می شود هر چند سایر مواضع عقلی یا تجربی باشد و در حقیقت تعاریف کاربردی در کارائی جدول را هتما تابعی است از موضع اصولی جدول چطوری در منطق می گوئید اگر حد اولیه را در منطق این مطلب قرار دادیم يك لوازم قهری خاصی دارد و اگر حد اولیه را چیز دیگر قرار دادیم لوازم دیگر، ولو طبقه بندی مال شماست قواعدی که نشر می دهد مال شما، ولی این قواعد شما می شود روش تفسیر عینیت بر اساس حد اولیه صحیح است که بگوئیم روش تفسیر عینیت بر اساس حد اولیه هر چند عقلی باشد حد اولیه را به نسبت (در تعاریف) جاری می نماید. پس شما نمی توانید عقل را مطلقاً حذف کنید تصرف او حتماً هست نهایت اینست که آنجا هم که شما اینطور می گفتید دخالت آن را يك پله عقب تر می بردید، نمی توانستید بگوئید مطلقاً حذف می کنم.

برادر سیف: بعد از اینکه گفتید حد اولیه بصورت نقلی مشخص شد این تأثیر حد اولیه نقلی در همه جدول جریان پیدا می کند؟ ...

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بله اما بالحاظ لوازم عقلی، اینها لوازم عقلی آن حد است.

برادر سیف: و میگوئید راه دیگری هم نیست و اما نسبت اسلامی بودن به آن می دهیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بله حتماً، مثل رساله، که رساله هم مستتب فقیه است و دست رویش می گذارید و می گوئید این حکم خداست و یقین هم دارید که به او

وحی نمی شود ، به این مجموعه هم که حاصل کار کارشناس است با این توضیحات می گویند
نقلی ، و به این معنا تفاوتی نمی کند ، ولی يك وقت است که نقل را به معنی این می گویند
که اصل خود لسان پیامبر اکرم باشد می گویم برای شما لسان نبی اکرم هم عقلتان واسطه اش
می شود اما برای خود ایشان شکی ندارد که هیچ چیز واسطه نمی خورد .

برادر سیف : ... پس مدل بی جهت شد .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : خیر ، مدل بی جهت نشد با آن اشاره ای که
عرض شد که پایه اش روی ایمان و عقیده استوار است البته اگر بخواهیم روی شناخت شناسی
هم بحث کنیم می شود که اختیار میزان فاعلیت شما با ولایتی که ولی رشد شما است ترکیب فاعلی
پیدا می کند آنوقت اگر خدای ناخواسته شما ولایت طاغوتی را انتخاب کرده باشید ، خلاف
ظرفیت خودتان باز هم آنجا ولایت الهیه است اما ولایتی که برای حیوانات و بدترین معین
شده است یعنی شما در يك پوشش دیگر می روید اگر فاعلیت شما متعلق شد و محور تعلقش
را تولی به ولایت ولی ال... الاعظم (س) قرار داد ، اینجا حالات و نظام حساسیت های شما
که اوصاف شما ست يك چیز دیگری می شود ، حساسیت هایتان در مرحله تکلیف که مقابل
تصور است يك جور دیگری تصور می آورد در حالت تبدیل آنهم که این کارها است و در این
زیر و رو کردی که دارید آنهم يك جور دیگری متناسب با همان تمثلی را هم که پیدا می کنید
می شود .

برادر سلیمی : شاید احتمال سومی هم بتوان داد ، در احتمال اول که فرمودید
نقلی باشد یعنی همه آن به مانند بقیه احکام که فقها استنباط کرده اند از کلمات وحی
بدست آید احتمال دوم هم فرمودید که قواعد تنظیم عقلی باشد .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : که حتماً برای غیر معصوم اینرا باید گفت که

عقل واسطه می خورد حال در پله پائین تر یا بالاتر.

برادر سلیمی : بله پس شما می فرمائید قواعد تنظیم عقلی است و بعد که آن مدل ساخته شد در مواضع اصولی آن تناسبات و اوصافی را که از وحی بدست آورده ایم قرار می دهیم .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : بعنوان مثال عرض می کنم (ولو فرضاً همه آن حرف ها باطل باشد) فرضاً يك جدول جهت داریم و يك جدول مراحل و يك جدول ترکیبات و اینها حتماً باید عقلی باشد و از يك فلسفه ای و يك جایی بدست آمده باشد اینکه بعد می گوئید هر چه در جدول جهت قرار گرفت نسبتش به جدول مراحل چه نسبتی است ، هر چیز که در جدول مراحل قرار گرفت نسبتش به جدول ترکیب چیست بعد در جدول ترکیب هم می گوئید جهت سازها باید اینطوری به جدول جهت نسبت داشته باشد و زمان سازها اینطوری نسبت به جدول زمان داشته باشد و ترکیب سازها هم مثلاً اینطوری به عینیت نسبت داشته باشد ، تناسبات بین قواعد هم عقلی است پس اولاً ، اکتشاف قواعد عقلی است ثانیاً و تناسبات قواعد هم عقلی است در مرحله سوم می خواهیم این را بیاوریم و بکار بگیریم چه چیزی در خانه ها و جعبه های جدول قرار دهیم مثل وقتی که يك چارت مدیریت را شما درست می کنید می گوئید حوزه توزیع اختیارات و ترتیب کارها و تنظیم و تقسیم و اینها در همین چارت است بعد می گوئید آن بالا چه چیزی را بگذاریم می گوئید مقام معظم رهبری ، آنوقت می گوئیم بعد تمام اختیارات بر آن اساس جاری می شود ، مثلاً می گوئید روش تعیینش هم اینطوری باشد یعنی چگونه گزینش کنیم تا کسی را بیاوریم تا با آن موضع گزینش داشته باشد . حال يك کسی دیگر می آید مثل بنی صدر ناخلف می گوید آنجا رئیس جمهور را بگذارید حال شما يك چارتری درست کرده اید عین همین چارتری را که می گوئید بالا قرار گرفتن در آن چارت یا پائین

قرار گرفتن يك لوازمی دارد ، که این چارت عقلی است بعد صاحب منصب آن را نقل می گذارد
 خوب آنوقت لوازم همان است که تا پائین جاری می شود آنوقت صحیح است که تلاش عقلی برای
 حاکم کردن نقل انجام شده است .

برادر سلیمی : حال يك تفاوت ظریفی را هم شاید بتوان در اینجا ملاحظه کرد که
 اگر ما در اینجا بگوئیم تناسبات اصولی را از وحی می گیریم یعنی این مطالب اصلی را وحی روی
 آن تأکید دارد و بهر نحو آن را بدست می آوریم آنها را ابتدا در نظر می گیریم و سپس
 عقلاً بر اساس آن يك مدلی درست می کنیم .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : اگر اینرا بتوانید انجام دهید همان اولی است .
 برادر سلیمی : ایندو تفاوت می کند در احتمال اول فرمودید همه مراتبش از نقل باشد .
 حجت الاسلام والمسلمین حسینی : شما عملاً می گوئید لوازم فرمایشات نقل بر تناسبات
 پس شما يك موضوعات اصولی دارید که آنها را از وحی گرفته اید و تناسبات آنها را هم می گو
 استنباط کرده ام درست است که استنباط عقلی است ولی استنباط تناسب است .
 برادر سلیمی : تا اینجاى مطلب را قبول داریم که نقلی است بعداً می آئیم ببینیم براساس
 این تناسبات چه الگوئى مناسب است برای پیاده کردن .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : اینکه خودش میشود ، الگوچیزی جز اصول و تناسبات
 اصول به همدیگر نیست ، در رتبه شامل .

برادر سلیمی : در آن رتبه ء شامل ، در الگوی عقلیتان همان مطالبی را که میخواهید در
 موضع شامل بگذارید ، بند ه عرض می کنم قبل از اینکه الگوی عقلی را بسازید اول این مطالب شرعی
 را در نظر بگیرید بعد بیایید آن را بسازید .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : ببینید يك اصولی را از وحی پیدا کردیم ، مثلاً اصول

سعادت بشر، بعد تناسبات این اصول را هم باز اصول سعادت میگوئید یا آنرا به جدول راهنمای سعادت می‌برید *

برادر سلیمی: این اصول يك تناسبات کلی خودشان با هم دارند *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: این تناسبات برنامه است یا تناسبات جدول راهنما است یا نه تناسبات برنامه و نه هیچکدام *

برادر سلیمی: نه، قبل از اینها تناسبات اصولی است که برای سعادت بدست آورده آن

یعنی اصول سعادت و تناسبات کلی آنها، حال عقل می‌آید برای این الگو میسازد یعنی فرضاً وحی سه چیز را بعنوان کلیترین اصول در آن بالا قرار داده است *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: خوب این اصول و تناسبات آنها را که داریم میشود جدول راهنما (ج - بصورت کلی بله) خوب جدول راهنمای مستنبط از شرع *

برادر سلیمی: بعد بر اساس همین جدول راهنمای کلی يك جدول جزئی‌تری درست می‌کنیم *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: چرا میگوئید آن را خرد کنیم، اگر خرد کنیم آن دیگر میشود برنامه *

برادر سیف: ممکن است تا عینیت هنوز خیلی فاصله داشته باشد آنرا از روی این تناسبات کمی و کیفی که دارد خرد می‌کنیم *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: فرق این احتمال با احتمال اولی چیست و احتمال اول اینست که مدل استنباط از نقل باشد (جدول راهنمای مستنبط از نقل، این را هم که شما میگوئید مگر جدول از کلیات نیست؟ مگر نمیگوئید اصول کل و تناسبات کلی، ما هم می‌گفتیم جدول راهنما اصولی است کلی و تناسباتی است کلی که بر اساس آن میتوان برنامه‌های عینی جزئی را

پیدا کرد ، شما اول فرقی را با احتمال اول بگوئید نه با احتمال دوم .

برادر سلیمی : من میخواهم عرض کنم که آیا تناسبات کلی را در هیچ مرتبه ای میتوان

نداشت ؟ تا يك مرتبه ای از آن را داریم و از يك مرتبه به بعد نداریم

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : من که نمیگویم داریم یا نداریم میگویم فرق بین این

دو احتمال را بفرمائید .

برادر سلیمی : فرقشان این است که در احتمال اول میگوئید تناسبات کلی را تا همه

مراتبی که الگو کامل شود از وحی استنباط شود ، در این احتمال میگوئیم ابتدائاً در همان حد اقلی

را که از وحی داریم بعد بر اساس آن بوسیله عقل بتوانیم .

برادر معلمی : شاید بتوان يك صحبت را در اینجا به این صورت مطرح کرد که بگوئیم فرضاً

اصولی و تناسبات بین آن را از وحی استنباط می کنیم و بعد کارهای دیگری هم باید روی آن انجام

شود اگر هیچ کاری نباید روی آن انجام شود همین الگوی برنامه ریزی است که همان احتمال الف

است ، ولی اگر چیزهایی باید به آن اضافه شود تا مدل برنامه درست شود حال اگر اینهایی که

میخواهد به آن اضافه شود مصادیق خودش هستند یعنی رابطه اشان کلی به جزئی است و جزئی

مصادق همان کلی ها هستند ، که از همان اول آن را داشته ایم ، یا اینکه اگر چیزهایی دیگری به

تبع آن یا در کنار آن قرار دارد ، تابع الگو بشود اگر این کار را عقلی انجام دهیم میشود آن احتمال

دوم .

برادر سلیمی : يك تفاوتی دارد که اینجا در مدل سازی تناسبش را با آن چیزهایی که

قبلاً از نقل قرار داده اید در نظر می گیرید ، ولی در احتمال دوم لازم نیست که تناسب مدل را با

چیزی ما لحظه کنید بلکه عقلی محض است .

برادر معلمی : همیشه قرار شده آن چیزی که از وحی بدست می آید اصل باشد فروع بایند

تناسب با این اصل داشته باشد والا آن اصل نمیشود .

برادر سلیمی : خوب احتمال شما اینطوری می گوید در روش الگو سازی صحبتمان همین بود

برادر معلمی : نه در روش الگو سازی که خود الگو را چگونه می سازیم یعنی آن چیزی را که

اصل است فروغ را چگونه طراحی کنیم که آن اصل ، اصل باشد و حاکم باشد این حرف دیگری است ، میگوئیم احتمال سوم ندارد .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : ولی فرمایش ایشان می گوید يك تناسبات اصولی

می گیریم ، فرضاً این جاسی خانه داریم این سی خانه میشود جدول را هنما ، ایشان می گویند

ده تا خانه اش با تناسباتش از وحی بدست می آید بسیار خوب ، بعد می گویند بیست تای دیگری

آن را عقلاً بدست می آوریم .

برادر سلیمی : البته قبلاً نقشه بصورت سی خانه و کامل معین نشده ، ما اول می آئییم

ببینیم بصورت کلی برای برنامه سعادت بشر چند اصل کلی و ربطشان را میتوانیم از نقل داشته

باشیم حال ده تا خانه پیدا کرده ایم حال ممکن است از این ده خانه پنج تای آن خیلی اصلی

وزیرنایی باشد و پنج تای دیگر مثلاً تحت شمول یکی از آن اصول اصلی باشد یعنی فعلاً ده خانه

با تناسباتش پیدا کرده ایم ممکن است یکی از آنها مال پائین جدول باشد یا یکی از آنها بالا بالایی

باشد .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : ولی دیگر اینکه بدانیم سی خانه لازم داریم وجه کیفیت

تناسبی بین این قسمتهای عقلی و آن قسمتهای نقلی است این مال عقل است یا نقلی ؟ (ج : اینجا

مال عقل است) بسیار خوب این شد احتمال دوم ، فرمایش آقای معلمی هم اینست که اگر این که

سی تا خانه لازم داریم عقلاً فهمیدیم ، و اینکه اینها هم در کجای این سی خانه جامی گیرند اینرا

هم عقلی فهمیدیم معنایش اینست که تناسبات مدل را عقلاً فهمیدیم .

برادر سلیمی: اینکه این مطالب نقلی کجای مدل است عقلاً نفهمیدیم بلکه

بوسیله خودشان •

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بسیار خوب عیبی ندارد پس ما میگوئیم اینکه چند خانه

دیگر لازم داریم عقلاً نمیفهمیم اینکه میفهمیم يك مقدار خانه داریم و نقلاً می دانیم اینها هم که

می دانیم چه مقدار آن را نداریم نقلاً فهمیدیم حال باید بنشینیم و آن را نگاه کنیم و کار دیگری

نمی توانیم بکنیم •

برادر سلیمی: مآه نمیگوئیم عقل هیچ جایگاهی ندارد ما میگوئیم يك سری اصولی را از وحی

می آوریم •

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا آن اصول جدول را تمام می کند؟ یا نه؟ (ج: نه)

بعد تمام شدن جدول را عقل انجام میدهد •

برادر سلیمی: تمام شدن جدول را عقل براساس این اصول تعیین میکند و یعنی خود

روش الگوسازی هم عقلی و نقلی است •

والسلام علیکم ورحمه الله • وبرکاته

بسمه تعالی

جلسه دوم - ۶۹/۲/۲۳

فهرست جلسه دوم

- گزارش جلسات واحد
- روش مدلسازی عقلی است
- اشاره به اندازه ظرفیتش قدرت دارد
- وحی بوسیله عقل مبتنی بر حد اولیه ای فهمیده می شود
- بحث اخلاقی
- آیا روش تا آخرین مراتب هم عقلی است یا از نقل هم اثر می پذیرد
- اصول عقاید و معارف در نهائی ترین مدل موثر است
- مراتب مدل از حیث نزدیکی به نقل
- تفاوت مدل عقلی ما با مدل عقلی کفار
- مدل نقلی است به چه معناست.

برادر معلمی: اعوذ ... در دو جلسه واحدی که در خدمت برادران بودیم و ابتدا یکی در مورد ضرورت برنامه صحبت شد که انسان با این خصوصیات که مختار مطلق و مجبور مطلق نیست افعالش را اگر بخواهد منظم و متناسب کند ملزم به برنامه ریزی است، و گفته شد برنامه به آن مطلبی گفته می شود که تناسب یک به یک با عمل داشته باشد (مانند نقشه) و گفته شد برنامه کلاً نمی تواند مطلقاً نقلی باشد (برای انسان غیر معصوم) تجربی مطلق هم نمی تواند باشد اگر بخواهد عقلی یا ترکیباتی از عقل و تجربه داشته باشد احتیاج به لحاظ یک امورات ثابتی و متغیری دارد. و خود برنامه بودن لحاظ امر ثابت در آن قابل فرض نیست (موضوع برنامه نباشد تغییر کند) اگر موضوع واحد شد سیر آن هم باید واحد باشد چون در آن رشد حتماً مطرح است. و اینکه انسان بتواند در شرائط مختلف متناسب با غایت خاصی تعیین موضع نماید ضرورت مدل را تمام مینماید یعنی یک امورات ثابتی و یک امورات متغیر داریم و مدل ربط بین امر ثابت و متغیر است و تفاوت مدل و برنامه هم در اینست که مدل مصادیق متعددی را می تواند دارا باشد ولی برنامه یک ما بازاء خارجی بیشتر ندارد، در اینجا سؤال شد که مدل چیست؟ که بصورت کلی پاسخ دادیم مدل ارتباط بین امور ثابت و متغیر را بیان می کند که در اینجا دو مطلب بود که آیا مدل ربط بین ثابت و متغیر است یا مدل در درون خودش ثابت و متغیر وجود دارد هر چند که در - بیرون رابطه ثابت و متغیر را هم بحث می کند. صحبتی که در مورد برنامه بود که آیا برنامه می تواند عقلی یا تجربی باشد در مورد مدل هم مطرح شد، گفته شد مدل بصورت تجربی محض نمی تواند باشد چون خصلت قانونی داشته و از واحد بودن خارج می شود و مثلاً باید از تجربی استنباط عقلی شود و در اینجا باید گفته شود عقل با استفاده از تجربی ممکن است آنرا درست کند، اما بنابر مفروضات قبل هر گونه که مدل را درست کنیم ولی جایگاهی از نقل در آن نباشد آن مدل برای ما کارائی ندارد. از طرفی هم مدل نمی تواند نقلی محض باشد، نقلی محض یکوقت به معنای اینست که باید به خودمان وحی شود که این مطلب ممتنع است اما یکوقت بدین معناست که ما اموراتی را از وحی

استنباط نمائیم که در اینصورت مدل مطلوب ما همین است اما در شرائط حاضر که ما دسترسی به استنباط همه جانبه از وحی نداریم در مورد عمل یک اموری را خودمان اما با ملاحظه تناسب با مفاهیم وحی قرار می دهیم و مدل را تکمیل مینمائیم. این ملاحظه تناسب هم تناسب جبری نیست بلکه ما خودمان یک چیزهایی را در کنارش قرار می دهیم اگر چنین چیز را ما لازم داشته باشیم (چون در عمل مبتلای به آن هستیم) برای پیدا شدن آن امور مجهول، قطعاً مدل لازم – داریم (این امور چه عقلی چه تجربی و چه قلبی؟ تا در موقف عمل دچار سردگمی نشویم. در اینمورد چند صحبت مطرح بود یکی اینکه چه اشکالی دارد همه اموراتی را که از وحی بدست ما رسیده اصل قرار دهیم و بعد لوازمان آنها را در عینیت و تجربه پیدا کنیم، که روی این مطلب بحث نشد که آیا چنین چیزی بدون مدل ممکن است یا نه؟ صحبت دیگر اینکه در اینجا ما به چند مطلب برخورد داریم یکی برنامه است، برنامه یک تنظیم خاصی برای یک کیفیت خاصی در شرائط خاص است، مثلاً برنامه تحرکات اقتصادی ایران در سال ۶۹، یک وقت سؤال از مدل طراحی اقتصادی جامه مینمائیم که یک امر کلی تری نسبت به برنامه است که برنامه مصداقی از آنست مثلاً مانند:

اخلاق	احکام	تکنولوژی
سیاست	فرهنگ	اقتصاد
دولت	جمع	خانواده

یک وقت، مدل ما کلی تر است که شامل بر همه چیزها می شود مانند: که مدل موضوعات خاص از مصادیق این مدل است.

جهت ساز ۳	جهت ساز ۲	جهت ساز ۱
زمانساز ۳	زمانساز ۲	زمانساز ۱
مکانساز ۳	مکانساز ۲	مکانساز ۱

یک صحبت دیگر اینستکه چگونه با این مدل مسائل را درست می کنیم که آن مدل مدلسازی ماست که مثلاً در دوره قبل شیوه مدلسازی ما از تجربه نبوده است و فعلاً از موضع بحثی ما خارج است چون وارد بحث

شناخت شناسی می شویم و در اینجا یک اشکال می شد اگر مدل ما نمی تواند تجربی محض یا عقلی یا نقلی محض نبوده و باید ترکیبی از اینها باشد آیا در مورد آن مدل اولیه هم این امر صادق است یا در آن مرحله مدل صرفاً - عقلی است مثلاً در آنجا جایگاه عقل و نقل و ارتباط آندو را معین می کند که خود این فرمول نمی شود عقلی - نقلی باشد بلکه عقل است که جایگاه حتی نقل و تجربه و عقل را هم تعیین می کند و از بعد دیگر هم میتوان گلت مدل عقلی - نقلی است چون در داخل مدل جایگاهی برای نقل در نظر گرفته شده و آن شاخصه است و در بقیه امور جزئی جریان پیدا می کند. این مباحثی بود که در جلسات مطرح شد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اعوذ اهم بحث در بین بیاناتی که فرمودید خاصه در آخر بحث گذشته که جناب آقای سلیمی فرمودند همین است که اینکار ما در روش مدلسازی است که اینمطلب طبعاً عقلی است حال در اینمورد کمی صحبت می کنیم، اینکه می گوئیم چون دسترسی بوحی نداریم لذا عقلی محض است به چه معنا است؟ بشر شناخت را به هر معنا که تغییر کند چه تجربه اصل در شناخت باشد چه امور بدیهی عقلی و چه فطرت و وجدان اصل باشد هر چه هست یک موجودی است که دارای یک ظرفیت خاصی است که این موجود متناسب با همین ظرفیت می تواند عمل کند یعنی و سعی بالاتر از ظرفیت خودش ندارد حالا آیا این ظرفیت حاصل ترکیبی این ۳ امر است (تجربه و نظر و قلب) یا حول محور وجدان یا حول محور سنجش یا حول محور تجربه یا ترکیبی از این ۳ امر است و کاری نداریم فقط همین که بشر فوق آن چیزی که به او اعطاء شده است نمی تواند کار کند اگر اینگونه است زمان حضور و شرفیابی خدمت معصوم(ع) هم همین ظرفیت بوده است حالا اگر معصوم(ع) تصرف در ظرفین طرف هم بنماید باز از آن ظرفیت ثانی بالاتر نمی تواند کار کند اینگونه نیست که بشر خودی بتواند ما وراء ظرفیتش کار کند. هر چه که ظرفیت هم بالا برود تکلیف هم متناسب با رشد ظرفیت بالا میرود و لکن در هر زمان همان ظرفیت موجودی قابلیت دارد، ماوراء آنرا نمی توانید از او بخواهید. بنابراین مطلب گفتن اینکه مدل در شکل مطلوب نقلی است کنار میروود مدل براساس شناخت اوست هر چند که در شناختش تجربه یا عقل یا ایمان اصل

باشد. که بنابر مباحث، ایمان اصل است (که الان مورد بحث ما نیست) چه در زمان حضور یا چه در زمان غیبت متناسب با ظرفیت خودی است متناسب با همان ظرفیتی را که واجد است تکلیف مطرح می شود، شما ممکن است بگوئید در منطق بداهت مطرح است که پاسخ میدهم نسبت به همان بداهتها نیز انسانهای مختلف با افکار مختلف و ظرفیتهای مختلف در سنین مختلف مختلف می فهمند، بچه چهار ساله که سوره الحمد را می خواند در این ظرفیتی که دارد نمی تواند ادراک عرفانی حضرت امام تغییر سوره حمد را داشته باشد ولو اینکه در زمان حضور حضرت ولی عصر(عج) تصرف در عالم نموده و بچه ۵ ساله باندازه مرد پنجاه ساله بفهمد در آنزمان هم متناسب با همان ظرفیت تکلیف دارد رشد در ادراک که چه منشاء ادراک قلب – ذهن – حس باشد متناسب سعه ظرفیت وجودی و درکی اوست پس مدل نقلی محض است بگونه ای که تبعیت نسبت بوحی باشد بدون هیچگونه خطا اینمطلب موضوعاً در مورد ما نیست، اگر کسی بگوید با علم حروف می توان چنین چیزی را بدست آورد در همان جا نیز ادراک از حروف و قواعد آن با ادراک معصوم قابل قیاس نیست. زیارت عاشورا را ما می خوانیم حضرت ولی عصر(عج) هم می خوانند ولی ایشان وقتی می خوانند مصیبه ما اعظمها و اعظم مصیبتها فی الاسلام و فی جمیع السموات و الارض چه ادراکی از سماوات و ارض دارند، چه ادراکی از کلمه اسلام دارند و ما چه ادراکی داریم. ادراک ما از اسلام در همین کتاب های معارف و مطالب کتابخانه ها محدود می شود، قرآن را همان مقداری را که می فهمیم اگر هم بخواهیم تجلیل کنیم می گوئیم قرآن مفاهیمی دارد که عقل بشر در آن مات و حیران گشته و هرگز به کنه آن پی نمی برد و این مطلب با ادراک کسی که این قرآن بر او نازل شده و همه این مفاهیم نزدش حاضر است خیلی فرق دارد حضرت فرمودند و ال... عندنا علم الکتاب، بنابراین نقلی محضر بهیچ وجه ما نداریم شما می توانید شبیه اخباریها به ظواهر نقل عمل کنید و دقت نکنید، در کارهای دیگر فهم را بکار میبرید و در اینجا بکار نگیرید، این بمعنای تعبد بیشتر بما انزل ال... نیست بلکه ضعف نسبت به تعبد است کسیکه می گوید من به متن روایت عمل می کنم آیا منظورش اینستکه باو وحی می شود، یا اینکه می گوید من به ظاهر کلمات اکتفا می کنم آیا اکتفا به حداقل در خدمتگزاری شایسته است یا اینکه بذل وسع به میزان توان و قدرت در فهمیدن

خوب است، چه بذل و سع روحی - چه ذهنی - چه عینی اما اینکه گفته شود نقلی محض خوب است باید بگوئیم نقلی محض برای کسیکه به او وحی نمی شود و عملش لدنی نیست بسیار بد است چون عملش از قبیل علم تمام عقلای عالم است که در آن اختلاف است یعنی یک چیزی واحد اولیه قرار میدهد، در اینجا یک ادراک مجموعه ای دارد که این حد اولیه را در اینجا می گذارد اختیار را به اینمعناستکه یک جایگاه اجمالی برای هستی قائلند که نمی خواهند آنرا در ریشه قرار دهند و تا آخر کار بر آن اساس صحبت می کنند بعد ادراک جدیدی با آن ادراک اولیه پیدا می شود که با آن فرق دارد خود این جدید شدن ادراک نسبت به این اختلاف در تعاریف را مجدداً موجب می شود اگر بخواهد واقعاً ادراکش را بیان کند و نخواهد بپوشاند همراه رشدی که پیدا می شود (چه آن رشد وسیله سیر و گذشت زمان باشد) رشد در ادراک اختلاف در تعریف را ایجاد می کند یعنی متوجه می شود که یک قیدی را - اضافه یا کم نماید.

حاصل اینکه می توان چنین گفت از ذاتی علم تدریجی الحصول. نمی توانید تدریجی الحصول بودن را حذف کنید و نمی توانید ارتباط معلومات بهم را نادیده بگیرید. یعنی نظام تعاری قهری است گرچه گفته شود قدر متیقن آن حفظ نشده که می گوئیم قدر متیقن که نمی تواند معرف باشد شما یا جنس دارید یا فصل جنس قدر متیقن است و فصل آن مرتباً تغییر میدهید که تعریف آن در مجموع تغییر پیدا می کند یعنی تعریفی که با حفظ خصوصیات باشد غیر از تعریف آن در مجموع تغییر پیدا می کند یعنی تعریفی که با حفظ خصوصیات باشد غیر از تعریف به قدر متیقن چون خصوصیتش اضافه کم شده - است که اگر فرق پیدا کرد قطعاً باید گفت در علم غیر معصوم حتماً اختلاف هست بلکه انسجام نسبیتی (نه انسجام مطلق) دارد نه اینکه قابلیت زیاده و نقصان از او برداشته باشد نه اینکه حکومتش بر همه تاریخ تمام باشد و نه اینکه به حقیقت شیئی کما هی رسیده - باشد، اما معصوم(ع) عارف به حقائق اشیاء کماهی است، حقیقت مطلب را می فهمد حتی حضرت می فرمایند نقشه روی پشتی هم در کتاب وجود دارد پس همه چیز در نزدشان حاضر است. و مسلم است که قطعاً نمی شود نزول وحی را به غیر معصوم(ع) نسبت داد حتی در معصومین(ع) فقط نبی اکرم(ص) است و بقیه معصومین حول محور وجودی حضرت رسول اکرم(ص) می

چرخند و حتی شب قدر هم در ابتدا به پیامبر عرضه می شود تا به وجود مبارک حضرت بقیه ا.....(عج) برسد علم اینها از جانب خداوند و از طریق پیامبر گرامی (ص) است پس صحبت از اینکه نقلی محض باشد مطلقاً کنار میرود بلکه شما می توانید استنباط از نقل را مطرح کنید که در همین هم فهم شما اصل است، ظرفیت و توانائی شما در آن اصل است که خود اینهم مراتبی دارد یک وقت می گوئید همه امورش کم و کیف و جهت و ... را استنباط از وحی می کنیم، سؤال می کنم از کجا فهمیدید که چند تا امر برای تقسیم لازم دارید، مثلاً یک جدول جهت یک جدول زمان، یک جدول مکان و ترکیبات مکان و زمان و جهت را هم پیدا کردید و می گوئید مثلاً من ۴۰ یا ۸۱ اطلاع لازم داریم یا اینکه برای جهت ۳ مرتبه قائل شدید خلاصه هر کاری که بکنید اینکه چند چیز لازم دارید که مطمئناً بگوئید من همه چیز را از نقل گرفتم آن چند چیز را از کجا بدست میآورید فرضاً که اینهم از نقل باشد باز - سؤال می کنم فهمیدن نقل بهر وسیله ای چه وجدان و فطرت یا عقل و سنجش یا حس این فهمیدن که گفتیم یک ظرفیتی داریم این ظرفیت وقتی بخواهد حرکت کند آیا یک روش راه رفتن می خواهد یا نه؟ برای تحرک و فعالیتش آیا می توان گفت هیچ روشی را نمی خواهد؟ اگر بگوئید هیچ روشی را نمی خواهد باید قائل به خطا پذیری آن نباشید. اگر گفتید ظرفیت وجدان یا سنجش یا تجربه یا ترکیب این ۳ تا با هم در بشر خطا پذیر نباشد روش هم لازم نیست و دقت در آنهم مورد ندارد، اما اگر می گوئید کاری کنم که کمتر به اشتباه بیفتم و هماهنگ عمل کنم قبلاً باید تبدیل به یک وحدت ترکیبی شود، یک فلسفه ای را بیان می کنید حالا یا صحیح یا غلط، باید غایت اینمطلب به خود آن ادراکی را که می گوئید برگردد اگر این نتواند یک کلمه را بفهمد و نتواند معیار برای خودش بفهمد مثلاً هماهنگی با ادراکاتی که از نقل دارد یا حاکمیت ادراکات نقل بر سایر ادراکات یا اگر هماهنگی را نتوانید در یک مرحله و لو بسیط ترین مرتبه که بسیط حقیقی نیست متناسب با ظرفیت ادراک تمام کنید پس اگر خودتان را معصوم نمی دانید مجبور خطاها را با یک امری به حداقل برسانید، حالا در روش کم کردن خطا که در اصل منطق باشد باز اینکه چگونه دچار خطا نمی شویم در آخر کار مثلاً می گوئید ایمان اصل است و ایمان هم حکم می کند هر مرتبه ای از ادراک از وحی را در اجمالی ترین مرتبه ای

که داریم همانرا حاکم و حدّ اولیه و اصل قرار دهید لوازمش را بر همان اساس ببینید، خلاصه آنچه که در اینجا مورد نظر است اینستکه روش در نهائی ترین مرتبه متناسب با ظرفیت انسان است دیگر در آن قید نشده است که اگر دسترسی بوحی نداشته باشید، اگر دسترسی هم داشته باشیم و یا زمان حضور هم باشد همینطور است حضرت امام قدس سره وقتی صحبت می کردند هر کسی به میزان ادراک خودش می فهمید یا فرضاً اگر امام معصوم(ع) هم باشند که قدرت تصرف در ظرفیتهای هم دارند آیا به میزان در همه تصرف می کند؟ یا اینکه نه، اگر نظام و سیستم و مجموعه است بالا و پائین دارد، سموات و ارض دارد در داخل انسانها هم ایمان بالاتر ایمان ضعیفتر - ایمان متوسط فرض می شود، اگر این اختلافات فرض دارد تصرفات هم مختلف است هیچوقت نمی آیند زیادتر از ظرفیت کسی باو عطا کنند تا دیوانه بشود ممکن است، انسانها در محبت به افراد چنین کاری کنیم، بچه ای را خیلی دوست میداریم و - ادراکمان هم نمیرسد که اگر همه چیز به او خو راندیم مریض می شود بروز به او بخورانیم این بچه مریض تر می شود و می میرد. یک وقت یک نفر به یک نفر دیگر رسید و خیلی ادب کرد یک شخص اخلاقی او را دید و پرسید چرا اینقدر او را توضع کردی، گفت تواضع محترم است و من از باب تواضع دست او را بوسیدم. گفت اینگونه نیست تو با اینکارت او را ضایع کردی زیرا با آن شخصیتی که نسبت بتو قائل است و تو اینگونه تواضع می کنی او ضایع می شود این فرد باید قبل از اینکار به این رشد رسیده باشد که در خود تواضع چیزی نیست و برای خداوند واقع می شود نه برای تو اگر دچار غفلت شد و خیال کرد که این تواضع برای او واقع میشود این تواضع اثر تملق را می گذارد ولو اینکه تو ذره ای قصد تملق را نداشته باشی، تو که دست او را می بوسی که تملق نیست و برای خداست اما او در شرائطی است که از این تواضع نمی تواند آنرا التفات کند و یک ادراک دیگری دارد، اینمطلب او را ضایع می کند (بجای اینکه او را رشد دهد) و شرعاً هم برای تو اینکار خوب نیست اگر می خواهی باو محبت کنی و او را رشد دهی و اینکارت برای خداست در اینجا وظیفه چنین کاری را نداری بلکه ابتدائاً باید بسنجی که آن فرد در چه وضعیت و ظرفیتی است و باید چگونه باو برخورد کنی، که انسان گاهی بذهنش میرسد که محبت بی مورد باندازه ای بر فرد مورد محبت ظلم است که باندازه تجاوز و ظلم علنی

دیگری است نهایت اینکه آن ظلم آشکار است و مردم هم به شما اعتراض می کنند اما آن ظلم آشکار نیست و شما را مدح هم می کنند و نفس هم اگر نفس غلیظی باشد دومی را بر اولی رحجان میدهد فرعونیت با جمال را نفس بهتر می پسندد تا فرعونیت کریه را در اینجا بهتر است چند جمله بحث اخلاقی پیرامون بذل جهد در حد وسع در فرهنگستان را هم کمی برای شما توضیح دهم.

خلاصه بحث اخلاقی: ضرورت تطرق احتمالات در بحث و بذل جهد در اینراه تفکر در اسلام و قرآن همان تفکر در اقامه نظام ولایت است و افضل تفکرات است و خود این امر از افضل امور است.

شرط در تفکر در اقامه نظام ولایت خلوص و دلخوش نشدن به همین تفکر است.

استظهار اگر جز برای خدا نباشد بسختی می شکند وقتی صلابت نفس شکست این قدرت استظهار می شکند اگر شکست در تردید می ماند، وارد بر خدای متعال می شود در حال شک و ریب. مسئله تجسم اعمال در قیامت.

دلخوشی به ابداع احتمالات در نهایت به شک و ریب می انجامد.

گاهی حساسیت کار (اگر ایمان نباشد) زمینه برای جرم بزرگتر می شود.

وسوسه شیطان فرهنگستانیها هم خود فرهنگستانی است.

دیگران در قیامت سربلندند چون تکلیف ساختن تئوری و مدل اسلامی را نداشتند اما شما بدلیل اینکه حجت اینکار برایتان تمام شده اگر سعی در اینکار نداشته باشید در قیامت وضعتان بگونه دیگری است.

نظر حضرت آیه ... خامنه ای در مورد فرهنگستان و ضرورت تئوری برای جامعه اسلامی؟

آیا وظیفه ما نشر مطالب فرهنگستان با کار سیاسی است یا تکمیل تئوری و مدل نظامی اسلامی؟

بنابراین روش مدل سازی متناسب با ظرفیت ادراکی است روی همین یک قسمت اول اگر برادران صحبتی دارند بفرمایند و تا بعد از درست شدن مدل نگویند که این قسمت مدل باید از وحی بیاید، آیا به این معناست که بر ما وحی می شود و فطرتان بگونه ای است که هیچ خطا پذیر نیست، روش نمی خواهد،

روش در فهم متناسب با ظرفیت است روش لازم نداشت باشد و بدون روش و نظم و بدون اهتمام حاصل شود.

برادر سلیمی: اینکه روش مدل سازی متناسب با ظرفیت ادراکی بشر است و بصورت کلی ما از اینمطلب گریزی نداریم که از طریق دیگری غیر از فهم و ادراک خودمان عمل کنیم و این مسلم است اما صحبتی که مطرح است اینستکه ما تا آخرین قسمت روش که بخواهیم حرکت کنیم همه باید براساس عقل عمل کنیم؟ یک موضع گفته می شود که مثلاً ما قدم اولی را بوسیله عقل بر میداریم و بعد بوسیله آنچه را که از نقل بدست آورده ایم قدم بعدی را بر میداریم ولی یک موقع است که می گوئیم روش را بوسیله عقل تکمیل کرده و بعد یک جا به سراغ نقل میرویم و بعد به آن عمل می کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بذهن ما اینگونه میرسد که اینها موضوعاً باید تفکیک شوند. هر چند در نهایت ترکیب می شوند، در نظام تعاریف که می‌آئید [تعاریفتان یک تعاریف مرکبی است ولی موضوعاً تک تک جدا می شود و اگر نتوانید جدا کنید و ما به الاختلاف را نبینید و هم را در مابه الاشتراک ببینید موفق نمی شوید لذا باید موضوعاً در عین حالیکه در پایان (تعاریف بدست آمده) هم نقل را در آن موثر ببینید و هم وجدان و هم عقل و هم حس اثر داشته است،] اگر موضوع جزء التزامات کلی باشد هم در آن وجدان و هم عقل و هم نقل و یا اگر برنامه برای عینیت است در تعاریف نسبت به عینیت هم تجربه و هم عقل و هم وجدان و هم آنچه از نقل رسیده در آن موثر باشد.

در تعاریف اولیه ای که دارید میگوئید قدم اول را با عقل بر میداریم. البته در اینجا عقل را بکار نبردیم بلکه بجای آن از درک استفاده کردیم زیرا درک اعم است از ادراک وجدانی و ایمان، ادراک سنجش و ادراک حسی. [درک بمعنی الاعم چه درک ذهنی چه درک حسی و چه درک قلبی]. در اینصورت قدم اول را که میخواهید بردارید و بشناسید خود قدم اول را بدون روش نمیتوان برداشت چرا که درک مصون از خطا نیست و لذا باید در خود قدم اول، نهایت اهتمام داشته باشیم. حال چه آنچه پایه وجدان باشد و حس و سنجش به تبع آن یقین گردد و چه غیر آن، کاری به آن نداریم و در هر حال یک مدل نهایی یا یک روش نهایی لازم

داریم چرا که بهر حال شما با فلسفه روشتان است که یک چیزهایی را ملاحظه می کنید ولو اینکه سه تا قانون (مثل زمان، مکان و جهت) و یا فرضاً چهار قانون (فرضاً نه اتصال است نه انفصال نه ما به الاشتراک تنهاست نه ما به الاختلاف تنها و ...) باشد، قوانین اولیه که سخنتان را هماهنگ میکند مطرح است (اعم از اینکه فطرت اصل باشد یا سنجش اصل باشد یا حس که موضع بحثمان نیست) و بصورت کلی میگوئیم که روش در نهایی ترین مرتبه متناسب با ظرفیت است. البته امکان افاضه ظرفیت هست، کما اینکه در همه امور دیگر نیز افاضه مطرح است، دیدن چشم، شنیدن گوش، عقل، وجدان و ... همگی افاضه اوست ولی اختیار شما (با هر تعریفی که نسبت بآن داشته باشید) به یک نسبتی در چگونه دیدن، چگونه شنیدن، چگونه فهمیدن، چگونه وجدان کردن و چگونه ادراک کردن اثر میگذارد. لذا اگر اختیار بطرف بندگی و خضوع باشد ظرفیت شما اسلامی کار میکند. [پس معنی اسلامی در نهایی ترین مرتبه عبارت میشود از پرستش در رتبه اجمال] و این پرستش هم قطعاً با پرستش کافر فرق دارد چرا که او بصورت حیوانی است که خدا را می پرستد. او مثل خوک خدا را می پرستد و حتی بدتر از خوک یا مثل سگ و هزار بار بدتر از سگ. مثل حیوانات سبع و بدترین آنها پرستش میکند. یا مثل گزندگان و پست ترین آنها در حال پرستش خداست – در حالیکه شما انشا ... تعالی و باذن ... ، ملکوتی، خدا را می پرستید و لوجه ... حرکت می کنید و این امر در نهایی ترین مدلتان اثر میگذارد و عشق به مقصد عشق به معبود، عشق به خدای متعال و عشق به معصومین(ع) جوهره اصلی حرکت شما را تشکیل میدهد، و در حقیقت حول آن است که شما روش، هماهنگ، ناهماهنگ و غیره را مطرح می کنید [لذا اگر به روش کفار ناهماهنگ میگوئید، معنایش اینست که هماهنگ با پرستش خدا و تسلیم بودن نیست و عشق نسبت به مولی را ندارد یعنی سنجش آنها سنجش مادی است.

حال بعد از آن اگر براساس یک چنین چیزی، یک دسته بندی پیدا شد و حاصلی و تعاریفی را نتیجه داد، شما میآئید، براساس این تعاریف سراغ اخبار و آیات و روایات میروید و میگوئید این علم اصول است و براساس همان قاعده ای که در ارتکازومفا همه کشف کرده اید میگوئید این مطلق است، این مقید است این

شروط است، این معلق به شرط است، آن منطوق است، آن امر است، آن نهی است و ... لذا میتوانیم راعی و فتوی بد هم و امری را که استنباط کرده ام به خدای متعال نسبت بدهم که مقید چنین است.

پس اولین آن را با علم اصول میگوئید، با قواعدی عقلی میتوانید سراغ آیات و روایات بروید و بدون اینکه این تعاریف را بدست آورده باشید نمیتوانید علم اصول را هم اگر شما مجموعه نگر باشید یک جور میشود و اگر مجموعه نگر نباشید یک جور دیگر میشود. یعنی اگر شما از اول کار یک چیزی برایتان یقینی بود، وجدانی بود و یک اصول اعتقاداتی را در آن تردید نداشتید (که فرضاً خدایی هست، عدل و ظلمی مطرح است امور اجتماعی است، عدل و ظلم اجتماعی است، راه سعادت را خدا باید نشان دهد تا تکلیف موضوعیت یابد و زمینه رشد بندگی حاصل شود، اگر یک چنین اصول اعتقاداتی حاکم بود حد اولیه شما باید سازگار با مجموعه باشد و امکان ندارد که شما خالی الذهن حرکت کنید چرا که شما بهر حال، مجموعه ای یا غیر مجموعه ای و بگونه ای خاصی سراغ کلمات میروید (در نهایی ترین رتبه) یعنی گاهی است که میگوئید که یکی از اصول اجتناب ناپذیر عالم در مسائل عدل و ظلم است و نظام مجموعه ای است که بهم مرتبطند که ضرورتاً باید در همین حد - اولیه معنای ترکیب را بیاورید، بعد میگوئید نظام بطرف خاصی است و در آن جهت است که سرپرستی میشود و لذا باید در حد اولیه تان تعلق را بیاورید. بعد میگوئید که نظام برای بردن به یک سمتی و یک سرپرستی خاصی را لازم دارد که باید در حد اولیه تان غیر از ترکیب و تعلق سرپرستی و ولایت را هم بیاورید، یعنی در موضوع ترکیب باید تعلق و ولایت بیاید، پس موضوع اولیه تان یک چیز نیست زیرا میگوئید من نسبت بین مجموعه و تعلق و سرپرستی را روی هم ترکیب کرده و آنرا یک اصل قرار داده ام و به تبع آن است که چیزهای دیگر را میشناسم یعنی یک مدل یا یک مجموعه کوچک عقلی و براساس آن ساخته اید، اما گاهی است که میگوئید من کاری ندارم که نظام در بیاید یا در نیاید، کاری ندارم به اینکه عدل و ظلم خوب است یا بد که در اینصورت اگر حد اولیه تان را یک چیزی مجرد از تعلق سرپرستی و ترکیب گذاشتید، معنایش اینست که یا مرکب را نمیتوانید به شکل وحدت ترکیبی ببینید و یا (بفرض محال هم) اگر شکل وحدت ترکیبی ببینید، زمان و مکان را نمیتوانید برای آن ملاحظه کنید و سیر و حرکتی برای

آن نمیتوانید قائل شوید و لوازم همین حد اولیه در نهایی ترین رتبه را در همه جا می بینید و لذا اگر لوازم همان را دیدید و مدلی گردید و تعاریف خاصی را نتیجه داد، آنوقت طبیعی است که نمیتوانید درباره زمان و مکان و ولایت نظر نداشته باشید و سپس سراغ آیات و روایات بروید.

بنابراین آن ظرفیتی را که فرمودید، در عمل، در شکل ظرفیت مدل اولیه تان است که ظهور پیدا می کند، ظرفیت ادراکی مساوی است با ظرفیت روش و مدل اولیه و نمیتوان گفت که ما ظرفیت را قبول داریم ولی روش آن را قبول نداریم یا بگوئید ظرفیت را قبول داریم، مدل و روش اولیه را هم قبول داریم ولی تعاریفش را قبول نداریم، زیرا با چنین روشی نمیتوان سراغ آیات و روایات رفت چرا که وقتی سراغ آیات و روایات میروید، بدون تعریف نمی روید و خیال می کنید که بدون تعریف اینکار را انجام میدهید، کما اینکه فقهای حوزه هم بدون تعریف سراغ کلمات وحی نمی روند. آنها هم از امر، نهی، وصف، شرط، مفهوم، مطلق، مقید و غیره تعاریف خاصی را در نظر دارند و سپس سراغ کلمات میروند.

برادر سلیمی: رشد ظرفیت حول یک محوری است که بسته به اینکه آن محور چه باشد فرق میکند، یعنی یک موقع است که ما میگوئیم ظرفیت این مقدار است که اگر حول این محور خاص باشد و رشد کند فرضاً وحی را اصل قرار دهد...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: محور پرستش است و نه وحی، در رتبه قبل از وحی خالق است که وحی را فرستاده است، وحی میخواهد طریق پرستش را بگوید و نه خود پرستش را، لذا محور در رتبه اولیه باید پرستش باشد. و در مرتبه اول است که شما یک جایگاهی برای مرتبه ثانی مشخص میکند، کما اینکه در مدلتان میگوئید: آنچه را که از وحی میآید در منزلتی بگذار که اثرش حاکم بر همه سنجش هاست چرا که میخواهید خداپرستی کنید و در طریق خداپرستی وحی مقدم بر همه است، پس منزلت وحی عقلی تمام میشود و منزلت وحی را عقلی یا متناسب با ظرفیت تمام کردن غیر از این است که خود منزلت را هم از خود وحی سؤال کنیم که جایگاهش کجاست، چونکه اگر بخواهید از خود وحی سؤال کنید که آیا منزلت تو

کجاست؟ معنایش اینست که قبل از آن شما چیزی را نداشته باشید و اینکه قبل از آن مطلقاً چیزی را نداشته باشیم ممکن نیست.

برادر سلیمی: در مباحث قبلی که داشتیم در علم اصول، طبق اصول عقلی می گفتیم که خبر حجت دارد و انکار آن به نفی جامعه می انجامد (س: و خود این را عقلی می گفتیم) و خبر متواتر را هم عقلاً تصدیق میکردیم و براساس همین خبر متواتر قرآن و بسیاری از احادیث متواتر تصدیق میشد (س: در اصل طریقتش بود که همه اینها را می گفتیم ولی در دلالتش چطور؟) در دلالت آن هم همینطور که یک اصول عقلی باید بصورت کلی باشد (س: که جایگاه اینها را معین کند) آنوقت بعد گفتیم که بوسیله همین اصول عقلی کلی ما یک اخباری بدست میآوریم که فرضاً معصومین فرمودند صدق العادل و یا از آیات کریمه قرآن اینطور استفاده میشود که هر اخباری را که افراد عادل بگویند ولو متواتر نباشد مورد وثوق است، همین باعث میشود که ما فرضاً سراغ علم رجال و درایه برویم و ببینیم چه کسانی عادل بوده اند و اخباری که آورده اند درست است یا نه و لذا اگر چنین چیزی ما نداشتیم که مثلاً صدق العادل یا ان جائکم فاسق ینبئا فتبینوا... دیگر علم رجال و تحقیق در مورد افراد عادل لازم نبود و قضیه به همان خبر متواتر ختم میشد حال آیا شما مورد نظران اینست که ما میگوئیم یک اصول عقلی و یک مجموعه ای داریم که بوسیله آن ادراکات بدست میآوریم و این ادراکات پایه تبیین همین مطالب میشود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خود همین را در چند رتبه انجام میدهم، در یک رتبه میگوئیم: الان کار یک اصولی جدید را پی افکندن و یک اجتهاد جدیدی را آغاز کردن، الان وقتش نیست بلکه تنها میتوانیم یک دسته بندی عقلی از تعاریفی که داریم بکنیم و جایگاهی که عقلاً با یک فلسفه ای و در یک جدولی معین شده و میگوئیم این جایگاه حاکم بر مجموعه است، در این به همان مقداری که از کلمات فقهاء عرفا، اخلاقیون و غیره داریم، اکتفا می کنیم، پس جدول اولیه عقلی است (البته عقلی که نه، بلکه متناسب با ظرفیت است که به نظر ما میآید، از وجدان، عقل و حس در آن استفاده میشود و حول محور پرستش خدا هم هست) در رتبه بعد و پس از این جدول حال آیا لازم است که دنبال یک بحث اصولی مفصل براساس

نظام نگری و دید مجموعه نگری و تنظیم نظام و برای بدست آوردن معارف جدیدی برویم؟ طبیعی است که الان وقت اینکار نیست و باید از همان مطالبی که در حوزه داریم، در آن جدول قرار داده و استفاده کنیم و خود اینکه معارف را در این مدل بریزیم و براساس آن کار کنیم، قطعاً زمین تا آسمان با اینکه یک مدلی با یک خصوصیتی که در آن چیزهایی قرار داده اند (مثل مدل کنز که در آن بازار پول، بازار کالا، بازار سرمایه بازار کار مطرح شده و آنها را هم حسی و تجربی بدست می‌آورد و سپس برنامه اش را بر مبنای آن میریزد) فرق دارد، چرا که در امثال مدل کنز روشی که در مدل او در مدل سازی حاکم است متد علوم موجود است یعنی روش حسی یا حس و عقل و در نتیجه استغنائی از خدا و پرستش دنیاست، و لذا وقتی ما مبتلای بین این دو امر هستیم یعنی از طرفی با متد علوم روبروئیم که اولاً عقل متکی به حس اموری را در جهت پرستش دنیا میگوید (در جایی که میگوید هدف من از کارم به حداکثر رساندن رفاه مادی بشر است) یعنی ابتهاج به دنیا را اصل اولیۀ خودش قرار میدهد (و طبعاً این حد اولیه با ما هماهنگ و جهتی خلاف آنچه که ما در نظر داریم معرفی میکند) و ثانیاً، براساس چنین روشی، مدلی را درست کرده است که آن مدل هم سرمایه کار، ابزار و کالا بصورت چهار بازار دیده میشود (و این قسمت آن نیز اصلاً با آنچه در نظر ماست جور در نمی آید چرا که در این اصلاً نه وحی، نه اخلاق، نه دین و نه چیز دیگری به چشم نمیخورد) ثالثاً، با این مدل سراغ عینیت می‌آیند و جمع بندی کرده و سپس راهنمایی و راه حل ارائه میدهند که چه کارهایی باید کرد و برنامه ای تنظیم میکنند، وقتی برنامه اش تکمیل شد میگوید: بیائید از آن چیزهایی که مردم بآن معتقد هستند، در بکار گرفتن برنامه تان استفاده کنید، مثلاً اگر در میان هندیان باشید از بت پرستی آتش پرستی، گاو پرستی و سنن و آدابی که آنان دارند، آغاز کنید ولی به آنها ختم نکنید بلکه به اینکه مذهبشان و سنن اجتماعی، حالات روحی، نهادهای اجتماعی آنها حل شود ختم کنید، یعنی در طولانی مدت اینها عوض شوند آنهم بگونه ای عوض شوند که جامعه به چیزی ارزش دهد و ارزش را در شکل خاص غربی معنا کند و بعارتی دنیا پرستی مدرن و بت پرستی مدرن را جایگزین بت پرستی قبلی بکند بطوری که کل دنیا را بصورت یک بت بکند و در مجموعه اینها یک حرکتی هم بین فرد و جمع حاصل شود که مرتباً مطلب

فوق را دائم التزاید کند. ولی اگر در میان ایرانیان و مسلمانان باشد میگوید چون اینها نسبت به دنیشان علاقه دارد، برای پیاده شدن این برنامه در رساله‌شان بگردید و کاری کنید که برنامه طبق رساله باشد این را آدم مغرض ممکن است بگوید، اما کسی هم که مغرض نباشد، از اسلامی کردن برنامه، جز همین، چیزی درک نمی کند.

بنابراین مدل نقلی محض نیست، درایر مدار بین اینست که در روش مدل سازی، این ظرفیتها را داشته باشیم و اول برویم مدل استنباط از احکام را بصورت مجموعه ای (که مدل اقامه احکام میشود) را پیدا کنیم، یعنی روشی و منطقی برای این مطلب پیدا کنیم و سپس به استنباط بپردازیم که در اینصورت مسائله زمان و مکان خیلی ساد تر میشود، چرا که اگر چه در حالت فعلی و بعد از دست یابی به جدول فوق در هر دو حالت احکام کلی است اما تفاوت زیادی دارند، زیرا در جایی که الان هستیم، باب تزاحم را در موارد استثنایی فرض فرموده و حکمش را داده اند یعنی فقها ما گفته اند: اگر کسی میخواهد نماز بخواند و بچه دارد غرق میشود چه کنیم ولی در مورد مبتلا به نظام در کلیات، فتوایی بر تزاحمش دیده نمیشود، مثلاً اگر فروش نفت با فروش مس مزاحم شد یا بستن سد یا دانشگاه زدن تزاحم داشتند، یا الان اگر کشت کردن با صنعتی که مربوط به کشت است تزاحم داشتند یا در مورد این قرار داد با فلان قرار داد، یا اصلاً قرار داد ببندیم یا از بازارهای آزاد و با نرخ دو برابر استفاده کنیم و یا اینکه آیا اصولاً میتوانیم با کفار قرار داد ببندیم یا اینکه قرار داد معنای سبیل کفار بر مسلمین را میدهد؟ آیا در رشد مسلمین جنگ با کفار اصل است یا صلح با آنها؟ حکمی در مورد اینها نیست (حتی بعضی از بزرگان از فضلا را هم می بینیم که درحال بحث و نوشتن این مطلب هستند که اینکه چهره اسلام چهره جنگی طرح شده امری بدی است.

بنابراین چیزی را که ما در اینجا میگوئیم (یعنی اینکه اینگونه امور را باید بصورت اجتهادی سنجید) در خود حوزه نه تنها روی کل معارف کار اجتهادی نمی کنند، حتی روی اهم مطالب آن هم بحث تزاحم را مطرح نکرده اند که لااقل بگویند: استراتژی نظام اسلامی مثلاً جنگ است یا صلح؟ و براساس این محور هماهنگ سازی سیاستهای دراز مدت چه سیاستهایی را باید گذاشت [استراتژی در نظر ما محور هماهنگ سازی

سیاستهای دراز مدت است] و [عبارت فلسفی استراتژی عبارتست از محور جریان تبدیل] و سپس بگویند چه چیزی را بر این اساس تراحمش را دید و گفت نباید باشد یا باید باشد (مثلاً بلغ و ما بلغ ولو جنگ شود یا اینکه به فلان جا که رسید باید چنین و چنان کرد) بهر حال در حوزه ما الان چنین چیزی را در اختیار نداریم و درعین حال هم کاری وسیع است و با یک سال و دو سال به نتیجه نمیرسد لذاست که ما مجبوریم قدم دوم را اصل قرار دهیم، یعنی اینطور میگوئیم که ما جدول را درست می کنیم و سپس در آن جدول، جایگاه اعظم را به آن چیزی که فقهاء و عرفا و اخلاقیون از وحی استنباط کرده اند میدهیم. البته باید توجه کرد که این بمعنای این نیست که در جدول خانه بالاتر را به وحی اختصاص دهیم، چرا که دستتان به وحی نمیرسد بلکه خانه بالاتر را به مستنبطات از کلمات داده اید، آنهم نه یک استنباطهایی که در موضع خودش در ارتباط با نظام سازی کامل باشد و کمال نسبی داشته باشد. بنابراین نمیتوان گفت خانه اول وحی را قرار میدهیم زیرا اگر وحی را در اختیار داشتیم دیگر طرح خانه اول موضوعیت نداشت بلکه براساس روش سراغ وحی میرفتیم و هر چه که فهمیدیم و هر دسته بندی را نتیجه داد عمل می کنیم یعنی در اینصورت تنها دسته بندی ریشه ای آن است که متناسب با ظرفیت ادراکی ماست ولی بقیه اش را استنباط می کنیم تا به آنجایی برسیم که نیاز به دیدن لوازم عقلی، لوازم تجربی یا لوازم حسی باشد اما در وضعیت فعلی نه تنها دست ما به وحی نمیرسد، حتی دستان به یک استنباطهای مجموعه ای که متناسب با هدایت نظام هم باشد از وحی نمیرسیم و صرفاً دستان به یک استنباطهایی (از وحی) میرسد که متناسب با مجموعه سازی نیست و ما خودمان میخواهیم از آن مجموعه بسازیم (حتی از کلمات مبارک وحی) و الا اگر ما یک مدلی داشتیم که در عرفان طبقه بندی سیر مرحل و تبدیل و زمان و مکان و در نهایت معنی ابزار نسخه دادن و تهذیب را در عرفان داشتیم، خیلی خوب بود، و حال آنکه ما الان نسخه فردی هم نداریم چه برسد به نسخه اجتماعی.

بنابراین ما در پی آنیم که یک استنباطهایی را که مجموعه ای نیستند و فقط یک اولیتی نسبی دارند، بر جدولمان حاکم کنیم و بر اینکار هم مجبوریم چرا که جدولی بهتر از این را در حوزه نداریم و استنباط عرفاء

هم اصولاً مجموعه ای نیست تا تناسبات در آن مطرح باشد، مثلاً نوشته اند صبر، تسلیم، رضا و ... ولی در اینکه اینها در جریان تبدیل چه هستند و غیره مطلب دیده نمیشود که اینها ما هم وقتی هم مباحث را کنار گذاشته و به سراغ کتب آقایان رفتیم، چیزی پیدا نکردیم و قطعاً وجود ندارد، چرا که اگر وجود داشت مسئولین اجرا می کردند.

بنابراین ما در شرایط ذهنی، روحی و عینی که هستیم باید حرف بزنیم و در عالمی که هستیم علمای اخلاق کتاب نوشته اند، تحمل هم کرده اند، زحمت هم کشیده اند ولی اصلاً از زوایه نظام سازی ننوشته اند، از زاویه تست و کنترل مریض و نسخه دادن و مأموریت برای اینکه فرد را از یک رتبه به رتبه دیگر آورده و تست و کنترل نمایند، نداشته اند، بهر حال نه در دروایش نه در حکما، نه در فلاسفه، نه در فقهاء، در هیچکدام اداراک مجموعه ای و حکومتی نبوده است حال اینکه الان چطور شده که این ادراک پیدا شده، بحث دیگری است.

بنابراین تنظیماتی که در کتب موجود حوزوی وجود دارد، براساس ساختن مدل نبوده است و در نتیجه ملاحظه لوازم عقلی آن را دیدن هم مشکل است، چرا که معلوم نیست آنرا از چه بابی دیده تا لوازم عقلی آن را دید، تنازل مطلب اینست که همگی به سراغ دست یابی به لوازم عقلی آنچه فرموده اند برویم - کما اینکه یکی دوبار اینکار را کردیم - و سعی هم بکنیم و مسلم است که باز هم، چیزی پیدا نمیشود چرا که از اول کار پیداست که چنین چیزی پیدا نمیشود زیرا اگر بود، قطعاً یک نفر از فقهاء خیلی ساده تر میتواند آن را حل کند. کما اینکه در جایی که کار کرده اند مثلاً یک مسائله فلسفی پیچیده ای که در فلسفه ملا صدرا باشد را طرح کنیم و بگوئیم مشکل نظام درگرو حل این مسائله فلسفی است. مطمئناً در عرض ۲۴ ساعت حکمای حوزه فوراً جواب میدهند حتی از شب تا صبح نمی خوابند و راه حل مطلب را ارائه میدهند، بنابراین اگر ملاحظه می کنیم که از مدل اداره جامعه غفلت دارند، قطعاً از حرفهایی هم که زده اند، چیزی در این وادی در نمی آید و از خود اخبار و روایات و آیات هم که بسادگی نمی توان به چنین چیزی رسید و زمان طولانی و قدرت استنباط خاص خود را لازم دارد.

بنابراین فلسفه روش از اصلی ترین مباحث است و این امر قابل دقتی است که آیا ما باید تمام آن با توجه به ظرفیت ادراکیمان بدست آوریم و متناسب با خصلتهایی که برای آن تعریف کرده و به آن یقین داریم پر کنیم؟ مثلاً اگر خانه جهت را از هر چیزی (مثل عقل، تجربه یا استنباطهای فقهاء یا حکما) پر کردیم، بقیه جدول حول آن خانه می چرخد و در تعاریف همین است که حاکم میشود و بهمین دلیل باید در اول بحث، تکلیف آن روشن شود که آیا اسلامی بودن در وضعیت ادراکات فعلی این میشود یا نه؟

برادر معلمی: وقتی بحث از نقلی محض میشود، یک صحبت در مورد اینست که کسی فکر کند که ما میتوانیم به نقل دست پیدا کنیم بدون اینکه این دست یابی از کانال ادراک و شناخت ما بگذرد، چنین فرضی قابلیت دفاع را ندارد و برای غیر معصوم بدست آوردن نقل حتماً از کانال شناخت و ادراک میگذرد، پس به این فرض کاری نداریم. صحبت دوم اینست که اگر برای بدست آوردن استنباط از کتاب و سنت (کلمات وحی) عقل خود را در این مسیر قرار میدهد، یک ابزاری لازم دارد و آن ابزار و قواعد و قوانین هم باید یک هماهنگی و نظم و انتظامی داشته باشند و این همان الگویی است که با آن از کتاب و سنت استنباط میشود.

بحث دیگر اینست که آیا الگوی فوق عقلی است یا وجدانی یا حسی؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی اگر در خدمت وحی بودن ابزار و الگو میخواهد الگوی فوق آن ابزار است؟

برادر معلمی: بحث از اینست که استنباط از کلمات وحی (و نه در خدمت وحی بودن) - دستگاهی خاص لازم دارد.

صحبت سوم هم این است که بگوئیم، علیفرض اینکه با دستگاهی خاص (چه تجربی، نقلی یا عقلی) از کتاب و سنت استنباطی خاص نمودیم مثل همان چیزی که تحت عنوان علم اصول فقها دارند و میگویند علم اصول عقلی است (و لو اینکه بعضی از قواعد آنرا نقل میدانند) و بوسیله آن اموری را از وحی استنباط کرده اند، آنچه که مورد بحث ماست موضعش بعد از این مطلب است، یعنی وقتی میگوئیم آیا مدل (که برای برنامه ریزی عینی و فعالیتهای عینی لازم داریم) نقلی محض است یا نه؟ در قسمت اخیر است که مطرح میباشد و

بدان معناست که آیا آنچیزی که بوسیله عقل از کتاب و سنت استنباط میشود، کفایت میکند تا اینکه هر کاری را که ما میکنیم، مصداق یکی از آن امور مستنبط بکنیم یا نه؟ در هر حال اگر یک چنین چیزی بدست آید و فقیهی، عارفی و یا هر کس دیگری آنرا تحویل دهد، ما طبق آن عمل میکنیم و قطعاً امر بسیارخوبی هم هست ولی در شرایط فعلی (که بهر علت چنین چیزی موجود نیست) باید اموری را عقلاً یا از تجربه یا از هر جای دیگر بآن اضافه نمود تا بوسیله آن بتوان عمل نمود و درعمل هم به چیزی برخورد نکنیم الا اینکه تکلیفمان را نسبت بآن بدانیم یعنی مصداق یکی از امور باشد، بنابراین در جایی که عقلی محض یا نقلی محض مطرح میشود، بیشتر معطوف به موضع فوق است و لو اینکه در غیر آن هم مباحث مهمی است ولی موضع فعلی بحث ما نیست که فرضاً بگوئیم استنباط از کتاب و سنت، منطقی را که لازم دارد، عقلی است یا نقلی یا بگونه ای دیگر کاری بآن نداریم.

بعبارت دیگر موضع بحث فعلی ما اینست که آیا فقط استنباطات از کتاب و سنت برای برنامه ریزی کافی است و ما در برنامه ریزی فقط مصادیق آن استنباطات را پیدا می کنیم؟ قطعاً این حالت امر مطلوبی است و اگر روزی هم بدست آید، همان است که ما بدنبال آن در نهایت هستیم ولی آیا الان چنین چیزی را در دست داریم یا نه؟ اگر نه، بحث دوم اینست که آنچه را که از کلمات استنباط کرده اند و یا استنباط می کنیم، در یک جای خاصی قرار داده و یک چیزهای دیگری بآن اضافه میکنیم و در اینصورت در رتبه نهایی ما داریم یک کافر عقلی انجام میدهم فرضاً میگوئیم: اگر چنین کنیم، وحی اصل قرار گرفته و تجربه تابع آن قرار میگیرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در همینجا یک سؤال مطرح است که: اگر فرضاً، چهار عدد از این اصول همراه با تناسبات مجموعه ای آن در مستنبطات فقهاء وجود داشته باشد، آیا میتوان بقیه را به لوازم اینها برگرداند یا نه؟

برادر معلمی: وقتی گفته میشود چهار مطلب همراه با ارتباطاتش بدست میآید. بقیه چیزها یا مصادیق این چهار امر و ارتباطات آنها هستند یا لوازم جبریه آند که در هر یک از این دو حالت، این چهار مطلب، حکم

همان الگوی مطلوبی که بدنبال آن هستیم را پیدا میکنند و بر محور آن عمل می کنیم. اما اگر چنین چیزی پیدا نشد و بفرض طرح چهار امر فوق و ارتباطاتش، فرض بر این باشد که امور دیگری و یا حداقل یک امر دیگری هم هست – که حتی اگر خودش هم استنباط شده باشد ربطش معلوم نباشد (ولو اینکه اینها فروض غلطی است) در اینصورت همینکه میخواهیم این یک امر را به آن چهار تا ربط دهیم، در درون یک دستگاهی است که ربط میدهیم و نقطه شروعی بحث ما هم از این به بعد است و نه اینکه استنباط از کتاب و سنت نیاز به قانون دارد یا نه و یا قانون و مدل آن عقلی است یا نقلی بلکه بحث، صرفاً بحث اخیر است که آیا آنچه که از وحی استنباط شده است (با هر دستگاه عقلی یا نقلی بهر طریقی دیگر) و الان در اختیار ماست، برای عمل و برنامه ریزی کفایت میکند که هر عمل ما یا مصادیق یکی از آن مستنبطات باشد و یا لوازم جبریه آن باشد بگونه ای که غیر از این عمل را نپوشاند که فرضاً امور مختلفی را نتیجه دهد و تکلیف ما را هم روشن نکند که این عمل بهتر است یا آن دیگری.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس بفرمایش شما بحث در اینست که یا بدون روش عقلی میتوان مدل را ساخت که فرضاً بگوئیم (فقها یا حکما یا عرفا یا هر طایفه از سابقین در امر مذهب) این چند مطلب را در اختیار داریم که یا همه مدل است و یا اگر چیزی هم کم دارد بدون روش تعیین میشود و یا اینکه این امر روشی لازم دارد. اگر روشی لازم دارد معنایش اینست که باید تفسیر تمام آن ارتباطات را هم براساس این روش بتوانید بدهید.

برادر معلمی: لذا بحث در بکارگیری و عمل کردن و یا تحقق بخشیدن استنباطاتی که در اختیار داریم لذا میگوئیم اگر استنباطات جوری باشد که یک مدلی بدهد که عمل همه اش مصادیق آن شود، آن مدل کامل است و هر وقت چنین چیزی پیدا شد، آنچه با عقل ساخته ایم دور ریخته و آن مدل کامل را اخذ می کنیم ولی فعلاً که چنین چیزی را نداریم (و حداقل با فرض اینکه چنین چیزی نباشد) بدان معناست که مدل ناقصی در اختیار داریم که یک چیزهایی کم دارد، کسی که میخواهد بگوید این یک چیزی کم دارد و باید چیزی بآن اضافه کند و بگوید جای آن چیزی هم که بدست آمده کجاست، برای اینکار نیاز به دستگاهی

خاص دارد و بحث ما از همین جا شروع میشود و این دستگاه هم امری عقلی و نقلی است یعنی به یک معنا عقلی است چرا که جایگاه وحی را هم در آن عقل است که معین میکند و به یک معنا عقلی صرف نیست چرا که در درون آن، نقل به چشم میخورد و در آن جا هم نقل را اصل قرار میدهد و لذاست که عقلی صرف هم نیست بلکه عقلی نقلی است. حال سؤال اینست که آیا ما غیر از این شیوه و این راه حلی که نسبت به مدل در پیش گرفته ایم شیوه دیگری هم هست که آن را تعقیب کنیم یا نه؟ اگر کسی در این زمینه احتمالی به ذهنش میرسد مطرح کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما برای عمل مجبوریم حکم بدهیم و در این حکم هم نباید تردید داشته باشیم، برای احکام عمل باید حکم استنباطی بدهیم و بعد هم بتوانیم بگوئیم مستنباط ما با کلمات وحی نسبت دارد، ما بدنبال ارائه روشی هستیم که بتواند بگوید هذا حکم ... فی حق العمل. و این حکم را هم بعهدہ بگیریم ولو اینکه لازمه اش کشته شدن صد میلیون نفر باشد.

برادر حسینیان: اگر بخواهیم حکم را در موضع تصرف بیاوریم، برای تصرف در عینیت یک سری قواعدی میخواهیم که منتهی به اجرای حکم در عینیت شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما باید برای عینیت برنامه یک به یک بدهیم و بتوانیم روی آن برنامه هم مثل رساله در روز ماه مبارک دست گذاشته و بگوئیم هذا حکم ... برای اینکار نیازمند به یک عمل اصولی هستیم که اسم علم اصول ما مدل میباشد. حال این مدلمان اگر طوری باشد که در آن عقل کاربردی نداشته باشد یعنی آنچه استنباط شده یا بصورت کامل بوده و یا اگر هم چیز دیگری بخواهد، لوازم جبری آنچه بدست آمده باشد و لزومی به بکار بردن عقل در آن نباشد اما وقتی در حالت فوق نیست، آیا برای اینکه امور مستنبط فوق را یعنی همین علم اصول برنامه ای که برنامه را میخواهید به خدا نسبت بدهید و بدون تردید درباره آن قضاوت کنید یعنی اگر چه در مقام عمل اهتمام لازم است ولی باید بعد از اهتمام بتوان آنرا به خدای متعال نسبت داد (چرا که عدم نسبت بمعنی سرگردانی و تردید است و خود این را نسبت دادن کاری مشکل است، کسی که میگوید نسبت نمی دهم و از فتوی دادن میترسد، معنایش اینست که تو هر طوری

عمل کردی عیبی ندارد) [پس ما در پی ارائه دادن برنامه اسلامی، بدنبال علم اصولی هستیم که عهده دار این امر باشد، اسم این علم اصول مدل می باشد]، حال برابر مدل سازی یا روش لازم داریم یعنی فلسفه ای می خواهیم و آن فلسفه است که باید قواعدی را تحویل ما بدهد یا اینکه روشی لازم نیست، اصل بحث بر سر همین مطلب است.

برادر حسینیان: از فرمایش شما دو نکته بذهنم میرسید، یکی اینست که ابتدائاً فرمودید که ما براساس حدود اولیه ای که مثلاً در منطق داریم (ولایت، تعلق، ترکیب و...) به مجموعه معارف و احکام (یعنی توصیف تکلیف و ارزش) بصورت مجموعه ای نگاه میکنیم و سپس مجموعه احکام را میسازیم یعنی مدل احکام را تنظیم میکنیم در این صحبت ما داریم مجموعه احکام را تکمیل می کنیم و یا از طریق کار استنباطی در روی خود مفاهیم، تنظیم میکنیم (ج: این را که عرض کردیم، فعلاً وقتش نیست).

صحبت دیگر اینست که ما بیائیم علم اصولی برای برنامه اسلامی ارائه دهیم آیا این علم اصول فرقی با حالت قبلی چیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گاهی است که میگوئیم: استنباط اصولی از احکام را هم (در باب تزامم و سایر بابها) رویش صحبت کنیم. این کاری است که دراز مدت که بعداً حوزه انجام خواهد داد و گاهی است که شما میگوئید من از نظر تکلیف در شرایطی هستم که نمیتوانم بآن قسمت (یعنی به قسمت مطالعه تمام آثاری که از دین هست و استنباط جدید از آن و نوشتن یک رساله اخلاقی، یک رساله اعتقادی، یک رساله عملی جدید که در آن رساله جدید احکام تزاممها را نه بصورت فردی که بصورت اجتماعی فرض کرده باشیم و تفریح فرع بر اصول نموده باشد) پردازیم و به نتیجه برسیم کما اینکه در خیلی از موارد که از فقهاء سؤال شده، این سؤال به کار فقیه جهت داده و در پی استنباط جواب از آیات و روایات برآمده است، قطعاً اگر سؤالات دیگری در زمینه اجتماعی هم میشد که مثلاً آیا ارز ارز رقابتی، چه حکمی دارد سؤال هم درست برای فقهاء شکافته میشد، آنوقت بود که برای فقیه موضوعی جدید مطرح میگردد و که میدید با این اصول نمی تواند حکم آن موضوع را در آورد و حتی در خود عمل اصول ه متغییر واقع میشد. بخصوص اگر

سئوالی فرهنگی مطرح شود معلوم میشود که چگونه در علم اصول هم باید تغییر حاصل شود، اگر کسی اینطور سئوال کند که آیا در تعاریف کاربردی که جهت گیری جامعه را عوض میکند چه باید بکنیم؟ این دیگر یک سئوال اقتصادی نیست بلکه میخواهد مشخص کند که آیا مثلاً کتب ضلال چه هستند؟ آیا فرضاً این کتاب کنز مصادق آن هست یا نه؟ الان اگر بخواهند جواب دهند خیلی راحت جواب میدهند که کتاب ضلال نیست، و اگر سئوال خوب هم شکافته شود، باز هم با علم اصول موجود نمیتواند جواب دهد چرا که پایه علم اصول روی ارتکازات عرفی است که فرضاً متبادر است یا نه، منسبق است یا نه، لسان خطاب است یا نیست و غیره در حالیکه این سئوال از خود اصل لسان خطاب سئوال میکند، این سئوال را یک فقیه ممکن است بدون تأمل بگوید جواب میدهم ولی اگر یک مستشکل دقیق در پای درسش باشد و مشخص کند که سئوال روی اصل دلالت است و بحثی که در ظاهر الفاظ مطرح میشود را زیر سئوال برده است معلوم نیست بآسانی جواب دهد، البته این اشکال جواب دارد. ولی نه در بحث فقهی و یعنی اگر چه جای طرح این سئوال در فقه است اما نسبت به یک امر اصولی است لذا اگر کسی یک مسائله اصولی را طرح کند جواب آن را نمیتوان از علم فقه گرفت چرا که آنچه که در فقه مطرح میشود براساس علم اصول است. کما اینکه اگر کسی در منطق اشکال کند نمیتوان جواب آن را در فلسفه داد زیرا جوابی که در فلسفه میخواهد بدهد، با همین منطق است که استدلال میکند، اگر کسی وقتی از کتب ضلال سئوال میکند صحبت از کتاب خاص کینز نکند که آیا ضلال است یا نه بلکه سئوال را در تعاریف کاربردی مطرح کند و سئوال را به ارتکازات و فرهنگ بکشد و بتواند سئوال را خوب موشکافی کرده و آثار آن را در فرهنگ ملموس کند. در اینصورت به راحتی نمیتوان بآن جواب داد.

پس موضع بحث اینست که آیا برای مدل سازی روش لازم داریم یا مستغنی از روشیم.

و السلام علیکم و رحمه ... و برکاته

مدل

فهرست جلسه سوم

- اگر رابطه بین استنباطات از وحی قطع بود چه می بایست کرد
- اگر در جایگاهی که مخصوص عقل است نقل نظر است چه باید کرد
- آیا باید مدلی ساخت و جایگاه اصلی آن را به نقل داد یا بر اساس اصالت نقل مدلی ساخت
- مدل در نهایت یا کلاً عقلی است و یا نقلی
- عقل در مدل سازی حاکم است نقل در برنامه
- پیش فرضهای مدل سازی با اعتقادات ربط دارد
- به ضرورت عقلی است که جایگاه اشرف در مدل مربوط به نقل باشد
- آیا تکمیل تناسبات نقلی در مدل به وسیله قاعده ای نقلی است
- آیا برای مدل سازی باید اول سراغ وحی رفت و کمبود آن را با عقل تکمیل کرد یا اینکه مدل عقلی و نقل را در آن جا داد
- آیا در مدل می توان از فتاوای فعلی استفاده کرد

برادر معلمی : در ادامه بحث جلسه قبل چند سؤال مورد بحث قرار گرفت که مختصراً گزار

آن را عرض میکنم که اگر حضرتعالی توضیحاتی در این مورد داشتید بفرمائید ، يك سؤال این بود که اگر امورات مختلفی که ازوحی استنباط میشوند رابطه ۶ بینشان قطع باشد یعنی تشکیل يك نظام ندهند ، آیا ماکداميك از آنها را اصل قرار میدهیم و چگونه بین آنها ارتباط برقرار می کنیم که در پاسخ این سؤال گفته شد که در این صورت ما باید بايك تحلیل عقلی یکی از آن امور را که مهمتر می بینیم اصل قرار دهیم و سپس از اصل قرار دادن آن بقیه به تبع آن شکل میگیرد ، واگر پس از این تابع قرار گرفتن تصرفاتی در آنها صورت بگیرد و تغییراتی هم بکند اشکالی ندارد و کار صحیحی هم هست زیرا امورات مختلف را که از یکدیگر برید ه هستند نمیتوان همه را با هم اصل گرفت باید به يك امر برگرد یعنی یا باید يك مجموعه ۶ هماهنگ باشند یا يك امر باشد وگرنه اگر از هم بریده شوند نمیتوان همه را با هم اصل قرار داد و همه را با هم لحاظ کرد ، سؤال دومی که مطرح بود این بود که اگر در مدل يك اموراتی را نقل قرار بگیرد و يك اموراتی از عقل به تبع آن قرار میدهیم اگر در آن جایگاهی که مخصوص عقل است نقل نظری داد ما باید چه کنیم ؟ آیا در آنجا نقل را اصل قرار می دهیم که در آن صورت مدل تغییر می کند و آن قوانین بهم می ریزد ، اگر بخواهیم در آن مورد نقل را کنار بگذاریم ادعای تبعیت از نقل چه میشود ؟ که در پاسخ این سؤال هم گفته شد که این مطلب به چند صورت ممکن است گفته شود يك وقت جایگاهی مخصوص نقل در مدل ما پیش بینی شده که بنابراین هرچه جدیداً از نقل بدست آید در آن جایگاه قرار می گیرد و معارض با سایر امورات نیست بلکه امورات عقلی را که باید به تبع این امور تعیین شوند تبیین بیشتری میکند و کار را آسانتر میکند .

اما اگر به این صورت نبود و در بعضی از اموراتی که آنها را عقلی قرار داده بودیم و از نقل چیز ی جدید رسید این سؤال مطرح میشود که آیا آن امری که از نقل گرفتیم ارتباطش با امورات نقلی دیگر تمام است یعنی بصورت يك مجموعه داده اند یا ارتباطش بریده است ، اگر ارتباطش تمام باشد پاسخ این است که بله ما آن امر جدید را هم باید داخل در اصول خودمان بدانیم و مدلمان را تخیب و دهیم به نحوی که رعایت این اصالت اصل هم بشود و اگر آن امر ارتباطش با سایر امورات تمام نیست ما باید آن امورات عقلی را اصل قرار دهیم و نقل را کنار می گذاریم و میگوئیم اشتباه است که این نقل را به اینجا مربوط بدانیم این نقل به اینجا مربوط نیست چون ارتباطش تمام نیست .

در ادامه همین بحث سؤال دیگری مطرح شد آن اینکه آیا ما ابتدا يك مدل درست می کنیم که در مدلمان يك جایگاهی برای اصول قرار می دهیم که آن اصول را از وحی می آوریم و آنجا قرار می دهیم یا اینکه وحی را اصل قرار مید هیم و از آن مدل می سازیم که در این مورد مقداری بحث شد که وقتی يك امورات استنباط شده از نقل را اصل قرار مید هیم اگر ما بین خود آن اصول اموراتی مجهول بود آنجا چه می کنیم و چگونه آن امور مجهول را پیدا می کنیم ؟

بطور خلاصه ، آیا عقل مدل می سازد و جایگاه اصول و فروع را خود عقل تعیین میکند و اصول را که از وحی بدست آمده است در جایگاه حاکم قرار می دهد ، یا آنچه از وحی بدست می آید را اصل قرار مید هیم و فروع و تناسباتی برای این اصول پیدا می کنیم ، این دو فرض با هم تفاوت زیادی دارند .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : کم و بیش بود نش را که تا يك مدل نداشته باشیم نمیتوانید معین کنید .

برادر معلمی : خوب این پاسخ آن است ، صحبت اینست که يك اصولی را از وحی بدست می آوریم که یا این اصول يك اصل هستند ؟ یا خود آن اصل مجموعه است ؟ اگر جواب دهیم که

مجموعه است پاسخ می دهند که اگر مجموعه هستند یعنی موادی و ارتباطاتی است ، همان مواد و ارتباطات میشود الگو و بقیه چیزها را باید روی حساب همان درست کرد بعد می فرمایند اگر مجموعه نیست یعنی يك چیزهایی در آن کم است آنوقت این چیزها را چگونه درست می کنید یعنی میخواهید اصلی را کنار اصولی که از وحی بدست آمده است قرار دهید این کار چگونه انجام مید هید ؟ اگر سؤال این قسمت باشد پاسخ آن در جلسه اینطور گفته میشد که اینکه مواد و ارتباطاتی از وحی بدست آید دال بر این نیست که آن مدل يك مدل کاملی است که میتوان با آن برنامه ریزی کرد بلکه وقتی که میخواهیم عمل کنیم اگر هرچه که در عمل لازم میشود که انجام دهیم مصداق یکی از اموراتی است که از وحی بدست آمده است پس آن مدل تکمیل است و احتیاجی نیست که چیزی به آن اضافه کنیم ، اگر دیدیم در عمل به يك جاهایی رسیدیم که تکلیف يك چیزهایی معلوم نیست معلوم میشود آن چیزهایی که از وحی بدست ما رسیده است يك کمبود هایی دارد پس باید در کنارش يك چیزهایی قرارداد بنابراین اگر فرضاً پنج اصل با ارتباطات کامل آن با هم از وحی بدست ما رسیده است بعد می بینیم در موضع عمل با این پنج تا و ارتباطاتش نمیتوانیم عمل کنیم و چیزهای دیگری لازم داریم دلیل بر اینست که هر چند آن پنج تا با ارتباطاتشان يك مجموعه هستند ولی مجموعه کاملی نیستند که ما بتوانیم با آنها برنامه ریزی کنیم باید يك امورات دیگری را به آنها اضافه کنیم و به آنها ربط دهیم تا فرضاً از پنج تا به هفت تا یا شش تا تبدیل شوند بعد ببینیم که هرچه میخواهیم عمل کنیم مصداق یکی از این شش تا و ارتباطاتش است ، پس اینکه مجموعه شد لزوماً مدل نخواهد بود ممکن است مجموعه باشد ولی برای عمل کافی نباشد یعنی این مجموعه گوشه ای از آن مجموعه ای که مدل است باشد بعد سؤال میشد به آن اصول چگونه اصلهای دیگری را اضافه میکنید ؟ میگوئیم درست مثل همانجایی که در قسمت پائینتر که بحث فروع بوده است که چگونه فروع را از اصول بدست می آورید برای بدست آوردن آن اصول هم اگر اصلی کم داشته باشد آن اصول

را اصل قرار می دهیم و بقیه چیزها را متناسب با آن پیدا می کنیم و این را در بحث قبلیمان پذیرفتیم که اگر مدل بصورت کامل آن ازوحی استنباط نشده باشد، در ^{حد} نهایی آن این عقل است که يك جایگاهی برای عقل و نقل تعیین میکند و سپس تناسبات عقلی آن امورات نقلی را مییابد و در آنجا قرار می دهد یعنی در نهایت عقل می آید می گوید اینجا جای نقل است اینجا هم جای عقل است و اگر عقل اینگونه رفتار کند تبعیتش از نقل محقق میشود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بنظرم این قسمت را آنروز آقای سلیمی هم همین را می گفتند که ما بیا ئیم بقیه اصول را بر اساس اصولی که از شرع رسیده بسازیم، اگر اصول و تناسباتش باشد ولو به عنوان يك گوشه، دو احتمال در مورد این فرض میتوان داد یکی اینکه میتوان گفت اینکه شما ادراك می کنید که این يك گوشه از مدل است معلوم میشود که از قبلاً يك مدل عقلی دارید و اینها در آن مدل حل می کنید و جایی برای نقل درست می کنید و يك صحبت دیگر هم درباره آن میشود کرد و آنهم جزو احتمالات است که قابل تأمل است و آن عبارت است از اینکه گاهی تفریع فرع راروی خود مواد می آورید گاهی تفریع فرع راروی رابطه ای که شارع گفته است می آورید هرگاه تفریع فرع راروی رابطه بیاورید درست است که بالا جمال عقل می گوید این کافی نیست ولی بالتفصیل عقل خانه ها را معین میکند، عقلی معین میکند که حد اولیه اش را از روابطی که شرع معین میکند گرفته باشد، یعنی آن روابط را بعنوان حد اولیه ای در درون مدل بگیریم و لو مدل بنحو اجمال بنظرمان بیاید که برای عمل کافی نیست تفصیل این امر را که جایگاه این اصول کجا است می آئیم بوسیله روابطی و مناسباتی وجد اولی که این جد و لها بر اساس جد ولی که بین این چند تا ازوحی رسیده، تنظیم شده باشد درست می کنیم یعنی فرضاً در این گوشه مدل سه خانه درست شده است که این سه خانه يك نحوه ارتباطی به هم دارند که در اینجا هم مواد و هم ارتباط را ازوحی بدست آورده ایم، بالا جمال هم می دانیم که این برای کارهایمان کافی نیست

حال میخواهیم این سه خانه را توسعه دهیم یعنی بر مبنای این سه خانه ارتباطات آنها —
خانه های دیگری را بسازیم اینرا هم نمی دانیم آنها بیست خانه میشود یا بیست و یک خانه میشود
یا بیست و هفت خانه میشود ؟ اصلاً سه تا سه تا تقسیم میشود بعد از اینکه پائینتر رفتیم چهار تا چهار
تا تقسیم میشود از این هر مسئله که چند خانه داریم اطلاع نداریم فقط بالا جمال می دانیم که
کافی نیست *

برادر سلیمی : نمی دانیم که در این جدول جایش کجاست ؟ بالاست یا پائین است *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : حال وقتی که این را اصل و شالوده قرار دادیم و یک
اصولی را پیدا کردیم خود آن مجموعه می گوید که جای این کجاست ، یعنی آن را اصل قرار
دادیم و بر اساس آن دقت عقلی کرده ایم ببینیم مناسب با این چه چیز هایی است ، جسد اول
دیگر را بر اساس تناسب با این عقلاً بدست آورده ایم ، عقل در اینجا کار می کند ، ولی همانطوری
که عقل کار می کرد و از کتاب و سنت چیزی را بدست می آورد ، معنایش اینست که به يك نحوه کیفیاتی
که از طرف وحی آمده است توجه دارد درست است که مبنای کارش در غایت عقل است عقل میگوید
ارتکاز و عدم ارتکاز ، انسباق و عدم انسباق ، و تواتر با عدم تواتر و ... عقل این چیزها را
می گوید و لکن فعلاً آمده است و می گوید منسبق میشود از این لفظ ، این لفظ دیگر مال وحی است
یعنی قواعد اصولی را میتوان در کلمات حکما ، هم بکار گرفت اما بدرد نمی خورد برای اینکه بیانی را که
حکما می کنند علمشان مانند علم محصوم عن ال... تبارک و تعالی نیست ، علم تدریجی الحصول
است عنایت به آنها میشود اما نه به معنی وحی شدن کلماتشان بعنوان کلماتی باشد که حکیم —
علی الاطلاق فرموده باشد که بتوان لوازمش را دید و یقین داشته باشید که قائلش و گوینده اش —
لوازمش را ملاحظه کرده و به ما خطاب کرده است خدا در کما را هم ملاحظه کرده و به ما خطاب کرده
است خوب پس بنابراین کلمه ۶ حد اولیه را در آن بکار نمی بریم چون عقل در کاری که میکند خود ش

حد اولیه دارد و لکن برای مبنای ریشه^۶ ساختمان آنرا بکار می‌بریم برای اینکه عقل بر اساس حد اولیه‌های خودش در روش مدل سازی در فهم خودش اینها را پایه قرار می‌دهد، چگونه بود که اگر میخواست مدل کامل تحویل بدهد همه جد و لها را درست میکرد و یک جد و لهایی را حاکم میکرد و می‌گفت این جد و لهای حاکم از آن وحی است و جد و لهای دیگر را هم می‌گفت این از آن عقل است و این از آن تجربه است حالا در این شکل هم حد اولیه روش مال خود عقل است، یعنی عقل است که در اینجا ملاحظه میکند و لکن نقل مبنای ساختن جد و لهاست و عقل حاکم است در ساختن روابط، گاهی می‌گوئیم امری حاکم است در جریان روابط تنظیم شده^۷ بوسیله عقل، گاهی می‌گوئیم حاکم است در ساختن نفس روابط، قصد شما هم همین بود؟

برادر سلیمی: اینطور که استفاده کردیم این فرض یک فرق کلی با آن احتمال قبل پیدا میکند، در احتمال قبل می‌فرمودید ما بوسیله^۸ عقل روشی را می‌سازیم یعنی جد و لها را می‌سازیم که در آن جد و لها مواضع اصلی و فرعی را هم مشخص کند بعد هر چه از وحی بدستمان رسید جایش در مواضع اصلی این جد و لها خواهد بود یعنی اینجا را باید از وحی پر کرد ولی حالا می‌گوئیم یک سری مطالب اصلی از وحی داریم که تناسباتش هم مشخص است ولی به وسیله عقل باید این را بصورت نظام در آورد این عقل است که اینها را بصورت نظام در می‌آورد ولی اینطور نیست که همه این چیزهایی که داریم در مواضع اصلی قرار گیرد، مثلاً در اینجا موضعش تابع اینست که عقل چگونه اینها را تنظیم میکند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: پس یکی اینکه در تنظیم رابطه‌ها (تناسبات بین جد و لها) عقل کار میکند پس یکی روشی دارد برای اصل فهمیدن که عقلی است دوم بر اساس این روش یک جد و لها را هنمایی تنظیم کرده است آنهم عقلی است سوم اینکه در خانه‌های حاکم این جد و لها را بکار گرفته است این سه کار این احتمال اول بود در احتمال دوم روشی برای اصل

فهم دارد عقلی، بعد برای تنظیم روابط، بعضی از روابط نقلی را مبادا قرارداد است، بعد براساس این بعضی يك جدول راهنمایی را کشف کرده که در آن جدول راهنمای عقل و نقل معین شده است حتی همین اصولی را که اول کار داشته است غرض شما همین است.

برادر سلیمی: بله فقط يك مطلب را برای تکمیل احتمال دوم عرض کنم که اگر چنین چیزی را در احتمال دوم بگوئیم در روش مدلسازی یعنی در طریقی که برای ساختن مدل طی می‌کنیم وحی را اصل قرارداد ایم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در روابط، در خانه هادرجدولهای راهنما، از روابطی استنباط شده که از وحی بدست آمده است مبادا وحی قرارداد ایم هر چند حد اولیه خود این کارمان از وحی است.

برادر معلمی: باز بنظر می‌رسد صحبت های امروز ایشان بآد پیروز مقداری فرق میکند چون در اینجا چند احتمال است که به هم خیلی نزدیک است و با هم قاطی میشود اینها را باید از هم جدا کنیم و تکلیف هر کدام سر جای خودش روشن شود يك صحبت این بود که اگر اموری که از وحی بدست می‌آید ارتباطشان قطع باشد که سؤال قبلی بود، چه می‌کنیم؟ می‌گوئیم که یکی از آنها را اصل قرار می‌دهیم اگر وحی فرموده باشد که کدام اصل است همان را اصل قرار می‌دهیم اگر وحی هم فرموده باشد که کدام اصل است بایک تحلیل عقلی یکی از آنها را اصل قرار می‌دهیم و بقیه را به تبع آن درست می‌کنیم و اگر حتی در تحلیل عقلی هم به نتیجه نرسیم شانس هم که شده باشد یکی را اصل قرارداد و بقیه را تبع آن نمود، چون امورات مختلف بریده از هم را نمیتوان اصل قرار داد چون بینشان ارتباط نیست بعضی وقتها در صحبت ها گفته میشود که حالا يك قسمت از آن را اصل می‌گیریم اگر وحی در قسمت دیگر هم صحبت کرده باشد و اینها با آنها ربط نداشته باشد چه کنیم که خوب این میشود همان احتمال، که اگر اموری از وحی بدست آمده بود که ارتباطش با سایر امور معین

نشده بود باید يك چیزی را بنابه گفته وحی یا عقل اصل قرار دهیم و بقیه امور را بتبع آن درست کنیم و اگر بنظرمان آمد که آن مطلبی که از وحی بدست آمده با این تنظیم به هم میخورد اشکالی ندارد و این سؤال قبلی بوده است پس این سؤال دیگر جاندارد که اموراتی از وحی آمده و روابطشان معلوم نیست چه کنیم؟ بعد يك سؤال دیگر مطرح میشود حال اگر چیزهایی از وحی بدست آورده ایم که ارتباطشان معلوم است و يك مجموعه هستند و فرض دارد یا این مجموعه مجموعه کاملی است میگوئیم که خوب اگر مجموعه کاملی است که میشود يك مدل و براساس آن عمل میکنیم يك صحبت دیگر می کنند و آن اینکه آیا اگر اینها با هم ارتباط داشته باشند همین مدل نمیشود که ما براساس آن عمل کنیم و پاسخ این قسمت این است که حتماً معلوم نیست که اینطور باشد اگر پنج امر بودند و با هم ارتباط هم داشتند دلیل برای این نیست که حتماً مدل کاملی باشند وقتی که می رویم عمل می کنیم می بینیم به امورات دیگری برخورد می کنیم که معلوم نیست که باید آن را چکار کرد و این مسئله دال بر اینست که يك چیزی در اینجا کم است پس يك ششمی لازم داریم و ربط آن با این پنج تا، تا مدل تعیین شود پس اینهم يك قسمت از بحث بود که اگر يك سری از امورات بودند و با هم ربط هم داشتند دلیل بر اینکه همین مدل است نیست و يك صحبت دیگر هم در مورد " اصل " است که این اصل در صحبت هایمان به چند معنا کاربرد می شود که باید تکلیف اینها را روشن کنیم * يك وقت منظورمان از اصل اینست که بقیه چیزها مصداق این اصل هستند یعنی فروعات این اصل هستند یعنی يك چیزهای کلی گفته ایم که این اصل است و آنها در این معنا اصل یعنی مدل و پس به این معنا اگر گفتیم وحی را اصل قرار می دهیم یعنی وحی را مدل قرار می دهیم و يك معنای دیگر از اصل اینست که مثلاً در پیدایش گرما آتش اصل است یعنی يك لوازم جبریه ای برای يك چیزی معین می کنیم و میگوئیم اگر این چیز بود حتماً آن چیز هم خواهد بود چه شما بخواید و چه نخواهید پس اگر گفتند اینجا آتش روشن کنید اینجا حتماً گرم میشود لازم نیست

د نباله اش هم توضیح بد هند یعنی در مورد لوازمات جبری يك چیز برنامه ریزی لازم نیست خود
پیدا میشود پس این معنای از اصل و فرع هم فعلاً در اینجا مورد نظرمان نیست، معنای دیگر اصل
و فرع اینست که بگوئیم ما يك چیز را اصل قرار می دهیم يك چیز هائی را متناسب با آن پیدا می کنیم
به اینکه يك مصداقهای برای آن پیدا می کنیم و نه اینکه يك لوازمات جبریه ای برایش پیدا می کنیم،
يك چیز ها^ی دیگری درست می کنیم و میگوئیم اگر اینها در کنار آن قرار گیرند با آن متناسب هستند و
هویت آن به هم نمی خورد که این معنای سوم مورد نظر است حال ببینیم با توجه به این معنای تکلیف
آن دو فرض چه میشود از این معنا معلوم میشود که میشود امورات مختلفی در کنار این اصول باشند
در اینجا ما مدلی را درست می کنیم و یاد رز هن داریم که میتوانیم بگوئیم اگر نقل این را فرموده باشد
طبق این قانون این مطلب عقلی را هم باید کنار آن قرار داد که آن يك امری حاکم بر این میشود این
همان امری است که می گفتیم اگر مدل نقلی نباشد پس حتماً در نهایت حد خودش عقلی است و عقل
جایگاه نقل را مشخص میکند اینکه میگوئیم عقل جایگاه نقل را معین میکند خودش طبق يك قانونی
است که همان مدل است که طبق این عقل می گوید اینجا جای نقل است و طبق آن قانون متناسب
با آن يك چیز هائی پیدا میشود *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی بنظر برادر سلیمی می آید که میتوان اصولی و
مناسباتش را از وحی بدست آورد و متناسب با آن هم فروع و تناسباتش را بدست آورد و در آن صورت
میشود مدل مستنبط از وحی، اما جناب آقای معلمی می گویند این میشود مدل عقلی *

برادر سلیمی: من هم نظرم اینست که این میشود عقل در همینجا ما اگر يك اصولی را قسراً
دادیم و متناسب با این اصول يك اموراتی را پیدا کردیم فرض می کنیم این اصول را نقل داشته ایم
فرضاً پنج چیز را نقل داشته ایم و بعد گفتیم نمیشود با این پنج چیز امور را اداره کرد لذا گفتیم پس
باید يك چیزهای دیگری را متناسب با این بسازیم، لذا آمدیم و پیدا کردیم يك جد ولی ساختیم

حال اگر چنین کاری را کردیم آیا در آن جدول یا مجموعه ای که ما ساختیم چون از این طریق حرکت کردیم که اول پنج چیز داشتیم حالا آن رابه پنجاه چیز رسانده ایم آن پنج چیز اصل هستند یا اینکه نه ، وقتی که ما به آن مجموعه پنجاه تائی رسیدیم ۱۰ تا از آنها اصل باشد و چهل تا از آن فرع باشد یا مثلاً و تا از این پنج تا اصل باشد ، در چنین شکلی ما میتوانیم بگوئیم نقل حاکم شد ؟ یا عقل حاکم شد ؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : شما احتمال را طرح کردید سئوالی را که روی آن — آوردید آن سئوال گم شد ، چه فرض هر جا پنج امر را از وحی داشتیم و تناسبش را هم داریم — (ج — بله) حال بقیه را چکار کنیم ، بقیه امور را عقلاً متناسب با این پنج تا بدست می آوریم چه سئوالی در اینجا باقی می ماند .

برادر سلیمی : سئوال که من بنظم رسید این بود که آیا در اینجا عقل حاکم شده یا نقل حاکم شده یا عقل و نقل با هم حاکم شده است من بنظم میرسد که نقل برای بدست آوردن این جدول طریقت داشته است وحی لزوماً بر مواضع اصولی جدول حاکم نشده .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : اگر بگوئیم این که میگوئیم عقل حاکم شده ؟ یا نه ؟ شاید شده باشد به يك معنا شاید نشده باشد به يك معنا شاید هم هر دو شده باشد و شاید هم هیچکدام نشده باشد این تمام اطراف قضیه را روشن میکند ولی يك اشکالی هم بنظم می آید که عرض می کنم ، اگر همینطور در این بررسی مرتباً وجوه مختلف را میگوئیم و آنها را هم منظم نمی کنیم و يك تا عیب و تکذیب هم پشت سر هر کدام می گذاریم و می رویم این برای مجالسی که بخواهند با کسی جدال به غیو احسن بکنند و لازم باشد خوب است . يك جایی است که بناست کسی را از دور بیرون کنید چون میدانید وضع مجلس ، مجلس بحث نیست ، يك جایی است مثل الان که مادر خد متتان هستیم و استمرار دارد و دنبال این هم هستیم که باذن ال . . تبارک و تعالی چیزی را پیدا کنیم

شك واحتمالات مختلفی را که می دهید سعی کنید که جمع بندی هم بفرمائید . من يك جمع بندی کوچکی بنظر می آید و با اجازه اتان سؤال می کنم . آیا این پنج امری که دارید و تناسباتشان را با هم می بینید نسبت به مطلوبی را که دنبالش بودید چه نسبتی دارند ، آیا تناسبات بین خود آنها است یا بین آنها و مطلوب شماست ؟ مطلوب شما چه بوده است مطلوب شما این بوده است که مدل اداره امور مسلمین در پرستش خدا بدست آورید آیا این پنج امر نسبتی با تعیین زمان و مکان دارند یا نسبتی با زمان و مکان ندارند این پنج تاجز و احکام توصیفی و معرف زمان و مکان هستند چون شما میخواهید تصرف کنید شما مطلوب خود را اول تجزیه کنید يك وقت است که میگوئید اصلاً نمی دانم چه مطلوبی دارم اگر نمی دانیم چه مطلوبی داریم در آن صورت میشود از کتاب رساله دسته بندی کرد و از کتاب اخلاق هم دسته بندی کرد و از همه چیز دیگر میشود دسته بندی کرد . به ادنی احتمال میشود چیزی را بالا گذاشت یا پائین قرارداد ، شدنی است اما اگر مطلوبتان فقط يك سری از التزامات قلبی باشد که کدامشان التزامش در نزد شارع اهم است و کدامش التزامش بسیار کم است یا التزام لازم ندارد و اگر آدم به آن ملتزم نباشد مثلاً با وجود ملتزم نبودن به آن باز هم اطلاق شیعه بودن به آن میشود مثلاً می گوئید اگر ما به این پنج اصل (توحید - معاد - عدل - نبوت و امامت) ملتزم باشیم و قلباً ایمان داشته باشیم اطلاق شیعه به ما میشود يك نفر می گوید غیر از این پنج اصل ، به عالم برزخ چطور؟ و یا به عالم ذر چطور؟ شما میگوئید نه ، اگر کسی به عالم برزخ معتقد نبود البته نه به نحوه ای که موجب انکار امامت و رسالت یا دیگر اصول شود ، عیبی ندارد مثلاً آن شخص نگوید من کتابها را خواندم و برای من یقینی نشد اخبار مختلف بود اگر یقینی نشد ، نمی گوئیم آقا شما شیعه نیستید ، ولی اگر گفت امامت برای ما یقینی نشد میگوئیم اعوذ بالله . شما شیعه نیستید و در مسئله امامت در وادی شك باقی مانده اید ، اگر گفت عدل برای من تمام نشد ، چون عدل جزو ضروریات اصول دین است میگوئیم شیعه نیستید اگر معاذال . . کسی گفت توحید

برای من تمام نشد میگوئیم که شیعه نیستید مسلمان هم نیستید موحد هم نیستید ، اگر گفت رسالت تمام نشد میگوئیم مسلمان نیستید ، عنایت داشته باشید که مدل را برای چه چیزی میخواهید .

برای التزامات قلبی میخواهیم یا برای تصرف امور و اداره امور بطرف مقاصد الهی مدل را میخواهید اگر مدل برای يك تصرف و تغییراتی بوده باید همان مطلب شما در گفتن تناسبات اخذ شود ، وقتی میگوئید تناسبات این مطلب باید بگوئید توصیف از زمان و مکان اگر شرعی باشد ، مستحب از شرع قواعدی باشد که معنی توصیف از زمان و مکان و ارتباطش را بتواند به ما تحویل دهد . البته اگر کسی بگوید یا اصولی را که برای مدل سازی لازم داریم بوسیله پنج اصل ازوحی بدست میآوریم صحیح است که کسی بگوید پس شمارش مدل سازیتان را ازوحی بدست آورده اید ، حال همه اینها را با عقل بدست آورده اید این سر جای خودش ماکاری به آن نداریم ، این معنای این فرضی است که جناب آقای معلمی فرمودند که يك مدلی را پیدا کرده ایم که بقیه مصداق آن هستند در این صورت شما قوانین مدل سازی را بدست آورده اید و مدل سازی هم مصداق کارتان است و خود مدل ساختن تابع يك مدل کلی کوچکتری است که بدست شما رسیده است ولی هرگاه چنین چیزی را بدست نیاورده باشید میخواهید بحث زمان و مکانتان را چکار کنید ، اگر از تناسبات بین این پنج تناسبی را با مطلوب خودتان نتوانید رسم کنید ، پنج چیز درباره زمان و مکان صحبت نکرده اند این پنج چیز گفته اند که اهم در نظر شارع اول حفظ اسلام است دوم حفظ دماء است سوم حفظ اعراض است چهارم حفظ اموال است ، بعد هم گفته اید پس از اینها اقامه عبادات است اگر اینطور گفتید میگویم بحث زمان و مکان در آن نبود ، بسیار خوب اینها برای ما محترم است اما رابطه این اهم و مهمها را با تأخیر برای من بیان کن پس استنباطی را که ما میخواهیم هرگونه ارتباطی نیست شما يك مطلوبی را میخواسته اید نسبت به این مطلوب آن پنج اهمی را که گفتید چه چیزی را میپرساند ، میگوئید این يك جایی در جدول دارد و خیلی واضح است که برای اسلام همه چیز را باید خرج کرد میگویم

شما زمان و مکان درست نکردید می‌گویم اگر زمان و مکان بطور عقلی هم درست شود و همه جد و دل درست شود این پنج تا موادی میشود که باید در آن جد و دل قرار گیرد حال بیائید در آن خانه‌هایی که این مطلب را نشان میدهد اینها را بگذارید ولی اینکه چند تا خانه است عقلی درست کرده اید اگر بخواید اصل مدل عقلی نباشد و نقلی باشد بیائید اصولی رابه ماتحویل دهید که اصول توصیفی از حرکت باشد نمیتوانید يك اصولی را که اهتمام بر آنها لازم است ولی برای جد و دل سازی نیست به ماتحویل دهید ، این اصول در جد و دل کارائی دارد ، جد و دلتان را بعداً میتوانید از این مطالب و سایر مطالبی که در اخلاق و اعتقادات پر کنید و بگوئید حالا که جد و دلمان را تنظیم کردیم فرضاً این مطلب را اینجا بگذارید می‌گویم چرا ؟ میگوئید چون این خانه در جد و دل نسبت به بقیه خانه‌ها حکم درجه سه را دارد پس بنابراین اولویت درجه سه که آنجا برای اعراض بود اینجا بگذارید و این خانه اولویت درجه چهار را در زمان و مکان معین میکند جد و دل زمان و مکانش را از عقل آورده‌ام ، لذا میتوانید بگوئید خانه چهارم را اموال بگذار خانه پنجم را عبادات بگذار اگر سؤال کنم که چرا خانه‌های جد و دل را اینطور درست کرده اید میگوئید اینها را برای تصرف در زمان و مکان تنظیم کرده ایم شما بفرمائید که غرض شما از روابط بین اصول چیست روابط و تناسب اصول نسبت به مطلوب یا حذف تناسب ؟ من باب مثال هرگاه مسئله تنظیم نظام جزو اموری بود که از پانصد سال قبل در بین مسلمین براه افتاده بود مثلاً وقتی که در اصول میخواهند در مسئله تراحم بحث کنند بیایند يك بحث‌هایی بکنند که منجر به این مطلب شود که تناسبات امور کلی و جزئی را بر اساس تناسبات زمان و مکان معین کنند بروند در اخباری که درباره خلقت عالم و سیر آن و . . . و بگویند آقا فلسفه تاریخ اینطور است و تحلیل تاریخ اینطور است و يك قواعدی را تحویل بدهند و آنوقت آن قواعد برسد به اینکه بحث زمان و مکان و نسبت بین آنها و طریق کمی و کیفی شدن آنها و تنظیم و روش آنها چگونه است همه را تحویل دهند ولی باند داشتن آنها چه میکنید ؟ آنچه را که میگوئید حد اقلش را حتماً

داریم و اگر نباشد سنگ روی سنگ بند نمیشود ، حد اکثرش را هم قائل هستیم ما میتوانیم بین ابواب
 فقه يك تناسباتی را برقرار کنیم از قبیل همان چیزی را که عرض کردم ، اول بگذاریم حفظ اسلام
 و دوم دماء و سوم اعراض و چهارم اموال و بعد هم عبادات آنوقت میتوانیم بین اینها تقسیمات فردی
 و اجتماعی بکنیم ، و بیائیم بگوئیم بابها را دسته بندی کردیم و آنوقت حتماً فروع بابها هم به يك
 نسبت جای شان معین میشود ، در بحث علماء اخلاق هم میتوانیم چنین کاری بکنیم و چنین چیزی
 هست ، به يك معنای تشتت که بگوئیم هیچ بابی ندارد و هیچ نسبتی ندارد و ... اینها نیست ،
 وقتی کتاب شریف و مبارك کافی را برمی دارید می بینید کتاب عقل و جهل و کتاب ایمان و کفر و الی آخر
 دسته بندی دارد مقامات علیه * مال محدث قمی رحمه الله علیه هم دسته بندی دارد رساله
 عملیه هم دسته بندی دارد اینطور نیست که مثل کتابهای کثکول باشد که هیچ دسته بندی —
 نداشته باشد ، ویرانده باشد ، و لا زم باشد که دوباره آنرا بخوانید تا آن مطلبی را که میخواهید
 پیدا کنید آخر نتوانید یا نتوانید پیدا کنید بلکه فهرست دارد و دسته بندی دارد ولی نهایت این
 فهرست و دسته بندی تناسب بین شان با آن مطلوبی که شما میخواهید چگونه است یعنی اینک —
 میگویند دماء بر اعراض اولویت دارد به عنوان يك امر زمان میگویند یا به عنوان يك امر مکانی میگویند
 یا به عنوان يك امری که نسبت زمان و مکان را نسبت به غایت معین میکند میگویند به چه عنوان میگویند
 چه تناسبی را به ما میدهد ، يك وقتی است که میگوید میشود چنین اصولی را هم از وحی بدست
 آورد ، بسیار خوب بر سر و چشم — بلکه میشود استنباطی چه به صورت گیرد ، رشد ادراك در همه جا
 ممکن است از اول مباحث معرفت رشد ادراك ممکن است باشد که رشد ادراك تعاریف جدیدی
 میدهد همینطور تا بعد شما بیایید در علم اصول رشد ادراك باشد و معارف جدیدی بدو نتا در
 بحث در فقه هم ممکن است رشد ادراك باشد و معارف جدید بدو ما نمیگوئیم رشد ادراك
 اینها نباشد سؤال ما اینست که ما در شرائط کنونی چه می کنیم *

برادر سلیمی : شاید نتوانستم مطلب را ادعا نمایم .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : آنچه را فرمودید و ما نوشتیم دوباره می خوانم : هرگاه پنج امر را ازوحی داشته باشیم و تناسبات این پنج امر را نیز در اختیار داریم ، بقیه امور را عقلاً متناسب با آنها بدست می آوریم صحبت من بر سر کلمه تناسب است که آیا تناسبی که بین اینها هست و میخواهیم عقلاً يك تناسبی از آنها فرع نمائیم و بدست آوریم ، خود تناسبات بین اینها با مقصد ما تناسبی دارد ؟ با مطلوب و سؤال ما تناسبی دارد ؟ چه جایی دارد ؟ گاهی میگوئید تناسب ترکیبی میگویم بسیار خوب شما اصول عقلیه ما را گرفته اید و يك بخشی از آن تناسبات ترتیبی است ، می گوئید تناسبات ترتیبی دارد ، خوب ما هم وقتی خانه ها را درست کردیم آنها را در این خانه ها می گذاریم گاهی میگوئید تناسبی دارد یعنی معرف اصول تناسب است ، معرف اصول تناسب بودن یعنی بحث زمان و مکان و امثال ذلك را بتواند بکند ، آیا معرف اصول تناسب هست یا نه ؟ یعنی تناسبات این پنج امر معرف اصول یا ارکان تنظیم تناسبات است ؟ اگر شما بفرمائید این اصول بعنوان يك مدل نیست ، معرف بالضروره هم نیست بلکه با دقت عقلی يك نحوه مدلی را معرفی می نماید ، ما هم قبول داریم ، ولی این شاخصه را از آن نمیتوان حذف کرد که معرف اصول یا ارکان تنظیم تناسبات باشد ، مقوم مطلب باشد ، اگر مقوم مطلب بود که میشود مدل • فرض را ما اینگونه قرار می دهیم که مدل در نهایی ترین شکل خود این است که شما بتوانید يك اصول و مقومهایی را تحویل دهید مثلاً میگوئید به دلیل بحث زمان و مکان است که می گوئیم سه جدول لازم است اگر شما نتوانستید مقوم حرکت را ، مقوم مطلوب مورد نظر خود را ، که در واقع پاسخ همان سؤال شما از نقل است را ازوحی پیدا نمائید همانرا اصول یا مقوم مطلوبتان قرار مید دهید ، شما نسبت به مطلوب خود جا هل بودید مثلاً می پرسید چگونه میتوانیم در زمان و مکان تصرف نمائیم ؟ مطلوب من نحوه تصرف در زمان و مکان است ، اگر تصرف در زمان و مکان را معرفی کرد ند و برای آن تحریف

دادند، تعریف از مطلوب اگر کامل باشد شرعی میشود و اگر این تعریف بوسیله عقل کامل شده مطلوب عقلی میشود، شما اگر گفتید شرعاً این را اجمالاً می شناسیم و شما آن را برای من تعریف کنید، وقتی آن را تعریف کردند، ارکان آن تعریف را هم برای ما معین کردند، خوب معلوم میشود *

برادر سلیمی: اگر ارکان تعریف عقلی بود آنگاه مطلوب هم عقلی میشود؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: حتماً، معنی آن این میشود که زمان و مکان را عقلی گفته اید، حال اگر تعریف مطلوب عقلاً کامل باشد و اجمالی در تعریف و معنای زمان و مکان و تصرف در آنها برای شما نباشد، شما مدل مورد نظرتان را بدست آورده اید اما اگر گفتید ما تنها اجمالاً ضرورت تصرف در عینیت را برای بردن جامعه به سمت خدا برایمان روشن است ولی معنی تفصیلی تغییر دادن و جلوگیری از جامعه به سمت خدا را ندانیم، و تعریف ها مجمل باشد و حد اجمال آن - کارایی عینی نداشته باشد سؤال را به شرع عرضه می کنید اگر پاسخ داده شده باشد که راهش این است، رسیدن سؤال از اجمال به تبیین، اصول پاسخ را نمایان میکند، ممکن است با آنچه آقایان فقها در شرع انجام داده اند خیلی چیزها بدست آمده باشد ممکن این کار کار دیگری باشد، مفهوم تغییر در وضعیت برای کسی که بحث زمان و مکان و تصرف را در خاطر نداشته باشد يك معنی اجمالی بسیار جزئی دارد، مثلاً می گوید انشاء الله... وضع خوب شود، بعضی می گویند "انشاء الله... ارزانی شود" بعضی می گویند "انشاء الله... مسلمین بر کفاری پیروز شوند" بعضی می گویند "انشاء الله... روحیه خدا پرستی بیشتر شود" و خلاصه هر کسی يك جوهری می گوید، به نظرم اگر شما به این مطلب عنایت کنید آن مطلب تمام میشود *

برادر سلیمی: به نظرم میرسد با همین فرمایشی که میفرمائید اگر بین اموری که از نقل گرفته ایم

رابطه باشد و نگوئیم آن نحوه تناسبات به درد تصرف عینی نمیخورد *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آنها هم بکار می آید منتها بعد از مدل ساختن، منتها

آن تناسبات جزء ارکان نیست •

برادر سلیمی: بله، بدین ترتیب بحث آسانتر میشود، سئوالی را که داشتیم مبنی بر اینکه اگرما چنین کاری را کردیم که ارکان تناسبات را بوسیله عقل تعیین کردیم آیا عقل حاکم میشود یا نقل؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آقای معلمی هم نگفته و نمی گویند که نقل حاکم میشود؟ عقل حاکم است منتهی در موضوع کار خودش که مدل سازی است، بعد نقل هم در برنامه حاکم است برادر سلیمی: پس نقل در مدل حاکم نمیشود؟ از صحبت قبل ظاهراً اینطور استفاده کردم که ...

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نه، میخواهیم بگوئیم در مدل وحی را در خانه حاکم می گذاریم تا بر برنامه نقل حاکم باشد •

برادر سلیمی: باز هم معلوم نیست خانه حاکم بوسیله نقل بطور کامل پر شود یعنی چه بسا ماتنسباتی را بوسیله عقل پیدا نمائیم که فرضاً پنج چیز باشد ولی تنهادر پنج چیز را توانستیم از نقل پیدا کنیم و بقیه اش را از عقل باید بگیریم •

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یکی از آنها را هم که پیدا کنیم در موضع حاکم تریس می گذاریم، من مطلب را نازلتر می کنم، اگر گفتیم بین خود آنها نیز حاکم و محکوم است مثلاً خانه ۱۲۴ حاکمترین خانه است ما هم همانرا از وحی می گیریم و می گذاریم (س: همین را از کجایم گوئید) بنهادر اینها عقلی تمام کنیم •

برادر سلیمی: آیا اینکه این یکی را بگذاریم دلیل عقلی انتخاب می کنیم •

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اولویت بین خود آنها را از فقها، از عرفا و از ... می گیریم، آنها هم از خود وحی می گیرند، آنها مثلاً گفته اند دفاع از اصل اسلام حکومت بر همه چیز

برادر سلیمی: اگر ما برای تصرف عینی در محل عقل ساخته خود بالا ترین محل را مشخص نمودیم لکن هیچکدام از این اصول که از نقل به دست آوردیم متناسب با آن محل بالا نباشد، و در آن خانه بالا اصل دیگری را قرار دادیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نه نمیتوانیم اینجوری قرار دهیم (س: همین را از کجا می گوئید) وقتی تعریف از زمان و مکان را خواستید بدید بر اساس اعتقاد به خدا و قیامت داده اید یعنی اعتقادات شما در خود تعریف شما از محل دخالت کرده است، زیرا مثلاً در شناخت شناسی معتقد بوده اید (این را به فرض محال می گویم چون جای بحث آن اینجا نیست و موجب گم شدن از بحث میشود) که فطرت هست عقل هست، حس هم هست، و هوسه اینها مشعر به وجود خدا قیامت و نبوت می باشد. پذیرفتن این سه چیز غیر از پذیرفتن اصالت حس است، یعنی چه؟ یعنی استنباطات عقلی شما پیش فرضهایی مبنی بر یقینی بودن خدا، قیامت و رسالت دارد.

برادر سلیمی: مسئله اعتقادات غیر از نقلی بودن است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: کاری به این نداریم که این اعتقادات نقلی است، اعتقادات ریشه نقل است منشأ احترام ما برای نقل همین اعتقادات است آیا اگر شما ایمان به خدا نداشته باشید دیگر قرآن و حدیث برای شما محترم خواهد بود؟ (ج: نمی دانم) پس نحوه اشکال کردن و پاسخ گفتن برادران عزیز که همه بر من تقدم دارند مثل آن برادری که در آن مجلس مثال مردم نباشد، برای جلو بردن باشد، وقتی به اعتقادات می رسند بگویند نقلی نیست و بوسیله او نقل پذیرفته میشود، اگر خداوند متعال موهبت ایمان را بر دارد دیگر جایی برای نقل نمی ماند، دیگر نقل هم مادی معنی میشود موهبت ایمان و فطرت را که احسن و الطیف از دیگر نعم است را مادی تعریف میشود خداوند چشم داده و دست داده، مغز داده، ایمان و فطرت هم

داده است، حال ما با مجموعه ظرفیتی که خداوند داده بود يك پيش فرضهائی داشته ایم و تلاش کرده ایم مسئله زمان و مكان و مقدار مهایی را تمام کرده وجدول بدستمان آمد، اگر جدول اینگونه درست شده ضرورت عقلی ایجاب کرده که يك جایگاه اشرفی را برای نقل قرار دهد، نمیتوان گفت نقل جایگاه ندارد، اگر اسم آنرا در بحثها اخلاق می گذارید، پس بنابراین بزرگترین اخلاقی که از وحی میرسد را در آنجا بگذار، اگر اسم آنرا اعتقادات می گذارید، میگوید بزرگترین اعتقادی که علمای اعتقاد گفته اند آنجا بگذار، اگر اسم آنرا احکام می گذارید می گوید بزرگترین حکمی را که علمای احکام گفته اند آنجا بگذار، پيش فرض شماست که حکم اشرفیت وحی را تمام کرده است مدلی نمیتواند با پيش فرض الهی ساخته شود ولی جای بالا ترا برای آنچه علمای دین به عنوان احکام یا اخلاق یا هر چیز دیگری که می گوید قرار دهد، شما میتوانید بگوئید مدلی پنج خانه داشت ولی تنها يك خانه از علما رسید، من می گویم آیا بین خود آن پنج تا هم اولویتی بود؟ میگوئید بله آن خانه بالا ترین خانه است، می گویم بنابراین اگر عقلاً شعاع هر چه در آن خانه باشد در بنیه جاری میگردد، در این صورت برنامه شما مستند به اصل قرار گرفتن این يك خانه است. می گوئید مدلی چطور؟ می گویم مدلی عقلی است، در مدلی پيش فرضها اصل است، پيش فرضهای اعتقادی اصل است، مدلی را نمیتوانید عقلی بگوئید، میتوانید بگوئید مدلی مدلی است که آنرا يك مسلم ساخته است نه يك كافر، میگوئید اگر كافر بود چطور بود؟ میگویم پيش فرضهایی که انتخاب میکرد الحادی بود می رسید چگونه؟ میگویم مثلاً می گوید چیز غیر حسی وجود ندارد، پس معیار صحت حس است، انسان هم کلیه حرکتهایش اینگونه تعریف میشود، زمان و مكان هم اینگونه توصیف میشود.

برادر سلیمی: پس میفرمائید ما بوسیله عقل می آئیم يك مدلی را می سازیم ابتدا يك اعتقاداً

مثل اعتقاد به خدا و معاد و نبوت داشته ایم و يك خلای برای تصرف در عینیت احساس کردیم، برای

تصرف در عینیت به يك سری از اموری که شکل نظام و مجموعه ای داشته باشند احساس نمودیم ، می آئیم در شرع می گردیم چنین چیزی را پیدا نمی نمائیم . ازین آنچه از شرع رسیده و بروی آن کار شده چنین چیزی که نظام یافته و مجموعه ای باشد را نمی یابیم لذا بر اساس آنچه گذشت دوباره در پیش داریم یا باید علم اصول جدیدی درست شود و استنباط جدید صورت گیرد که هر حکمی را فقها متناسب با زمان و مکان آن استنباط کنند و ارائه کنند که همان مدل ما میشود ، که این راه به دلیل شرایط زمانی و مکانی و مقدوراتی که داریم برای ما امکان ندارد و کاری دراز مدت است .
 راه دوم این است که يك مدل و مجموعه ای عقلی که تناسبش هم عقلی باشد برای تصرف در عینیت بسازیم البته با حدود اولیه ای که عقل برای مدل سازی معرفی کرده است ، بعد بگوئیم در این مدل عقل ساخته جایگاه اصلی رابه اموری که از وحی آمده است می دهیم .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : بر اساس آن پیش فرضها داده میشود ، یعنی علاوه بر آن حدود اولیه پیش فرضهایی هم دارید که همین اعتقادات باشد .
 برادر معلمی : دقت شود که فاصله د و نظردر همین دو جمله است که آقای سلیمی میفرمایند " جای اصلی رابه وحی می دهیم) و حاج آقای فرمایند جای اصلی به وحی داده میشود و بیاگر همان دو احتمال است ، لذا خوب است بر آن دقت شود ، از این احتمال به آن احتمال نباید پرید .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : پیش فرض اعتقاد به خدا ، قیامت و رسالت آیا لازمه ای قطعی در مدل دارد یا ندارد ؟ (ج : ما که منکر این نیستیم) لازمه آنرا که منکر نیستید بگوئید ، مثلاً لازمه اش این نیست که وحی جایگاه اصلی را در مدل داشته باشد ؟

برادر سلیمی : چرا ولیکن آنچه از نقل به نظرمی آید این نبود که مثلاً آنچه را که در بنا لا قرار می دهیم مطلبی نباشد که الهی باشد ، منظورم این است که آنچه را که علمای دین گفته اند

وما بیشتر آنها را در قالب رساله های عملیه می شناسیم ، ممکن است بصورت کلی بگوئیم ما اصولی را که در بالا قرار می دهیم اصول اعتقادی الهی است .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : سؤال من هنوز تکمیل نشده که تقریب بفرمائید ، تقریب سؤال من این است که اثر آنکه پیش فرضهای ما الهی یا الحادی باشد در جدول سازی چیست ؟

برادر سلیمی : اصولی را که در بالا ی جدول قرار می دهیم طبعاً فرق خواهد کرد .
حجت الاسلام والمسلمین حسینی : آیا اصول رابعاً خود مان قرار می دهیم یا قهراً قرار می گیرد ؟

برادر سلیمی : ما می فهمیم که باید آنها را قرار دهیم .
حجت الاسلام والمسلمین حسینی : لازمه قهری پیش فرضها چیست ؟ يك نفر پیش فرضی الحادی دارد و دیگری الهی ، لازمه قهری آن که نمیتوانیم آنها بپذیریم چیست ؟ نه لازمه ضروری و نه لازمه روشن و واضح آن ، عقلی هست ، کاری کنیم ، عقلاً هم بدست می آوریم ولكن نمیشود از آن تخلف کرد مگر آنکه درمدا سازی اشتباه کرده باشیم ، لازمه قهری پیش فرض در درست کردن خودش چیست ؟ در هر امری ، نه فقط در مدل ، در هر امری پیش فرض در حالت دارد یا ندارد .

برادر سلیمی : بله ، اصول مطلب بوسیله پیش فرض تخییر می کند .
حجت الاسلام والمسلمین حسینی : بنابراین پیش فرض به معنی اصل در تنظیم می باشد ، حال اگر پیش فرض اصل در تنظیم نظام باشد آیا میتوان بر اساس پیش فرض الهی جایگاه حاکم و خانه حاکم را مخصوص به احکام و دستورات الهی نکرد ؟

برادر سلیمی : منظور از دستورات الهی گاهی آن است که بصورت دستور آمده باشد و گاهی میگوئید لازمه ایمان به خدا بهر حال این است ، مثلاً پرستش را در آن خانه قرار می دهید ولو در

احکام حکمی بعنوان اینکه لازم است خدا را بپرستید نداشته باشیم، ولی می فرمائید این پرستش لازمه قطعی ایمان به خداست، یا حسب به خدا لازمه اعتقاد به خدا و دیگر اعتقادات عقلی است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: سؤال ما این است که اگر شما بر اساس يك پيش فرض نظام و مدل خود را تنظیم کردید آیا حاکم بر کارتان این خواهد شد که جایگاه حاکم رابه چیزی مناسب با پيش فرضتان بد هید؟ پيش فرض يك اثر عمومی که در همه مدل اثر می کند، مثلاً پيش فرض شما پرستش خدا، مراعات دین، اخلاق، قیامت، رسالت، هر چه که باشد آیا لازمه آن این نمیشود که نقل در جایگاه حاکم قرار می گیرد؟ این لازمه را قبول دارید؟ آیا میشود گاهی وحی محکوم باشد؟

برادر سلیمی: نه، ممکن است در فروع قرار گیرد، و ممکن است اصلی هم عقلی ... منظور شما از نقل این است که ...

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نقل یعنی مستنبط فقها یا عرفا یا علمای اخلاق، استنباط علمای علوم دینی، فلسفه اولی اگر می گوئید که به معنی طبیعیات باشد خیر، فلسفه به معنی احض می گوئید که الهیات منظور باشد عیبی ندارد، استنباط علمای دین، نظری علمای دین در آنچه از دین بدست آورده اند این نظر در جایگاه حاکم قطعاً قرار می گیرد یا نمی گیرد؟ گفتیم فعلاً دستمان به روایت و آیات نمیرسد، عده ای هم در طول هزار و چند صد سال کار کرده اند و آنها گفته اند که این دین دارای این نظریات است، آنچه فعلاً در دست ما است، اسم آن رساله باشد قبول یا کتاب اخلاق باشد قبول یا اسم آن کتاب اعتقادات باشد، البته نه به معنای جهان شناسی که فلاسفه مجرد از اسلام و دین بدست آورده اند، ولو آنها هم آدمهای خیلی خوبی باشند و سر جای خود مطالبشان هم درجه يك باشد، عجالتاً منظور ما از نقل آن نظریه های است که علمای دین از دین بدست آورده اند، این عملاً آیا در جایگاه حاکم قرار می گیرد یا میتواند

قرار هم نگیرد؟ (ج : قرار می گیرد) اما فرض دوم : اگر در جدول راهنمای تنظیم برنامه ، نظر علمای دین در جایگاه حاکم قرار گیرد ، لازمه قهری آن چیست ؟ آیا میتوان گفت برنامه تابع نظر عالم دینی شده است؟ (بله) پس صحیح است که بگوئیم برنامه تابع نظراین عالم دینی شده است
برادر سلیمی : توضیحاً عرض کنم ، که این حداقل از حاکمیت است .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : حرفی نیست هیچکس حرفی ندارد که جدول ما کاملاً از نظر علمای دین پر شود ، پس در اینجا برنامه ، ما برنامه ، دینی شد اما من همینجا بلافاصله سؤال را برمی گردانم و می پرسم مدل شما وجدول راهنمای شما به لحاظ اینکه تفسیر از زمان و مکان راعقل انجام داده است عقلی است والهی است به لحاظ اینکه پیش فرضهایی که حاکم بر عقل شما بوده است تا این رابه دست آورده اید پیش فرضهای الهی بوده است ، یعنی بدنبال این نبودید که بگوئید تنها حق محترم است و لا غیر ، نمی خواستید بگوئید مقصد از تغییر یا خدا و دین کاری ندارد ، آیا همینطور نیست ؟

برادر سلیمی : این يك نکته مهمی است که توجه نمائیم اگر ما چند موضع اصولی داشتیم آن که نسبت به همه شاملتر است یا يك موضعی شاملتر از همه اینها را باید از وحی و علمای دین بگیریم .
حجت الاسلام والمسلمین حسینی : ما جدول خود را درست کرده ایم و چون مادرست کند ه جدول هستیم خود مان می فهمیم که کدام موضع اشراف بر سایر موضع باشد ، حال این موضع خانه اول ، وسط یا آخر باشد . اگر جدول ما دایره ای است خانه وسط باشد یا اگر هرمی است ، خانه رأس هرم باشد ، هر طور که باشد (ج : ولو يك خانه باشد) .

برادر حسینیان : صحبتی که دیروز عمدتاً در جلسه مطرح بود اختلاف بین همین دو فرض بود که حضرتعالی ابتداءً مطرح فرمودید که بطور خلاصه به نظرم میرسد که مادر موضع الگود یگر قواعد و نسبتهایی که بین احکام منقول از جانب وحی باشد را نداریم به دلیل آنکه آنجا نسبت هایی

راکه می‌خواهیم حاکم کنیم باید به زمان و مکان ربط داشته باشد و آنجا قاعده ماقاعده عقلی است ، قاعده ای که بر اصل شناسایی ما ازوحی نیز حاکم است و چنین قاعده ای که حاکم بر شناسایی ما است نمیتواند تحت شمول آن نسبتهایی که بوسیله همان قواعد ازوحی استنباط شده قرار گیرد ، این نظریات بعضی دوستان اختلاف داشت که می‌فرمودند ما اگر مدل عقلیمان را تکمیل کردیم و دریک مورد به این رسیدیم که در مجموعه معارف جامعه به شش چیز تقسیم کرده است ، در اینجا باید تقسیمات جامعه را از سه به شش عوض نمائیم ولی ما می‌گفتیم چنین فرضی اصولاً غلط است — زیرا ما بر اساس مبنای سه به شناسایی تقسیمات وحی پرداخته ایم و خود این تقسیمات وحی را بوسیله آن مبنای بدست آورده اید ، دیگر نمیتوانید دست از مبنای خود بردارید و باید این شش را تحت تقسیمات سه گانه ای که بوسیله عقل تعیین و تکمیل کرده اید قرار دهید ، اگر در جامعه آمدیم و گفتیم تقسیمات ما یا اخلاقی یا احکامی و یا تکنولوژیکی است ، طبعاً تقسیمات دیگر جامعه همگی باید تحت همین حل شود تا فرض شما درست باشد .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : اگر شبی با روابطش فرضاً بیايد که فعلاً وجود ندارد و مبتلابه الان مانیست ، روابطی که معرف زمان و مکان و همه چیز باشد ، آنگاه مدل دیگری را انشاءال... درست می‌کنیم .

برادر حسینیان : در آنجا دیگر اصلاً نمیتوانیم بگوئیم ناقص است تا آن مدل را نداشته باشیم ، وقتی که می‌خواهیم نسبت به نقصان یا کمال آن مدل قضاوت کنیم باز با همین مدل برخورد می‌کنیم لذا هیچوقت خدشه برداری نیست .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : اگر مدلی ازوحی رسید همان را عمل می‌کنیم .

برادر حسینیان : می‌خواهم بگویم شناسایی همان باز بوسیله جهت ، زمان ، مکان ،

ترکیب و تهدیل است .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : میخواهم عرض کنم که این مطلب مفروض است که پیش فرضهای مادر حرکت ماد خالت داشته است ، اگر همه آنها به نحوتام و تمام مثل نماز صبح روشن باشد به نحوی که هیچ چیز آن کم نباشد همانطور که کیفیت و معنای وضو روشن است کیفیت و اجزاء نماز همه کاملاً روشن است ، آیا آنچه الان واقعاً درک می کنیم یا آنچه که بعداً در اثر رشد ادراک ، ادراک می کنیم یکی است ؟ آیا درک ما از خود زمان و مکان نزد ما بارش در ادراک خود ما عوض نمیشود ؟ برادر حسینیان : باز بوسیله رشدی که در اصول موضوعه منظممان پیدا میشود رشد حاصل میشود .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : عین همین رشد اگر بوسیله مشاهده کلماتی حاصل شد چه عیبی دارد ؟ گاهی انسان فکر می کند که مثلاً این رشد خاص بوسیله کوهنوردی حاصل میشود گاهی می گوید بوسیله تهجد باید پیدا شود و گاهی می گویند این رشد خاص بوسیله مطالعه کتب و اخبار باید پیدا شود ، گاهی می گویند به اصلاً رشد موهبتی الهی است که خدا باید عطا کند و هیچکدام از اینها مقدمه آن نیست بلکه مقدمه اش رسیدگی به ضعف است ، انواع عبادت های که هست و کارهایی که میتواند مقدمه شود اینها چیزهایی است که شما تشخیص می دهید ، اگر خداوند متعال آن رشد را به هروسیله ای و با هر مقدمه ای بهر حال برای شما ایجاد کرد و به این وسیله شما تمام مطالبی که قبلاً بحث کرده اید به یک گونه بهتری فهمیدید ، تمام مطالب کتاب اصول فلسفه و روش تنظیم را جور دیگری فهمیدید ؟ چه عیبی دارد ، چنانکه حضرت امیرالمؤمنین بایک کلمه ای که در گوش آن ایوانی گفتند همه قرآن را یاد گرفت و از آن به بعد دیگر با صدای خوش خود به جای تصنیف قرآن را از حفظ می خواند ، حال بهر ترتیبی فهم شما از زمان و مکان و دیگر چیزها فرق کرد ، خوب طبعاً مدل خود را تغییر می دهید ، بهر حال دست خدا مثل دست ما بسته نیست بلکه باز است و از راههایی که ما گمان نمی کنیم ممکن است فهم ما به فضل الهی عوض

عوض شود و رشد نماید ، حال اگر برای مطالعه اخبار و روایات آمديم اگرچیزی را متوجه شدیم که بوسیله آن چیز بشود زمان و مکان و همه چیز را بطور منسجم بدست آید و مدل کاملاً بدست آید بگوئیم نه بدست مانیامده ؟ یا بگوئیم ما آنرا قبول نداریم مگر آنکه براساس روش عقلی باشد ؟

برادر حسینیان : باز دو قسمت بحث دارد که دیروز هم اتفاقاً مطرح شد يك فرض اینکـه همه مدل را از وحی داشته باشیم که طبعاً براساس آن عمل می کنیم و فرض دیگر اینکه همه مدل را از وحی نداشته باشیم .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : اگر همه مدلی که از وحی رسید است تعریفش از زمان و مکان غیر از تعریفی باشد که ما با مدل عقلی خود مان از زمان و مکان می کنیم . . .

برادر حسینیان : در این مسئله اشکالی به نظرم می رسد که غیر از اشکالی است که دیروز به نظرم رسید و آن این است که بهر حال همه مدل بنحوی باید به آنچه قلب . . .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : بهر حال اگر خدا دیدی عطا کرد که ما پشت سر خود را مثل جلوی رویمان دیدیم ، همه امور را از جواب مختلف دیدیم ، شما میگوئید چون مجرای دیدن ما باید از مسیر همین چشم ظاهر باشد ما این دیدن را قبول نداریم و به آن اعتنا نمی کنیم ؟ میگویند دارید می بینید که در محیط شما آدمهای بی گناه را می کشند شما میگوئید نه چون من از این طریق می بینیم ابد آکاری ندارم ، تکلیفی ندارم (هر چند عده ای معتقدند حتی با همین چشم انسان در مراتبی میتواند حقایق عالم را ببیند ، به قبور نظر کند اموات را ببیند ، اینوا گرچه احتمال این ضعیف باشد چون محتمل بزرگ است عرض می کنم نقل کرده اند مرحوم شاه آبادی ملائکه موکل رنگ آمیزی گلها را با چشم می دیده است ، بگذریم ، حال اگر ما يك چنین قوه ای پیدا کردیم ، زمان و مکان را آنطور که واقع هست دیدیم میتوانیم بگوئیم نه : " بنابه اصل مفروض روش عقلی است ، این دیدن تکیذیب میشود مگر آنکه عقل حکم کند " نه اینطور نیست .

برادر حسینیان : ایدرمان قبول دارم ! اگرچنین دیدی به ماداد ند آنوقت ما هم میتوانیم

چنین بگوئیم *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : خوب اگر قبول کردید میگوئیم حال اگرچنین دیدی
را از طریق همین کلمات بدست آوردیم آنچه گفتیم مقدمه بود برای این جمله اخیر مثالی بود برای
مقدمه فرض دوم، اگر ما از طریق کلمات زمان و مکان را بدست آوردیم، نباید بگوئیم که قبول نیست !

برادر حسینیان : اگر زمان و مکان را طبق آن مدل بتوانیم جاری کنیم که عیبی ندارد *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : بحث شهادت قیاقاً این است که آیا مجموعه ای که از احکام
و نقل به دست آورده ایم آیا تناسبش تناسبات اصولی مورد نیاز ما است ؟ اگر تناسبات اصولی پاسخ
و مطلوب ما باشد دیگر مشکلی نداریم و بقیه ۲ مورد به تبع پیدا میشود، اگر تناسبات اصولی هم نیست
چیزی را که بدست می آوریم باید با تناسبات اصولی خودمان آنرا جاد هیم *

برادر حسینیان : یعنی هرگاه خودمان قدرت استنباط و استنتاج را از مجموعه احکام
نداشته باشیم باید اصولی را بر اساس ایمان یا شناخت شناسی که قبلاً داریم یا اصول موضوعه
مدل و منطقمان قرار دهیم، در این صورت مدلی را که می سازیم معین می کند که نسبت های بین احکام
چگونه است، یعنی اول نسبت ها را از وحی پیدا می کنیم و آنجا که خانه های خالی می ماند - که
خودمان تشخیص لازم بودن آنها را داده ایم - را با ملاحظه لوازم اصول همجوار و آنچه
ما فوق آن است و با توجه با عینیت و هر چیزی دیگری که در بین باشد مشخص نموده و سر جای خود
می گذاریم، تنها این مسئله باقی می ماند، که اگر پس از آنکه بر اساس این مدل عمل کردیم
قاعده ای بدست آمد که معلوم شد تقسیمات جامعه بر اساس استنباط جدید فقهاش تا است،
در حالیکه طبق مدل ما جامعه به سه تقسیم شده است *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : در این صورت ما میگوئیم اگر مجموعه روابط رافقیه تحویل

نداده باشد به معنای آن است که نتوانسته مجموعه نگری نماید و می گویند مجموعه نگری یعنی چه ؟ می گویم یعنی تناسباتی که مقوم زمان و مکان و مقوم در تنظیم برنامه ای که بعهد گرفته ایم باشد در این احکامی که فقیه جدیداً به دست آورده ملاحظه نمیشود ، این تناسبات برای مطلوب و مقصد ما کارایی ندارد ، محترم است و هرچاهم که بتوانیم آنها بکار می گیریم ، آنرا در خانه های حاکم می نشانیم ، برنامه ما هم برنامه اسلامی میشود لکن نفس این تناسبات تناسبات زمانی و مکانی نیست ، و این همان فرمایش آقای معلمی است که فرمودند ، " رابطه آنچه از وحی رسیده با سایر اموری که از وحی رسیده روشن باشد " روشن باشد یعنی چه ؟ اصولاً ما در مدلسازی کلمه را بطه رابه روابطی که قوام کارمان به آن است اطلاق می نمائیم ، یعنی مطلوب ما این بوده که مدلی برای تغییر عینیت بسازیم ، مدلی برای اداره بسازیم اگر يك روابطی بدست آید که در مورد اداره کردن نباشد خوب کجابه درد کار ما میخورد ؟ اگر رابطه آنچه بدست آمده با آنچه موجود هم هست روشن باشد لکن رابطه ای که تعیین کیفیت اداره را بنماید نباشد بازمی گویم سؤال مرا پاسخ نمی دهد ، يك سؤال دیگری را جواب داده است .

برادر حسینیان : بنا بر این آن روابطی مورد نظر ما است و میتواند مدلمان را عوض کند که در رابطه با سؤال ما باشد ، در مورد مقومات مدل باشد ، که بتوانیم آنها را اصل قرار دهیم و بقیه احکام را بر اساس آن مشخص نمائیم .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : احسنت ، که مطلوب ما را بتواند کاملاً تعریف کند ، اگر توانست تعریف ما را کامل نماید و مثلاً گفت اینکه می گوید می خواهم تغییر دهیم ، تغییر سه این معنی است و کیفیت تغییر دادن هم اینگونه است ، یعنی مدل مدلسازی از شرع به دست آید ، اگر چنین چیزی به دست آید حکومت دارد ، از حکومت هم بالاتر بقول آقایان اصولی " ورود دارد " یعنی اگر آن آمد دیگر موضوع حکم ثانی برداشته میشود ، نه اینکه حکمش را تغییر

میدهد، زمانی چیزی می‌آید حکم را تغییر می‌دهد، و زمانی چیزی می‌آید موضوع را تغییر می‌دهد، حال اگر بحث زمان و مکان بوسیله آنچه از شرع رسید تغییر کرد، دیگر جایی برای بقیه باقی نمی‌ماند.

برادر حسینیان: ما این را قبول داریم، و نمی‌دانم نظر آقای معلمی چیست؟

برادر معلمی: همان‌طور که عرض کردم يك سؤال بیشتر مطرح نبود لکن چندین احتمال و شقوق مختلف در مورد آن مطرح می‌گردد که اگر هر کدام جدا جدا بررسی شوند حل می‌شود لکن زمانیکه با هم مخلوط شوند کمی اشکال پیش می‌آید، همین صحبت‌هایی که حضرتعالی الان فرمودید به نظر می‌رسد يك مطلب را تمام می‌کند که وقتی ما می‌گوئیم اموراتی که از وحی بدست می‌آید می‌خواهیم در مدل اصل قرار دهیم یا در مدل اصل بگیریم، بعد می‌گوئیم این امور اگر ارتباط باشند که پاسخ دادیم اجباراً یکی از آنها را باید اصل بگیریم و اگر با ارتباط باشند که در جلسات گذشته و دیروز روی این مطلب بحث نشد که آن مطلب و ارتباطاتش باید مواد و ارتباطاتی باشند که مربوط به کار ما باشند و اگر مربوط به اینکار نباشند که به درد کار ما نمی‌خورند، به نظر می‌رسد با وجودیکه درباره آن بحث نشد کسی هم نسبت به آن اشکالی نداشته باشد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: هرگاه گفته میشود حوزه تاکنون مدل ارائه نداده — است به معنی این است که چنین چیزی در دستشان نیست به فکر چنین چیزی نبوده‌اند، شما می‌گوئید حوزه مدل اداره امور را ارائه نداده است وقتی به کتابخانه آقای نجفی رجوع کنید که همه کتابهای حوزه در آنجا موجود است و هر کتابی هم که توسط علمای حوزه نوشته میشود يك نسخه در آنجا نگهداری میشود، کتابی را در این مورد در کتابخانه نمی‌بینید، پس صحیح است که بلافاصله گفته شود سؤال لازم برای آقایان طرح نشده است تا بخواهند پاسخ آنرا بدهند، سؤال دیگری بوده، ده هزار مسئله از نماز است، سؤال بوده پاسخ را هم داده‌اند، این سؤال نیست، وقتی این سؤال هم نباشد، دیگر هر چه هم تقسیم بندی نمود باشند که خیلی هم

گرا نقد راست لکن ربطی به پاسخ ما ندارد بدین ترتیب آن تشویش ذهنی که پیدا میشود که
 دین چطور میشود و در سر جای خودش هم محترم است جا ندارد، محترم است چون دل آدم بهال
 این است که مبادا به دین صدمه بخورد، ضررش هم این است که موجب احتیاطی شود که آن —
 ضرر به دست خود ما وارد شود چه کنیم؟ بقول شیخ رضوان ال... علیه فرمود اینجا احتیاط در ترک
 احتیاط است، مثل بعضی از احتیاطات واجب *

برادر معلمی: صحبت آقای سلیمی و آقای حسینیان هم که دیروز می فرمودند و امروز هم
 کمی ادامه دادند این نبود که وحی بیمورد میشود بلکه اگر مشخصاً روی آن صحبت شود بهتر
 است آنرا با احتمالات دیگر مخلوط نکنیم، تا خواست مخلوط شود بگوئیم بحث فلان احتمال تمام
 شد حال به احتمال دیگر پردازیم *

در مورد این مطلب که مدل اداره اگر بطور کامل به دست ما نرسید و در عمل کمبودی داشتیم
 لذا باید عقل چیزهایی به آن اضافه نماید تا بتوان با آن کار کرد و عمل نمود کسی اشکال نداشته و
 بحث اصلی هم این بوده است *

برادر حسینیان: یعنی عقل اضافه کند یا عقل بیاید مدل را بسازد و بعد بر اساس آن —

جایگاه مفاهیم مختلف و...

برادر معلمی: وقتی عقل چیزی را اضافه می کند یعنی عقل آنرا ساخته است، وقتی عقل
 است که تشخیص میدهد چیزی اینجا کم است (چیزی باید کنار آن قرار گیرد به معنای آن است که
 عقل در مدل سازی اصل شده است، دیروز هم مثال زدیم که اگر دو عدد چهار و هشت را از وحی
 بدست آوریم، می گویند يك عدد دو نیز برای آنجا لازم داریم می گوئیم چرا؟ می گویند برای اینکه
 بر اساس تصاعد حسابی نسبت دوه چهار مثل نسبت چهار به هشت است، کسی دیگر هم ممکن
 است تحلیل کند که در جای سوم باید صفر قرار گیرد چرا که فاصله چهار تا هشت چهار می باشد و فاصله

صفر یا چهار هم چهار میشود ، پس اینکه یکی بگوید در نسبتها تصاعد حسابی رعایت شده و یکی بگوید تصاعد هندسی رعایت شده امری است که عقل تشخیص داده است و باید بگوید در فرضی که اینوا نیز نقل گفته باشد قبلاً بحث شد .

برادر حسینیان : آیا نظرتان این است که چند اصل اولی که از وحی رسید ه سرخی برای

کشف عقلی چیزهایی که نداریم میشود ؟ من می گویم همین سرخ را هم در تنظیم نداریم .

برادر معلمی : يك وقت است که می گوئید آن قانون کلی کلی را وحی مید هد .

برادر حسینیان : مثلاً میخواهیم الگو را بسازیم آیا در ساختن الگو . . . اگر مثلاً در جایی

از وحی داشته باشیم که تقسیمات جامعه سه یا چهار است آیا این میتواند تقسیمات مکان و ترکیب ما را هم عوض کند ؟

برادر معلمی : قبلاً این صحبت مطرح شد شهادت باره برگشتید در آن سؤال دیگر اگر

ارتباطات آنچه از وحی در مورد تقسیم به سه یا چهار رسید ه تمام باشد .

برادر حسینیان : ارتباطات مکانی آن .

برادر معلمی : نه باز شما می گوئید ارتباطاتش تمام نیست ، یعنی مجموعه ای که برای کارما

لازم است نیست ، اگر مجموعه ای برای کارما باشد بله مدلمان را عوض می کنیم و این در سؤال قبلی

توضیح داده شد اگر مدلمان راسه تایی درست کرده باشیم میگوئیم غلط است و آنرا چهار تایی میکنیم

برادر حسینیان : اگرما جامعه را از نظر مکانی به چهار تقسیم کرده باشیم ، بعد زمان

را هم گفته باشد ، اهداف آنرا هم معین کرده باشد . . . کلی گفته باشد ، بعد ما می آئیم تقسیمات

جامعه را عوض می کنیم و از مدل سه تایی خود به مدل چهار تایی تبدیل می نمائیم آیا منظورتان این

است ؟

برادر معلمی : یعنی مدل کامل از وحی بیاید ؟ (بله) نه همه مشترکاً نظرمان این است

که اگر مدل کامل از وحی بدست آمد آنرا مقوم قرار می دهیم، اما اگر این مدل نبود باید چه کار کنیم؟

برادر حسینیان : اگر منظور شما این است که تنهایك قسمت از مدل توسط نقل بدست

آید بند ه عرض می کنم به دلیل آنکه به مدل مانعی خواند آنرا کنار می گذاریم چون کامل هم نیست.

برادر معلمی : نه ، اگر يك قسمت از وحی بدست آمد و فرض پیش می آید ، يك فرض آنکه

ارتباطات خودش تمام باشد ، در این صورت نمی توانید آنرا کنار بگذارید ، مثلاً فرض می کنیم ما مدل

به زمان ، مکان و جهت تقسیم شده باشد و وحی هم در مورد مکان توضیحات کاملی داده باشد ،

لکن در مورد مکان به زمان توضیح نداده اند ، در این صورت می گویم مکان آنرا از وحی می گذاریم ولی

میگوئیم چون همین تنها برای برنامه ریزی کفایت نمی کند ، زمان میخواهد ولی زمانش درست نشده

است ، زمان آنرا مادرست می کنیم و کنار این مکان قرار می دهیم ، جهتش را هم مادرست می کنیم

و کنار آن زمان و مکان می گذاریم و بعدش هم برنامه ریزی می کنیم .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : در همینجا آیا بعد متناسب با همین مکان زمان آنرا

معین می نماید ؟

برادر معلمی : بله ، اما نه متناسب مصداق ،

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : عیبی ندارد ، اگر متناسب مصداقی نباشد به آن معنی

نیست که شما يك قواعدی دارید که .

برادر معلمی : چرا ، تا يك قواعدی شامل بر این نباشد اینکار را نمیتوانیم بکنیم ، اینوا هم

قبلاً گفته ایم همین الان هم مثلاً عددی را برای همین زدیم گفتیم اگر آنها فرموده باشند که چهار

و هشت دو خانه ۴ شمارا پر می کنند ما اول يك قاعده ای درست می کنیم و بعد می گوئیم دو ، چهار ، هشت

برادر سیف : درست می کنیم یا درست کرده ایم ؟

برادر معلمی : میگوئیم چرا دو ، چهار ، هشت ؟ دیگری می گوید : صفر ، چهار ، هشت

می گویم دو چهار، هشت، درست است چون باید دوتا، دوتا عوض شوند، چهار، هشت را آنها گفته اند حال ما دورا کنار قرار می دهیم، اینکه در اینجا قرار می گیرد برای این است که ما يك قاعده کلی عقلی بر اینها حاکم کرده ایم.

برادر حسینیان: یعنی از این دو و چهار قاعده عقلی استنباط میکنید.

برادر معلمی: نه، قاعده ای عقلی درست می کنیم که با این جور در بیاید.

برادر حسینیان: بعد از اینکه فهمیدیم مثلاً در مورد مکان به ۲ و ۴ تقسیم کنید، میگوئیم حال که چنین است فرضاً يك قاعده عقلی خودمان بر اساس آن می سازیم و می گوئیم دو، چهار و هشت نسبت بین تغییرمان باشد، بعد اینرا حاکم می کنیم، می گوئیم خوب در مکان که دو و چهار و هشت است، پس زمان هم دو، چهار و هشت است، جهت هم همینطور.

برادر معلمی: منظورتان این است که اول سراغ کتاب وسنت برویم و پایه احکام نگاه کنیم ببینیم که چه احکامی را فرموده اند و برای آن غرضی که ما داریم چه چیزی کم است آیا کفایت برای منظور و عمل ما میکند یا نمی کند، بعد ببینیم که چه چیزی به آن اضافه کنیم تا کفایت کند اینطوری حل میشود، از اینطرف باید حرکت کنیم تا حل شود.

برادر حسینیان: ما میگوئیم از بالا باید حل شود، یعنی شماتيك مدلی نداشته باشید که نسبت به آن التزام داشته باشید و بعد با همان ابزار و نسبت های بین مکان هایی که فرضاً از وحی استنباط کرده اید اصل قرار می دهید یا فرع قرار می دهید، آنچه که ابزار شناسایی ما میشود خود مدل است اگر بخواهید آنرا بشناسید دیگر نمیتوانید بیاثید بگوئید ما اینجا فرضاً يك، دو و سه داریم، یا سه و چهار و شش داریم و از آن استنباط نمائید.

برادر معلمی: پس آخرین صحبت این میشود که همه احتمالات قبلی را کنار گذارد و چون

به آنها جواب داده ایم و راجع این دو احتمال صحبت کنیم، يك فرض این است که اول به

چیزهایی که از وحی رسیده نگاه می‌کنیم و بعداً يك مدلی درست می‌کنیم — که خود این مدل بر همه چیز وحی هم حاکم می‌شود — و بعد از آن بقیه چیزهایی که از وحی نرسیده و کم است را درست می‌نمائیم و يك فرض این هم این است که اصلاً وقتی سراغ مدلسازی می‌رویم هیچکاری به اینکه از وحی چه چیزی رسیده و چه چیزی نرسیده نداریم، اول يك مدل درست می‌کنیم و بعد می‌گوئیم جایگاه آنچه از وحی به دست آمده است در اینجا این است روی این دو فرض صحبت کنید .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : این دو فرض همان است که هرگاه ماقواعد مطلوبمان را، یعنی توضیح مطلوب را تفصیلاً بتوانیم با ابزار مناسب خود از شرع استنباط نمائیم طبعاً اینن مقوم بر هر چیز دیگری است در يك منزلت باید مدل زمان و مکان و اینها را بدست آوریم و در منزلت دیگر آن است که کلیه فروغش را هم بدست آوریم، يك منزلت این است که تنها مقومهای اصلی آن مثل زمان و مکان را بدست آوریم، در منزلت دوم هم آنها بدست آمده است و هم چیزهایی را که باید در محل زمان و مکان بگذاریم، منزلت سومش هم این است که کلیه فروغاتی هم که دارد بدست آوریم، که این دیگر نور علی نور است . اما اگر ما فرصت و قدرت استنباط مدل نداریم و از مستنبطات علوم دینی بخواهیم استفاده کنیم یعنی مواد مآیة روایت نیست بلکه رساله و کتاب اخلاق است در چنین شرائطی شما چه می‌کنید ؟ اگر کسی با ملاحظه رساله و کتب موجود بتواند زمان و مکان و مطلوبتان را توضیح دهد یا به عبارت دیگر بتواند " تشریح تفصیلی مطلوب " سئوالات و پاسخهای ما را مشخص میکند، اگر يك چنین چیزی را از وحی داشته باشیم (در هر رتبه) در رتبه اول نظر در مورد همه چیز داده باشد و رتبه دوم از نظر آن کسانی که اهل فن بوده اند در رتبه سوم اگر این دو رتبه قبل بدستمان نیامد که ما هم نظرمات این است چون مطلوبی که مورد نظر است که در مورد زمان و تغییر یا شد مشخص نشده است تا در مورد آن استنباطاتی صورت گیرد، بعد می‌گوئید کلیه روابطی که الان در نظرات آقایان است از این قسم نبوده و پاسخ به این سئوال نیست پس شما مطلوبتان را

عقلاً بر اساس پیش فرضهای یقینی مانند خدا و قیامت و ۰۰۰ آغاز بفرمائید و بر آن اساس جدولتان را تنظیم کنید ، یعنی اصول مقوم زمان و مکان و غیر ذلک را مشخص کنید و بر اساس آن جدولهایتان را تنظیم کنید بعد جایگاه حاکم را در جدول از نظر علماء دینی پر کنید که در اینصورت برنامه شما منسوب به نظرات فقهی آقایان می شود البته با تلاش عقلانی که شما برای پیاده کردن رساله یا کتاب اخلاق انجام داده اید ، اما اگر در کتاب رساله یا اخلاق به يك تقسیم ۴ تائی رسیدید می گوئیم تقسیماتی که معرف کامل نباشد بدرد نمی خورد ، " معرف کامل نسبت به اصول کارمان " مقوم سئوالات موضوع و مطلوب ما را اینها جواب — نداده اند ، بعضی از مقومات را گفته اند و بعضی از مقومات ، مقوم ساز نیست اینها مجموعاً يك وحدت ترکیبی دارد و يك چیز می شود ، اگر خواستید بگوئید من مکان را از این کتابها کامل می کنم و زمانش را خودم می گویم این محال است هر گاه می گوئید يك اصول عقلی درباره توصیف از زمان و مکان پیدا می کنم که هماهنگ با این باشد می گویم پس آن امر عقلی کامل است که جدول را درست می کند حتی جای این قسمت را هم مشخص مینماید ، اگر بگوئید جای این قسمت خود تنظیم شده بود می گویم خیر شما مجدداً يك دقتی در امر مکان و زمان نمودید و تعریف جدید دادید بر اساس آن تعریف است که می توانید بپذیرید قابلیت پذیرش بدون کمال ارکان نسبت بهم ممکن نیست نمی شود در اینجا تصمیم سیاسی بگیری و بگوئید که من بنا را بر این میگذارم که مکان را اینگونه اخذ کنم باید این را حل در يك مبنائی کنید که آن مبنا پاسخگوی مطلوب شما باشد البته می گوئید من آن مبنا را با توجه به این تقسیمی که از وحی دیدم تجدید نظر می کنم و مدل را اصلاح می کنم منتهی اول آن مقوم را باید عقلی درست کرد تا مجموعه اش کامل نشود بدرد نمی خورد آن مجموعه کامل را کسی حق ندارد بگوید شما از اینجا گرفته اید می تواند بگوید که در اینجا يك ارشادی بود نشانه ای بود

برادر معلمی : هر دو احتمال در این مطلب مشترك است که عقل بالا خره آن قانون کلی را درست کرده و جاری می کند ولی تفاوتش در يك نکته است و آن اینکه عقلی که يك قانون درست می کند و حاکم بر مدل می کند آیا در ابتدای کار هیچکاری به اینکه نقل در این باره چه فرموده است ندارد یا ارشاداً یا تحکماً ، خود يك چیزی درست می کند و بعد مفاهیم وحی و مواد را در آن قالبها قرار میدهد اما يك فرض دیگر که آنهم کار عقلی است — می گوید آنچه که از وحی با ارتباط تش آمده است اینست روی این مجموعه مواد و روابط يك فرضیه درست می کند که اینمطلب در آن ثابت باشد ، که در این فرض حتماً مدل عقلی است و يك چیز هم حاکم می شود ، مثلاً از وحی رسیده است تقسیمات مکان ۸ و ۴ و ۳۰۰۰ سومی هم مجهول است بعد ما می گوئیم عقل يك تصویری می کند که يك چیز دیگر هم می خواهد فرضاً در موضع عمل می یابد که با دو چیز تنها نمی تواند عمل کند ، و اینرا عقل تشخیص میدهد نه نقل ، بعد همینکه خواست آن جای خالی را عقل پر کند بدون توجه به امر حاکم بر آن که نمی توانید بگوئید تناسبات اینجا چیست ؟ پس از روی این حدس میزنیم که مثلاً ۸ و ۴ و ۲ این قانون را عقل درست کرده و نسبتها دو برابر شده است ولی آن قسمتی که از وحی هم آمده است با آن مطلب عقلی سازگار است ، يك نفر دیگر هم ممکن است بگوید يك قاعده عقلی دیگر درست می کنیم ۸ و ۴ و ۲ که هر عددی نسبت به عدد بعدی ۴ عدد اضافی

شده است که در اینجا هم يك فرمول عقلی دیگری حاکم کردیم يك فرض دیگر در اینجا مطرح —
 است که بگوئیم ما اصلاً کاری به ۴۰۸ و ۰۰۰ که مثلاً از وحی آمده است نداریم از ابتدایك
 چیزی را درست می کنیم مثلاً می گوئیم هر پله ای نسبت به پله ما قبل خودش دو برابر است
 بعد سراغ وحی میرویم و اگر آنچه را که وحی فرموده است به اینمطلب سازگار نبود مجبور
 می شویم وحی را عوض کنیم ، اشکال فرض دوم اینست که یا باید مدل را از سیرت پیاز عقلی
 درست کنیم که در هیچ قسمت جای نقل نمی ماند یا اینکه همه را نقلی معین می کنیم و
 جای عقل نمی ماند ، اما فرض ما اینست که رشد در مدل به معنای اینست که اگر از وحی چیز
 جدیدی استنباط شد که ارتباطش هم با اینها تمام بود آنرا در مدل میآوریم و مدل کم کم
 به وحی نزدیک می شود .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : پس می گوئید يك وقت می توان بر اساس راهنمایی
 از وحی بحث زمان و مکان را تغییر داد و بگونه ای بیان کرد که سازگار با این مطلب باشد
 این بیان را در رشد مدل می پذیریم ولی در شروع مدل اینکه جلو میرویم به يك اموری بر
 خورد کنیم و لزوماً در پی تعریف زمان و مکان نباشد و بیان کند چون آن عالمی که استنباط
 کرده بلحاظ سؤال شما پاسخ را استنباط نکرده ، مثلاً يك عالم اخلاقی امثال مرحوم شاه
 آبادی ، حضرت امام ، ... اینها يك تقسیماتی در کتابهای اخلاقی دارند آیا اینها در
 تقسیماتشان زمان و مکان را استنباط کرده اند و لو اینکه مکان تنها باشد (استنباطی که
 بدرد مجموعه بخورد و بتوان با آن کار کرد) ، اینچنین کاری را انجام نداده اند ، يك مدل
 عقلی داریم در شرائطی که ما باشیم و چیزی در دستمان نباشد الا و قدر متیقنهای اعتقادی
 از ایمان بخدا و رسالت و امامت و عدل ما يك مدل عقلانی محض درست می کنیم خانه هائشی
 را درست می کنیم بعد در این خانه ها هر چیزی که به این خانه ها خورد بطور گزینشی

قرار میدهم اگر يك جا تقسیم ۸ تائی داشت و به جدول نخورد می گردیم تا مثلاً يك تقسیم ۶ تائی پیدا کرده در آنجا قرار دهم ، چون اصل برای ما تغییر زمان و مکان که — مقدار میسر متناسب باشد ، آنچیزی که بخواهد این زمان و مکان را بهم بزند و زمان و مکان مجددی تحویل ما ندهد ما نمی توانیم با آن کار کنیم ، اما آن بیانی که حضرتعالی میفرمائید که از بعضی نسبتها يك قاعده استخراج کنیم این بیان يك حسن دارد و آن اینکه سازگار با بیان علماء دینی از کلمات وحی می شود و عیبی که دارد اینست که این عالم دینی در نظر دینی خود اگر توجه به زمان و مکان نداشته باشد در اینجا مثلاً تقسیم ۸ و ۴ و ۰۰۰ را پذیرفته و در خانه احکام ۳ و ۹ را پذیرفته و متشتت عمل میکند ، همه اینها را که نمیشود اصل قرار داد ، هر کدام از اینها يك اصل مخصوص به خودشان دارند ولی اینکه فقیه يك تقسیمی را قبول دارد ، کلامی تقسیم دیگر و فیلسوف يك تقسیم دیگر ، تازه اینکه در تقسیمات خودشان هم اتفاقی ندارند یعنی اگر يك عالمی قوه غضبیه — شهویه — عاقله را گفته است يك عالم دیگری را به عقل ملحق کرده و دیگری ملحق به و هم نموده است در اینمطلب نه اتفاق نظر است و نه معنی اطمینت در آنجا مطرح است خودشان هم این مطالب و تقسیمات خودشان را حجت عند الـ ۰۰ تبارك و تعالی نمی دانند بلکه می گویند يك احتمالاتی که در باب پرورش بدن میوسد این تقسیم بندی است ، حضرت امام " قدس سره " در تفسیر سوره حمد که اولاً موضوعشان کتاب خدا بود و ثانیاً بالاترین مباحث اخلاقی مورد نظر خود را مطرح می فرمودند در آنجا تماماً در نسبت دادن آن بوحی بالفظ " شاید " شروع کردند آیا مانند بیان رساله عملیه شروع کردند ؟ پس بنابراین بین " شاید " هائی که علماء اخلاقی دارند و بین دسته بندیهای که فقها دارند و حجت است و لیکن بحثشان بحث توصیف زمان و مکان نیست فرق دارد و خود اینها هم می گویند که ماکاری به زمان و تغییر و علت تغییر

و تبدیل نداریم و متعبد به همین دستوراتیم شما با این مطالب اگر بخواهید کار کنید بعداً در مشکل میافتید البته رشد مدل اینستکه بتوانیم مدل را مرتباً تصحیح و تقرب به شرع کنیم و کمال مدل اینستکه همه اش شرعی باشد .

برادر معلمی : شما آن اشکالی را که وارد کردید از بحث بیرون رفتید ما می گوئیم اگر چیزی از وحی بدست بیاید و تناسباتشان هم تمام باشد آنها در مدل سازی تاثیر مید هیم نه اینکه مشکوک باشد که نقلی است یا تناسباتش تمام نباشد .

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : من چیزی دیگری را مورد نظر دارد که اگر فردا کسی بگوید که تقسیمات مکانی از وحی به ۸ دسته تقسیم شده ...

برادر معلمی : ما همین پاسخ را به او مید هیم ، که اگر آن اموری که از وحی آمده با تناسبات خودش باشد می پذیریم ولی اگر تناسبات نداده باشد هیچ بدرد ما نمی خورد . اگر تناسباتش حفظ شده باشد و از وحی هم آمده باشد ، و سؤال اینستکه نقص آن تناسبات را از کجا می فهمیم ، از آنجا ئیکه وقتی می خواهیم عمل کنیم می بینیم يك چیزها ی دیگری لازم دارد اگر گفته شود این تقسیماتی که در اخلاق است را اصل قرار بده می گویم ما بد نبال تقسیماتی برای جامعه و تخییرات آن هستیم در این تقسیمات اخلاقی اگر چیزی در مورد جامعه و تقسیمات آن نباشد بدرد ما نمی خورد شما می فرمائید که ما به این تقسیمات اخلاقی نگاه کنیم می بینیم در مورد جهت - زمان مکان چیزی نگفته است من می گویم این جهت زمان و مکان شاید يك روز به اینمطلب برسیم که غیر از جهت - زمان - مکان يك چیز دیگری را لازم داشته باشیم . البته این احتمال بسیار بعد است ولی در مقام فرض می توان آنها مطرح نمود ، یعنی اگر گفتید که آنچه از وحی بدست آمده با ارتباطاتش باشد و با مدل من سازگار نباشد بنابراین باید او را کنار گذاشت می پرسم از کجا که مدل شما درست

باشد اینکه عقل باید مدل را درست کند صحیح است ولی ما به آنچه که از وحی آمد ه در رابطه با کاری که میخواهیم انجام بدیم برای عمل اگر کفایت می کند می پذیریم و اگر دیدیم کفایت نمی کند می گوئیم يك چیز کم دارد بعد باید يك چیزهایی را به آن اضافه کنیم تا مدل شود بعد به وضعیت موجود که میروسیم اگر دیدیم يك چنین مجموعه ای با حفظ ارتباطش در مورد جامعه ای که ولایت الهیه بر آن حاکم است وجود ندارد در این فرض باید يك مدل عقلی درست کنیم *

برادر حسینیان : بنظر میروسد که شما آن مطلب اصلی را پاسخ نفرمودید و آن اینکه اگر بعضی از تناسبات از وحی آمده باشد آیا بقیه تناسبات را متناسب با این بعضی تناسبات تکمیل می کنیم یا اینکه آن بعضی تناسبات وارده از وحی را هم حل در الگوی خودمان مینمائیم؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : اصل مطلب در اینست که توقف در مقام عمل ممتنع است شما در حد اقل زمانی ممکن برای کارتان يك چیزی را تهیه کنید اگر تهیه نکنید جای آنرا چیزی می گیرد که یقین دارید به فساد است حالا در پله اول راه بیفتید بعد ا زمان بسیار است و به سراغ رشد مدل بروید . آنچه که در هر حال مهم است همانا سؤال است و آن اینکه آیا تشریح سؤال باید از عقل باشد یا از نقل و این سؤال و تشریح و پاسخ را اگر بتوانید هر چه نزدیکتر به وحی کنید (سؤال شما همان مبتلا به شما است) بهتر است.

برادر معلمی : همیشه میفرمائید هر چه نزدیکتر به وحی بشود به این معنا است که در این سیر می شود از وحی چیزهای جدیدی استنباط کرد *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی ما که برای مدل رشد را قائلیم ، منتهی رشد عقلی آن در تهعیت از وحی ، و اساساً در برهان هم همین را می گوئیم که برهان چیزی نیست جز پرستش خداوند در مرتبه ذهن *

برادر سیف : من آنچه را که از خدمتتان استفاده کردم در يك مرحله ای از آن

روشن و يك مرحله مجهول است که آنرا خدمتتان عرض می کنم . و آن اینکه تناسباتی را که ما

از احکام بدست آوردیم و فهمیدیم چیز سومی را هم عقلاً باید بآن اضافه کنیم که شرع در این

باره صحبتی نفرموده است که در اینصورت باید این تناسبات را ملاحظه کنیم و سومی را که

می خواهیم بدست آوریم سعی کنیم که متناسب با این تناسبات باشد منتهی علاوه بر این

تناسبات ملاحظه هدف و مطلوب را هم بنمائیم زیرا ممکن است که ما بتوانیم ده چیز را پیدا

کنیم که با آن تناسبات متناسب باشند یکی تصاعد حسابی ، یکی هندسی ، یکی جمع

یکی تفریق ولی اینکه کدامیک از اینها را به مطلوب نزدیکتر می نماید مهم است . —

بنابراین هم هدف و هم این تناسبات را باید ملاحظه کرد پس نقل اثر دارد منتهی کیفیت اثر

گذاری آنرا متناسب با آن سئوالی که دارد ، عقل درك می کند البته اگر مطلوبمان را شرع —

معین کرده بود همانرا مورد نظر قرار داده و تناسباتش را می سنجیم و در غیر اینصورت عقل

مبین آن مطلوب است اما سئوالاتی که بنظر میرسد در این رساله ها هم باید گفت کلمه —

" شاید " را استفاده می کنند چون حکم واقعی که نیست همه کلمه " شاید " را بکار

می برند منتهی در مقام عمل حجت است بنابراین در عین حالیکه " شاید " بکار رفته و

تدریجی الحصول است ما مجبوریم به آنچه که تکلیف داریم عمل کنیم و اما نسبت به همین

چیزهاییکه علم اصول فعلی آنرا استنباط کرده ، آیا ادعای ما اینستکه چون علم اصول فعلی

مبتنی بر حد اولیه ترکب و تعلق حاصل نشده آیا آنچه را که بدست آورده اند ولو اینک —

تناسب زمان و مکان باشد چون منطقتش زیر سئوال است اینهم زیر سئوال است ؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : آنچه را که به ما بدهند اگر زمان و مکان باشد

بطریق اولی می پذیریم و اگر هم آنرا ندادند و ما جدول را عقلی درست کردیم حالا آیا

خودمان تخمینی به مطلبی رابه شارع نسبت دهیم یا آنچه را که آقایان میفرمایند که البته آنچه را که آقایان میفرمایند اولی است بعد هم اگر گفتیم که برنامه اسلامی است مستند به همین مطالب رسید توسط آقایان علماء است اینکه صبح دو رکعت نماز می خوانیم هیچگاه نمی گوئیم چون علم اصول بر اساس ترکب و تعلق بنا نشده است پس نماز ما باطل است بلکه نماز می خوانیم ، چنین حرفی را کسی نمی زند اما یکوقت است که می گوئیم در رشد کار لازم است که توجه به مطلوبهای اعظمی بشود ، زیرا اینکه گفته شود در عمل یا انسان مکلف است یا محتاط است یا مقلد یا اینکه شیخ رضوان ال... تعالی میفرماید یا شاک است یا متیقن است یا دارای ظن ، اینگونه نیست ، صحبت از مکلف فردی نیست بلکه صحبت از نظام اجتماعی و مسئله ولایت است عرض ما اینست که اگر واقعاً اصولی رزم باشد که بر علم اصول برای ملاحظه تراحمات کل افزوده شود ، مثلاً تراحمات از قبیل اینکه در حین نماز با شیم و بچه ای در حوض بیفتد که در عمرمان شاید فقط یک بار واقع شود یا اصلاً اتفاق نیفتد اما یکوقت است که در مورد نظام و تقسیم کار در آن صحبت بمیان میآید که تعیین اولویت اینها و نسبت بین اینها حتماً باید ملاحظه شود نه فقط در شرائط استثناء بلکه کار روزمره نظام اینست اینکه حضرت امام مسئله تصرف در زمان و مکان را مطرح می کنند هنوز ما یک اصلی را در علم اصول نداریم که مطالب را با ملاحظه آن بیان کند ، اینکه اختلاف بود بین نظرات آقایان اساساً اصلی که بتواند اختلاف اینها را حل کند نبود این فقها هیچگاه بر سر خواندن نماز صبح با هم دعوائی نداشتند اینها اگر در قواعد منطقی فرضاً نزاع نداشتند مانند هم استدلال می کردند ولی در امور اجتماعی می دیدیم که حضرت امام میفرمودند که شورای مصلحت لازم است اما آقای صافی استعفا می دهد ، اگر قاعده ای که ادراک این دو بزرگوار را هماهنگ کند وجود نداشته باشد حتماً این موضوع تکرار می شود ، که جایش را باید

در قواعد منطقی و اصولی جستجو کنید ، مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی با جلالت قدر علمی که شاگردانی چون آقا ضیاء و مرحوم نائینی و مرحوم کمپانی دارد واکثر مراجع تقلید بعدی جزء شاگردان این ۳ نفر اند بنابراین مرحوم آخوند را نمی توان بی سواد خواند ، ایشان می گوید امروز مقابله با مشروطه مقابله با امام زمان است ، از آنطرف سید صاحب عروه هم دارای جلالت و عظمت علمی و ایمانی است ایشان هم مخالفت با مشروطه را لازم میدانند ، ما می گوئیم معلوم می شود که يك قاعده ای که بتواند اینها را با هم هماهنگ کند وجود ندارد حال بگوئید موضوع را نشناختند یا تصرف در زمان و مکان نکرده اند آنچه که مهم است اینست که يك جای کار نقص دارد که دو عالم در مقابل یکدیگر دو فتوا میدهند که در آن هم عامی و هم عالم کشته می شوند ، مانند مرحوم نوری رحمه الله علیه ، می گفتند در شهر یزد سنگر گرفته بودند یکطرف دروازه را طرفداران آخوند ملا محمد کاظم یکطرف هم طرفداران مرحوم سید محمد کاظم یزدی صاحب عروه هرکسی که وارد دروازه می شد اینها فریاد می زدند که طرفدار شیخ هستی یا طرفدار سید که هر کدام را که می گفت طرفداران طرف مقابل با تیر او را می کشتند فقط در صورتی می توانست جان سالم بدر ببرد که می گفت من کافر یا مسیحی و یا گبر در اینصورت آزاد بود اینکه آقایان بنشینند با هم صحبت کنند بدون مقدمه عقلی ممتنع است حضرت امام قدس سره دهها بار با شریعمداری و آقای خوئی و ... صحبت کرد اما اینکه يك قاعده مشترکی باشد که بتوان آنها را قانع کرد نبود اینهم که امام میفرمودند حجت شرعی به شما تمام است آنها می گفتند امام در نظر خودش حجت تمام است که بر ما حجت تمام است اما در نظر ما که حجت تمام نیست کما اینکه الان فقهاء بزرگ ما می گویند که ما تجزیه در اجتهاد کردیم ، اجتهاد در مورد امور مسلمین به عهده رهبر و آقای خامنه ای و حکمش نافذ است و اجتهاد در عبادات هم به عهده

مراجع دیگر و حکمشان نافذ است بنده می گویم اگر کسی فرضاً مقلد آقای خوئی باشد آقای خوئی فتوای فقهی اش اینست که حکم مجتهد نافذ نیست و حکم مجتهد فقط در حد قضاوت است ، حالا اگر آقای خامنه ای دستور جنگ را دادند ، کسیکه مقلد آقای خوئی است به اطراف خودش نگاه می کند بدون هیچگونه آمار و اطلاعات اضافه یا جنگ برای او محرز می شود که نافع اسلام است یا اگر فهمید که جنگ ضرر دارد می گوید بر من محرز است که جنگ مضر است و وظیفه شرعی این مقلد آقای خوئی طبق فتوای آقای خوئی مقابله اجتماعی با آن حکم — رهبر است نه اینکه تنها خود عمل نکند حتی ایشان حکم اطم را هم نافذ نمی دانند حکم خودش را هم نافذ نمی داند ، وقتی من طبق قول دو نفر خبره ایشان را به اطمینان تشخیص دادم مقلد من می گوید به احراز شخصی ا ت عمل کن ، و احراز شخصی من اینست که فریاد بزنم و بگویم جنگ با صدام مخالف مصلحت است .

برادر سیف : اینکه مشهور است که تبعیت از کلمه حکومتی بر همه حتی مجتهدین واجب

است چگونه می شود ؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : ما در اینباره از آقای راستی هم که مدتها شاگرد آقای خوئی بوده است سؤال کردیم که ایشان نظر فتوایی اشان اینست که حکم مجتهد نفوذ ندارد ، یعنی اگر در زمان میرزای شیرازی هم بود ایشان تنها کورا می کشید یا زمان هر کسی ، ایشان فتوای فقهی اش این است که البته بر آن استدلال هم دارد ایشان در مباحثاتش در مورد نفوذ حکم بحث کرده است که آیا اصل با ولایت یا عدم الولاية است نظرش به این بود که اصل با عدم ولایت است و این مطلب را شما در ضروریات فقهی هم نبرده اید که بگوئید جای نظریست و یاد در مباحث اصول اعتقادی هم آنرا وارد نکرده اید که بگوئید نظر دادن در مورد آن حق فقیه نیست اگر این مطلب را جزء فروع فقهی دانستید اگر کسی بعنوان مقلد بخواهد تبعیت کند هیچ فقیهی با و

نمی‌گوید که تقلید از آقای خوئی جائز نیست ولو اینکه بگوئید ایشان فتوای برخلاف اصول داده است که اصول همان ولایت است یا ولایت در اقامه اصل است و ولایت نمیتواند مخدوش بشود چون یا ولایت کفر است یا ولایت خداوند متعال پس يك اصل حاکم در علم اصول مطرح نیست که —

این مطلب را تمام کند بلکه برعکس این مطلب را اصل قرار داده اند و می‌گویند " الاصل عدم الولاية " وحدی را که برای ولی معین میکند افراد دیوانه و اموال افراد گم شده و صغار کسه اموالشان نباید بلا صاحب بماند و همچنین امر قضاوت و اخماس و زکوات، حالا این مطلب را عنایت کنید فقهای که قائل به حکومتند می‌گویند وال . . . مرتکب کبیره است کسیکه بخواهد با نظام ولایت خود راد بگیرد و باعث شود که کفار پیروز شوند کسیکه معتقد به اصل ولایت نیست صحیح است که بگوید این مطلب در نظر شما همینطور است که می‌گوئید ولی بومن که مقلد اینگونه فتوا داده است این مطلب درست نیست و در عین حال این مطلب را هم اضافه کنم آیا مگر امام خمینی —

(قدس سره) فرمودند وال . . . مرتکب کبیره است کسیکه فریاد نزد کد امیک از مراجع فریاد زدن آید آنها در نظر خود حضرت امام از عدالت ساقط شده اند یا نه ؟ البته که نه ، زیرا آنها مبنای فقهی ایشان چیز دیگری است قسم خوردن امام و احراز ایشان که نافذ در آنها نیست بلکه یا این کلمه کسه " وال . . . مرتکب کبیره است . . . میشود جامعه را حرکت داد امام تکلیف خودشان را انجام دهند اما آن مجتهد دیگر هم بر اساس مبنای خودش فتوی میدهد ، یا يك مثال دیگر حضرت امام رضوان ال . . . تعالی علیه شورای مصلحت را لازم دانست که تعیین شورای مصلحت قطعاً تخییر نظام مدیریت بنفع دین بود ، یعنی د مکراسی نه ، حاکمیت اسلام ، بلکه ، یعنی يك شورائی حاکم بر کلیه شورا های انتخاب حتی شورای نگهبان زیرا شورای نگهبان شش عضو آن انتخابی است جناب آقای صافی که خودش جزء این شورا است استعفا کرده و خود نیز در این باره بحث هم میکند ولی قانع نمیشود چون اصل مشترکی وجود ندارد که بتوان بر اساس آن ایشان را قانع کرد .

آقای صافی نظرش این است که اگر چنین شورائی تشکیل شود عده ما کمتر است و ... بعد ایا مسأله
مرسله و استصلاحات کارها اداره میشود اما حضرت امام نظرشان اینست که اگر هم چنین بشود
این تغییر در نظام مدیریت خود یک فتح عظیم است • بنابراین اگر شما میگویید هماهنگ کردن
ادراکات فرد منطق لازم دارد ، هماهنگ کردن عمل خارجی فقها که الی ماشاء الله • در مسائل
اجرائی اختلاف دارند ، عوام وقتی این اختلافات را می بینند خیال میکنند که حسد بین علماء علت
این اختلافات است ولی من شخصاً این مطلب را قائل نیستم زیرا حسد در بین سران کفر قطعاً
بیشتر است اینها که فرائض یومیه اشان را انجام داده اند کسیکه به قرائض عمل کرد قطعاً حسدش
کم میشود و اینها نه تنها فرائض بلکه مستحبات در توافل را هم انجام داده اند فقط اینکه کفار
برای مقاصد باطل خود شان ابزارش را پیدا کردند آنوقت هم که ابزار هماهنگی را پیدا نکردند
بین آنها آتش جنگهای مهیبی برپا بود ، شما تاریخ را مطالعه کنید و ببینید که لشکر کشیها و
خونریزی های مهیب بر سر دنیا و تسلط بردنیا چقدر بوده است ولی می بینید که کفار از یک زمانی
به بعد توانسته اند نحوه جنگهایشان را عوض کنند و سرمایه برون و کاربرد یگری انجام دهند ، اساساً
شکل دعوا را در یک سازمان و مدل مطرح میکنند اینرا که انسان می بیند و برایش واضح میشود
که کفار برای رسیدن به اهداف و مقاصد شیطانی خود شان تقلا کردند و سعی نمودند و یک اصولی را
برای هماهنگی خود شان درست کرده اند ولو اینکه جوهره کارشان اضطراب محض است و نباید
لحظه ای با هم آشتی کنند بقول حضرت امام رضوان الله • • • تغالی علیه میفرمودند که کفار مانند
گرگها هستند که هنگام خوابیدن روی هم می خوابند و یک چشم را هم باز می گذارند و از همدیگر
می ترسند اینها همینگونه اند و در عین حال باز با هم میتوانند کار کنند اما مادر عین حال آرامش الهی
با هم نمیتوانیم کار کنیم این مطلب نشان میدهد که حتماً اصولی برای هماهنگی کم داریم •
برادر سیف : با وجود همه این حرفها ملتزم به همه آنچه را که آقایان بدست آورده اند

هستیم و اگر در يك بخش تناسباتی را بدست آورد ند که تقسیماتی را بیان کرده بود سعی می‌کنیم که آنها را در روش لحاظ کنیم مطلب دیگر اینست که یکوقت میگوئیم هر که مدل را تنظیم کند بهمان نسبت حاکم بر روابط داخلی مدل خواهد بود و اگر مدل را به گونه ای دیگر تنظیم کنیم کل آثار مدل عوض خواهد شد همین جهت اگر در رتبه ای چیزی را از شرع داشته باشیم و مدلی را با توجه به آن مطلب درست کردیم (يك بخش از عقل و يك بخش از شرع یا همه را عقل بگوئید بدلیل عدم دستیابی کامل بوحی) بعد هر چه که از نقل در آن چارچوب عقلی بریزیم بهمان نسبت اثر دارد بعلاوه اگر برعکس در آن رتبه چیزی از وحی رسید نمیتوان طبعاً گفت که همین مطلب کفایت میکند . . . یعنی نمیتوان گفت هر که موضوع شامل را تعیین نمود در بقیه اش در تبعیت از آن آزاد است و این الهی است و متناسب به وحی است ، بلکه مجبوریم در آنجا هم ربطهائی را هم که لازم است بحث کنیم ارتباطات شامل و مشمول و غیره را هم عقل درست نمیتواند تشخیص بدهد و تا آنجا که وحی فرموده است باید وحی را لحاظ کرد ، و مطلوب نهائی ما اینست که همه را کلاً وحی داده باشد .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : بله مطلوب نهائی ما اینست که روزی برسد که همه مدل و بقول عوام از سیر تاپیاز از روابط تا مواد همه از شرع رسیده باشد اللهم ارنی الطلعه الرشیده و الغره الحمیده حالا ما در این زمان که دسترسی نداریم چه باید بکنیم ، از ما سؤال میشود که آیا مطلقاً وحی را کفار می‌گذارید میگوئیم نه ، میگویند خودتان میخواهید اجتهاد کنید میگوئیم نه ، پس همین نظرات موجود از مراجع موجود را ما در مدل میآوریم و مدل پیاده کردن همین رساله و همین اخلاق و معارف میشود البته ما دامیکه نتوانیم مدلی را بر اساس اینها بسازیم ، که قطعاً اگر بر اساس همین معارف مدلی ساختیم بعد از آنهم حتماً رشد وجود دارد .

برادر سیف : گفته شد که یا جدول را کاملاً از وحی داریم که چه بهتر و اگرنداشتیم جدول

عقلی می‌گذاریم ، بعد يك بحث دیگر مطرح میشود که میگوئیم جایگاه عقل و نقل در آن جدول چگونه

است این مطلب بنظر میرسد که موضوع دیگری است که بگوئیم درجدول عقلی ما باید فرضاً جهت زمان مکان و یا جهت ساز - زمان ساز و مکان ساز باشد بعد تشخیص اینکه موضع وحی کدام است مطلبی وراء آن است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: عرض ما اینست که اگر مدلتان را بر اساس تبعیت از - خداوند ساخته باشید حتماً آن خانه ای که اصل میشود در همان جا باید نقل را قرار دهید و اما اینکه ...

برادرسیف: آیا اینکه آن جایگاهی را که عقلاً برای نقل قرار میدهیم نمی تواند مورد سؤال قرار گیرد که حالا مافهمیدیم که اوصافی و اهدافی داریم و آیا شرع در مواد این مطالب مطالبی را بیان فرموده است که اصل قرارید هیم یا نه؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: عیبی ندارد شما بگوئید از شرع رسیده است آنچه که مهم است خود احکام است نه اخلاق، حتماً آن خانه را از احکام پرمی کنیم.

برادرسیف: آیا ولو اینکه، عقلاً چیز دیگری بنظرمان برسد؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نه، ما عقلاً چیز دیگری را تمام می کنیم، و آن اینکه آن خانه، خانه حاکم بر جدول است که مثلاً جهت ساز شماره ۳ است ولو اینکه اسم آنرا اخلاق نگذارید میگوئیم در خانه جهت ساز ۳ چه بگذاریم، در پاسخ باید آنچه را که شارع جهت ساز قرار داده است در آنجا قرارید هیم اگر در نزد شارع احکام جهت ساز ۳ باشد آنرا در آنجا میگذاریم میگوئید آن جهت ساز در آنجا چه خصلتی را داراست؟ میگوئیم آن خانه حکومت بر کلیه خانه ها دارد و بقیه اش تابعی از آن است و این حکومت جهت ساز ۳ بر زمان و مکان و عقلی تمام میشود ولی اینکه چه چیز جهت ساز است باید دید شارع چه چیزی را جهت ساز قرار داده است پس هر چیزی را که شارع مهمترین چیز دانست در جهت ساز قرارید هیم.

برادرسیف : آیا اگر شارع چیزی را در مورد مکان ساز بیان کرده بود که نمیتوان در جهت ساز گذاشت یکموقع میگوئیم هرچه از وحی رسید و در هر موضعی بود ما آنرا در جهت ساز قرار داد و اصل قرار میدهیم *

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : اگر گفتیم از لسان شارع فهمیدیم که اهمیت جهتی این قسمت از همه قسمت‌های دیگر بالاتر است " ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون " از این آیه فهمیدیم که نفس عبادت بمعنای کیفیت عمل عبادی در نزد شارع از همه چیز بالاتر است (در نزد شارع) میگوئیم احکام را در جهت ساز قرار دهیم اگر گفتند مآبه این مطلب رسیدیم که " یزکیهم و يعلمهم الکتاب " میفهمیم که تزکیه از علم بالاتر است میگوئیم اخلاق را در جهت ساز قرار میدهیم یعنی کیف عبادت غرض آخر نیست بلکه حصول نفس عبودیت غرض آخر است و نفس عبودیت تزکیه اخلاقی است . اما اگر گفتید در مورد اینکه جهت ساز باید شامل بر زمان ساز و مکان ساز باشد باید از وحی استمداد کرد میگوئیم در این صورت باید در مورد زمان و مکان هم از وحی استمداد کنید تا مدلول کامل شود . پس جهت ساز آن خانه ای است که مقصد نهائی را نشان میدهد و آن مقصد نهائی به حکم عقل باید پدید آید نمیتوانید بگوئید مقصد نهائی را می‌خواهم پائین ببرم اگر چنین گفتید به این معناست که تخییر در جهت زمان و مکان انجام دهید ، مقصد نهائی همان جهت ساز است .

برادرسیف : یکوقت میگوئیم مقصد نهائی همان جهت ساز است ولی در مورد مقصد نهائی

شرع صحبت نکرده است بدلیل اینکه عقل خودش می‌توانسته است که تشخیص بدهد .

حجت الاسلام والمسلمین حسینی : می‌گویند مقصد نهائی را بعنوان عمل به همین کیفیات

صحبت کرده است اگر این مقصد باشد احکام در آن خانه بالا قرار می‌گیرد میگوئید من دقت کردم

که آمدن دین برای خود همین کیفیت اعمال است و اینرا شرع فرموده است مایک خانه برای —

مقصد نهائی و یک خانه برای تبدیلهائی بطرف مقصد داریم که اینها را عقل معین کرده است و

همچنین مقدمات حرکت ، حالا میگوئید که ما مقصد نهائی مان را چه چیزی قرارید هیم آیا اخلاق یا احکام یا تکنولوژی بگذاریم ، میگوئیم باید ببینیم که شرع مقدس چه چیزی را در این باره عنوا ن میفرماید نمیگوئیم این مطلب را عقل معین میکند آیا شرع مقدس ، هدف نهائی از خلقت را نفس صوم و صلوٰه می داند یا اینکه در صوم و صلوٰه قصد قربت را شرط میکند و منهای آن قبول نیست و اینوا خود شرع می گوید و خودش فرموده که ساهیا و ریائاً و تمرینی همه باطل است و فقط باید قصد قربت باشد .

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

جلسه چهارم - ۶۹/۲/۳۰

بسمه تعالی

فهرست جلسه چهارم

آیا مدل بصورت کلی می تواند تجربی باشد

آیا می توان در مدل عقلی تجربه را اصل قرار داد

آیا مدل عقلی بر اساس اصالت نقل را می توان تجربی پیدا کرد

آیا استنباط از عینیت بدون روش ممکن است

تفاوت نظر مدعیان مدل تجربی با مدل عقلی

آیا تجربه در تصحیح مدل اثر می گذارد

ربط مدل و عینیت چیست

مدل ربط بین ثابت و متغیر است به چه معناست

بحث: مدل

جلسه: چهارم (دوره ۳)

برادر معلمی: در ادامه مباحث قبلی، احتمال دیگری در مورد مدل مطرح شد و آن عبارتست از اینکه آیا به همان دلیل که مدل را عقلی می دانیم نمی توان آنرا تجربی دانست در بررسی این مطلب نسبت به مفهوم تجربی بودن مدل احتمالات مختلفی مطرح شد:

۱- یک احتمال این است که بگوئیم خود مدل بصورت کلی تجربی باشد که چنین چیزی در مباحث ما موضوعیت پیدا نمی کند چرا که از تجربه محض منهای استنباط عقلی قانونی در نمی آید که بتوان آن را مدل قرار داد و لذا منظور از تجربی بودن مدل، این امر نمی تواند باشد.

۲- احتمال دیگر ممن است این باشد که وقتی ما مدل را عقلی دانستیم آیا در مدل عقلی می توان می توان عقل یا نقل و یا تجربه و یا ترکیبی از آنها (مثل عقل و نقل یا عقل و تجربه و یا عقل و نقل و تجربه) را اصل قرار داد و مفهوم تجربی بودن مدل را دست یابی به مدل بر اساس اصالت تجربه بدانیم. نسبت به این احتمال باید توجه داشت که اصولا امکان ندارد که عقل برای مدل سازی بتواند چند امر متعدد و متغایر را (بدون اینکه ربط خاصی بین آنها باشد) اصل قرار دهد. لذا اگر دو یا چند امر بخواهند در مدل اصل قرار گیرند، ربط بین آنها هم باید روشن باشد که در این صورت این تعدد و ربط آنها، خود حکم یک مجموعه واحد و در حقیقت یک اصل دیگری را دارند و مجموعه واحد را نسبت به دستیابی به مدل می توان اصل قرار داد در حالی که اگر عقل بخواهد صرف تعدد را نسبت به مدل اصل قرار دهد، این تعدد و تغایر در همه ابعاد مدل جاری شده و تشکیلات دو گانه ای را تحویل می دهد و این با مباحث قبلی سازگاری ندارد. اصل قرار دادن هر یک از عقل و یا تجربه صرف هم بنوبه خود با اشکالات دیگری روبرو می شود و در مجموع این احتمال نمی تواند درست باشد.

۳- احتمال سوم این است که آیا اگر در مدل عقلی نقل اصل باشد، می توان همین امر را تجربتا تمام کرد؟ یعنی آیا عقل می تواند از تجربه مدلی بدست آورد که در آن نقل اصل باشد؟ عبارت دیگر وقتی بناست امورات نقلی در مدل اصل قرار بگیرند، آیا می توانیم با مراجعه به عینیت بفهمیم که چه کارهایی باید بکنیم تا اصالت این امورات نقلی حفظ شده باشد؟

در ارتباط با این احتمال هم نقضها و اشکالهایی وارد است که به آنها اشاره می شود. اولین مطلب این است که: تشخیص اینکه آنچه از نقل بدست آمده ناقص است یا نه، با مدل عقلی شخص می شود و نه در تجربه. یعنی همین که می خواهیم بگوئیم آنچه که از نقل آمده مدل کامل نیست و احتیاج به چیزهایی دارد که به آن اضافه شود، این امر بدون در دست داشتن یک مدل عقلی ممکن نیست و تجربه از تعیین اینکه چه چیزی نسبت به این امر کم است عاجز می باشد، مگر با تکیه به مدل عقلی، دومین اشکال این است که تقدم نظر بر عمل دال بر این است که قبل از اینکه مدلی عقلی داشته باشیم نمی توانیم از تجربه چیزی بدست آورده و آن را قانون قرار دهیم و مطلب سوم این است که: اگر مطالبی که از نقل بدست می آید باید با امورات دیگری ترکیب و تکمیل گردد، با توجه به اینکه عضو دیگر ترکیب بدون نظر به نتیجه معین نمی شود، لذا ضروری است که ما پیش از آن یک نتیجه و حاصلی را در نظر داشته باشیم والا عاجز از آنیم که بگوئیم این با چه چیزی ترکیب می شود، چه هر امری با خیلی از امور دیگر ممکن است قابلیت ترکیب داشته باشد و نتایج مختلفی هم بدهد و انتخاب عناصری خاص ضرورت توجه به نتیجه را اثبات می کند و نظر داشتن به نتیجه، لازمه اش ملاحظه مواد و روابط آنها توأم است و این مواد و ارتباطشان چیزی جز تبیین رتبه بعدی همان نتیجه نیستند.

۴- اشکال چهارم این است که علی فرض اینکه تشخیص نقص مدل نقلی از طریق تجربه ممکن باشد (فرضا در عمل متوجه شویم که در بعضی موارد تکلیفمان روشن نیست و بفهمیم که آنچه از وحی بدستمان رسیده، نیاز به امور دیگری دارد که به آن اضافه شود) اما اینکه برای رفع این نقصان چه چیزی را باید جای آن قرار داد، مطلبی است که بدون مدل عقلی و با تکیه به صرف تجربه نمی تواند بدست آید.

۵- اشکال پنجم این است که وقتی یک اموراتی را از نقل اصل قرار می دهیم از دو حال خارج نیست یا از طریق تجربه می توانیم بفهمیم که چه چیزی متناسب با این امور است که در این صورت دیگر احتیاجی به انعکاس آن امر در مدل و برنامه نیست زیرا آن امور نقلی را پیاده می کنیم و در عمل می توان امور متناسب با آن را تشخیص داد و لذا بر اساس آن برنامه ریزی می کنیم. و یا اینکه در تجربه صرف نمی توان فهمید که چه چیزی متناسب با آن مطالب نقلی است مگر اینکه پیش از آن یک قانون کلی در اختیار داشته باشیم که در این صورت دیگر نمی توان ادعا کرد که صرف تجربه تکمیل کننده مدل است. بنابراین برای پیدا کردن تناسبات نیاز به یک فرمول و شاخصه ای خاصی می باشد.

برادر حسینیان: عبارت دیگر بدون در دست داشتن یک تئوری نمی توان از استقرا قاعده کلی استنباط نمود. برادر معلمی: بحث فعلی عمدتاً در رابطه نظر و عمل است و حال آنکه مطلب فوق ممکن است دو قسمت از بحث نظری باشد، یعنی پیدا کردن تناسبات امور نقلی در عمل یا ممکن است که در این صورت احتیاج به قانون ندارد و می توان عمل کرد و در حین عمل تناسبات خود بخود پیدا می شوند و یا اینکه چنین امری ممکن نیست که در اینجاست دیگر نمی توان با تکیه به صرف عمل اموری را که متناسب با مطالب نقلی هستند بدست آورد و مجموعه آنها را مدل قرار داد.

بهرحال اینها اشکالاتی بود که به احتمال اخیر وارد است، و البته در دفاع از آن نیز مطالبی ارائه می شد که فرضاً در مورد اشکال اول گفته می شد که وقتی ما برنامه ریزی می کنیم در تنظیم امور می توان ملاحظه کرد که به آنچه از وحی در اختیار داریم، اموری پیدا می شود که تکلیف آن روشن نمی شود و همین درک ما را از ناقص بودن امور نقلی (بدون مدل) اثبات می کند، یا در مورد تقدم نظر بر عمل اینطور گفته می شد که ما اول چیزی را در نظر اصل قرار می دهیم و سپس بر اساس آن، در عمل چیزی را پیدا می کنیم و در این جا هم تقدم نظر بر عمل است، همین طور نسبت به اشکالات دیگر این طور گفته می شد که حفظ اموری که از وحی آمده، را می توان در عینیت تعقیب نمود و برای این امر، مطالبی را در عمل بدست آورد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس اصل بحث این است که آیا از تجربه منهای کار کردن عقل می توان مدل درست کرد یا نه؟ و در آخرین رتبه خود به این انجامید که آیا "چگونگی اصل قرار دادن نقل در یک مدل" را می توان از تجربه بدست آورد یا نه؟ یعنی عقل از عکس العمل عینی استنباط کند که چه چیزی موافق شرع است بدون اینکه پیش از آن یک مدل عقلی در اختیار داشته باشد.

بهرحال نسبت به مطلب فوق، یک سؤال باید روشن شود، یعنی وقتی گفته می شود "اینکه طریق پیاده کردن حکم شرع چیست را عقل باید از عینیت پیدا کند" دو فرض ممکن است مطرح شود:

یک فرض این است که بگوئیم "روش مدل سازی عقلی است". فرض دوم این است که بگوئیم "روش مدل سازی عقلی نیست بلکه روش فهم صحیح از غلط باید عقلی باشد" (شبیه منطق صوری) بعبارت دیگر ما روش مدل سازی احتیاج نداریم و "روش جمع بندی و استنتاج در عامترین و ساده ترین شکل خود" باید عقلی باشد.

در فرض اخیر، با گفتن اینکه "عقل باید استنتاج کند" آیا این عقل در استنباط خود حتما خطا و صواب دارد، و لذا برای کنترل خود باید روشی را بکار بگیرد و یا اینکه این گونه نیست (و فرضا مانند متد علوم که اساسا حسی محض است و معیار صحت آن خود حس می باشد) و خود عقل معیار صحت خویش است؟
برادر پیروزمند: حسی باشد ولی معیار صحت آن حس نباشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بهر حال وقتی ما اطلاعاتی را از عینیت بدست می آوریم، این اطلاعات در مسیر تبدیل شدن به کلی یک روشی لازم دارد و بدون مطلق روش این امر میسر نیست. یعنی در جمع بندی اطلاعات نسبت به یک پدیده احتمالات و استنتاجات متعددی ممکن است فرض داشته باشد. نسبت به استقراء هم چنین است زیرا در اینجا هم صحت به نفس استقراء بر نمی گردد، بلکه بواسطه دلیلی است که می گوئیم "اگر چیزی به اینگونه تکرار گردید، می توان فلان نتیجه را گرفت". یعنی کلا هر گونه نسبت حکمیه ای را که بخواهیم بدهیم پایش به یک جایی و منطقی (چه به منطق حسی، چه منطق صوری و یا احتمالات مختلف دیگری مثل منطق تجربی) بند است.

برادر پیروزمند: آیا عقل می تواند بفهمد که برای حفظ اموری که از وحی آمده در عملکرد عینی کدام امر رعایت شده و کدام رعایت نشده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا آن اصولی که باید حفظ شوند، در فهم نفس آنها، عقل، روشی خاص دارد یا نه؟ و آیا نسبت به رفع این نقص ترتیب خاصی را پیشنهاد می کند یا نه؟

برادر پیروزمند: هر عملیاتی که عقل برای استنباط از عینیت، در جهت اینکه "این عملیات تجربی سازگار با اصول مطلوب موجود (شرع یا فرضا اصل عقلی) باشد" لازم بداند می تواند انجام دهد. این حرکت عقلانی (برای استنباط اینکه قرارگیری این امور در کنار آن اصول منجر به حفظ آنها در عینیت می شود) هر چند که بعدا دارای قواعدی شود، بر اساس ملاحظه مدل که تجربی بدست آید یا نیاید نیست بلکه چیزی جدای از آن می شود که بفرض هم که ثبوت عقلانی بودن آن بشود مطلب ثانی می شود و بفرض تسلیم به آن نیز محل نزاع باقی است که وقتی ما می خواهیم ببینیم آن مدلی که در پی حفظ اصولی که از شرع آمده است چیست و چه اصول دیگری باید با آن مقداری که از وحی در اختیار داریم ترکیب شوند تا آن مقدار که داریم محفوظ بماند، این کار با ملاحظه تجربه بدست می آید هر چند که آن واسطه را هم بخورد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بنابراین امور ذیل مورد توجه قرار می گیرد:

هر عملیاتی که عقل برای استنباط از عینیت لازم می داند، انجام می دهد.

اصولی که از شرع یا عقل مورد نظر عقل است، باید حفظ شود.

نظر به عینیت است که مدل را کامل می کند.

حال بررسی می کنیم که آیا لوازم پذیرش سه امر فوق چیست و چه مفهومی دارند چرا که اگر در فهم سه مطلب فوق به اجمال اکتفا کنیم، این اجمال به نتیجه هم کشیده می شود و با جذمیت نمی توان نسبت به آن صحبت نمود.

حال آیا عملیات عقل از چه قبیلی می تواند باشد و از چه قبیل نمی تواند باشد! آیا روش حسی موجود است؟ آیا روش قیاسی استنتاج خورده است؟ آیا روش مجموعه نگری است؟ و در هر حال آیا این عملیاتی که عقل

لازم می داند چیست؟ ساختار و مکانیزم عملیاتی که عقل مجبور به تکیه به آن است چیست؟ آیا این عملیات می تواند خود مدل سازی باشد؟ آیا کار عقل می تواند بدون هر گونه قاعده ای باشد؟ مثلاً آیا عقل می تواند حکم کند که بصورت قرعه و شانسی مطلبی را انتخاب کنیم؟

بنابراین عمل عقل که اعم از کار اخص آن (کارتجربی) است مورد نظر است و باید قبل از هر مطلبی مشخص شود که چه مفهومی را می رساند و آن عملی که عقل برای استنباط می خواهد انجام دهد چیست.

برادر پیروزمند: عقل بر اساس اصول مفروض (در بند ۲) احتمالاتی در رفع نقص آن اصول می دهد بگونه ای که حاصل آن قدرت تنظیم امور باشد و سپس هر بخش از احتمالات را تجربه می کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در این مطلب دو بخش مطرح شده است: یکی گمان زدن و دیگری تجربه کردن ولی اثری از "استنباط" در آن ملاحظه نمی شود و لذا از توصیف عاجزید و حتی در روش تجربی موجود هم نتیجه نمی دهد. بنابراین باید بتوانید توصیف کنید که این تجربه چه چیزی را نشان می دهد و چه چیزی را ثابت می کند و برای این امر عقل باید عملیاتی را انجام دهد که هنوز معلوم نیست این عملیات چه هستند. یعنی وقتی می گوئید: "از پدیده های عینی هر تن که انسان باشد می تواند اموری را بفهمد" ولی چرا قبل از نیوتن کسی با دیدن افتادن سیب جاذبه را کشف نکرد و یا چرا با تکان خوردن سر دیگ، موتور بخار کشف نشد؟ اگر همه به فکرش نبودند و اهل نبوغ به این امر توجه کردند و بدون روش آن را بدست آورند و سپس قواعدی خاص را بدست آورند و توانستند آن را عام کنند بطوری که هر کس دیگری نیز با توجه به آن فرمول آن را لحاظ کند، آیا می توان در همین جا روش اصالت حس (متد علوم موجود) را حاکم ندانست؟ یعنی در اینجا یک فلسفه است که می گوید فقط حس است و هیچ چیز غیر حسی را نمی شود پذیرفت و نسبت بین امور حسی را هم باید ملاحظه کرد ولی با توجه به مجموعه نگری حسی می توان نتیجه گرفت که این امر حکم می کند که یک پدیده با اوصاف دیگر ربط دارد و با مدل حسی آن را ملاحظه می کند. بعبارت دیگر مدل حسی، اصول مفروض اولیه را حسی انتخاب می کند. (مثلاً می گوید چیزی جز محسوس وجود ندارد و بنا دارد و مفروض قرار می دهد که چنین باشد. و مدعی است که این را از حس

آورده است و می گوید من اثری از چیزی جز "حس" نمی بینم. لذاست که روح را هم در زیر چاقوی جراحی جستجو می کند والا معترف به آن نیست).

بنابر این صرف "گمانه زدن" و "تجربه نمودن" کافی نیست چرا که "گمانه زدن" بر اساس امری است که رخ می دهد و علاوه بر آن جمع بندی نسبت بین گمانه ها امری ضروری است و بعد از تجربه هم باید توانایی ملاحظه نسبت بین آنها را داشت و از همه بالاتر اینکه کاربرد عملی مجموعه مد نظر باشد بدان معنی است که ما بر اساس فلسفه اصالت حس دارای مدلی هستیم و همان را حاکم بر وحی می کنیم. چرا که از طرفی معیار صحت آن و از طرف دیگر مبنای آن حس است و مبنا نمی تواند خارج از موضوع باشد یعنی چیزی که در مبنای روشمان اصل نشده باشد را نمی توانیم معیار قرار دهیم. اعم از اینکه این فرض که "چیزی جز محسوس نیست" باطل باشد یا نه، صرف آنها این است که "اگر فرض چنین باشد، قدرت عملکرد عینی جوابگوی مطلب است".

برادر پیروزمند: بفرض که در موضع فوق مدلی خاص لازم باشد، آیا این مدل به چه کاری می آید؟
حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این مدل باید قدرت تفسیر "تبدیل شدن" را تحویل دهد و عبارتی عامل اصلی را معرفی کند، عامل تبعی را معرفی کند و مجموعه ای ملاحظه کند و در نتیجه توانایی تغییر و کنترل آن را داشته باشد. اگر شما مدل متناسب داشته باشید می توانید حرکت کفار را مانند یک حیوان تحت نظر داشته و کنترل نمائید.

بنابراین وقتی گفته می شود "ما از تجربه استنباط می کنیم" آن دستگاهی که می خواهد استنباط کند خودش مدل است چرا که تا شما از زمان و مکان تفسیر نداشته باشید نمی توانید دستگاهتان را تمام کنید. بنابراین مدل باید بر اساسی باشد که بتواند زمان و مکان را بگونه ای تفسیر کند که وحی حاکم بر آن باشد. با این تفسیر از مدل دیگر نمی توان گفت، آن را با تجربه تکمیل می کنیم "بلکه تجربه را ممکن است صرفاً بعنوان مشخص کننده عملکرد بکار بگیریم و مشخصّ (مشخص کننده) غیر از استنباط از روش علمیات است. هر کسی هم که بخواهد عمل کند مجبور است چنین عمل کند.

بدین ترتیب باید معلوم شود که اولاً روش حسی چیست و بر پایه چه فلسفه ای قرار گرفته است ثانیاً در روش حسی آیا بدون مجموعه نگری می توان نسبت بین امور را ملاحظه نمود یا نه؟ و ثالثاً اگر توانایی ملاحظه نسبت بین امور را داشته باشد و آن را حسی مفروض کند، آیا باید محسوس را بر تاریخ و غایت و اخلاق حاکم بداند یا نه؟

برادر پیروزمند: این صحبت فرع بر این است که بپذیریم بر دو مبنای اصالت تجربه و اصالت نظر می توان دو حرکت خاص را در پیدایش مدل داشت، یعنی سؤال فرع بر وجود دوئیت فوق است و در این صورت سؤال این است که آیا رسیدن به مدل بر اساس اصالت تجربه ممکن است یا نه؟ جوابی که نسبت به این سؤال می فرمائید این است که شما فرض دوئیت فوق را می شکنید. یعنی اینکه دو مبنا وجود داشته باشد و بتوان دو گونه عمل کرد و به تبع آن به دو کیفیت از مدل رسید را زیر سؤال می برد.

برادر معلمی: اتفاقاً در مباحث جلسات واحد، کل بحث به دو قسمت شد که روی همین مبحثی که فرمودید، بحث نکردیم چرا که ما ادعایی بر اینکه مدل تجربی است نداریم و لذا کسی که ادعا می کند که دست یابی به مدل از طریق تجربی ممکن است، خود باید مشخص کند که چگونه این امر ممکن است. اگر چنین ادعایی را نتوانست اثبات کند به سؤال دیگری برخورد می کنیم و آن هم این است که آیا آنهایی که ادعا می کنند که مدل تجربی دراند، پس چکار می کنند و چگونه این مطلب را بیان می کنند "و این سؤال متاخر از قسمت اولیه بحث یعنی اثبات چگونگی اصل بودن تجربه در دست یابی به مدل است لذا اگر کسی مدعی است که مدل تجربی بدست می آید، باید چگونگی حصول این امر را هم نشان دهد و نه اینکه صرفاً بگوید همانگونه که شما می دانید تجربه چیست". بنابراین اگر اثبات شد که تا یک مدل و تئوری عقلی مقدم بر تجربه نباشد نمی توان از آن استنباط نمود و فرضاً گفت چیزی کم است چه چیزی را باید جایگزین آن نمود تا کمبودش رفع گردد. بهر حال بعد از اثبات امکان تجربی بودن مدل است که نوبت به سؤال اخیر آقای پیروزمند می رسد والا سؤال موضوعیت ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اثبات پیش فرضها و اصول اولیه ای که در مدل حسی مطرح می شود را طرفداران متد حسی، به فلسفه مادی ارجاع می دهند و می گویند در آنجا اثبات شده که اخلاق یا رشد، جز همین معنای التذاذ مادی معنایی ندارد و موجودات هم جز آنچه محسوس است چیزی نیستند (چه محسوس مستقیم و چه محسوس غیر مستقیم).

برادر معلمی: در ضمن به این نکته هم باید توجه داشت که اینکه کفار هم مانند ما در عمل و پیش از آن مجبور به داشتن مدلی خاص هستند، بدان معنی نیست که این دو کار یکی هستند و تفاوتی ندارند، تفاوتش تفاوت کسی که راه باطل می رود با کسی که راه حق را می پیماید. بنابراین صرفا باید بحث اول را تعقیب نمود که کسی که ادعا می کند که می توان مدل را تجربی بدست آورد، توضیح دهد که چگونه این امر میسر است تا در صورت اثبات به ادامه آن پرداخت.

برادر پیروزمند: هیچ عملی بدون فکر ممکن نیست و هر تجربه فکر لازم دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر به اجمال مطلب نخواهیم تکیه کنیم و به توصیف آن نیز بپردازیم بدان معنی است که اگر کسی بخواهد در عینیت تصرف کند و تغییر ایجاد نماید و... باید درباره تاریخ، فلسفه اخلاق (در صورت داشته کار انسانی)، شناخت، انگیزه و کیفیت جهت دادن به اعمال و حرکات انسان و... نظر داشته باشد تا بتواند مدل بسازد و این معنا با مفهوم تجربی بودن مدل کلا فرق می کند، البته اینکه یک مدل مادی را هم می توان ساخت و با آن کار هم نمود، ممکن است محقق شود ولی این با مدلی که در دستگاه اسلامی باید مطرح شود بسیار متفاوت است.

برادر پیروزمند: اگر تفاوت معلوم شود که دیگر حرفی باقی نمی ماند.

برادر معلمی: ما فعلا کار به تفاوت آن دو نداریم بلکه شما مدعی یک طرف آن بودید و لذا این ما نیستیم که باید تفاوت را معرفی کنیم، بلکه خود شما باید چنین کنید. شما مدعی بودید که می توان مدل را بصورت تجربی هم بدست آورد و باید همین را اثبات کنید.

برادر پیروزمند: حالا می گوئیم، نه نمی شود مدل را تجربی بدست آورد.

برادر معلمی: حال که معلوم شد چنین ادعایی درست نیست، سؤال دوم این است که آنهایی که ادعا می کنند "مدل ما بر اساس اصالت تجربه بدست آمده است و ما دارای مدل تجربی هستیم" بر چه اساسی است که این حرف را می زنند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: البته باید توجه داشت که اینکه در خارج می تواند دو مبنا تحقق داشته باشد غیر از این است که پایه هر دو حق بوده و در اثبات حقانیت خود هم توانا باشند. چرا که خیلی از کارهاست که صورت می گیرد ولی حق نیست. در انگلستان در اطفاء امور جنسی ازدواج مرد با مرد را تجویز می کنند و این مطلبی است در خارج تحقق یافته است ولیکن این امری است که قابلیت استمرار تاریخی ندارد، اصولاً همه مظلومی که در عالم مطرح گردیده، (چه ظلم اعتقادی یعنی تعلق خاطر، چه کتب ضلال در امر فکر و چه ظلم در عمل) واقعیت داشته اند و این گونه نیست که هر چیزی که واقع شود درست و سازگار و ارزشمند باشد. پس اگر چیزی واقع شد و توانایی اثبات اینکه "شایسته شدن است" را هم نسبت به خود داشت، حق است. در حالی که مظلوم نه تنها شایستگی "شدن" خود که استمرار خود در تاریخ را هم نمی تواند اثبات کند.

برادر معلمی: بنابراین کسانی که ادعا می کنند که ما قائل به اصالت تجربه اند اول یک تئوری درست کرده اند که این تئوری یک اصول اولیه دارد. کما اینکه کسانی که قائل به اصالت عقل در دست یابی به تئوری اند نیز دارای یک اصول اولیه هستند با این تفاوت که طرفداران اصالت نظر برای اصول اولیه خود دلیل ارائه می دهد ولی طرفداران اصالت تجربه از ارائه دلیل عاجزند و لذا یک اموری را که صحیح نیست اصل قرار می دهد و بعد هم اجباراً و در عمل تئوری خاصی را بکار می گیرد، یعنی اول تئوری درست می کند و سپس به تجربه می پردازد و نه اینکه اول تجربه بکند و بعد مدل درست کند ولی پشتوانه مدتش ادعاهایی غلط و دروغ می باشد مثلاً می گوید "مدلم را از تجربه بدست می آورم" یا "آنچه که از تجربه بدست آید صحیح است" و اگر هم از او سؤال شود که "از کجا می توانید بفهمید که چه چیزی تجربه شده است و در عمل

چه چیزی اتفاق افتاده است؟" لزوماً برای تفسیر این عمل، با تکیه به همان اصول است که دست به توصیف می زند و در اینجاست که یک دور مطرح می شود.

پس صرف نظر از حق یا باطل بودن این دو، اگرچه هر دو ظاهراً در حال انجام یک عمل هستند اما این بمعنی آن نیست که هر دو یک چیزند بلکه بدان معناست که یکی انسجام پیدا می کند و نسبت به تقوی و اصولش استدلال دارد و دیگری نیست به اصول و تئوریش استدلال نداشته و لذا از انسجام برخوردار نیست و در نتیجه وقتی مبتنی بر آنها عمل می کند، به دورغ مدعی درست شدن مدل از عینیت می شود در حالی که این مدل را پیش از عمل درست کرده است و عینیت را هم بر اساس این مدل از پیش ساخته است که تفسیر می نماید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عبارت دیگر توصیف از عینیت بدون در اختیار داشتن دستگاهی خاص ممتنع است، کما اینکه درمدلهای آماری دنیا و یا در مدل آماری بانک مرکزی خودمان، تا یک دسته بندی خاصی نسبت به یک عناوینی در دست نباشد و چیزی محور قرار گرفته نشده باشد و بر اساس آن محور عناوین شکل گرفته شده باشند، نمونه برداری و سؤال و آمار و قدرت جمع بندی ممکن نیست.

برادر پیروزمند: اینکه ما نسبت به آن اصول استدلال داشته باشیم یا نه، فرقی در محتوای سیر ایجاد نمی کند، یعنی هر کسی مجبور به این کار است ولو اینکه عده ای اسم دیگری برای آن بگذارند، یعنی چه این که عده ای اصولی را که نسبت به آن استدلال ندارند مطرح کنند و به طور غلط هم اسمش را مدل حسی بگذارند و چه عده ای نسبت به این اصول استدلال داشته باشند، در هر حال مدل نمی تواند حسی باشد بلکه عقلی است لذا مدل حسی در عالم وجود ندارد کما اینکه مدل بر اساس اصالت نظر هم وجود ندارد بلکه کسی که قائل به اصالت نظر در مقام عمل است، مجبور به عمل است و عینیت نظر خودش را به او تحمیل می کند، کسی هم که قائل به اصالت حسی است مجبور است پیش از آن فکر کند کما اینکه کسی که هماهنگی بین این دو را مطرح می کند کاری جز این نمی کند بنابراین در این که "برای پیدایش مدل باید اصول مفروضی داشت و بر اساس آنها یک مدل عقلی درست کرد و بر اساس این تئوری عقلی تجربه نمود و

تجربه هم در تست این مدل کمک می کند" هر سه نظر فوق (اصالت حس و تجربه اصالت عقل و اصالت هماهنگی این دو) مشترکند و تفاوت در این است که فرضا در اصالت هماهنگی اصولی متقن مطرح است ولی در دوتای دیگر اصول پا در هوایی مطرح است ... به اختلاف وصف مدل نینجامد یعنی فهمیدیم که اصلا وصف حسی به مدل نمی چسبد تا ما بگوئیم داریم یک مدلی می سازیم که وضعش این است که عقلی است یا دیگری بگوید من مدلی بگونه دیگر می سازم، نه، اصلا مدل یک جور بیشتر ساخته نمی شود و آن هم (در این حدش) ابتدائاً عقلی است، و باید یک تئوری عقلی داشته باشید و اینکه بگوئید از تجربه یا

چیز دیگر درست می کنیم نمی شود یعنی در این اندازه مشترکند که یک اصولی و یک تئوری عقلی و سپس تجربه، حرکتش هم از همین طرف است و بر عکس آن یا از وسط نیست لذا اختلاف مدل در چیزهای دیگر است

برادر سلیمی: اگر اینطور باشد اصالت تجربه نمی شود؟ ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آقای سلیمی می فرمایند که صحیح است اگر مفروضات، ماده گرایانه بود و آثار مادی اشیاء را اصل قرار دادیم بگوئیم مدل تجربی (یا اصالت تجربه)

برادر پیروزمند: این اصول هم اصول عقلی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی آیا عقلی به طرفین نقیض هم حکم می کند یعنی هم می گوید ماده خداست و هم می گوید ماده خالق می خواهد یعنی یک عده ای در دنیا ماده گرا هستند، یعنی فلسفه مادی هست اسمش فلسفه غرب است در دانشگاهها هم تدریس می شود یک فلسفه هم داریم که اسمش فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک مارکس است این هم بنا به تعبیر حضرتعالی بنا به این سعه ای که می فرمائید - عقلی است چون برای تمام حرفهائی که مارکس می زند استدلال عقلی می کند پس ما بگوئیم همه تابع عقل هستند، انبیاء تابع عقل هستند و کفار هم تابع عقل هستند عقل را هر جا ببرید یک جور حاکم می کند با این معنا سنجش و محاسبه را زیر سؤال می برید (س: چرا؟) برای اینکه اگر به عقل گفتید ماده اصل است می گوید بله ماده اصل است، بقولی، لیبرالیسم فرهنگی معنایش همین است که می گوید آقا به عقاید

احترام بگذارید می گویند چگونه؟ می گوید هم آن کسی که می گوید خدا هست برای خودش دلائلی دارد و حرفی دارد و اعتقادی دارد که محترم است، و هم کسی که می گوید خدا نیست یک نفر هندوستان رفته بود می گفت آیا شما خیال می کنید بت پرستها حالات عادی ندارند مثلا گریه نمی کنند؟ می گفت من درهند به بت خانه رفتم دیدم قبل از آفتاب پیرزنی آمده است و پای بت نشسته و های های گریه می کند بعد می گوید شما خیال می کنید آنها کتاب و استدلال و اینها ندارند آنجا تعجب کردم به آنها گفتم شما چه چیز به اینها می گوئید که این طور می شوند آیا کتاب دارید؟ گفتند بله، بفرمائید کتابخانه بتخانه به آنجا رفتم، کتابهای قطور و حجیم و وزین دارند این فرمایش حضرتعالی همان حرفی است که امریکا می گوید عقائد محترم است آنکه می گوید خدا هست خوب محترم است آنکه می گوید خدا نیست او هم محترم است، "زیرا حرف دارد و استدلال دارد یکی از این جامعه شناسها می گفت پنج هزار دین در دنیا وجود دارد آیا شما همه آنها را دانه دانه دیده اید که رد می کنید یا ندیده رد می کنید؟ آیا استدلالهای آنها را دیده اید، فهرست مطالب آنها را دیده اید پنج هزار دین را بشرهایی مثل تو که چشم دارند و گوش دارند و حرکت می کنند معتقدند و فکر کردند و زحمت کشیده اند و کتاب نوشته اند شما چطور می گوئید همه باطل است و همین که من می گویم حق است.

برادر پیروزمند: وجه شبه حرف ما را با آنها بیان بفرمائید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وجه شبه این است که می گوئید همه کار عقلی می کنند و همه مدل عقلی دارند عین این است که بگوئید همه فلسفه عقلی دارند.

برادر پیروزمند: این دلیل نمی شود که همه حرف درست می زنند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این مثل این است که بگوئید عقل دارند و عقل ندارند اگر حرفشان معقول است حرف معقول ...

برادر پیروزمند: از عقل منظورمان عملیاتی است که فکر انجام می دهد، حال آیا دراین کار به صواب می رسد یا به خطا می رسد کاری نداریم به اینکه شیطننت است یا طاعت است کاری نداریم شما بگوئید من اسم

شیطنتش را عقل نمی گذارم اسمش را شیطنت می گذارم عیبی ندارد اینکه جهتش فرق می کند اختلافی نداریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی یک ویژگی دارد که به یکی می گوئیم عقل و به یکی می گوئیم شیطنت، یا اینکه ویژگی ندارد همه اش مثل هم است.

برادر پیروزمند: آن را در موضع خودش قبول داریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسیار خوب همان را که می گوئید اختلاف را قبول داریم همان مبدا اختلاف در همه خصوصیات جاری می شود؟ ...

برادر پیروزمند: باعث می شود که تئوریتان مختلف شود بیشتر از این؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیر، باعث می شود که یکی از آنها عقلا باطل باشد. (ج: خوب باشد) بسیار خوب پس ما هم حرفی نداریم.

برادر معلمی: غرض من این بود که مدل عقلی شد و مدل غیر عقلی نداریم به همین بیانی بود که ابتدائاً فرمودید که تجربه بدون تئوری عقلی نمی شود در این حرف که تجربه بدون تئوری عقلی نمی شود عقل اطلاق دارد و توجه به اینکه منظور از آن عقل که در خدمت طاعت است می باشد و عقلی که در خدمت شیطنت است، نیست، یعنی فکر است که کار می کند حال این کارش را بعداً تفسیر برایش قائل می شوید که ممکن است فکر درست کار کند یا غلط کار کند این یک حرف دیگری است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی شما می فرمائید که آنها را چوب زنید و به آنها نگوئید امر حسی است. من می گویم اگر مادی باشند اکسیوم ها و پیش فرضهایشان باطل است.

برادر پیروزمند: بله باطل است اما مدلشان چرا عقلی نیست؟ و عقلی به همین معنا که می گوئید تئوری عقلی مقدم بر تجربه است آنجا منظورتان این است که اگر تا تئوری عقلی نداشته باشی و فکرت را بکار نینداخته باشی و یک مجموعه قواعدی را عقلاً بعنوان قواعد جمع بندی در خدمت نداشته باشی بدون این نمی توانی وارد عینیت بشوی می گویم همین حرف را ما قبول داریم پس هیچ کس بدون اینکه یک مجموعه قواعد

عقلی داشته باشد (عقلی یعنی فکرش را بکار انداخته باشد و یک قواعد جمع بندی بدست آورده باشد) حال می فرمائید فکرش را بکار انداخته است برای این که آن اصولی که مادی است قواعد جمع بندی برایش درست کرده یا برای اصولی که الهی است این کار را کرده است اینها مختلفند هر کدام برای خودشان، چه اشکالی دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چند گام همراه شما می آئیم بعد برمی گردیم مجدداً مطلب را ملاحظه می کنیم آیا حق داریم چند مدل را بر اساس وضعیت اکسیوم هایشان نام بگذاریم؟

برادر پیروزمند: یعنی مدل به دلیل اختلاف اکسیوم هایش اختلاف پیدا نمی کند نمی توانید بگوئید این مدل حسی و آن مدل عقلی چون این پیش فرضهایش تجربی است و آن پیش فرضهایش فلان است حال اینکه آیا واقعا پیش فرض حسی هم ممکن است یک حرف دیگری است بفرض که باشد می گوئیم این یکی پیش فرض را حسی گذاشت و دیگری ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بحث در اصطلاح و لغت نیست آیا می گوئید که هر گاه اکسیومهای اولیه مدل هم حسی باشد و همان خصوصیات حس را عقلاً در خصوصیات مدل جاری کند یعنی عقل در خدمت جریان اکسیومها و دیدن مناسباتش باشد، (بدون اینکه کارش تجربی باشد) ولو اکسیومها حسی است، و یا کار عقلانی نسبت بینش را ملاحظه کرده است و آمده است آن را درست کرده است این مدل را عقلی بنامید هر چند که عقل در خدمت هوی و محسوس بوده است آن مدلی هم که اکسیومها را از وحی گرفته است یا از برهان عقلی گرفته و دقیق است (حال قسمت قبل از آن چه کرده است کاری به آن نداریم) این عملیاتی که نسبت بین آنها را ملاحظه می کند و مجموعه و نمونه می سازد این هم کار عقلی می کند اسم این را هم مدل عقلی بگذار. من می گویم از این دو کار عقلی صحیح است که بگوئیم یکی از آنها عقل در خدمت اصالت حس یا عقل در خدمت اصالت ماده و در خدمت پذیرش این که جز دنیا چیزی نیست؟ می گوئید نه چنین چیزی نگوئید (ج: نه بگوئید) پس اختلافی با هم نداریم.

برادر پیروزمند: حتی بفرمائید که یکی از آنها مدل در خدمت اصولی است که محسوس را اصل می داند و دنیا را اصل می داند اسم یک مدل را هم می گذاریم مدلی که در خدمت بندگی است ولیکن حسی بودن یا عقلی بودن وصف خودش نمی شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می گوئید یک نفر آمده است یک مجسمه ساخته است این مجسمه را با کثیف ترین چیز ساخته است یکی دیگر هم آمده است از بهترین چیز مجسمه ساخته است فرضاً مجسمه غیر جاندار که حرام هم نباشد مثلاً مجسمه ساختمان یا ماکت شما می گوئید در اصل مجسمه بودنش که اینها اختلافی ندارند من می گویم قیمت این که فرضاً از یاقوت یا عقیق ساخته است قیامت است قیمت آن سنار نیست می گوئید در مجسمه بودن آن که حرفی نیست حال چیز بدی هم نباشد مثلاً بگوئیم از یخ است یخ را در قالب ریخته، مجسمه ای که یخی است آب می شود و بقائی ندارد، زحمتی کشیده درست کرده است ولیکن چیزی نیست، ایشان مصر هستند در این که مجسمه هست شکی ندارد.

برادر معلمی: نه خیر ما خودمان هم مصر هستیم، از اولش مصر بودیم که در این که شیوه مجسمه سازی عقلی است و مدل عقلی دارد، از این گریزی نیست ایشان هم گفتند پس اختلاف اینها در چیست گفتیم که در فلان چیز است یعنی قسمت اولش را ما اثبات کردیم نه ایشان.

حال باز به نظر می رسد که ما یک تقسیم بندیهای انجام می دهیم برای اینکه بحث روشن تر شود ولی بعداً به هم می خورد مثلاً اول یک تقسیم بندی بیان کردیم که وقتی یک نفر می گوید یک مدل تجربی است چند نظر ممکن است داشته باشد یکی اینکه مدل کلاً تجربی باشد که همه گفتند که چنین چیزی نیست که از تجربه محض مدل بدست آید گفتیم پس منظور دوم این است که بگوئیم چون بدون کار عقلی چنین کاری ممکن نیست - عقل مدل می سازد اما بر اساس اصالت نقل یا اصالت عقل یا اصالت تجربه یا اصالت ترکیبی از اینها (یعنی همین بحث فعلی) بعد گفتیم اصالت ترکیبی از اینها ممکن نیست پس یکی از آنها را باید اصل قرار دهد پس این که مدل عقلی است قبلاً تمام شد گفتیم حال اگر عقل بخواهد تجربه را در مدلسازی اصل قرار دهد پس جایگاه نقل و ادعای پیروی از وحی کجا رفت؟ احتمال را به یک احتمال دیگر

بدل کردند و گفتند نه، منظورمان این نیست که عقل مدلی درست می کند که اصالت با تجربه است، گفتند عقل مدلی درست می کند بر اساس اصالت نقل واین را تجربتا پیدا می کند، از تجربه استنباط می کند و دوباره در این مطلب که داریم اشکال می کنیم برمی گردیم به اینکه آیا اصلا می شود مدل تجربی باشد یا اصالت تجربه باشد در حالی که اصالت تجربه قبلا رد شده است بنابراین الان بحث به این نتیجه رسید که چنین چیزی ممکن نیست، و این مطالبی را هم که گفته شود که پس اختلاف ادعاهای مختلف چیست جواب این است که اختلافشان در این است که حد اولیه اشان دلیل ندارند و به همین دلیل ادعای بی دلیل می کنند البته اینکه آنها را اصل قرار می دهند و بر اساس آن هم مدل می سازند صحت دارد یعنی یک امور فاسدی را اصل قرار داده و روی آن ساختمان بنائی کنند ولی اینکه روی این امور فاسد ساختمان بسازند یا روی آن امور صحیح، بهرحال ساختمان سازیش کار عقل است، اگر در این قسمت اشکالی نیست و حداقل مطلب تمام است جلو برویم.

برادر سیف: بنظر می رسد که برای نتیجه گیری چند جمله ای که گفته شد برای بعدا، مورد اتفاق هست، ما پس از اینکه اصولمان نقلی بود یا عقلی بود یا بصورت تجربی اصولی را بعنوان بخشی از مدل که تناسبانش هم معلوم است و می خواهیم رفع نقص از آن بنمائیم ظاهرا در این می توانیم مشترک باشیم که از تجربه پس از اینکه اصولی را احتمال دادیم این اصول با این اصول متناسب است و اگر اینها در عینیت جریان پیدا کند ما را به سمت مطلوب می برد و تعارضی هم با این اصول نخواهد داشت می رویم در عینیت اگر مشخص شد که یک جای کار لنگ می زند و نقصی را مشاهده کردیم برمی گردیم به اصل دقت می کنیم ببینیم این نقص از کجاست و در آن اصولمان تجدید نظر می کنیم این شخص است و این شخص بودن در هر روشی مدلی چه کفار و چه مسلمانها در این بخش مشترک هستند آیا نظر حضرتعالی همین است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله شخص است چون موضوع موضوع تجربه است و موضوع عمل است، اگر موضوع موضوع نظری بود می گفتند یک جور دیگری باید آن را کنترل کرد موضوع حتما دخالت دارد در اینکه مطلب را کنترل کنیم کنترل غیر از صحت و سقم است.

برادر سیف: پس اگر کسی به این معنا بکارگیری تجربه را برای کشف مدل یا تکمیل مدل پیشنهاد کند ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی بعد از اینکه مدل را ساختید و همه کارش درست شد آن وقت می گوئیم این مدل یک تئوری یا فرضیه ای است نسبت به عینیت که در آن هم امور شرعی حد المقدور رعایت شد و یا اصل قرار گرفته است حال می گویند الان این مدل را در سراسر کشورهای اسلامی پیاده کنیم می گوئیم خیر می گوئید در خود کشور مبارک جمهوری اسلامی ایران می گوئیم خیر، می گوئید پس چه کنیم می گوئیم در یک مقیاس کوچکی این را تجربه کنید و آزمایش کنید و اگر بعد از آن وقت داشته باشیم می گوئیم چندین مقیاس هم عوض کنید و آن را در شرایط مختلفی آزمایش کنید و ببینید که چگونه پاسخ می دهد ولی باز همین مسئله که استنباط می کنیم که جواب داد یا نه باز با مدل خودمان است تا می رسیم به اینکه مثلاً جواب نداد و در چندین مورد هم جواب نداد می گوئیم قواعدی را که بوسیله آنها سنجش کرده ایم و این نحو عملیات را کردیم باید تغییر دهیم، یعنی عقل می تواند در عملکردهایش رشد پیدا کند کما اینکه اگر موضوعش عقلانی بود و می رسید به یک جایی که می دید نمی تواند مسئله را حل کند، مثلاً آقایان می بینند که علت تجریدی در منطق نمی تواند مسئله اختیار را حل کند این دقیقاً عین همان است که شما بگوئید در فلان تجربه نمی توانیم کاربرد داشته باشیم، اینجا هم این تعریف از اختیار که می گویند وجدانی است حال مطلق است یا مطلق نیست و نسبی است یا یک در صد است یا چند در صد است هر چه هست کاری نداریم فقط یک توصیفی برای آن داریم وقتی که آن را توصیف کردیم می آئیم آن را با قانون علت می سنجیم می گوئید این با قانون علت نمی خواند، می گوئیم نمی خواند معنا ندارد بلکه باید وحدت ترکیبی پیدا کند و شما یک دستگاه واحد پیدا کنید نباید بگوئید اینجا که رسیدیم دیگر قانون علت کارائی ندارد، اگر زیر این اصل "اصل علت" می نویسید که این اصل بر کلیه کیفیات حسی، عینی، نظری و روحی و ... حکومت دارد می گوئیم گفتن این که بر کلیه اینها حکومت دارد اگر یک نقض یعنی یک سالبه جزئی داشت (که نقیض موجه کلیه است) باید برگردید در دستگاهمان ببینید باید چکار کنید و چه تغییری بدهید که این نقض پیدا نشود، حال ممکن است مقداری که جلوتر رفتیم گفتیم در شناخت شناسی هم در

تعریفی که برای علم حضوری می دهد بعنوان یک واقعیت آن را تمام می داند ولکن اینکه آیا این واقعیت با واقعیت خارج از این علم حضوری تطابق دارد یا ندارد فلان اشکال را دارد ممکن است شما چندین جا از این نوع اشکالها پیدا کنید یا ممکن است دو جا، عین همین است که یک مدلی برای کنترل عینیت درست کنید می گوئید رسیدم به فلان چیز و این مدل نمی تواند آن مسئله عینی را حل کند، خوب اگر حل نمی کند باید برگردی مدلت را اصلاح کنی همان طور که در انجام هم می گویم باید برگردی منطقتان را اصلاح کنید. برادر سیف: به همین دلیل در ملاحظه اینکه، مدل ما یعنی آنچه که از وحی با تناسباتش بدست ما رسیده ناقص است و همین طور در این که چه چیز را در جایش بگذاریم که آن را کامل کند در عین حال جریانش محقق شود و درست شود هر دوی اینها هم به اتکاء تجارب قبلیمان است که از آثار هر کدام از اینها تخمینا.. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: که با مدلی این را استنباط کرده ایم اگر مدلی را در عینیت نداشته باشیم نمی توانیم استنباط کنیم که در عینیت انجام شد یا نه، اگر در توصیف از عینیت به بن بست رسیدیم "عین همان که می گوئید در جمع کردن علیت و اختیار به بن بست می رسیم" برای این باید یک منطقی داشته باشید اگر منطقتان بر مبنای علیت اولین حکمی را که بصورت وجدانی تمام می کند امتناع نقیضین است اگر این کار را نکنند هیچ دلیلی ندارد که وقتی به اختیار می رسید بگوئید با اختیار ن ساخت، زیرا می شود که هم علیت باشد هم علیت نباشد، علیت باشد یعنی اگر باشد تا اختیار جبر بشود و هم نباشد یعنی اختیار باشد، این نکته ظریفی است "هرگز شما نمی توانید چنین چیزی را بگوئید مگر اینکه این قدرت را داشته باشید که بگوئید "امر بین لا مرین" برگردانید و در مورد خود علیت هم همین را بگوئید" مثلا آنجا می گوئیم ترکیب فاعلی و الی آخر ... می گوئیم این جا چیز جدیدی نگفتیم همان فرمایشی را که اینجا فرمودند "امربین الا مرین" نه این طرفش را مطلق کن و نه آن طرفش را همین را برده ایم در حد اولیه امان و مفروض کرده ایم همه چیز را می تواند توصیف کند، به خود این که می رسد راحت می تواند توصیف کند و رد شود بعد می گوئید خوب نیست به قواعد چه می کند می گوئید آن جواب سر جای خودش را دارد.

برادر سیف: پس منظور ما از این که عقل در همه رتبه ها هست این است که چون مدل ما کارش کار عینی است در تخمین اینکه چه چیز مناسب اینهاست علاوه بر اینکه خود احکام را (به همان اندازه ای که موجود است) مورد دقت قرار می دهیم، آثار عملی و عینی این اصولی را که می گذاریم مشخص است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مشخص بودن آن معلوم می شود به این معنا که ما بوسیله مدل این مسئله را استنباط کرده باشیم (س: کدام مدل) مدل عقلی که داریم یعنی باید با روش عقلی مدل را ساخت، پس از آن که ساختید باید اصولی را که از شرع دارید بر آن حاکم کنید پس از آن باید آزمایش کرد چون مربوط به عینیت است، اگر قدرت عملکرد نداشت استنباط کند که ندارد، هر کسی بلافاصله نمی تواند بگوید که قدرت عملکرد ندارد کسی می تواند بگوید که ندارد که قدرت توصیف از عینیت را داشته باشد و بن بست را ببیند مثال زدیم که کسی می تواند بگوید اختیار با اطلاق علیت تجریدی سازگار نیست که اصل امتناع اجتماع نقیضین را نداند، ولی اگر این اصل را نداند نمی تواند یعنی الان حضرتعالی، تشریف ببرید در یک روستا، بگوئید مردم دو تا دو تا چقدر می شود می گویند چهار تا، بگوئید این با اختیارداری نمی سازد می گویند مثل این که این آقا عقلش گرد شده است چرا با اختیارداری نمی سازد می گوئید این با این مسئله که می شود دزدی کرد یا نکرد نمی سازد می گویند این ربطی به آن ندارد، شما این را بوسیله یک قانون می گوئید با هم سازگار نیست این قانون دو، دو تا چهار تا بر اساس علیت است آن طرف هم که آدم می تواند دزدی کند آن هم وجدان و اختیار طرف است حال شما می گوئید اگر کسی بگوید دو تا چهار تا می شود می گوئید پس هیچ کسی نمی تواند دزدی کند ... روش مدلسازی عقلی است حال اصل را در این مدل (یعنی خانه حاکم یا جایگاه حاکم را در جدول) شرع (نقل) یا عقل یا تجربه قرار دهید، تجربه که معلوم شد درست نیست عقل هم بدون وجدان و بدون کمال برخورد و بدون همه جانبه ملاحظه کردن، که شکل فلسفه مادی را در اخلاق پیدا کند، و بخواهد مطلوب مادی برای ما معین کند آن هم درست نیست نتیجه اش این شد که شرع را باید حاکم کرد عقل حکم می کند به اینکه حاکم شرع است این همان چیزی است که قاعدتا همه امان در اصول دین قبول داریم که دنیا خالق دارد و خالق برای غایتی خلق کرده است آدم نمی داند که

آخرت چه خبر است و چه خبر نیست و در امور دنیائی هم به همه امور و خصوصیات و فطرت آگاه نیست لذا باید از انبیاء تبعیت کند اینجا هم عقل بدلیل همین که این حکم را می کند فرمایش وحی را اصل قرار می دهد و بر اساس آن هم مدل می سازد حال اگر هم بسازد بعد صحیح است که بگوئیم این برنامه شرعی است، و محصول شرعی است می گویند چرا می گوئیم چون حاکم در برنامه شرع است مثلاً همانطوری که شما عقلتان حکم می کند که بروید پیش پیامبر اکرم (ص) برای قضاوت بین امور در جایی که نزاعی باشد حال که در زمان آقازاده عزیزشان (س) هستید که ایشان در غیبت هستند می گوئید باید پهلوی علمای دین رفت، چه کسی گفته است؟ عقل می گوید حال آن قاضی یک حکمی می دهد آنوقت در حکمی که قاضی بر اساس نقل برای ما می دهد می گوئیم رفع اختلاف را شرع کرده است نمی گوئیم رفع اختلاف را عقل کرده است چون گفت بروید پهلوی قاضی، خانه اول و حاکم را اگر شرع قرار دادیم برنامه شروع می شود، وقتی نظر علماء دین را حاکم قرار دادیم طبیعی است که برنامه ای که تنظیم می شود برای اجرای نظر علماء دین است در آن برنامه، علماء اخلاق گفته اند که دین این اخلاق ها را حمیده می داند و اینها را ردیله می داند علماء معارف گفته اند که دین مثلاً این مطلب را در عرفان می گوید، برنامه اتان اسلامی است البته صحیح است که بگوئیم برنامه با "ی" نسبت به اسلام نسبت پیدا می کند زیرا بهر حال استنباط شما در آن واسطه هست بخلاف اینکه کل مدل از وحی باشد که صحیح نیست بگوئید این مدل اسلامی است باید بگوئید مثلاً این مدل اسلام (درباره محاسبه کردن) است نه اینکه اسلامی است.

در ادامه بحث باید ببینیم آیا موضوع باید در مدل عقلاً ثابت باشد یا موضوع هم می تواند در جریان زمان، تغییر کند یعنی ما در مدل تغییر جامعه ولایت و سرپرستی جامعه را داریم اصل جامعه یعنی بودن و نبودن آن را به یک علاماتی تعریف کردیم مثلاً گفتیم جامعه وحدت ترکیبی نیروها یا تعلقات یا ارتکادات یا وحدت ترکیبی فرهنگ، سیاست، اقتصاد، یا هر تعریفی که کردیم، این تعریف را از کجا آوردیم الان بحث آن را نداریم، جامعه را اسم و عنوانی گذاشتیم بر یک معنوی، آیا آن معنوی می تواند در نفس برنامه عوض شود به طوری که دیگر آن عنوان بر آن صدق نکند، و موضوع اصلاً متبدل شده و موضوع دیگری بشود؟ یا اینکه

متبدل نمی شود. اگر مثلا موضوع در روانشناسی انسان باشد آیا می شود یک دفعه موضوع انسان را رها کرده و سراغ چیز دیگری برویم یا اینکه وحدت موضوع در برنامه و مدل حتما باید از اول تا آخر آن حفظ شود اگر موضوع درباره جامعه است باید این امر جامعه محور قرار گیرد یعنی اگر می خواهیم بگوئیم اخلاق را از شرع بگیر باید اخلاق هائی که مربوط به جامعه است اخذ کنیم اگر می خواهیم بگوئیم احکام هم باید احکام مربوط به جامعه را اخذ کنیم و همینطور توصیفات باید مربوط به جامعه باشد حال اگر نداریم باید یک نحو استنباط به ما تحویل بدهید که راجع به موضوع باشد. برای شرایطی که وضع خیلی بد است مثلا جامعه کافر، باید موضوعتان این شرایط را هم بپوشاند و جامعه بسیار خوب و مطلوب را هم بپوشاند و وضعیت انتقال را هم بپوشاند و وحدت موضوع باید در مدلتان حفظ شود. پس موضوع ثابت است، حال برای برهانش می توان چند چیز را اشاره کرد، اگر کسی بگوید می شود موضوع مختلف باشد می گوئیم اگر مختلف شد می خواهید بگوئید برنامه و مدل چه چیز آیا مدل آن امر شامل را می خواهید که هر دو را می خواهید که مدل امری را می خواهید که بگوئید تحت شمول است و یک قسمت را می پوشاند و یک قسمت را نمی پوشاند اگر مدل شما مدل امر شامل است که پس موضوع شما هم همان امر شامل است. اگر موضوعتان امر شامل نیست و همه مدل را نمی پوشاند دوئیت در مدل کاملا حفظ می شود به اندازه ای که انفصال مطلقا بشود مدل شما تکه تکه می شود پس یک وحدتی می خواهد، البته حالا باید اختلافاتی درونی و تغییرات را حتما درمدل داشته باشید یک حرف دیگری است یعنی اینکه اتصال مطلق هم نباید در مدل باشد به نحوی که همه تغییر را نپذیرد حرف دیگری است اما یک وقت است که می گوئید اصل موضوع هم باید دوئیت محض پیدا کند و در تغییرات هیچ ارتباطی نباشد معنایش پاره پاره شدن مدل است.

مطلب دوم این است که اگر ما تغییر را هم ملاحظه می کنیم و اموری هم ثابت مفروض شده حال آیا تغییر هم بدون ترکیب می شود یا نه، که این برای شما برادران هم واضح است که تغییر بدون ترکیب ممتنع است و اگر موضوع مرکب نبوده و بسیط محض باشد و از اول تا آخر مدل هم محفوظ باشد معنی آن این است که ما به الاشتراک را داریم و ما به الاختلاف را اصلا ندارید، و هیچ گونه کنترلی هم نسبت به تغییرش ندارید

ولی اگر گفتید ترکیباتی دراد، آن وقت می توانید سخن از چند چیز بکنید می توانید بگوئید تغییر در موضوع تغییر در نفس نسبت بین ترکیبات است و یا تغییر در اجزاء تشکیل دهنده ترکیبات است یا تغییر در خصوصیات از قبیل (کم و زیاد شدن) سرعت یا کمیت و غیره است شما یک تغییراتی را به امر مرکب نسبت می دهید آن وقت صحیح است که بگوئید تغییر و ترکیب و ثبات باید در مدل وجود داشته باشد حال این مسئله ثبات و تغییر که باید در مدل وجود داشته باشد عین همین هم باید در خارج محقق شود اگر عین آن در خارج محقق نباشد یعنی ثابت و متغیر نسبی در خارج نباشد باز مدل پیاده نمی شود. در نفس خودش هم این موضوع هست البته این حرف فقط بر اساس اصالت ربط اثبات نمی شود. بلکه عین همین بحث در اصالت تعلق و اصالت ولایت اثبات می شود.

برادر امیری: اگر تحقق مدل را بعنوان یک سیستم در عینیت در نظر بگیریم که این همان موضوع است یک جنبه های ثابتی در آن در نظر می گیریم و یک جنبه های متغیری هم دارد شما فرمودید که هم در مدل ثابت و متغیر باشد و هم در عینیت و رابطه یک به یک داشته باشند حال آیا ما می توانیم بگوئیم که وقتی که یک موضوع عینی داریم، مدل در واقع جنبه ثبوت آن موضوع عینی است یعنی وقتی که ما می خواهیم مدل درست کنیم جنبه های ثابت آن را در نظر می گیریم و بعد تحت عنوان مدل ارائه می دهیم به همین دلیل وقتی که می خواهیم مدل را محقق کنیم همیشه توجه به جنبه های ثابتش داریم ولی آن چیزی که تغییر می کند قبلا اگر مدل خودکار داشته باشیم آنچه در عینیت به عنوان مصادیق مختلف مدل تحقق می شود یک سری چیزهای ثابت دارد که همیشه می توانیم به آن خودکار بگوئیم و اصلا این مدل با توجه به همین قسمت های ثابت ساخته می شود ولی آن قسمت هائی که به واسطه شرایط تغییر می کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی بگوئیم مدل قوانین حاکم و ثابت بر برنامه است و خودش هیچ تغییری نمی کند (ج: بله) چند نکته را باید توجه کرد یک وقت ممکن است بگوئید بدلیل رشد در اطلاع و اینها و عوض کردن مدل، مدل عوض نمی شود (در اینجا که منظورتان نیست) (ج: نه) این از موضوع کلام

خارج است یک وقت است که صحبتان این است که این قدرت کنترل تغییر را ندارد اگر این را بگوئید آن وقت برنامه را چگونه با آن می سازید یعنی اگر تغییر را نتواند در درون خودش تحلیل کند نمی تواند...

برادر امیری: اصلا بر اساس تحلیل تغییر درست شده است نمی تواند تغییر را تحلیل نکند اما وقتی می گوئیم این مدل قابلیت تکرار دارد یعنی در شرایط مختلف می تواند محقق شود یعنی ما به یک نسبت ما این را داریم از تغییر منتزع می کنیم یعنی ما در شرایط مختلف می توانیم یک موضوع را تغییر دهیم ولی بعنوان یک موضوع از آن نام ببریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال بالعکس آن را سؤال می کنیم برنامه پنج سال آینده را با این مدل کشیده اید، و اجرا کرده اید و عین همان چیزها را که می خواستید شد و برنامه پنج سال دوم را هم با همین مدل انجام دادید و عین همان گامهای دوم برداشته شد حال اگر کسی بگوید آیا این برنامه را که پیاده کردید قوانین عینیت شبیه همین برنامه شد؟ می گوئید مسلما بله، بخاطر همین که نتیجه داد پنج سال دوم را اجرا کردیم، آیا صحیح است کسی سؤال کند آن اصول حاکمی که در برنامه بود و در عینیت هم واقع شده چه نحوه ارتباطی با مدل شما دارد و درباره دوم چه نحوه ارتباطی بود (ج: ربط ثابت و متغیر) همین را می خواهیم بگویم که ربط بین ثابت و متغیر در نهایت بعنوان یک وحدت ترکیبی مطرح می شود یا اینکه بریده محض است یا اینکه این متغیر شما با آن ثابت شما اصلا نمی چسبد یا اینکه می گوئید در دل آن برنامه وضعیت فعلی ظهور کرده است عبارت دیگر اگر گفتید مدل اسم تصرف شماست یا برنامه اسم تصرف است آیا این نسبتی با اسم ثابت خودش دارد یا نه؟ چه نحوه نسبتی دارد، در درون برنامه نگاه می کنید می گوئید تناسباتش بر اساس مدل درست شده است که در برنامه پنج ساله دوم هم می گوئید تناسباتش بر اساس مدل درست شده است معلوم می شود که آن تناسبات با این تغییر یک ربطی دارد.

برادر امیری: پس مدل و برنامه قابلیت تفکیک ندارند یعنی این مدل می شود قسمتی ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک وقت است که می گوئید یک موضع بالاتری داریم و یک موضع پایینتری داریم و مدل موضعش یک موضع بالاتری است این یک وقت می گوئید مطلقا رابطه شان بریده

است آن یک چیزی است مال کتابخانه و باید کنار گذاشت، و وقت عمل هم با یک کارهایی کرد حال البته در این مدلی که می سازیم یک ثوابتی از شرع است، مدل بالاتر (در سرجای خودش) که اسماء تصرف در عالم تکوین است که کتاب است آیا معنای ثبات آن هم این است که با عالم متغیر رابطه اش قطع قطع است یا اینکه درباره همین عالم مخلوقات است و درباره همین تاریخ است.

برادر امیری: البته من منظورم این نیست که مدل بدین نحوه قابلیت کنترل تغییر را ندارد بلکه چون شما روی موضوع تکیه فرمودید که وحدت موضوع را در درون باید حفظ کرد، این وحدت موضوع به معنی این است که ارکان و مقومات خاصی را که جنبه ثابت هم دارند در نظر بگیریم و بر اساس آن مدل می سازیم حال حرفم این بود که آیا می توان گفت از آنجائی که هیچگاه مدل مستقل از موضوع ساخته نمی شود بگوئیم این موضوع دو جنبه، ثبوت و متغیر در عینیت دارد، حال وقتی که می خواهیم مدلی که قابلیت تکرار برای همیشه داشته باشد برای این موضوع بسازیم به آن موضوع عینی می نگرم و می گوئیم اگر بخواهد این مدل برای آن موضوع تکرار شود باید همیشه مقوماتش را مثلا (اخلاق، احکام، تکنولوژی) داشته باشد این امور ثابت را در مدل انعکاس می دهیم یعنی در حقیقت از موضوع جنبه های ثابتش را در مدل در نظر گرفته ایم و بعنوان مدلی که قابلیت تکرار دارد و آن قسمتهایی را که در عینیت ثابت نیست اختلاف دارد در زمانهای مختلف تکرار نمی شود لذا در مدل نمی آید حال اگر می توان گفت جنبه ثبوت را مدل تلقی کرده و جنبه متغیر را شرایط بگوئیم لذا در مدل نمی آید حال آیا می توان گفت جنبه ثبوت را مدل تلقی کرده و جنبه متغیر را شرایط بگوئیم

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا در خارج مرکبا وجود دارد (ج: بله) در این صورت در مدلتان هم باید این خصوصیت باشد.

برادر امیری: مدل ما که نمی تواند به آن معنا که در عینیت است تغییر کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه به آن معنا که عرض شد، بلکه باید یک چیزهایی از ثابت در مدل باشد و یک چیزهایی هم از متغیر ولی خودش باید در منزلت خودش دو خصلت تغییر و ترکیب را با هم داشته باشد و ثابت باشد و نباید تجزیه شود.

برادر امیری: این که باید بتواند هم تغییر را نشان دهد و هم ترکیب را درست ولی تکرار پذیری چگونه با تغییر و ترکیب جمع می شود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما اگر در مدلتان گفتید که جدول جهت بر همه حکومت دارد و حالا آن را از شرع یا هر جای دیگر که می گیرید آیا جهت شما همیشه ثابت می ماند یا نه؟ (ج: بله ثابت می ماند) حال اگر گفتند که به فرض محال جدول تخصیص کمیات را باید از تجربه بگیرید، که بنا به شرایط تخصیص دهیم و تناسبات را هم بر اساس شرایط تغییر دهیم، هر جا چنین چیزی را گفتید آیا در واقع در مدلتان یک جهت ثابتی را با یک چیز عینی ترکیب نکرده اید تا برنامه از آن در آمده است (ج: بله قطعاً باید ارتباط داشته باشد) خوب، پس شما در مدلتان هم امر ثابت حاکم بر همه شرایط را دارید و هم یک امر متغیر متبدل.

برادر امیری: متغیر نیست، به نسبت خاصی که می خواهیم حاکم باشد در همان جنبه باید ثبوت داشته باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: که در شرایط مختلف آن را مختلف می بینیم .

برادر امیری: اگر در شرایط مختلف تغییر کند که مدل نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، تناسباتش را یک وقت می گوئید تناسبات ثابتی که در این قسمتش است تغییر می کند این یک حرف است یک وقت است که می گوئید که امروز اولویت بود که سه بار این را عوض کردم و فردا آن را یک بار عوض کردم این در جزئیاتی است که بعداً باید دقت کرد ولی بصورت فلسفی کلی، هر گاه امری نتواند تغییر و ثبات را بپوشاند آیا می تواند در خارج تغییر و ثبات را بپوشاند، البته تغییر و ثبات باید در منزلت خودش بکار برده شود، البته ساده اش همان بود که اول عوض کردم که دو برنامه را که

می بینید یک چیزهای ثابت و یک چیزهای متغیری در آنها هست، (ج: بله) آیا این چیزها همان چیزهائی نیست که از مدل آمده است (ج: بله فقط ثابتش) آیا تغییرش هم از مدل اصلا از مدل نیامده است یعنی یک قسمت از برنامه است که اصلا کاری به آن نداریم.

برادر امیری: جایگاه امور متغیر در مدل باشد غیر از این است که مدل تغییر کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تغییر خود مدل که عرض کردیم بحثش و بحث رشد در ادراک و عوض شدن مدل و موضوع بحث ما نیست.

برادر امیری: نه از زاویه تغییر ادراک، از این زاویه که بگوئیم حتما باید در مدل امور ثابت و متغیر باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: توصیف از امور متغیر اگر نباشد چگونه می تواند برنامه را عوض کند.

برادر امیری: توصیف از تغییر غیر از این است که در آن مدل که داریم هم متغیر است و هم ثابت.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس توصیف از تغییر و توصیف از ثبوت و نسبت بین آنها هم باید در مدل باشد؟ (ج: بله) پس ما مطلبی اضافه نداریم.

برادر معلمی: ظاهرا بحث مشترک است این مطلبی را که آقای امیری می فرمایند ناشی از این است که قبلا بحثی داشتیم که آنچه که از مدل بدست می آید ثابت باشد که در یک قسمت از صحبتشان فرمودند، آن چیزی که متغیر است تابع شرایط است، و بعد این طور می گفتیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی توصیف از شرایط را می توان بر اساس مدل داد.

برادر معلمی: بله آنوقت ها می گفتیم این که باید رشد ایمان داشته باشیم تابع شرایط عینی نیست اگر

مراتب رشدهایمان مراتب خاصی باشد می گوئیم حتما باید از مرتبه اول به مرتبه دوم رفت و تابع شرایط

نیست که در یک شرایط بگوئیم از اولی به دومی بروم و در یک شرایطی بگوئیم فعلا در همان اولی می مانیم

یا یک مرتبه عقبگرد می کنیم بعد این که از اولی به دومی رفتن به چه وسیله ای ممکن است گاهی می

گفتیم مثلا در یک شرایطی رشد ایمان به این است که با کفار جنگ کنیم یعنی در شرایطی است که کفار

می خواهند با ما جنگ کنند و لازم است که برویم و مقابله کنیم، یک وقت است که می گوئیم نه، رفتن از

اولی به دومی به این صورت است که در شرایط فعلی عده زیادی با ما دوست هستند یا خدمت و محبت به اینها از مرتبه اول ایمان به مرتبه دوم برویم گفتیم پس این جنگ کردن و یا خدمت کردن این در مدل نمی آید و تابع شرایطی می شود ولی آن مطلب که حتما باید از اولی به دومی برویم ثابت است و تابع شرایط نیست و نمی توانیم بگوئیم بدلیل یک شرایطی از آن دست برمی داریم دست برداشتن از آن به معنی تعطیل شدن آن برنامه ریزی است حال این مطلب هم مورد اشتراک است که جهت در مدل ثابت است و اگر هم ترکیباتی را برای موضوع معرفی کردیم این ها نباید عوض شود و ثابت است (جدول ترکیب همیشه ثابت است) حال امور متغیر چیست، یعنی همین که می گوئیم از صفت اخلاقی صبر باید به رضا برویم همین تغییر را نشان می دهد یعنی یک وقت ترکیبات بر اساس صبر است یک وقت است که ترکیبات بر اساس رضاست و این تغییر را هم مدل می گوید که باید از صبر به رضا رفت و این را هم مدل می گوید نه شرایط عینی و وقتی می خواهیم در عینیت تغییر ایجاد کنیم باید در مدل امری باشد که طبق آن عمل کنیم بنابراین ثبوت و تغییر هر دو در مدل هست و آن بحث هم که خود مدل بخواهد تغییر کند فعلا مورد بحث نیست.

برادر سیف: بسم ا. الرحمن الرحیم حضرتعالی در مورد ربط مدل و عینیت فرمودید همان قوانینی که در عینیت هست، باید در مدل باشد، آیا لفظا مطلب را درست ادا کردم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در خارج محقق می شود یعنی مدلی را که درست می کنید نمی تواند در خارج محقق نباشد، همان طور که در برنامه هم در یک فهرست محقق می شود در مراتب متعددی که شما دارید مدل خصوصیات خودش را جاری کرده است. تناسبات و یا هر اسم دیگری که می خواهید بگذارید، این ها در رتبه دوم جاری شده و در رتبه سوم یعنی عینیت هم محقق می شود، این گونه نیست که در آنجا محقق نشود، به طور ساده عرض کنم اگر مدلی برای درست کردن حلوا درست شده باشد و توصیفی هم از مزه حلوا داده شده باشد، بعد هم بگویند، برای رسیدن به این توصیف باید این قدر شکر و روغن و آرد را در شرایط فلان با هم مخلوط کنید و بپزید. وقتی که شما این کار را کردید و به حلوا رسیدید همان

تناسباتی را که شما داشتید و خارج محقق شده تا حلوا پیدا شده است. یعنی همان طور که مزه ای که در عینیت نامش مزه حلوا است محقق می شود، روابطی هم که در نظر آشپز بوده در این قرار گرفته تا این حلوا و مزه محقق شده است، اگر آن روابط نبود ...

برادر سیف: زمانی حلوا را منحصرأ نتیجه این سنتها می دانیم و گاهی می گوئیم این نسبتها علائمی هستند که اگر رعایت شوند، هزاران هزار عوامل خارجی با یکدیگر ترکیب می شوند تا منتهی ای به نام حلوا می دهند، یعنی اینها علائمی هستند هماهنگ با ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: میلیاردها روابط دیگر هستند لکن نسبت به آن مقصد اصلی شما همین روابطی را که شما رعایت کرده اید اصلی بوده اند و بدون رعایت اینها به مقصد نمی رسیدید، هزاران هزار خلصت، رابطه و علائم دیگر بدون رعایت این چند تا حلوا نمی دهند.

برادر سیف: به همین دلیل می گوئیم درست است که بین این سه عاملی که ما رعایت کرده ایم لزوماً با مقصد مورد نظرمان هماهنگی هست، اما ربط بین قوانین مدل ما و قوانین عینیت صرف هماهنگی آنها با هم است. نه اینکه ما قوانین عینیت را در مدل خود ولو در رتبه شاملتر آورده باشیم و همانها را در عینیت تحقق دهیم، این چیزی است که به نظر من در آخر فرمایشات خود به آن اشاره داشتید. قوانینی که ما در مدل داریم با قوانین عینیت و تکوین به یک مبنا استوارند تشریع و تکوین، یا عقل با تکوین، و عقل با ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک وقت شما می گوئید قوانین تکوینی مال ولی بالاتر شما است، قوانین شما در مدل مربوط به حوزه تصرف شما است و می گوئید در حوزه ولایت خود بیش از حوزه ولایت خود نمی توانید کار کنید، ولی در حوزه ولایت خود ایجاد کننده ربط هستید، این یک حرف است و...

برادر سیف: و خودمان هم همه جوانب کارها و تناسبات را نمی فهمیم یعنی تبعیت می کنیم در اینکه ضرایب فنی را لحاظ کنیم تا به آن مطلوب برسیم، حال اینکه رعایت این ضرایب فنی مساوی با رعایت کلیه قوانینی که بر اساس آن ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در حوزه تصرف شما است. یعنی این ها دیگر بحثهایی است که سر از شناخت شناسی در می آورد.

برادر سیف: پس آنرا ادامه نمی دهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خلاصه آنرا عرض کنم اگر علم به معنای کاشف نبود و موجب بود.

برادر سیف: این مطلب همه جا جاری می شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نهایت این است که با حفظ خصوصیتی که می گوئید این نسبت به جایگاه فاعلی خود و جایگاه زمانی و مکانی خود حق دارد، هر گاه تمثیل شما متناسب با این جایگاه زمانی و مکانی نبود بتواند فاعلیت داشته باشد، حوزه شما نیست حوزه ولی بالاتر شما است، ولی اگر متناسب بود معنایش این نیست که من کشف کردم، معنایش این است که ایجاد کردم، تصرف کردم، چگونه می گوئید من دست خود را عقب بردم و به گوش فلان کافر سیلی نواختم، شما زده اید، حال اینکه فاعلیت ترکیبی است، اختیار محض نیست، اینها بحثهای دیگر است.

برادر سیف: زمینه آنچه پیرامون تعقل و ترکیب و ... گفتید، زمانی در بحث فلسفی مطرح می شود که حرکت و لوازمش در اعماق وجود جریان دارد و هر کیفیتی که مخلوق است جوهرها و ذاتا متغیر است، اما گاهی می گوئیم ما در بحث مدل حساسیتی نسبت به این مسئله نداریم بلکه می گوئیم هر جا تغییر واقع می شود ترکیب و تعلق و این چیزها لازم است. حال اگر بخواهیم جامعه را در حد بسیار کمی تغییر دهیم، مثلا صرفا می خواهیم رنگ ها را عوض کنیم و رفومی صورت گیرد، یا بخواهیم ماهیتهای را در حد عمیقتری عوض کنیم، در هر نسبتی که موضوع تغییر ما است، به همان نسبت ما بحث تعلق و ترکیب را می نمائیم، حال اینکه دقت نمائیم که در جوانب مختلف آن تغییرات چگونه واقع می شود مورد نیاز ما نیست، یعنی از حال تا پایان مدلسازی ما می خواهیم موضوع کارمان جامعه باشد که مثلا مراحلی نیز برای تغییرات آن کشف نمی نمائیم و روشی و ابزاری هم برای رسیدن به این اهداف نیاز داریم. حال به اینکه چه فعل و انفعالاتی در پس پرده افعال ما واقع می شود تا مطلوب ما حاصل می گردد کار نداریم و موضوع مدل و حوزه دقت کار ما نیست

یعنی وقتی موضوع ثابتی برای جامعه ذکر کردیم و جهت تغییر آن را معین نموده و معنی ثبات در جهت تغییر را هم تعریف کردیم، دیگر تنها به ابزار، امکانات و مقدماتی کار داریم که مطلوب را نتیجه دهد و بیش از این دیگر موضوع بحث ما واقع نمی شود.

مطلب دیگر هم راجع به امور متغیر که باید در مدل جا داشته باشند و مورد اشاره جناب آقای معلمی هم بود که نمی دانم الان موضع آن است یا بعدا تبیین می فرمائید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی اگر گفتید مدل ربط بین ثابت و متغیر است خودش که نمی تواند خالی از این دو تا فرض باشد.

برادر سیف: اگر منظورتان همین دو جمله اخیر من است توضیح بیشتری عرض می کنم اینکه امور متغیر باید در مدل ما جا داشته باشند، در موردش آقای معلمی مثالی زدند که اگر مطلوب ما تقرب باشد خودمان کشف می کنیم که در شرایط موجود با خدمت کردن به محرومین تقرب حاصل می شود و یا با جنگ و جهاد. گاه می گوئیم در مدل ما خود موضوع جهاد و موضوع خدمت و هر موضوع دیگر باید به نحوی موضوع واقع شده باشد و نسبتهایش بیان شده باشد تا بعد ما بتوانیم در برابر شرایط مختلف امری را که موجب تقرب می شود به عنوان مصداق در عینیت بر اساس مدل پیدا کرده و موضعگیری نمائیم، این مطلبی بود که ایشان به آن اشاره داشتند، اما سؤال بنده این است که گرچه این مطلب درست می باشد اما حد این مسئله تا کجاست؟ ما در مدلسازی (چه عقلی بدست آوریم و چه نقلی بدست آید) آیا می توانیم مدلی داشته باشیم یا بدست آوریم که همه شرایط متغیر عینی بوسیله آن بصورت مستقیم از قبل تحلیل شده باشد؟ و تناسبات زمانی و مکانی تماما به نحوی معین شده باشد که حتی کیف بر خورد فقر زدایی هم که می خواهیم خدمت بکنیم مشخص باشد مثلا در کدام قسمت باید خدمت کنیم و در آن بخش کیفیت خدمتمان به چه نحوه باشد. به نحوی که جایی برای لحاظ عقلی و تناسبات عقلی که جبرا هم به تبع آن چه از مدل رسیده مشخص نشود باقی بماند؟ (قبلا آقای معلمی توضیح دادند که مدل کامل حکم موضوعات یا از طریق تطبیق به مصداق یا بوسیله لازمه جبری مصادیق مشخص می گردد) آیا فرض این مسئله که ولو مدل بطور کامل و

نقلی بدست آمده باشد در یک جاهایی ما را آزاد گذارده باشند که در آنجا خودمان به تناسب شرایط یکی را اختیار کنیم و در اینکه کدام را اختیار کنیم شرع مسامحه فرموده باشد ولو اینکه در عمل به هر حال یکی را انجام دهیم ولو اینکه در عینیت ملاحظه لوازم عقلی را می نمائیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه می فرمائید تناسب را ملاحظه کنم با مدل عقلی مناسبت را ملاحظه کنم یا نه؟

برادر سیف: بعد از اینکه مدل را عقلا یا نقلا بدست آوریم و خواستیم آن را جریان دهیم یک موقع مدلمان تکلیف ما را در همه جا برای ما تعیین کرده است و یک ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک موقع خدمت امام معصوم هستید که می گویند مناسبت‌های عینیت در نظر ایشان بر اساس وحی تمام شده است و دیگر دقت تدریجی الحصول عقلی و محاسبه لازم ندارد، اگر در غیر امام معصوم هستید می گویند معنای ملاحظه تناسب یعنی مدل عقلی دارید.

برادر سیف: در اینکه پس از مشخص شدن مدل اجرای آن عقلی است اختلافی نداریم حال که مدل به دست آمده است هنگام اجرای آن مصداق تک تک چیزها مشخص شده است و جدا همه چیزها را مشخص کرده و هیچ چیز را مجمل نگذاشته است؟ یا ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کامل بودن مدل عقلی به معنای آن است که همه برناه‌های مصداقی از آن است و نگذارد که از آن خارج شود یعنی مدل مثل منطق است. منطق وقتی درست شد مثلا منطق صوری، باید همه برهانها را بر اساس آن سنجید، می گوید این برهانی را که من در اینجا دارم برای اثبات صانع است می گوید بسنج، می گوید برای اموری مثل فلکیات است می گوید باز هم با آن بسنج، اگر می خواهی برهانی و منطقی حرف برای با میزان منطق صوری بسنج، می گوئید می خواهم در ریاضیات حرف بزنم، می گوئید با آن بسنج، می گوید $2+2=4$ باید مصداقی از این باشد، چنان که وقتی می خواهی بگوئی خدا هست آن هم باید مصداقی از این باشد، نمی توانی بگوئی یک قسمتهایی از آن هم مصداق این نباشد،

شما ندیده اید، اگر مدل عقلا کامل است دیگر ندیدن و دیدن ندارد. همین که می گوئید من عینیت را می بینم و به تناسبات شرایط عمل می نمایم می گویم تناسبات را از کجا می آورید؟ مدلتان باید به شما بدهد.

برادرسیف: برای اینکه استفاده بیشتر کرده باشیم. می گوئیم مدل مطلوب نقلی ما هم همین است که ...
حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مدل نقلی را اصلا شما نمی توانید پیدا کنید، اگر پیدا کردید باید به گونه ای باشد که همه مصداق آن باشد.

برادر سیف: پس مدل مطلوب همان چیزی می شود که نزد معصومین است! (ج: بله) حال که ما معصوم نیستیم همیشه این اجمال جا دارد که یک جاهایی می رسیم که مشخص نیست و به تناسب شرایط عقلا بر اساس آنچه که از نقل داریم ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی همیشه مدل ما فعلا عقلی است، این تمام می شود، اگر شما توانستید یک جایی مثل نماز صبح خواندن گفتن در هر شرایطی که باشی: در هر شرایطی باید دو رکعت بخوانید، اول آن تکبیر و آخر آن هم سلام باشد.

اما اگر گفتند نه اگرمریض شدی می توانی نشسته بخوانی و اگر در جنگ باشی این گونه اگر در زمین غصبی باشی راه برو، ... آن هم معنایش این است که چندین نمونه، چندین چیز دادند، یک مدل حاکم بر کل آن است که محفوظ است، این به معنای آن است که نماز صبح محفوظ است ولکن به این نحوه های مختلف خوانده می شود خلاصه اگر شما گفتید قواعدی از شرع به من رسیده که هر کاری بکنم مصداقی از آن است، گفتیم فرض کنید کسی آمد و گفت علم جفر این گونه است می گوئیم خوب به همان عمل کن دیگر هیچ جا جای عقل نیست، شرطش کمال است، مدل یا کامل است یا عقلا و یا کامل است شرعا، هر گاه گفتید یک قسمت آن شرعی است معنایش آن است که باز یک مدل عقلی متناسب با این بسازید که کاملتر از این باشد و این را در آن جا بدهید یک وقت است که می گوئید یک تکه اش هم را پیدا نکرده ام می گویم خوب خانه شامل را پر کن، یک وقت می گوئید نه یک قسمت از آن را پیدا کرده ام می گویم برو عقلا دقت کن، کار کن به دست بیاور و باز این را در آن مدل کامل عقلی جا بده.

برادر سیف: ولو که مطلوب را شرع به نحو تقریبا کامل وصف نموده باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به نحو کامل. اگر یک دانه آن هم نباشد، یک تک دانه آن هم نباشد شما باز مدل عقلی کامل را درست می کنید، اگر همه آن هم هست و یک دانه هم نیست که نباشد مدل شرعی شده است، فکری ندارد دیگر.

برادر سیف: بعد در هنگام اجرا ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مثلا یک جدول محاسبه ای شرع به ما داده برای گرفتن خمس، خوب همان را عمل می نمائیم، فکری ندارد. می گوید هر چه از درآمد انسان در عرض یک سال زیاد آمد و این مصارف را هم از آن استثناء نمودید از مابقی آن یک پنجمش را بدهید. این می خواهد یک میلیارد باشد یا یک تومان فرقی نمی کند.

برادر حسینیان: این مطلبی را که در مورد رابطه امر ثابت و متغیر در خود مدل فرمودید را می خواستم در موردش بیشتر صحبت بفرمائید. طبعا یک سر برنامه که تحت مدل درست می شود و بوسیله مدل تنظیم می شود و تکمیل می شود در شرایط است. یعنی خود این وضعیت و آن چیزی که در موردش می خواهیم برنامه ریزی کنیم را توصیف و تبیین می نماید که این کیفیت از این مرحله به چه مرحله ای باید برود و کیفیت تغییرش هم چگونه باید باشد و جهتش هم کجاست. اسم این را ما برنامه گذاشتیم، یعنی آن مرتبه ای که بوسیله ابزاری که آن را مدل نام گذاشتیم عینیت را توصیف می نمائیم، محصول مدل برنامه می شود که ما عینیت را با توجه به برنامه تغییر می دهیم. که در برنامه ما هم اوصاف جهتی هست، یعنی خواسته ایم آن چیزهایی که عقلا جهت قرار داده ایم را محقق کنیم و متعین نمائیم که طبعا آنها ثبات و امور ثابت ما در برنامه است هم یک سری چیزهایی است که می خواهیم آنها را بر اساس آن چیز ثابت تغییر دهیم که اسم آنها را همه امور متغیر گذاشتیم. فرضا اگر ما اصل حرمت ربا یا حلیت بیع را در جهت قرار دهیم و در مدلمان اصل قرار دهیم، حاصلش در برنامه آن خواهد بود که کلیه امور بانک و دیگر چیزهایی که بر اساس ربا تنظیم شده باشد به هم می ریزد و کیفیت دیگری جایگزین آن می شود که آن کیفیتها، کیفیتهایی است

که تغییر کرده و ما برای تغییر آن کیفیتها برنامه داریم. اما آنچه که ما در مدل منظور نظرمان است، البته توجه ما به آن انتزاعی است. چون می خواهیم آن را بسازیم ناچارا باید آن را از مفاهیمی که می خواهیم در آن بریزیم جدا نمائیم آن ابزاری که بوسیله آن می خواهیم مفاهیم وحی را شکل بدهیم اسم آن بازار را مدل می گذاریم، حال فرمودید این قوانین و ابزار یک روابط ترکیبی دارد، یک روابط تغییری، یعنی یک اصولی حاکم بر تغییر برنامه، یک اصولی حاکم بر ترکب برنامه یا ترکیب برنامه و یک اصولی حاکم بر جهت. به عبارتی مدل ما مجموعا قوانینی است که همگی باید ثابت باشند که این قوانین ثابت هم ثوابت در ترکیب را بر ما می دهد و هم ثوابت در تغییر و هم ثوابت در جهت را. البته از حیث قانون بودن و نه از حیث اینکه چه حکمی از وحی باید در آن خانه اصل قرار گیرد. حال اگر منظور مبارکتان از بیان تغییر در مدل این است که آنچه ما از قوانینی که در ترکیب بدست آورده ایم، این یک سرش در موضوعات جزئی خارجی است. یعنی این روابط کلی آن قدر ادامه پیدا می نماید که به روابط جزئی متغیر برسد؟ اگر چنین باشد این سؤال که آقای امیری هم اشاره داشتند مطرح می شود که دیگر نمی توانیم برای آن قابلیت تکرار قائل باشیم مگر در یک مرتبه ای بگوئیم از این مرتبه به بعد کلی است و شامل بر همه برنامه ها هست و از این مرتبه به پائین مثلا نسبتهای جزئی و ضرایب فنی است، ضرایب فنی هر کیفیت هم طبعاً نسبت به دیگر کیفیات فرق می کند. پس سئوالم واضح بود که اگر ما قائل به تغییر در مدل هستیم، به این معنا که در اصول ترکیب یا نسبتهایی که ما می خواهیم در ترکیب وضعیت ایجاد کنیم آیا آن نسبتها قابلیت تغییر دارد که ما اسم آن را تغییر در مدل بگذاریم؟ یا اینکه منظور از تغییر در مدل تغییر در برنامه های وضعیت است ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال من سئوالاتی را از خدمتان عرض می کنم. وقتی به وسیله برنامه در عینیت تصرف می کنید و به وسیله مدل برنامه را می ریزید آیا الگوی آماری شما را برنامه می دهد یا مدل می دهد؟ یعنی آیا از طریق مدل به عینیت نگاه می کنید و برنامه می دهید یا از طریق مدل به عینیت نگاه نمی کنید؟

برادر حسینیان: بر اساس قوانینی که از مدل داریم می‌آئیم عینیت را شناسایی می‌کنیم یعنی اصول ثابتی از مدل داریم ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسیار خوب این اصول ثابت را هم درست کردید و شد مدل حال می‌خواهیم ببینیم وضعیت شرایط چگونه است، بر اساس الگوی آماری مبتنی بر مدل می‌آئیم عینیت را می‌بینیم؟ (حسینیان: بله) پس بنابراین قدرت ملاحظه تغییر را دارد؟ برنامه محصول است، آن که تغییر می‌کند سر جای خودش، قبل از آن قدرت ملاحظه تغییر را دارد یا ندارد؟

برادر حسینیان: یعنی قدرت ملاحظه هر تغییری را دارد زیرا حاکم بر تغییر است و خودش زمان ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: درعین حال وقتی که هر تغییری را ملاحظه می‌کند همیشه هم یک استنباط می‌دهد یا استنباطهایی می‌دهد؟ یعنی بر اساس آن وضعیت‌هایی که هست استنباطهایی حاصل می‌شود. چه نسبتی بین نسبت‌هایی که در عینیت است با آنچه در مدل شما است برقرار است؟ یعنی بهترین سؤال همین است که در پاسخ آقای امیری عرض کردم در برنامه شما خصوصیات مدل جاری هست یا نیست؟ در عینیت هم خصوصیات مدل جاری است. یعنی تغییر و ترکیب که می‌گوئیم طبیعتاً در خارج هست، در برنامه هم هست، در مدل هم هست منتهی معانی آن متناسب با ظرفیت و جایگاه آن می‌باشد، یعنی این گونه نیست که بگوئید از برنامه می‌توان عینیت را دید ولی از مدل نمی‌توان دید! اگر از مدل نتوان به عینیت نگاه کرد که نمی‌توان برای خارج برنامه داد، سؤالها از مدل برای عینیت طرح شده و پاسخها در مدل سنجیده می‌شود و به برنامه می‌آید یا غیر از این است؟ مثلاً می‌گوئید وضع ضرایب بد است، یا باید متناسب با شرایط موجود در ضرایب چه تغییری داد؟ برنامه که حاصل کار شما از مدل است قدرت نظر به عینیت را دارید یا ندارید؟

برادر حسینیان: ما اینجا یک سری قوانین داریم. آنچه در ذهن خودم از مدل تصور دارم عرض می‌نمایم مثلاً اینجا قاعده جمع و تفریق و تقسیم و ... را دارید، بعد در عینیت که می‌آئید شما هستید که سنجش بین مدل و عینیت را به عهده دارید، می‌بینید مثلاً در این جا عینیت درست کار نمی‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی مدل ساکت از این است که چگونه عینیت را ببینید؟

برادر حسینیان: شما بوسیله مدل می آئید عینیت را ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: الگوی آماری شما که با آن عینیت را می بینید ربطی هم به مدل شما

دارد یا ندارد برنامه شما به منزله الگوی تصرف در عینیت است.

برادر حسینیان: معیار صحت شما از عینیت می شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک مدلی اینجا داریم، نتیجه آن برنامه است، صحیح است که بگوئیم

برنامه الگوی تصرف در عینیت است، درست است؟ (بله) آیا شما الگوی ملاحظه عینیت هم از مدل دارید یا

ندارید؟

برادر حسینیان: الگوی ملاحظه به همین شکلی که در ذهن من است، حال شما آن را تصحیح بفرمائید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما که عرض کردیم دو برنامه داریم، هر گاه برنامه ها تغییر کردند اگر

همین خصوصیات مدل در آنها نباشد حکومت مدل بر تغییر بی معنی می شود.

برادر حسینیان: حکومت بر تغییر به معنی آن نیست که خودش تغییر می کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه معنی تغییر را دارا بودن غیر از آن است که خودش تغییر می کند.

برادر حسینیان: تغییر را دارا بودن به معنای آن است که بتواند در هر وضعیتی تغییر را توصیف کند، یعنی ما

بوسیله مدل می توانیم توصیف کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همین که می تواند تغییر را توصیف کند به معنای آن است که

خصوصیت تغییر را پذیرفته در ... اگر منطق انتزاعی بود که خصوصیات تغییر را نپذیرفته بود چه فرقی با این

داشت آنجا هم قواعد ثابتی دارد، قوانین منطق صوری هم ...

برادر حسینیان: این فرقی را حضرتعالی باید بفرمائید، سؤال من همین است ما می گوئیم یک سری اصول

ثابت داریم ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما می گوئیم اصول ثابتی را که درباره تغییر هست، خصوصیت تغییر در آن مشاهده می شود و این غیر از آن است که بگوئید خودش دارد تغییر می کند و در درون شیی متغیر هم خصوصیتها جاری است، یعنی شیی خارجی را که در برنامه اول و برنامه دوم دارید تغییر می دهید، این خصوصیت تغییر بعنوان برنامه و مدل است مطلب را ساده کنم، آیا قوانین زمان و مکان بدون تغییر معنی دارد؟ یک وقت زمان را به شکل تجریدی و جدای از مکانیزم تغییر آن بصورت مفصل در فلسفه بحث می کنند که امتداد است، چنین است و چنان است، بعد می پرسیم ربط این با متغیر چگونه است؟ در این مورد ساکت هستند، نمی توانند بگویند و لذا مکانیزم هم برای آن نمی گویند، پس یک وقت قوانین ثابت را به نحوه ای می گوئید که کاری به تغییر هم ندارد.

برادر حسینیان: در مورد امور متغیر است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر در مورد امور متغیر است خصوصیت زمان و مکان باید در آن جاری باشد.

برادر حسینیان: آیا خصوصیت زمان و مکان به همان معنی که در ذهن من است منظورتان است؟ یعنی اینکه مثلاً مهندس ساختمان مدلی برای خانه سازی دارد و می گوید اگر مقاومت تیر آهن این قدر باشد روی این پایه ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این یک ملاحظه استاتیکی است، اگر بگوئید که پنج سال بعد خانه ای دیگر باید بسازید و آن را خراب کنید و این گونه هم باید خراب کنید و این گونه هم باید بسازید، آن گاه معنایش این است که بین این و آن را دارد ملاحظه می کند و تغییر را هم دارد می بیند.

برادر معلمی: اگر منظور از مثالی که زدید همین است که الان عرض می کنم یک مقدار از بحث مدل بیرون می روید، اگر یک وقت تصور از مدل این است که قواعدی داریم که مقاومت تیر آهن، تیرچه بلوک و آجر و گچ و سیمان و ... چنین است، حال من بر اساس خصوصیات اینها یک خانه می سازم، اینها مدل نیستند، قرار شد امورات مدل به یکدیگر متصل باشد نه اینکه جدا جدا باشد تا شما قدرت انتخاب داشته باشید اگر

قدرت انتخاب داشته باشید می گویند بر چه اساس انتخاب کرده اید؟ اگر شما آمدید یک خانه ای درست کردید و تازه همین هم چند مرتبه دارد این مرتبه اولی که اصلا مدل ندارد، این مقدار قواعدی که اصولا ربطشان با یکدیگر معین نیست که من در شرایط عینی از بین آن گزینش می کنم، این مدل نیست، یک وقت هم یک مدل دیگری مثل ماکت یک خانه می آورند و به ما می گویند یک خانه ای مانند این برای ما بسازید، باز این هم معنای حقیقی و کامل از مدل نیست این مدل چیز کامل و ایده آلی را، یعنی وضعیت مطلوب را توصیف کرده است ولی این که از شرایط موجود به شرایط مطلوب چگونه برویم را معین ننموده است اگر یک مدلی آمد و گفت از مرحله ای که زمین مسطح است اول شالوده می کنی و از این مواد به این ترتیب استفاده می کنی و بعد یک یک مراحل را می گوید تا یک ساختمان کامل شود، بعد همه اینها روی هم مدل خانه سازی می شود البته بعضی اوقات مدل بعضی کارها آن چنان در اثر تکرار استفاده روشن و بدیهی شده که مردم دیگر مدل را نمی کشند و تنها مطلوب را معین می کنند دیگر بقیه کارهایی که از ابتدا تا انتها برای رسیدن به مطلوب باید انجام شود روشن است، دیگر همه می دانند که اول باید شالوده بزنند، بعد سفته کاری، بعد نازک کاری، بعد برق کشی و ... هر چند این را به عنوان مدل ذکر نمی کنند ولی مدل دارد، اگر تنها مرحله آخر مورد نظر بود می گفتیم حالا چگونه از اینجا به آنجا برویم؟ تغییر در آن وجود نداشت؟

برادر حسینیان: فرق بین آن قسمتی که ما موکول به آزمایشگاه می کنیم، یعنی سفارش چیزی را که می خواهیم به آزمایشگاه می دهیم تا آزمایشگاه بر اساس تجربه و ... آن را بسازد با مدل چیست ما می خواهیم ببینیم از آن بالا که امر ثابت است تا آن ضرایب فنی که همان نسبت های خاص بین ترکیبات مواد مختلف است، آیا همین ضرایب فنی هم بوسیله مدل شامل برای ما توصیف می شود و تبیین می گردد، یا این که تنها تا آنجا که یک اصول ثابتی داریم ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: قطعا چنین است همه آنها مدل یعنی کامل آنجایی که مدل ناقص باشد باید بگوئیم مدل نداریم، مدل باید کامل باشد بهمان صورت که گفتیم اگر شرع همه چیزی را گفته باشد مگر یک چیز را در این صورت مدل اصلا نداریم.

برادر حسینیان: حداقل قبلا در اوائل بحث مدل مطرح بود که ما یک نسبت بین اوصاف پیدا می کنیم و چون آن نسبتها در رابطه با اوصاف است قطعا ثابت است و تغییر نمی پذیرد و همچنین روابطی بین اشیاء است که طبعاً رابطه بین اوصاف و اشیاء این گونه تحلیل می شد که اوصاف جهت تغییر در اشیاء را معین می نمایند و افراد مختلفی از کارشناسان نیز متکفل این می شوند که آن وصف را از روابط عینی بر اساس تجربه در عنیت پیدا نمایند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر چنین گفته ایم، حرف خود را پس می گیریم فعلاً بنا را بر این بحث می گذاریم و در این بحث هستیم.

برادر معلمی: همان طوری که در این دوره جدید بحث نیز چند مرتبه مطرح شد، در عمل ما به چند دسته از امور برخورد داریم یک دسته اموری که تابع اختیار و اطلاع ما واقع می شوند که این امور تحت برنامه ریزی می آیند، یک اموری هم هستند که نه مورد اطلاع و نه تابع اختیار ما واقع می شوند، این گونه امور هم هیچ گاه تحت برنامه ریزی ما واقع نمی شوند، هر وقت هم که واقع شوند برنامه را خراب می نماید، یک امور دیگری هم داریم حال ایشان می خواهند بگویند آیا شما در برنامه ریزیتان می توانید جامعه ایران را به نحوی تحت برنامه ریزی خود بیاورید که کم یا زیاد و منتجه آن چیزی که می خواهید بشود حالا می گویند موضوعات دیگری که وجود دارد که هنگامیه برنامه ریزی برای ایران می کنید، این برنامه که دیگر برای پاکستان یا عراق نیست شما برنامه برای ایران ریخته اید لکن یک مرتبه عراق به شما حمله می کند و یا برنامه ریزی می کنید که حجاز را تحت حکومت اسلامی در آورید یک مرتبه می بینید که عده ای از شیعیان قیام کردند و حکومت اسلامی تشکیل دادند، آیا در این صورت باز همان برنامه خود را عمل می کنید؟ یا این که علم امامت دارید که از قبل بدانید در فلان موقع شیعیان حجاز قیام می کنند و یا عراق در فلان مقطع به

ما حمله می نماید؟ ممکن است بگوئید اصولاً من شرایط را می سازم، برنامه ریزی برنامه ریزی شرایط است، می گویم این در مورد مسائلی است که تحت اختیار شما در می آیند، همه جا و همه چیز که تحت اختیار شما در نمی آیند، آنها را چه می کنید؟ اگر بخواهیم بگوئیم برنامه ریزی به نحوه ای است که در برنامه همه آنها مشخص است که آن علم امامت می خواهد و اگر بگویند برنامه ریزی تابع آن چیزها است می گویم پس برنامه ریزی لازم ندارد ما که اطلاع نداریم عراق چکار می خواهد چکار کند، پس صبر کنیم تا ببینیم عراق کاری را انجام می دهد آن گاه ما بگوئیم چه باید بکنیم طرفین این موضوع چگونه حل می شود؟ این بحثی که ما قبلاً در مورد ثابت و متغیر داشتیم که من فکر کردم آقای امیری هم همین مورد نظرشان است همین جا بود که ما گفتیم این که می گوئیم تابع شرایط است یعنی چه؟ آیا وقتی که می گوئیم ما متناسب با شرایط کاری را انجام می دهیم آیا بدون یک ثبوتی ممکن است؟ جواب این سؤال منفی است، می گویم پس ثبوت به این معنا، نه ثبوت به معنی آن که قدم به قدم های آن ثابت باشد یعنی ثابت استاتیکی باشد، حتی ثابت سینماتیکی هم نیست، بلکه ثابت دینامیکی است، یعنی مراتب پشت سر همدیگر است. یعنی یک مسیر ثابت است نه یک نقطه ثابت، می فرمایند تغییر در مدل وجود دارد، یعنی مدل یک جریان است، مدل جریان است تصوراً عرض کنم که مثلاً اگر کسی طبق مباحث قبلی الگو به ما بگوید جدول وضعیت همان مدل است، ما چه جوابی به او خواهیم داد؟ بعد هم می گوید هر زمانی را هم که بخواهی با آن تحلیل می کنم، هم امروز را و هم فردا را و هم پس فردا را با این جدول برای شما تحلیل می کنم، می گویم بله اینها درست است لکن شما نمی توانی بگوئی از دیروز چگونه به امروز رسیدی؟ و یا چگونه به فردا برسیم، مدل شما مدل ترکیب را نشان می دهد لکن ترکیب را استاتیکی نشان می دهد، بعد می گوید پس چه کنیم، می گوئیم برای رفتن از اینجا به آنجا یا اصلاً مدل ندارید که در این صورت این کار را نمی توانید بکنید و یا می گوئید مدل دارد، پس در مدل خود چیزی قرار دهید که از امروز به فردا رفتن هم طبق آن انجام شود، بعد صحبت می شود که آیا همه چیز هایی را که مربوط به از امروز به فردا رفتن است در مدل می آید تا مستلزم علم امامت باشد؟ می گوئیم نه، باید امور ثابتی در مدل داشته باشیم مثل اینکه گفتیم ما باید تعبد و رشد در

تقوی داشته باشیم و مراتب رشد و تعبد را هم در مدل طراحی می نمائیم و البته به یک کلمه هم که مثلا بگوئیم ما باید ایمانمان زیاد بشود اکتفا نباید بکنیم چون کارآیی ندارد بلکه باید زیاد شدن ایمان را توضیح دهیم که مثلا به معنی آن است که از اینجا به آنجا برویم، حال در شرایطی که رسیدیم ... سابقا این گونه مثال می زدیم که می گفتیم ما برآیند چهارمی خواهیم، اگر دیدیم فلان عوامل "دو" را ایجاد می کنند ما هم می گوئیم پس ما هم باضافه شش را ایجاد می کنیم تا منتهی برداری آن چهار بشود، یکی از آنها تابع شرایط است ولی این تابع شرایط را بدون داشتن مدل محال است بتوانید درست کنید پس مدل ...

برادر حسینیان: بوسیله مدال ما اهداف را ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مدل اهداف را درست نکرده ایم.

برادر حسینیان: بگوئیم دشمن دو می خواهد ما هم دوتا در مقابلش در اینجا یک می خواهد ما سه تا می خواهیم، ببینیم او چند تا می خواهد ما هم متناسب آن این طرف قرار دهیم.

برادر معلمی: این اهداف به معنی آنکه مسیر حرکت برایش نباشد و جهت نباشد نیست بلکه این اهداف به معنی آن است که عینیت همیشه باید این گونه باشد، این اهداف با آن اهداف فرق دارد، یک وقت می گوئید هدف من رسیدن به شیراز است، حالا فرضا در قم هستیم و ساعت دیگری هم در اصفهان هستیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی یک کثراتی بین این اهداف داریم که این نسبتهایش ثابت است، این درست است، لکن گاه عینیت را بخواهیم بر اساس این کثرت تغییر دهیم، عینیت را بر اساس این نسبتهای ثابت تغییر دهیم آیا همین نسبتها باز متکفل آن است؟

برادر معلمی: بله همان نسبتها است که در عینیت دارد اجرا می شود.

برادر حسینیان: یعنی اجرا می شود بعنوان هدف؟ یعنی مطلوب ما این است که "چهار" داشته باشیم، حال می بینیم الان دو داریم، طبعا در برابرش دو می خواهیم.

برادر معلمی: این مطلوبی که چهار است، چهار آینده است بعد و موقعی که آنها دو را وارد می کنند، دو وارد کردن آنها همزمان با دو وارد کردن ماست که نتیجه آن چهار است. نه اینکه هدف باشد، بعد هم این مسیر حرکت باشد، این نتیجه است برای آنکه ...

برادر حسینیان: نتیجه را جدول به ما می دهد؟ مثلاً به ما می گوید در این شرایط نتیجه ای می خواهید و نتیجه شما هم بر حسب عدد می شود چهار.

والسلام علیکم و رحمه ا.. و برکاته

جلسه پنجم - ۶۹/۳/۲

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۵

- آیا مدل تغییر دارد یا حاکم بر تغییرات است ص ۱
- رابطه مدل با موادی که در آن ریخته میشود چیست ص ۱
- آیا کوچکترین جزء ترکیب هم عوض شود موضوع متحول میگردد ص ۱
- ربط ثابت و متغیر در مدل ص ۲ و ۷
- آیا مدل ربط ثابت و متغیر است ص ۶
- زمان بعد کیفیت است ص ۸
- ثبوت در مدل و اختیار ص ۳۶
- اصالت موجود اصالت مطلوب اصالت جهت ص ۴۰

برادر معلمی: اعوذ... در ادامه بحث، در جلسات واحد چند سؤال مطرح شد که عرض می‌کنم در جلسه قبل بحث در مورد این بود که در مدل باید موضوع وحدت داشته و ثابت باشد و در مورد تغییر و ثبات در مدل و عینیت صحبت فرمودید، اولین سؤال این بود که آیا مدل تغییر دارد یا اینکه حاکم بر تغییرات است و مسیر تغییرات را نشان میدهد، بعد اجمالاً گفته شد غرض ما از تغییر مدل این نیست که چون ادراک بشر رشد کرده و اطلاع جدیدی بهر ترتیب پیدا میشود بعد از زمانی به این نتیجه میرسد که مدلس را تکمیل نماید، سؤال دیگری که مطرح شد این بود که رابطه مدل با موادی که در آن ریخته میشود چیست؟ و گفته میشد که اگر موضوع در مدل بخواهد به نحوه کلی ثابت باشد و بعد بخواهد ارکان و ترکیبات آن موضوع هم ثابت باشند و بعد هر چه که آن را تقسیم می‌کنیم باز باید ترکیبات ثابت باشند بنا بر این به جایی میرسیم که در یک خانه کوچکی در مدل ما که اسمی مخصوص دارد اگر یک چیزی از بینبرود و چیزی جایگزین آن شود فرضاً اخلاق صبر برود و اخلاق رضا سر جایش را بگیرد گفته میشد که این دو محتوی را که در این قالب میریزیم ربطشان با آن خانه چیست؟ پس ربط مدل مواد چیست؟

سؤال دیگر این بوده که اگر در کوچکترین جزء تغییر پیدا شود یا موضوع هم متحول میشود؟ زیرا گفته شد اگر موضوع ثابت باشد باید اجزایش هم ثابت باشند مثلاً در مدل جامعه باید جامعه ثابت باشند آن اجزا تشکیل دهنده جامعه هم باید ثابت باشند فرضاً جامعه اگر دارای تقسیمات اخلاق، احکام، تکنولوژی، فرهنگ سیاست اقتصاد و دولت، جمع و خانواده باشد آیا هر چه آنرا ریز کنیم باید ثابت باشد؟ آیا در یک جزء اگر تغییر ایجاد شود اصل موضوع متحول شده و مدل متحول میشود؟

که از اینجا بحث به این مطلب کشیده میشد که وضع ثابت و متغیر در مدل چگونه است؟

همه چیز در مدل ثابت باشد پس مدل ثبوت است و تغییر ندارد و سؤال میشود آنچیزی که در عینیت تغییر میکند چگونه به آنچیزی که ثابت است متصل میشود و آیا ربط بین ثابت و متغیر است؟ که در جلسات قبلی گفته میشد اگر مدل بخواهد ثابت را به متغیر وصل کند باید در آن امری باشد که تغییر را بتواند تفسیر کند، یعنی در خود مدل هم باید به نحوه ای ثابت و متغیر ترکیب شده باشد تا نتواند ثابت و متغیر را بهم وصل کند، در این مورد صحبت شد که ما نمیتوانیم بگوئیم مدل مطلقاً ثابت است که از ثبوت مطلق حرکت زاده نمیشود و نمیتوان گفت مدل متغیر مطلق است که تغییر مطلق هم انفصال مطلق میآورد و اشکال دارد نمیتوان گفت که تغییر و ثبات در کنار هم انضمام تألیفی دارند که اینهم برای ما آرائی ندارد بلکه آن نسبتی که بین متغیر و ثابت است آنرا چگونه تعیین میکنیم که بتواند عینیت در حال تغییر را بپوشاند و با آن امور ثابتی است که آنرا چگونه تعیین می کنیم که بتاند عینیت در حال تغییر را بپوشاند و با آن امور ثابتی هم که مورد نظرمان است ربط داشته باشد در ادامه صحبت گفته شد آن مدلی را که ما درست میکنیم مدلیک جریان است یعنی جریان ثابتی است یعنی در دل خود تغیر را و در عین حال ثبوت را دارا است، وقتی گفته میشود زمان بعد کیفیت است یعنی هر کیفیتی یک جریان است نه اینکه هر کیفیتی در یک جریان حرکت می کند که شاید مقداری تغایر دو نظر روی همین مطلب بود که آیا شیی امری است کته در مسیری حرکت میکند یا اینکه شیی مسیر حرکت را در داخل خودش داراست یعنی جاده تغییر در درون کیفیت و زمان بعد آن است یا اینکه تغییر عارض بر کیفیت است کیفیت در منازل مختلفی ساکن میشود که از آن منازل تأثیر نمی پذیرد که این مطلب ریشه فلسفه دو نظر است که اگر لازم دانستید بآن اشاره ای بفرمائید والا در خود مطلب که اگر مدل، مدل جریان باشد یعنی در درون خودش ما توانسته باشیم تغییر و ترکیب و ثبوت را قرار دهیم به نحوه ای که در ثابت و متغیر ثبوت مطلق و تغییر مطلق پیدا نشده باشد و انضمامی هم نباشد که قسمتی از جدول متغیر مطلق باشد که باز سؤال شود که ثابت و متغیر چگونه بهم متصل میشود بر طبق صحبت‌های قبل که ما ثبوت مطلق و تغییر مطلق نداریم (در ممکنات) بنابراین اگر گفته میشود مدل ربط بین ثابت و متغیر است در آن ثبوتی وجود دارد در عین حالیکه در آن

تغییر است حالا در این کاری که انجام می‌دهیم باید دید ثابت و متغیر را در کجا باید بگیریم ممکن است گفته شود مدل هم تغییر دارد به این معنا خود آن اصل عوض شود این مطلب موضع بحثی ما نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اعوذ... بحث را با یک مقدمه عرض می‌کنم فرض کنید که یک دانه سینی داریم یک استکان و نعلبکی در آن است که می‌خواهیم از اینطرف سینی به آنطرف ببریم اگر مثل موضوعی را که ما می‌گوئیم اینگونه باشد(و اگر به سادگی و بدون ملاحظه مجموعه نگری بآن نگاه کنید) صحیح نیست در انتقالش از اینطرف سینی به آن طرف سینی بگوئید تغییری در آن حاصل شده است اگر فرض کنید که جامعه در وضعیت اول و دوم و سوم... صدم بگوئیم هیچ تغییری در آن حاصل نمیشود(مانند همین استکان و نعلبکی) پس تصرف در جامعه حاصل نشده است فرضاً هر خصوصیتی که در اول بود الان هم وجود دارد حالا فرض دیگری می‌کنیم که بگوئیم جابجائی این شیئی از این جابه آنجا انجام نمی‌گیرد مگر اینکه تغییر کند چگونه است که می‌گوئید سیگار وقتی که دود میشود و زن مخصوصش فرق پیدا کرده و بالا میرود اگر گفتید که این جابجائی مکانی یا زمانی بدون بدون تغییر نیست من حق سؤال دیگری بنمایم که آیا این شیئی به آینده اش ارتباطی دارد یا منفصل مطلق است اگر منفصل مطلق باشد باید خروج دفعی و ایجاد دفعی بشود و تا آنمرحله هم این فرمایش را ادامه می‌دهد که اصل تغایر نفی میشود در پله اول تغییر نفی میشود(اگر وضعیت های پشت سر هم منفصل باشد) و در آخر منجر به نفی تغایر میشود و اگر این دو کیفیت متصل به اتصال مطلق باشد در آنجا هم تغییری حاصل نشده است دو جای یک چیز را شما دو جا فرض می‌کنید خودش که اتصال مطلق و سکون مطلق است پس ما در دو فرضی که مشاهده می‌کنیم

تغییر باشد با انفصال مطلق که نفی تغییر است ۲- تغییر باشد و با اتصال مطلق که نفی تغییر است یکی که به ظاهر بذهن آمد که تغییر است ولی گفتید حالاتش از هم منفصل است با قید انفصال تغییر را نفی کردید حالا یک سئوالی داریم اگر این شیئی بخواهد تغییر نماید آیا می‌تواند نسبت به آینده اش دارای یک خصوصیات بالفعلی که صحیح باشد بآن گفته شود که این شیئی با آینده اش ربط دارد، نداشته باشد؟ برای اینکه موجب انفصال مطلق نشود، و در عین حال یک کیفیت ارتباطی هم باشد که موجب اتصال مطلق هم

نشود اگر چنین چیزی را قائل باشیم باید گفت این خصوصیات اقتضائی این سینی همه اش در خود این وجود دارد بالفعل، گذشته اش هم وجود دارد، یقوت است که بخواهیم توصیف منفصل بدهیم که آیا استعداد به معنای معد است که باز منفصل شود باز هم تغییر را حل نمی کند، یک بحث هم اینست که بگوئیم یک امتداد و اتصال تغییری است که آنهم حل نمیکند و منجر به اتصال مطلق می شود مگر اینکه قائل باشید که اینمطلب باید تدریجی واقع شود آنوقت درباره واقع شدن تدریجی آن صحیح است گفته شود هم یک امر ثابتی، تعلق به یک جهت است، جاذبه به یک جهتی است، دارا بودن خصلت آینده است که در این وجود دارد، هم گذشته اش در آن وجود داد وهم فعلش.

حالا ما در اینجا یک قدم جلوتر می‌آئیم باز مثال اولی را بصورت دیگر تکرار می کنیم، فرضا برای مثال شما یک جدول بزرگی دارید که میدان بزرگی را نشان میدهد، اوصافی در آن هست قسمت اول صبر و قسمت دوم تسلیم و سوم رضا، این یک تابلو ثابت و هر گاه که یک جدول دیگری هم داشته باشید جداگانه که خصوصیات جامعه را در آن نوشته باشید فرهنگ و سیاست- اقتصاد... مانند همان استکان و نعلبکی بعد ما می گوئیم حرکت در اینها هیچگونه تغییری در آنها نمی آورد هم این و هم آن جدول بزرگ هر دو ثابت است که این احتمال همان احتمالی است که بگوئیم استکان و نعلبکی ربطی به سینی ندارد هر چند که شما نعلبکی را رابط بین تغییرات این استکان با سینی قرار دهید که بگوئید ارتباط زمانی آنرا ما ملاحظه کرده ایم یعنی این استکان را به عنوان وضعیت مکانی در این نعلبکی گذاشته ایم(زمانی) و سیران در این سینی است که می گویم اگر این ۳ چیز بریده از هم باشند هیچ چیزی را حل نمی کند اما اگر بگوئید این ۳ جدول خصوصیتشان در خود جامعه وجود دارد من هستم که مجبورم اینها را یکبار تفکیک و یکبار متصل بنمایم. تفکیک یعنی ۳ جدول درست می کنم اتصال یعنی نحوه تنظیمات اینها را بگونه ای می نویسم که نتواند از همدیگر بریده باشد بلکه همه آنها بصورت یک واحد باشد. سؤال می شود اینکار چه ربطی به عینیت دارد؟ پاسخ میدهم اگر عینیت این خصوصیات را نداشته باشد و شما یک امر انتزاعی را به آن نسبت دهید هیچگاه نمی توانید در آن ایجاد تغییر کنید مثلا اگر من خیال کنم این میکروفون چای است و آنرا برداشته و بنوشم

چای در دهان من ریخته نمیشود اگر انتزاعی بنمائیم که ربطی به حقیقت خود آن کیفیت نداشته باشد و بخواهم آنرا پیاده کنم هیچگاه قابل پیاده شدن نیست اگر این کیفیت نداشته باشد و بخواهیم آنرا پیاده کنم هیچگاه قابل پیاده شدن نیست اگر این کیفیت دارای خصوصیتی از قبیل زمان و مکان و جهت و ... نباشد، مثلاً اگر عالم تغییر پذیر نباشد شما هر کاری انجام دهید ولو اینکه خیال کنید که این متغیر است هیچ تغییری نمی توانید ایجاد بنمائید. هر گاه تغییر پذیر باشد و جهت پذیر نباشد (که همه اینها محال است) باز هم همینطور است خلاصه اینکه باید آنچه را نسبت به عینیت میدهید در حقیقت عینیه اش آن خصلت را دارا باشد حداقل به عنوان مقومهای تغییر خاص، ممکن است هزاران پارامترهای دیگری هم باشد که آنها را شما لحاظ نکرده اید ولی در آن خصوصیتی را که می خواهید ظاهر شود باید حتماً این خصوصیات را داشته باشد، باید آن میدان حرکت در او باشد، و هم آن خصوصیت تبدیلی و هم خصوصیت وضعیتی را درون خودش داشته باشد اگر این ۳ تا را داشته باشد آنوقت صحیح است بگویم که عینیت دارای ثبات و تغییر و نسبت بین آنها است و پشت سر آنها صحیح است بگویم که مدل من همان تغییر را ملاحظه کرده و در درون خودش دارد، همان ثبات را درون خودش دارد، همان نسبت بین آن ثابت و متغیر را درون خودش دارد و خلاصه صحیح است بگوئیم هیچ جای مدل ثابت محض نیست بدلیل اثبات و اتصال آن به متغیر و هیچ جای مدل هم متغیر محض نیست بدلیل ارتباطش به ثابت، هیچ جای مدل منقطع از یکدیگر نیست بدلیل اینکه آن اتصال حفظ شده است، یعنی یا اینکه کسی نمی تواند آنرا بخواند یعنی فقط سیاهی و سفیدی را می بیند که این مدل نیست یک تصویر است، یعنی نتواند مدل را بخواند بنظرش کاغذ بازی بیاید، دیگری نگاه کند خیال کند کاغذی است برای پیچیدن چای در آن و اما آنکس که می تواند مدل را بخواد دیگر اوصاف را از هم منفصل نمی بیند، بلکه آنها را بصورت یک وحدت دیده که در آن هم تغییر و هم ثبات و هم ربط آندو وجود دارد، تغییرش بریده از ثبات و ثباتش بریده از تغییر نیست و در نهایت می شود گفت خصلت عینیت در نقس این مدل رعایت شده است نو بالعکس آنها هم می شود گفت که بگوئیم می شود

عینیت بصورت این مدل در آورد می شود گفت که ین مدل ابزاری تصرف در عینیت است تا عینیت نسبتی با این مدل نداشته باشد ابزار تصرف بودنش محال است.

برادر حسینیان: سئوالی که در جلسه مطرح شده بود این بود که بنابر تعریفی که از مدل داده شده مدل ربط بین ثابت و متغیر است نه اینکه هم ثابت را می پوشاند و هم تغییر را ربط آن خصوصیتی ثابتی که در مدل، همان اوصافی است که از وحی بدست ما میرسد با جریان عینیت ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا این روش مدل سازی سات یا خود مدل؟

برادر حسینیان: بنابر تعریف این خود مدل است، مدل ما همان ابزار تصرف است که حاصل آن همان برنامه است یک سر آن باید در شرائط باشد و بتواند تغییر را توصیف کند و در عین حال تغییر را بگونه ای توصیف کند که در آن توصیف جهت اصل باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فرضاً یک تغییر به تصرف شما از سال ۷۰ و ۷۱ واقع شد آن شبی خارجی شما با سال ۷۱ هیچگونه ارتباطی نداشت و منفصل حقیقی است

(ج: نه منفصل حقیقی و نه متصل حقیقی است بلکه ارتباط بین دو کیفیت است) پس با توجه به اینمطلب اگر ده برنامه هم در این ده سال و پشت سر هم ذکر شود و گفته شود این برنامه مصداقش آن عینیت و برنامه دیگر مصداقش عینیت بعدی است اینرا به عینیت نسبت میدهید که هیچگونه بریدگی بین مراحلش وجود نداشته است یعنی به عبارت دیگر این وضعیت تا آن مرتبه آخر تعلق داشته باشد.

برادر حسینیان: این مطلب به این معنا نیست که وضعیت موجود در درون خودش وضعیت آتی را هم دارد بلکه باید گفت خصوصیتی را داراست که از روی آن خصوصیت متوجه می شویم که در سال آتی باید اینگونه بشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سئوال من دقیقاً همین است اینکه می گوئید رابطه این وضعیت با وضعیت آینده اش انفصال مطلق نیست، اتصال مطلق هم نیست آیا معنای ثبات و تغییر را در خود این وضعیت آورده اید یا نه؟

برادر حسینیان: ثبات مطلق را و تغییر مطلق را نفی کردیم و نسبت بین ثبات و تغییر ما برای اصل است. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بنابراین آن چیزی که هست وحدت ترکیبی ثبات و تغییر است. نه وحدت انضمامی. یعنی ثبات و تغییر در اینجا تقوم به یکدیگر دارند نه ثباتش مطلق است و نه تغییرش، یک مفهومی دیگر داراست، هم فعل و هم آینده را می پوشاند منتهی بدو گونه نه به یک گونه که هر دو تا الان محقق باشند.

برادر حسینیان: دیگر نمی توانید بگوئید یکی محقق است و دیگری محقق نیست ... مثلاً این خودکار وقتی گفته می شود زمان بعدش است بنابر گفته شما باید مراحل آتی اش در آن الان باشد. مثلاً سیر را رسم می کنیم می گوئیم همه مراتب آن کیفیت گذشته و آینده اش درون آن وجود دارد بعد تمام آن مراحل کل شیی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بذهن ما اینگونه می آید که نسبت به آن چیزهایی که الان وجود دارد فعلیت تحقق است و در فعلیت تحقق مراتب آینده اش به نحو فعلیت تعلقی وجود دارد. همه چیزها درون آن کیفیت است منتهی به نحو تعلقی. یعنی اولین چیزی که خلق می شود تا آرخش را داراست و این دارا بودن فعلیت دارد منتهی فعلیت تعلقی، اگر بگوئیم این کیفیت خودش جزء ده تا وحدت ترکیبی می شود و در هر وحدت ترکیبی خصلت منتهی خاصی از آن ملاحظه می شود به این معناست که قابلیت جزئیت در وحدت ترکیبی دوم به نحو تقوم در آن هست یعنی در شکل دوم که وارد شد مجموعه دوم متقوم به این و سایر اجزاء و اینهم متقوم به سایر اجزاء و خود این کیفیت است یعنی مجموع آیندو، در اینجا فقط دائماً اضافه می شود، یعنی عالم مرتباً زیاده تر می شود و صحیح هم است. نکته مهم اینست که وقتی چیزی را کنار این کیفیت بگذارند این کیفیت وحدت ترکیبی جدیدی پیدا می کند آن چیز قبلی هم وحدت ترکیبی بود، (س: بهر حال در اینجا وجه تغایری حفظ می شود) به عبارت دیگر اگر تغایر را به تغایر اصالت شیی تبدیل کنید و بگوئید برای این شیی ذاتی است که له ثبت امور و سلب منه امور یک امور را صحیح است نسبت تام مطلق بآن داد و یک امور را هم بطور مطلق از آن قطع نمود محل است که بتوانید برای آن تغییر قائل باشید،

اگر قائل به اصالت ذات و اصالت شیی باشیم می خواستیم بگوئیم که این کیفیت تغییر نمی کند، می خواستیم بگوئیم خداوند فقط این ذات را وجود می دهد دیگر خودش را طی می کند.

برادر حسینیان: اینگونه نیست که ما همه وجود تغایرها و وضعیت های مختلف را کنار گذاشته...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنی تغایر و اختلاف هرگاه مطلق شود قدرت تحلیل از شما گرفته می شود.

برادر حسینیان: بنظر من این تغییر برای تغییر غلط است که بگوئیم همه کیفیات آینده درون خود کیفیت است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنای اشتراک و اختلاف را که می گوئید چگونه است آیا اختلاف آنها به حدی است که از آنها اشتراک را قطع می کنید.

برادر حسینیان: همه صحبت اینست که رابطه بین وجه اشتراک و وجه اختلاف چیست؟ اگر ما تغییر را در ربط بین وجود اشتراک و اختلاف مطرح کنیم بنظر من میرسد که در اینجا ما وجه اشتراک و وجه اختلاف را با هم تألیف کردیم (ج: این کیفیت فعلیت تعلقی به جمیع مراتب دارد) آیا برای این کیفیت مراتبش در عالم مثال مثلاً ترسیم شده است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همانطور که ما نسبت به عینیت برنامه داریم کائنات نیز خالق دارد که نسبت به عالم برنامه دارد و آن برنامه هم در دل خود این کیفیت است نمی توان گفت که برنامه عالم در یک اطاق گذاشته شده و عالم درون آن برنامه بزور ریخته می شود و طبعاً آن عالم درون آن برنامه بزور نمی رود می خواهد با فشار آنرا داخل کرد اما وقتی گفته می شود هر چه خلق کرده متناسب با آن کتاب که برنامه هست به این معناست که همه آن خصوصیتی که در آن کتب است به نحو حرکتی اش در نفس این شیی ایجاد شده است یعنی این کیفیت چیزی جز تعلق به همه مراتب نیست (س: آیا این مراتب در درون آن کیفیت است اگر چنین است که دیگر نمی وان گفت آن کیفیت تغییر نموده است؟)

ما در ترکیب بین فعلیت تعلقی و تحقیقی هم همین را می گوئیم که می گوئیم این کیفیت یک جزء از صد مرکب آینده اش می تواند بشود، در اینجا خود یک وحدت ترکیبی است اگر آنرا با چیز دیگر اضافه کنند یک وحدت ترکیبی می شود این که در اینجا قرار گرفته است در مجموعه دوم این کیفیت هست و یک چیز دیگر هم کنارش قرار میگیرد این کیفیت قبل از اینکه کیفیت دوم در کنارش قرار بگیرد یعنی این قوطی کبریت قبل از اینکه قوطی سیگار کنار هم قرار بگیرد یعنی این قوطی کبریت قبل از اینکه قوطی سیگار کنار هم قرار بگیرد تعلق به مجموعه ای که قوطی سیگار هم باشد دارد ولی نمی تواند محقق شود تقوم به مجموعه ای که قوطی سیگار هم در آن هست دراد یعنی الان قوام خود این کیفیت، هستی این حتما در آینده آن عدد ترکیبی را جلو میبرد و بزرگ می شود فقط این کیفیت منتظر است که اضافه شود که بلافاصله داخل آن می رود، حالا اگر بگوئیم نداریم بمنای انفصال مطلق بعد که آنرا کنار این قوطی کبریت بیاوریم نباید ترکیب شود آن یک چیز است جداگانه و خودش را می خواهد و نه می تواند فاعلیت روی آن داشته و نه فاعلیت آنرا بپذیرد چون این کیفیت خودش است هرگاه این کیفیت به وضعیت دوم تعلق نداشته باشد یعنی به مجموعه ای که قوطی سیگار هم در آن هست وقتی ذاتیش اینستکه تعلق نداشته باشد بعد چگونه میتواند تعلق پیدا کند. یعنی صرف اینکه این کیفیت را کنار دست آن کیفیت قرار میدهند تعلقی که قبلاً به این مجموعه داشت می تواند تحقق پیدا کند. (س: یعنی این کیفیت هم تعلقی به مرتبه بعدیش دارد و هم تعلقی به غایت) تعلق به تمام مراتب را این کیفیت داراست که همین معنای تعلق به جهت غائی است این کیفیت چون تعلق به همه را داراست می تواند جزء کل اینها واقع شود بنابراین فشار برای رفتن دارد نهایت اینکه این رفتن جز به اضافه تحقق پیدا نمی کند و یک چیزی کنار آن قرار بگیرد. خود این کیفیت تعلق به جمیع مراتب آن کیفیت دیگر هم که خلق شده است خلق یک تعلق به جمیع مراتب است، که یک مرتبه آن تحقق است و مراتب آینده اش تعلقی است که ایندو دوباره آماده هستند منظم و کیفیت دیگر شوند، اگر برای فعلیت تعلقی فرض نکنید و این کیفیت تعلق به انضمام نداشته باشد تا آخر هیچگاه انضمام واقع نمی شود شما باید بگوئید این کیفیت به مرحله بعدی که رسید کل متقوم به اجزاء و اجزاء متقوم به

کل است آیا می شود گفت در مرحله بعد کل متقوم به جزئی است که آن جزء نمی خواست در آن کل باشد، بعد هم می خواهید بگوئید این کیفیت هم متقوم به کلی است که آن جزء را نمی پذیرفت آن چجزاء تلقی نداشت که وارد آن کل بعدی بشود اما اگر گفتید جمیع مراتب را به نحو تعلقی داراست و تحقق آن تدریجی با افاضه واقع می شود آنوقت صحیح است بگوئید کیفیت در حرکت و هستی و تعلقاتش قیوم دارد که در حول و قوه اش دارد آنرا حرکت می دهد "بحول ال.. اقنوم و اقعد"

برادر حسینیان: آیا صحبت شما به این معناستکه وضعیت یک حرکت کرده و با کیفیت دو تریب شده و وضعیت دومی شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وضعیت یک جزئیت است برای وضعیت ۲ و ۲ جزئیت است برای ۳ و ... به نحو تعلقی، چرا می گویم تعلقی در حالیکه می گویم همه را داریم برای اینکه تمام مجموعه که این کیفیت تنها نیست هرگاه افاضه شد و کیفیت دیگری را کنار این قرار گرفت یغوراً مثل شکر و آب با هم ترکیب می شوند بنظر ما می آید که ترکیب منهای تعلق مکانی که محال است چون ترکیبی واقع نمی شود اگر وحدت ترکیبی هم بدون تعلق زمانی باشد آنهم معنا ندارد، چه چیز واقع شود، شما اگر می گوئید کیفیت اولی یک شیئی بسیط است عیبی ندارد ولی اگر بگوئید یک چیز متعلق بهم و با هم وحدت ترکیبی دارد می گویم باید به جمیع مراتب کیفیت تعلق داشته باشد. والا چگونه می توان حکم به آن ترکیب کرد.

برادر حسینیان: آنچیزی که تغییر می کند کیفیتی است که با وضعیت خودش وحدت ترکیب دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی وحدت ترکیب قبل که در وحدت ترکیبی جدید قرار گرفت اعدام نمی شود اینگونه نیست که خصوصیات قبل از بین برود که در اینصورت اصالت شیئی اس یعنی همه خصوصیات قبل الان بالفعل در مجموعه ترکیب قرار می گیرد که در ترکیب بان تعلق داشت چون در مجموعه ترکیب جدید قرار میگیرد حتما در حالت دوم متقوم به سایر اجزاء و سایر اجزاء متقوم به آن است، انحلال است اما انحلال در وحدت ترکیبی، انحلال غیر اعدام است لذا در تغییر ما تدریج و اجزاء مقومات می گیریم و انحلال، نه اینکه بگوئیم قبلاً چیزی داشت که الان ندارد، خیر همه آنچیزی را که قبلاً داشت الان

ندارد، خیر همه آنچیزی را که قبل داشت الان دارد و همه آنچیزهائی را که آینده هم هست الان دارد، منتهی کیفیات قبل به نحو انحلال در وحدت ترکیبی فعلی محقق است و کیفیات آینده هم به نحو تعلق در کیفیت فعلی وجود دارد.

برادر حسینیان: پس صحبت به این مطلب بر میگردد که رابطه آن فعلیت تعلقی با آن خصوصیت وحدت ترکیبی که در وضعیت اول وجود دارد که میفرمائید این کیفیت هم ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این کیفیت هم یک ترکیب فعلی از تمام گذشته تا الان دارد حامل همه گذشته است و آینده هم به تمامه به نحو جزئیت در آن است شما چیز دیگری را با آن منضم می کنی و آن ظهور پیدا می کند، می تواند ظهور پیدا کند ظرف ظهور است که تدریجی است نه ظرف فعلیت، در فعلیت تمام خصلتهای گذشته به نحو جزئیت وجود دارد که این جزئیت هم جزئیت به نحو وحدت ترکیبی است نه جزء منفصل حقیقی، عطش رفتن به طرف بالا در شما وجود دارد و همه، این عطش اگر نباشد اصلا حرکت محال است، کار می کند برای وحی، معنایش اینستکه تعلقی دارد(س: ربط تعلق با آن جزء ترکیبی اول چیست؟) آن ربط جزء ترکیبی است، تعلقی که یک مقدارش ظرف تحققش رسیده و یکمقدارش هم می گوئید تعلق دارد و فعلی هم هست و جاذبه هم دارد و همه خصوصیات جزئیت نسبت به همه مراتب ترکیب را الان فعلا دارد، همه خصوصیات جزئیت در ترکیبات مختلف راتا الی آخر همه را الان دارد ولی نمی تواند الان فعلیت تحقق داشته باشد مگر اینکه قسمت دوم را در کنارش بگذارند که فورا ترکیب شده و ظهور پیدا می کند(س: بنابراین آن قسمت که تعلقی است برنامه برای تحقق بعدی است) فشار آن وجود دارد به معنای فاعلیت، آن چیزی که میدان فاعلیت شما است، نفس آنچیز که مسخر شما می شود در آن وجود دارد در آن شیی که تکلیف هم ندارد و در شما که فاعلیتتان نحوه فاعلیتی است که نیابت از مولا است و می توانید تصرف کنید و جایگاهتان را می توانید عوض کنید بحث دیگری است که در بحث اختیار یابد مطرح شود و خارج از موضوع فعلی است موضوع فعلی، در مورد اشیائی است که دارای اختیار نیستند و میدان تصرف و فعلیت و انجام کار شما است. اینکه می گوئیم تعلق به کلیه مراتب دارد مثلا در شکر تعلق به شربت

آبلیمو و بعد جزئیت به بدن مبارک حضرتعالی و جزئیت نسبت به تسبیح و تحمید... و همه شکر چیزی جز گذشته اش به انحلال وحدت ترکیبی نیست و در آینده اش هم چیزی جز به انحلال وحدت ترکیبی جدید نیست شما روی یک وحدت ترکیبی دست می گذارید و بقیه را از او می برید و جدا می سازید اگر، برگردیم و مثال اول را دوباره بنویسیم می گوئیم فرضاً این فرض (تعلق) را کناری بگذریم فرض ربط داشتن با آینده را هم کنار بگذاریم حالا سؤال می کنیم که شما حرکت را با انفصال مطلق چگونه می توانید تفسیر کنید اگر این کیفیت به آینده اش تعلق نداشته باشد صد سال دیگر هم تعلق ندارد مثلاً این کیفیت را خلق کرده اند که تعلق به مرتبه خودش الان ندارد حالا که می خواهد از این کیفیتی به کیفیت دیگر برود اینکه تعلق نداشتن جزء ذاتش است چگونه می تواند در مرتبه بعد پایبند شده و ترکیب شود.

برادر حسینیان: درست است که این کیفیت تعلق به آینده دراد اما یک چیزی هم از خودش دراد. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه می گوئید تعلق به آینده دارد به این معناست که تعلق به جمیع مراتب آینده اش دارد، شما ترکیب را کنار بگذارید و در همان فرض انفصال صحبت کنید چون ملازمه فرض حضرتعالی به انفصال می انجامید.

برادر حسینیان: تعلق به آینده حتماً درون کیفیت است اما نه به این معنا که کیفیات آتی محقق اند بلکه آینده و مسیر رشد و حرکت این کیفیت در آینده مشخص است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه می گوئید بعضی از مراتب ترکیبی آینده را داراست و می تواند در وحدت ترکیبی الف - ب - ج - د - ... واقع بشود آن وضع را فعلاً داراست.

برادر حسینیان: یک تعلق به غایت دارد به نحو اجمال به سمت قرب حق تعالی و پرستش او پیش می رود اما در هر مرحله یک کیفیت خاص متناسب با شرائط خاص پیدا می کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: صحبت ما در همین جاست اگر آن غایت را آنقدر اجمالی بیان کردید که نتواند به ما الاختلاف ربط داشته باشد یک ماه اشتراک جداگانه و ماه الاختلاف هم جداگانه درست نشود و بعد اینها را با هم منضم مینمائیم که می شود همان استکان و نعلبکی که در سینی حرکت کند (مثال

قبل) ولی اگر گفتید که این کیفیت می خواهد فاعلیت داشته باشد، ...یعنی در هر کلی که قرار میگیرد صحیح باشند که بگویم کل مقوم به اجزایش است و اینهم جزء آن اجزاء است فاعلیت نسبت به کل دارد، فاعلیتی را که نداشته باشد تا آخر هم نخواهد داشت اگر بگوئید این کیفیت فاعلیت نسبت به ترکیب دوم را ندارد هیچوقت پیدا هم نخواهد کرد ولی اگر بگوئید فاعلیت نسبت به همه مراتب را داراست معنایش اینستکه همه خصوصیات درون آن باشد در وضعیت دوم که می گوئید این کیفیت جزء مرکب جدید قرار گرفته آیا صحیح است بگوئیم در آن مرکب فاعلی است یا نه؟

اگر فاعلی نبوده است چگونه می توان گفت که برای آن مرکب فاعل قرار گرفته است یا چیز دیگر فاعل است، استعداد پذیرش ترکیب را هم ممتنع است که داشته باشد استعداد پذیرش چه معنائی دارد، آیا پذیرش یکطرفه است یا دو طرفه، آیا ترکب پیدا می کند یا نه؟

اگر بگوئید ترکب پیدا می کند معنایش اینستکه فاعلیت را به خود اینهم می خواهید نسبت دهید و اما سراغ پذیرش بیائیم اگر الان حالتی باشد که این کفیتی فاعل حقیقی باشد و یک اسم خاص و عنوان خاصی را هم بالای سرش گذاشته اید در مرتبه دوم باید بگوید من فاعل حقیقی هستم چگونه می تواند پذیرش داشته باشد، خود نفس اینکه می گوئید می پذیرد و اثر می گذارد و مرکب باشد، اما یکوقت می گوئید فاعلی است که مرکب نیست و تصرف می کند و الی آخر که آن یک بحث دیگری است اما یکوقت می گوئید این کیفیت جزء المركبه وحدت ترکیبی دوم است، می گویم اگر ایشان هیچگونه تعلقی به جزء وحدت ترکیبی دوم شدن نداشته باشد مرحله بعدی برایش فرض ندارد، شما بیائید و صد تا وصف برای این کیفیت قرار دهید بعد بگوئید این صد و صف در مجموعه دوم آمد و یک وصف دیگر به این مجموعه اضافه شده که می تواند مرکب بشود می گویم آن وصفی که اضافه شده که ربطی به آن صد وصف قبل نداشته است آن صد وصف که وحدت داشتند مع قید الوحده بودند، در اینجا می گوئید "مع قید الشرکه" می گویم آنها که عاری از قید هر گونه شرکتی بودند چیزی را که نداشتند مگر اینکه بگوئید این صد وصف وجودشان ممتنع است مگر اینکه تعلق به مراتب آینده داشته باشند تا آنوقت بگویم هر وقت کیفیت جدیدی را کنارش آوردید فوراً

ترکیب خواهد شد آنوقت صحیح است گفته شود که این کیفیتی در وحدت ترکیبی دوم خصلتی را که دارد فعلیت تحقیق قبلش به فعلیت تحقیق فعلی انتقال پیدا کرده است چون تقومش به امر جدیدی شد و تدریج معنا پیدا مینماید، تدریج را گاهی بصورت انتزاعی بکار می برید که می گوئید یک ممتد است که تدریجی است یعنی خود نفس تدریجی است یعنی خود نفس تدریج ثابت است اما یکوقت می گوئید تدریج بدن معناست که این کیفیت اول دارد به نحو فاعلیت هم داراست اما آن فاعلیت نمی تواند محقق بشود مگر اینکه کنارش چیز دیگری بگذاریم که فاعلیتش محقق شود آنوقت خالقیت هم صفت حضرت حق است، مستمراً خلق کرده و مستمراً عطا می نماید و مستمراً رشد می کند اینگونه نیست که یکبار رشد کرده باشد و او را رها کنند. حالا قبل از ورود به مدل سراغ عینیت میائیم می گوئیم عینیت چیزی است که تمام مراتب آینده اش باید به نحو تعلقی درونش وجود داشته باشد نمی توانیم بگوئیم نباشد، اگر نباشد معنایش اینست که بعد هم در او پیدا نشود مانند استکان و نعلبکی که در سینی تغییر میدهیم و هیچ هم ندارد اگر بگوئید خصوصیات آینده را الان به نحو فعلی در آن هست و بعد هم می گوئید معنایش این نیست که مثل یک امر بسیط است، نه به معنای انفصال و نه اتصال مطلق است که ما انتزاعاً آنرا ۲ و ۳ و ۴ مینائیم ، مقام شما مقام نیابت است میخواهید تصرف کنید یعنی میخواهید کنار آن کیفیت یک چیزی بگذارید تا فعلیت جدیدش واقع شود شما باید ایرا بپذیرید که هم تغییری هم ترکیب و هم جهت هر سه در این وجود دارد مراتب جهت و مراتب سیر حتماً در آن هست همانگونه که فرمول تغییر و کندی و تندی، بعضی زود تر عرض شود و بعضی دیر تر همه باید در آن باشد بعد هم مراتب ترکیبی را داراست حالا اگر همه اینها در آ بود چیزی هم که شما استنباط کردید اگر متناسب و متناظر با این باشد تصرف در خارج محقق نمیشود، من میخواهیم تصرف کنم و این میگروفون را به جای چای بنوشم عینیت پاسخ میدهد که نمی شود و وقتی در آ وجود دارد آنوقت است که شما میتوانید بگوئید در مدلمان هم وجود دارد، در برنامه مان هم وجود دارد ، پس بنابر این برنامه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ (در چهار سال) بوسیله مدل متناسب با تغییر وضعیت درست میشود و اگر بین این برنامه ها انفصال مطلق باشد، محال است، پس برنامه ها در مدل منحل میشوند . برای خود برنامه ها هم یک

ظرف بزرگتری است بیام مدل حال اگر در خارج هم عین همین را نداشته باشید که بتوانید بگوئید برنامه ها مصادقی از آن است و درون آن منحل است، سیری درست نمیشود و لذا است که باید در خارج هم خصوصياتی مطرح باشد، یعنی اگر شما برای چند سال چند برنامه دارید، این برنامه ها در مدلتان منحل است یعنی صحیح است که بگوئید خصلتهایی از مدل در درون برنامه وجود دارد.

برادر حسینیان: دسته بندی ما توسط مدل صورت گرفته و ابراز تصرفمان همان مدل است.

حجت الا تسلام والمسلمین حسینی : پس اگر مدل را بصورت یک تابلو بزرگی بکشیم برنامه ها در آن جای میگیرند. ولی اگر برنامه و مدلتان کاری به عینیت نداشته باشد (بگونه ای که عینیت فرضاً آینده را نداشته باشد و از آن بریده باشد) طبیعی است که در عینیت جواب نمیدهد. چه در عینیت قائل به اتصال حقیقی شوید و یا انفصال حقیقی در هیچیک از این دو حالت برنامه شما ربطی به عینیت ندارد. لذا کلی بحث اسنت که آنچه که در مدل و برنامه وجود دارد، همانها باید در عینیت هم وجود داشته باشد. یعنی تغییر و ثبات که در مدل مطرح میشود، باید در خارج هم یک اصول و یک خصوصیات متقوم به هم وجود داشته باشد والا شما نمی توانید برنامه ریزی کنید و بنابر این در وضعیت فعلی همه آینده (به نحوه جزئیت در وحدت ترکیبی) هست. اگر چنین چیزی در عینیت تمام شد حال آیا مدل بدون اینکه در آن همین مطلب تبلور یابد میتواند کار کند؟ اگر مدل یک چیز بریده شده مطلق از عینیت فرض شود، صرفاً یک امر ذهنی است که کاری به عینیت ندارد ولی اگر مدل و "مدل تغییر" و "مدل عینیت" باشد، باید در نفس مدل تغییر ملاحظه شود همانگونه که ثبات باید ملاحظه گردد. یعنی در درون مدل باید خصوصیات مقوم خارج داشته باشد. اگر مقوم خارج تغییر است باید در مدل نیز مطرح باشد. اگر مقوم خارج نسبت بین ثبات و تغییر و امور زمانی است، در مدل نیز باید منعکس باشد. پس در خود مدل باید هم مکان هم زمان و هم جهت وجود داشته باشد و بعبارتی خصلت ترکیب، تبدیل و تدریج و جهت هر سه باید در مدل حضور داشته باشد.

بنابر این، آنچه را که بر اساس اصالات تعلق مطرح کردیم عین همین در پله قبل از آن بر اساس اصالت ربط هم قابل طرح میباشد چرا که معنای مطلب تکیه عدم اتصال و انفصال مطلق است. در هر حال بذهن ما

می‌آید که فلسفه اصول روش تنظیم دارای سه اصل اساسی است و این سه، سه اصل نظام و همه نظام عالم نیز می‌باشد: اولین اصل، اصالت ربط است که معنایش اینست که نمیتوان ربط فرض نکرد و سپس مدعی تغایر و تغییر و... شد. اصل دوم، تعلق است یعنی هویت حقیقیه ربط ایجاد تعلق (از ناحیه حضرت حق تعالی) می‌باشد لذا اینکه می‌گویند "ربط اندر ربط اندر ربط" درست نیست بلکه "پرستش در پرستش در پرستش" است و شائن مخلوق اینست که پرستش گر باشد. اصل سوم اینست که پرستش بدون محور محال است و محور ولایت است. یعنی اصل سوم اصالت الولایه می‌باشد، و این سه اصل هم با هم حضور دارند و نه اینکه یکی برود و دیگری بیاید و تکیه ما هم در مسئله ربط به اتصال و انصاف مطلق است، در مسئله پرستش تعلق است و در مسئله محور، ولایت می‌باشد. بنابر این اگر همان بحث اصالت ربط را ادامه دهید وقتی به موضوع شناخت و علم و اختیار برسید و بخواهید مطلب را تمام کنید به تعلق (پرستش میرسد و سپس به ضرورت وجود محور میرسید و این محور گاهی محور در برنامه است که نامش را استراتژی می‌گذارید گاهی محور در تحقق است و طبیعتاً متصدی جهت گیری ولی فقیه می‌گردد و مراتب والای ولایت، ولایت معصومین می‌باشد که ما از درک آن هم عاجزیم کما اینکه در شناخت شناسی هم چنین است. یعنی وقتی در زیارت عاشورا می‌فرمایند "مصیبه ما اعظمها و اعظم رضیتها فی الا سلام و فی جمیع السموات و الارض" ما به اندازه وسع فهمان میتوانیم از آن ادراک داشته باشیم. مثلاً معنای سماوات چگونه که هست توانایی درکش را نداریم و اصولاً سطح درک ما نسبت به ماهیت حقیقی آن کودکانه است. در هر حال ولایت از جایگاه والایی برخوردار است و این هم خود یک حقیقت است و نه اینکه ما برای آن چنین جایگاهی را قائل شویم، واقعیت عالم اینست که شما بدون محور نمیتوانید برای زندگی شخص خودتان هم کار کنیم و اگر این محور یک ولی و سرپرستی نداشته باشد امکان تحقق خارجی ندارد، موضع رهبر اجتماعی، موضعی است که سنداً، مسند استراتژیک است و سازماندهی تشکیلات اجتماعی را عهده دار می‌باشد، کما اینکه در کل نظام تکوین موضع نبی اکرم (ص) چنین است.

برادر معلمی: مشکلی که آقای حسینیان دارند به این بر میگردد که چگونه تعدد زمانی داخل درشی می شود و حل آن دقت در این مر است که اگر ما زمان را یک امتداد، مثل یک خط بدانیم آیا این امتداد از نقاط پشت سر هم (بدون بعد) درست شده که هیچ طولی ندارند (فرضاً یک میلیون نقطه با عرض صفر است که یک متر را تحویل میدهد)؟ اگر چنین باشد، منتهی به انفصال مطلق می شود، چرا که از اعدام خلقهایی که بهم ربطی ندارد، زمان دست نمیشود پس هر یک از این نقاط از لحاظ زمانی بعد دارند و پذیرش این امر، لحاظ یک تقدم و تاءخر در هر بعد میباشد که عجین باشی است، یعنی وجود شی بدون آ > بعد محال است، پس تصور تقدم و تاءخر برای هر بعد بدان معنی است که اول و آخر آ > مبین دو زمان است و توجه به بعد یعنی توجه به حضور این تقدم و تاءخر باهم.

برادر حسینیان: آیا منظور اینست که یک چیز با چیز دیگر با چیزهای دیگری ترکیب میشود؟

برادر معلمی: موضوع نباید عوض شود، وقتی از یک شی با طول زمانی فرضاً ده صحبت میکنیم با شی دیگری که طول زمانی آن ۲۰ است فرق میکند، کیفی که عمرش یک لحظه است با کیفیتی که عمرش یکسال است فرق دارد و اینها دو کیفیت اند، در یکسالگی، از اول یکسالگی با آخر یکسالگی نهفته است و در عمر انسان، کل زمان عمش و مراتب آن نهفته است.

پس به محض اینکه کیفیتی خاص را مد نظر قرار دهیم که بخواهد در یک زمان خاص وجود داشته باشد، چنانچه از نقاط بی بعد زمانی تشکیل شده باشد، در همان زمان خاص مبین بعد زمانی خاصی است چه این بعد طولش یک باشد یا ۱۰ یا ۱۰۰ در هر حال هر کدام که باشد حاوی از اول تا اخران بعنوان یک طول ممتد می باشد و محال هست که صفر باشد.

برادر حسینیان: این مطلب قبول ولی نسبتی که شی با آینده دارد، به نحو تعلقی است و نه تحقیقی یعنی اینطور نیست که آینده آن الان و با لفع در آن وجود داشته باشد بلکه تعلق باینده دارد.

حجت الاسلام ولامسلمین حسینی: وقتی از زمان کیفیت خاصی از شما سؤال میشود، شما یک دایره بزرگتری که اعم از آ > شی است را مطرح میکنید و میگوئید در آن چیزهای دیگری هم هست و لذا ست که

میگوئید همه آنها (کیفیات آینده) در این کیفیت خاص نیستند طبیعی است که نباید هم باشد، مثلاً خلقت حضرت نوح در زمان حضور امام زمان (عج) الان محقق نشده است ولی قطعاً تعلق بآن وجود دارد.

برادر حسینیان: اگر آن در آینده باشد این در حال و آن دیگری هم در گذشته سر جای خودش بوده باشد، در اینصورت همه چیز سر جای خودش ایستاده و چیز دیگری نیست که تغییر کند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اگر شما ربط آنها را متصل حقیقی و منفصل حقیقی بیان نکند مجبورید چنین بگوئید، یعنی اگر گفتید که این کیفیت خاص ارتباطش با آینده‌بریده نیست بدان معناست که آن را دارد، منتهی نحوه داشتن آن، نحوه داشتنی است که باید تدریجی خروجی پیدا کند، یعنی همینکه میگوئید زمان دارد آنرا منسوب به این میکنید که یک چیز اضافه ای هم دارد که باید کنار این خلق شود تا فاعلیت تعلق او محقق گردد. این تعلق هم یک چیزی که فاعلیت ندارد نیست بلکه با تمام مراتب اش فاعلیت تعلق او محقق گردد. این تعلق هم یک چیزی که فاعلیت ندارد نیست بلکه با تمام مراتب اش فاعلیت داشته و وجود دارد منتهی ظهور نمیتواند داشته باشد الا بتدریج و این با آنکه بگوئیم "چیز کمی از تعلق" دارد فرق میکند چرا که همه مراتب تعلقش در آن فعلیت دارد ولی نیاز به این دارد که به حول و قوه الهی چیز دیگری در کنار این ایجاد شود تا ترکیب محقق شود.

برادر حسینیان: به نظر می‌آید زمان فاصل بین تعلق و تحقق است و الن میتوانیم بگوئیم "آینده در آینده وجود دارد" و یا "الان در الان وجود دارد" و گذشته هم در سر جای خود قرار دارد".

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: تعلق به آینده در همه مراتب آن در حال وجود دارد، یعنی اولین چیزی را که خلق میکنند "برای" تا آخر کار که نسبت بآن خلق شده یعنی برای بالتفصیل و نه برای بالاجمال در آن وجود دارد، حد اقل اینست که این برای در کتاب که حتماً وجود دارد که این چه مراتبی را طی میکند و در خود این نیز وجود دارد والا قابلیت اینکه در آن مراتب محقق شود را نداشت.

برادر حسینیان: تفاوت قابلیت و تحقق چیست؟

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: قابلیت در اینجا بمعنی پذیرش صرف یا استعداد صرف نیست چرا که در اینصورت حرکت را بدنبال نخواهد داشت قابلیت در اینجا مبین وجود فشار و پتانسیلی است که از آن به فعلیت تعلقی تعبیر میکنیم. مثلاً اگر شما روضه میخوانید دلیل بر وجود فشاری در شماست و آن فشار تمایل به مولاست. والا اگر این تمایل نبود، روضه هم نمی خواندید.

برادر حسینیان: پس تعلق به مراتب آینده یعنی انکه من الان، این قدرت را در خوم دارم که فردا اینکار، پس فردا آنکارو همینطور الی کارهایی را انجام دهم، یعنی به این مراتب تعلق دارم.

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: به جمیع مراتب حرکت خود تعلق داری ولواینکه نسبت به آن آگاهی نداشته باشید و در آگاهی‌تان نتواند ظهورتان پیدا کند و وجود تمثلی آن است که در وحدت ترکیبی جدید میتوند پیدا شود ولی تعلق بان هست، آگاهی شما بعد از مرتبه فاعلیت تحقیقی شماست، اما در عین حال باید داشت که کیفیات ذهنی شما کیفیت خودتان هم تعلق خاص خودش را دارد و فاعلیت شما پس از فعالیت تعلقی مطرح میشود و نه وقوع تعلقی آن

برادر معلمی: به نظر میرسد که اشکال آقای حسینیان در این موضع نیست بلکه اشکال به همان قسمت اول بحث بر می گردد. یعنی اگر مشخص شود که اینکه "زمان از صفر های پشت سر هم درست نمیشود" معنایش چیست، مطلب حل میشود. لذا اینکه آینده چه میشود گذشته چه میشود تعلقی است، قوه و فعل است و غیره، اینها همه مطالبی است که فهم از آنها قوام به تفسیر از مطلب فوق دارد. پس باید بدنبال این بود که اگر "خط از نقاط بی بعد پشت سر هم درست نمیشود، بلکه از پاره خط هایی درست میشود" آیا این "پاره خط" چه مفهومی را میرساند، یعنی وقتی میگوئیم پاره خط "الف و ب" برابر با استکان است، آیا استکان یعنی چه؟ آیا آنکه دیروز بود استکان است یا آنکه امروز هست با آنچه که فردا هست و یا جمیع اینها استکان است؟

حجت ال سلام والمسلمین حسینی: عبارت دیگر آیا شما به یک مجموعه اسم خاصی نهاده و میگوئید یک خصوصیت خاص دارد(مجموعه زمانی و مکانی) یا اینکه زمان آنرا به صفر میرسানید؟ یعنی "آن" را به جایی میرسانید که از نظر زمان به معنی "بی بعدی مطلق" باشد یا چنین نیست؟

برادر حسینان: "لحظه یا آن" یک ملاحظه انتزاعی است و نمیتونیم یک خط را صفر بدانیم و تنسبت صفر دادن انتزاعی است.

حجت الا سلام المسلمین حسینی: وقتی گفته میشود "آن بدون بعد" در خارج نداریم و نسبت آنرا، نسبت "عدم" در برابر "وجود" میدانید(یعنی همانطور که ذهن این قدرت را دارد که وجود را انتزاع کند و سپس سلب و ایجاب را روی خود وجود مطرح کند و عدم را ارائه دهد، آن بمعنای اینکه هیچگونه بعد زمانی نداشته باشد نداریم کما اینکه با صفر شدن بعد زمانی، بعد مکانی هم صفر میشود) لذا اگر یک مجموعه مثل ثانیه است که بعنوان "آن" مطرح میشود و معنایش اینست که یک مجموعه دارای بعد متصل بهم دیگر (باتصل تدریجی) را "آن" نامیده اید.

بنابر این انفصال مطلق در ماهیت خودش نفی وجود خود انفصال را میکند، یعنی وقتی که شما مرتب امور را منفصل کرد ید بجایی میرسید که دیگر هیچگونه بعدی مطرح نیست و این مساوی است با عدم هر نحوه ای از وجود کما اینکه در مکان هم اگر هیچگونه تغییری در هیچ مرتبه ای مطرح نشود، تا هر کجا که جلو برویم، سر انجام به عدم تغایر محض (نسبت به اشیاء مادی) میرسیم و این هم معنایش جز نفی وجود تغایر چیزی نیست.

پس اگر کیفیت با داشتن دو بعد زمان و تمکان محقق میشود، بدان معناست که ترکیب و تغییر هر و رل داراست، حال آیا "تغییر را داراست" یعنی چه؟ یعنی اینکه تدریج درون خودش است.

برادر حسینان: الن و آینده تفاوتش در چیست؟ آینده که الان نیست؟

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: اگر مجموعه بزرگتری را در نظر میگیرید، شامل الان و آینده هم میشود ولی اگر مجموعه خاص را در نظر بگیرید و آنرا تحت عنوان "الان" مطرح کنید، بحث در اینست که آیا این

"الان" منهای کل بعد زمانی است و نسبت بآن انفصال حقیقی دارد؟ اگر در خارج انفصال حقیقی ذاتاً قابلیت تحقق ندارد (کما اینکه اتصال حقیقی نیز چنین است) آنچه که در خارج است مجموعه ای از تغییر است ولو اینکه تسامحاً از آن به "حال" اطلاق کنیم. یعنی اگر مجموعه را کوچک کنیم زمان و مکان ترا کوچک کرده ایم و بر عکس اگر مجموعه را کوچک کنیم زمان و مکان را کوچک کرده ایم و بر عکس اگر مجموعه را بزرگ کنیم، از اول خلق تا آخر آن همه اش یکجا در آن وجود دارد (اعمال اینک بطور محقق باشد یا بطور برنامه یا...).

بهر حال اول باید برای ما روشن شود که مفهوم "زمان" یعنی چه تا بعد بتوانیم معنی زمان طولانی و "زمان خلقت" را درک کنیم، چرا که اگر ما در خو مفهوم "زمان و مکان" ادراکی نداشته باشیم از گفتن "زمان بزرگ یا کوچک" هم عاجزیم.

برادر حسینیان: زمان عبارتست از دو کیفیت متوالی و پشت سر هم و مربوط بهم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: وقتی شما از دو کیفیت متوالی الف و ب صحبت میکنید فعلاً موضوع بحث ما خود "الف" (قبل از اینکه به کیفیت "ب" برسد و توالی خود را طی کند) میباشد و سؤال اینست که آیا این کیفیت "الف" منهای مطلق بعد زمانی است؟

برادر حسینیان: زمان دارد منتهی محقق شده است چرا که اگر زمان نداشت محقق نبود، یعنی زماندار است، دهم ترکیب دارد و هم تغییر.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: پس اگر دارای تغییر است، بدان معناست که دارای یک تدریج بالفعل است حال آیا تدریج بالفعل یعنی چه؟

برادر حسینیان: یعنی الان دارد یک چیز دیگری میشود، تدریجاً تغییر میکند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: تدریج بالفعل، امتناع حذف زمان را برای شما اثبات میکند، یعنی "آن" گفتن دیگری درست نیست مگر بمعنای جدید (آن = مجموعه تغییر است) در اینصورت، ثانیه، مجموعه

تغییرات است. دقیقه و ساعت مجموعه تغییرات است روز، هفته " ماه ، یک میلیون سال، یک میلیارد سال... و برنامه خلقت هم هر کدام مجموعه تغییرات است.

برادر حسینیان: کیفیتهای پشت سر هم مربوط به هم سازنده زمان است و هر کیفیتی هم زماندار است .
حجت تالا سلام والمسلمین حسینی: در فعالیت فعلی ، آیا زمان آن صفر است یا نه؟ اگر صفر زمانی نیست در فعلیت فعلی خودهم یک مجموعه زمانی است.

برادر حسینیان: منتهی اگر آن زمان را بزرگتر کنیم.

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: ما در پی بزرگتر کردن این مجموعه نیستیم، بلکه میخواهیم نسبت به زمان خود این قضاوت کنیم، قطعاً هر نتیجه ای گرفتیم نسبت به هر مجموعه بزرگتری نیز صادق است چرا که از ماهیت زمان سؤال داریم و ماهیت زمان چه کوچک باشد و چه بزرگ فعلی باشد؟

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: آیا زمان قبلاً بعد این کیفیت بوده یا نه؟

برادر حسینیان: بعد آن بوده ولی بمعنای تحقق آن ، یعنی اگر این جزء محقق نمیشد زمان هم نبود.

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: اگر یک امتداد محقق بوده، آیا این امتداد اولش محقق بوده، آخرش محقق بوده، کل آن محقق بوده یا بتدریج محقق بوده است؟

برادر حسینیان: در کیفیت مجموعه مراتب تعلقی آن ، در آن محقق بوده است.

حجت الا سلام والمسلمین حسینی: فعلاً ما در مرتبه تعلقی آن نیستیم، بلکه در قدم اول توصیف زمان هستیم، اگر میگوئید زمان بعد کیفیت است، سؤال اینست که معنای "حال" را چه توصیف میکنید؟ "حال" چیست؟

برادر حسینیان: "حال" عبارتست از همان چیزی که محقق است یک مرکب مکانی داریم و یک مرکب زمانی.

حجت الا سلام والمسلمین: "مرکب زمانی" یعنی چه؟

برادر حسینیان: "وحدت ترکیبی" است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا "وحدت ترکیبی از تبدیل " یعنی چه ؟ آیا میگوئید "حال " یا " این اندازه " یا این " آن "؟ یا اینکه آنرا صفر میکنید؟ در هر حال چه نحوه وحدت ترکیبی است؟

برادر حسینیان: نمیخواهیم بگوئیم همه این ، آن کیفیت است بلکه بقیه آن به نحو تعلقی یا برنامه یا.... است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: وصف تعلق را در خود "حال" هم میتوانید مطرح کنید و نه صرفاً با بزرگ کردن این مجموعه و یعنی همان "آنی" که میگوئید وجود دارد، در همان حال فعلیت تدریجی انتزاعی خارج میکنید و معنای استعداد را هم در مفهومی جدید ارائه میدهید، ولی بحث ما در همان قدم اول است که وقتی میگوئید یک کیفیت دارای بعد زمانی است، قطعاً اگر این کیفیت را هر چه هم بزرگ کنید دارای بعد زمانی است ولذا سؤال از بزرگ یا کوچک بودن این بعد نیست که این بعد داشتن چگونه تفسیر میکنید؟ هر چه درباره آن بگوئید، نسبت به "حال" صادق است کما اینکه نسبت به قطعه بزرگتری از بعد زمانی نیز صادق است. لذا اینگونه نیست که فقط نسبت به کیفیت کوچک بتوانیم "زمان را بعد آن بدانیم" ولی کیفیت بزرگ را نتوانیم.

برادر حسینیان: اختلاف در تحقیق و فعلیت است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا تحقق و فعلیت درباره فعلیت تدریج است یا فعلیت انفصال؟ اگر فعلیت تدریج و فعلیت زماندار است، آنوقت آن "آن" را هم که شما مطرح میکنید، دوش "زمان" مطرح است کما اینکه در "حال" هم زمان هست.

برادر حسینیان: ولی آیا در "حال" تدریج مطرح است یعنی آنکه در آن گذشته و آینده به نحوی خاص نهفته است. لذا آیا "حال" را میتوان بدون زمان مشاهده نمود یا اینکه "حال" حامل زمان است (هم گذشته و هم آینده را در بر دارد و بمعنی ترکیب تدریجی است)؟

برادر حسینیان: "حال" را نمیتوان بدون زمان ملاحظه کرد و ترکیبی است از قسمتی از زمان و مکان در حال زمان آینده یا گذشته نیست فرضاً الان قضیه کربلا سر جای خودش اتفاق نمی افتد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در اینصورت شما "حال" را بمعنی "کیفیت کوچک" تعریف می کنید و به اصل سؤال جواب نداده اید، زیرا سؤال در ارتباط با توصیف زمان "حال" بود. علاوه بر این وقتی ما الان در زمان عینیت هستیم و میگوئیم فرضاً هزار سال است که در غیبت امام(ع) بسر میبریم آیا شما همه این هزار سال را با هم می بینید و میگوئید هزار سال طول کشیده است؟

برادر حسینیان: از این هزار سال ۹۹۹ سال آن نیست به نحو وحدت ترکیبی در وضعیت فعلی جمع شده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر جمع شده باشد معنایش اینست که همه اش وجود دارد و دیگر نبودن ۹۹۹ سال معنی ندارد.

برادر حسینیان: به نحو ترکیب انحلالی وجود ندارد و نه اینکه همه اش به نحو خود وجود داشته باشد یک کیفیت جدیدی شده است که الان منتهی خصوصیات قبل در زمان فعلی هم هست و از آثار مندرج در فعل میتوانیم گذشته را بفهمیم کما اینکه میتوانیم سیر آینده آن را هم بفهمیم ولی بدان معنا نیست که هر کیفیتی سر جای خودش کار خودش را انجام دهد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی شما "حال" را از زمان نمی برید، معنایش اینست که تدریجی است و زمان را در "حال" پذیرفته اید، یعنی در "حال" هم گذشته و آینده و فعل، ترکیب وجود دارد و مفهوم بعد زمانی داشتن آن همین است.

بنابراین اگر "حال" از آینده بریده باشد معنای خود "حال" را زیر سؤال میبرد.

برادر حسینیان: آینده هنوز محقق نیست سر جای خودش هم محقق نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بهر حال اگر فعلیت تحقق به نحو تفصیل نسبت به همه مراتب وجود داشته باشد یعنی زمان را که بزرگ می کنیم، همه جزئیات به نحو تفصیل در آن وجود داشته باشد، آیا این مطلب چه اثری در ساختن الگو دارد؟ عبارت دیگر اینکه بگوئیم در حال زمان به نحو تفصیل وجود داشته باشد- در فعلیت تعلقیه- "یا اینکه بگوئیم" موضوع را که بزرگ کنیم زمان در آن به نحو تحقق تفصیلی

وجود دارد" یا اینکه بگوئیم "تعلق، تعلق بزرگی است که در آن جزئیات وجود دارد" هر کدام چه اثری در الگو دارد؟ یعنی گاهی میگوئید "موضوع را بزرگ می کنیم و همه خصوصیات تفصیلی را در آن مشاهده می کنیم که فعلا در موضوع بزرگ شده وجود دارد، یعنی کیفیت بزرگ شده و آینده و حال و گذشته همه را می پوشاند" و گاهی است که میگوئید "تعلق را بزرگ می کنیم و همه خصوصیات در آن وجود دارد" حال در بین این دو گفته، یک چیز مشترک است و آن اینکه "تمام آینده و جزئیاتش میتواند تحت عنوانی - که معنون آن تعلق یا موضوع است- قرار گیرد" و لذا از این جهت هیچ تفاوتی در جدول و الگو بوجود نمی آورند، یعنی چه بگوئید "به نحو تعلق است که وجودش فعلی است" و چه بگوئید "کیفیت را بزرگ می کنیم و به نحو تحقق در آن وجود دارد" هر دو حالت خبر از وجود آن میدهند. یعنی ثمره عملی آنها فرق نمی کند، چه بگوئید کیفیت را بزرگ کردم که بان حال، آینده و ... میگوئید و چه بگوئید من یک قدرتی را ثابت کرده امس که تمام مراتب را تفصیلا داراست در هر دو صورت قائل به وجود جدول تفصیلی هستید و لو با دو اسم.

پس از این جهت که ما قائل به این هستیم که تمام خصوصیات آینده درون کیفیت هست (به نحو تعلق) با کسی که قائل باشد که تمام خصوصیات آینده در موضوع بزرگتر است فرقی نیست جز اینکه در حالت اخیر موضوع بزرگتر دیده میشود. یعنی یکی میگوید اگر میلیمتر را در نظر بگیریم تمام مراتب آینده اش را در خود دارد، و دیگری میگوید اگر متر را در نظر بگیریم، میلیمتر را هم در بر دارد، لذا چه موضوع را بزرگ کنید و چه تعلق را در همه مراتب جاری کنید، در هر دو علم تفصیلی به این هست که در جدول تمام خصوصیات آینده وجود دارد.

قدم دوم اینست که آیا آنچیز که موضوعش را در "حال" میآورید و زمان بعدش است، چگونه می توان موضوعش را بزرگ کرد و "حال" را تحت شمول آن ندانست؟ موضوع را گاهی است که حال قرار میدهیم و گاهی است که موضوع را اعم از حال قرار میدهیم، اگر موضوع "حال" باشد، زمان بعد آن میشود ولی اگر موضوع "حال" نباشد "چطور؟ آیا باز هم نباید گفت زمان بعد آن است؟ پس سؤال اینست که چرا وقتی

موضوع " حال باشد زمان بعد آن میشود ولی هر گاه " حال نباشد، زمان بعدش نمی شود؟ بنابراین هر گاه موضوع امر زمانی باشد زمان بعدش میباشد، اعم از اینکه عنوان حال را داشته باشد یا عنوان آتی یا گذشته و چه موضوع بزرگ باشد یا کوچک، در این رابطه، هیچ فرقی ندارد. عبارت دیگر همانگونه که شما می پذیرید که زمان بعد "حال" است، هر موضوع زمانی دیرگی را هم در نظر بگیرید، زمان بعدش میباشد (با همان تغییری که زمان را بعد "حال" میدانید)

بنابراین موضوع زمانی بدون زمان نمی شود، اگر موضوع زمانی کوچک باشد - چه مال گذشته باشد، چه مال حال و چه مال آینده، در هر حال زمان بعد آن است.

همینطور اگر موضوع زمانی بزرگ باشد تنها مطلبی که شما ممکن است مطرح کنید اینست که بگوئید و حال همیشه موضوعش کوچک است "که میگوئیم، بفرض که چنین باشد ربطی به تغییر زمان ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی زمان را به یک کیفیت بزرگ اضافه میکنید و میگوئید زمان کیفیت الف (که کیفیت بزرگی است) دارای همه این مراتب است. یعنی تحققاً نسبت به خود این کیفیت میدهید. حال اگر زمان را کوچک هم بکنید و بگوئید زمان حال، نسبت به معنوی زمان، یعنی نسبت به قیدی که به زمان میزنید باز هم همه مراتب در آن حضور دارند. لذا سؤال اینست که آیا نسبت به کیفیت بزرگتر، اگر زمان منسوب به او گردد، یعنی بگوئیم "زمان یک سال" آیا در زمان یکسال چهار فصل حضور دارد یا نه؟ طبیعی است که اگر زمان مقید به یک سال شود، در آن بهار هم هست.

برادر حسینیان: آیا بهار تحققاً وجود دارد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تحقق نسبت به کیفیت دارد. یعنی نسبت به یکسال، بها هم مطرح است. اگر زمان به سال اضافه شود، بهار را هم در بردارد.

کسی که میگوید در سال بهار تحقق ندارد بدان معناست که بگوید: "سال درای چهار فصل نیست زیرا الان هوا گرم است و نیاز به کولر داریم!!؟" و عدم توانایی تفسیر از زمان را میرساند و طبیعی است که از لحاظ موجودی که سنش به سال نمی رسد، سالی هم مطرح نباشد بقول حاج آقا مرتضی حائری رحمه ال... علیه:

"پشه کو زادش بهاران مرگ وی اندر دی است

از کجا داند که این باغ از کی است؟"

یعنی چنین کسی نمی تواند زمان بزرگتری را درک کند. زمان پشه از فصل گرما شروع میشود و در اول فصل سرما ختم میشود. پس در یک سال هر چهار فصل به نحو تحقیقی وجود دارد. یعنی اگر واقعا زمان را به کیفیت سال اضافه کنیم چهار فصل به نحو تحقیقی در آن وجود دارد. آیا در این شک دارید؟ موضوع مورد صحبتتان سال است، تحققا در سال وجود دارد مگر اینکه موضوع شما موجود نباشد یعنی بگوئید سالی که شما فرض کردید وجود خارجی ندارد عیبی ندارد ولی مفروض صحبت شما و صحبت شما سال است آیا صحیح است که بگوئیم در این موضوع یعنی سال چهار فصل است.

برادر حسینیان: این را بعنوان یک اصل کلی می توانیم مورد صحبت قرار دهیم اما سؤال من اینست که آیا وقتی مثلا نسبت به تاریخ موضوع را ملاحظه می کنید آیا میتوان گفت الان در زمان حضرت نبی اکرم چی وجود دارد جنگ احد در سر جای خودش اتفاق می افتد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر بگوئید در تاریخ همه اینها حضور دارند غلط است؟!

برادر حسینیان: حضور تحقیقی دارند به این معنا که الان هم در آن زمان همه آن وقایع اتفاق می افتد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی بگوئید الان در آن زمان اتفاق می افتد مثل همان مثال سال می شود موضوع زمانی شما تاریخ است، موضوع زمانی شما چیست؟

برادر حسینیان: یعنی می توانیم بگوئیم در تاریخ جنگ احد اتفاق افتاده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه می گوئید در تاریخ اتفاق افتاده است یعنی موضوع را مبدل می کنید، یعنی با کلمه "اتفاق افتاده است" موضوع را تجزیه می کنید، موضوع را باید در صورتی بزرگ کنید که بزرگی آن را تا آخر کار حفظ کنید. بگوئید تاریخ شامل هبوط آدم، بعثت حضرت شیخ المرسلین نوح، بعثت جناب ابراهیم خلیل الرحمن، بعثت موسی بن عمران، بعثت عیسی بن مریم، بعثت نبی اکرم (ص) و ..."

هست در آن تابلویی که دارید همه اینها هست، در تاریخ هست، می گوئید در آن تابلو هست و صحیح هم است که بگوئید هست، در آن تابلو محقق است.

برادر حسینیان: یعنی آیا بنحو وحدت ترکیبی در آن، وضعیت فعلی عالم، وجود دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی می گوئید وضعیت فعلی یعنی دارید موضوع حکم را عوض میکنید، موضوع نسبت شما چیست؟ یعنی بگوئید زمان را منسوب به چه چیز می کنید تا بگویم چه چیزهایی در آن است زمان به معنی تدریج است این تدریج را به چه چیز منسوب می کنید؟
برادر حسینیان: تدریج از تعلق به تحقق یا چیز دیگر.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: زمان امری است که در آن انفصال نیست، اتصال نیست، و تدریج است تدریج یعنی اتصال مطلق نیست، یعنی در این تابلوی تاریخ شما یکسانی مطلق نیست در عین حال که یکسانی محض نیست اشتراک هم هست وحدت ترکیبی زمانی هست، و اختلاف هم هست(س: تدریج چیست) موضوعتان چیست(ج: موضوع مثلاً سال یا چیز دیگر) تدریج یعنی موضوعتان بقائی ندارد، یک سیری دارد، (ج: آن سیر که درون آن است) تدریج درونش هست غیر از اینست که می گوئید همین موضوع است و دیگر موضوع دوم نمی آید(ج: موضوع دوم درونش است) نه موضوع دوم را خارج از آن در نظر بگیرید یک وقت است که می گوئیم تاریخ آفرینش بعد می گوئید این رخدادهای آفرینش در کتاب وجود دارد.

برادر حسینیان: آنجا هم تدریجی است یا همه با هم وجود دارد(ج: نه آنجا طبیعتاً همه با هم وجود دارد) حال تدریج را شما از کجا وارد صحنه می کنید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خوب چون آنجا(در تاریخ آفرینش) می گوئید بعدی ندارد و قبلی ندارد همه اش خودش است حال اگر یک تکه ای از این را گرفتید، مثلاً گفتید تاریخ دنیائی بشر، در اینهم ما به الاشتراک هست و ما به الاختلاف هست تا می رسید به تاریخ نبی اکرم(ص)، گر چه تاریخ حقیقی ایشان همان تاریخ قرآن است، حال تاریخ زندگی ظاهری ایشان تا الان، در خود موضوع(تاریخ آفرینش) همه اینها هست، مهم اینست که وقتی که می گوئید حال دارا هست بعد زمانی را باید بگوئید تاریخ هم بعد زمانی دارد،

(س: تاریخ هم تدریج دارد) آیا بعد زمانی را هم دارد؟ (ج: بله) پس نفی تدریج آن از قبیل نفی تدرج حال است نسبت به موضوعش، موضوعش بزرگ باشد یا کوچک باشد، باید متناسب با آن در نظر گرفت. برادر حسینیان: حال در این مثال تدریج را در آن توضیح بفرمائید مثلاً در موضوع استکان، استکان همه مراتب خودش را داراست، یک امتداد است من می گویم اگر امتداد است دیگر تدریج معنی ندارد. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی آن را بصورت اتصال مطلق در نظر می گیرید (ج: نه همه مراتب را داراست) به چه نحوه داراست.

برادر حسینیان: پس نحوه دارا بودن را که بفرمائید تدریج، یعنی یک نقصانی در این هست اگر این ذی مراتب هست و همه مراتب را بنحوه بعد زمانی (آینده و گذشته) را دارد تدریج در این معنی ندارد اینکه همه خودش همین است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر همه اش همین باشد و زمان بعدش نباشد درست است در "حال" که می گوئید آیا معنایش اینست که بعد ندارد؟ یعنی اتصال مطلق دقیقاً همان معنی را دارد که در انفصال مطلق ذکر می کنیم، یعنی باید به یکسانی محض برسید، اینکه می گوئید لازمه حرف ما اینست که همه مراتب واحد باشد یعنی اتصال مطلق است چون شما نفی انفصال مطلق را می کنید ولی به اتصال مطلق دچار می شوید.

برادر حسینیان: من چنین قصدی نداشتم، می گوئیم اگر زمان بعد کیفیت باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا کیفیت مورد نظر؟ و آیا بزرگ یا کوچک.

برادر حسینیان: بله کیفیت منظور، و فرقی نمی کند چه بزرگ و کوچک، اگر زمان بعدش باشد تدریج بی معناست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیر، اگر تدریج بی معنا باشد معنای اتصال مطلق را می دهد.

برادر حسینیان: مگر این حرف که زمان بعد کیفیت است به معنی این نیست که مراتب گذشته و آینده و حال آن در آن هست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عیبی ندارد یا تدریج را نفی می کنید و معنی اتصال مطلق را می پذیرید و یا ارتباط را قطع می کنید و معنی انفصال مطلق را می پذیرید، که در هر دو صورت فوق زمان بعد کیفیت نشده است، و یا آنکه در معنی ارتباط دقت می کنیم و موضوع مورد نظر را زمانداری شامل به حساب می آوریم که میزان شمولش به سعه موضوعش مغیر بوده باشد، این همان بیان آقای معلمی است که در مرتبه اصالت ربط بیان درستی است. یعنی یک وقت است که می گوئیم یک بیان غلط است و باید چیزی به آن اضافه شود تا درست شود یک وقت است که می گوئیم بیان درست است اما در این سطح، لذا یکی از اصول بسیار محکم متقن را همین اصالت ربط قرار می دهیم.

برادر حسینیان: یعنی شما اینها تدریج را مساوی با ربط معنا می کنید، یعنی می گوئید نه اتصال است، و نه انفصال است، ربط خاص زمانی را تدریج معنی می کنید کما اینکه ربط خاص مکانی را ترکیب می دانید(ج: بله) البته آنوقت در تدریج این معنا که بگوئیم آینده تدریجا افاضه می شود و به جایی که نیست می رسد آیا تدریج اینطور نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا وقتی موضوع را بزرگ می بینید می توانید بگوئید آن مراحل نباشد آنوقت معنای حال و آینده اش میشود متناسب با خود آن موضوع، تبدیلیش می شود متناسب با خود آن موضوع، اگر موضوع یک سال خاص باشد، تبدل آن به گذشتن آن سال و وارد شدن در سال آینده است و شمول آن نسبت به چهار فصل، شمول شیئی نسبت به اجزای درونی خودش می باشد و معنی تحقق، حال و آینده و گذشته آن، قدی موضوع را می پذیرد یعنی مثلاً حال آنرا می گویند برنامه سال ۶۹، که از اول بهار ۶۹ تا اول بهار سال ۷۰ را می پوشاند وسط سال را نمی گویند سال جدید، یا فصل جدید همه را می گویند فصل این سال، فصل اول برنامه، فصل دوم برنامه... یعنی تحقق قید نفس موضوع را به خود می گیرد، کما اینکه معنی گذشته هم قید نفس موضوع را می گیرد کما اینکه آینده هم همین قید را باید بگیرد. این نسبت به خود موضوع است حال در درونش که می آئید در درونش نمی تواند قید زمان نباشد همانطور که نسبت به حال نمی تواند بعدش می آئید در درونش نمی تواند قید زمان نباشد همانطور که نسبت به حال نمی

تواند بعدش نباشد، یعنی چیزی را که زمانش خیلی کوچک می کنید، و می گوئید همین را اگر بعنوان یک سال بزرگش کردید، اول دارد و آخر دارد و وسط دارد، زمان بعدش است.

برادر معلمی: حال با استفاده از این مطالب، آیا باید در بحث جلسه قبل که می گفتیم "موضوع ثابت است بنابراین ترکیبات موضوع هم ثابت است"، تجدید نظر کنیم و مثلاً بگوئیم موضوع مدل ما هم ثابت است هم متغیر است، اجزای آن هم ثابت است و هم متغیر است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نفس موضوع را که مثل خود کیفیت، و عنوان، اگر عرض کنیم مانند این است که داریم درباره یک چیز دیگری حرف می زنیم، البته می شود هم عرض کنیم، مثلاً اول کار موضوع کلامش را پارچ قرار داد و چند دقیقه بعد موضوع کلامش را بلند گو قرار داد. ولی این مسئله ربطی به اینکه این مطالب برنامه آن موضوع باشد ندارد، بلکه باید یک چیز شاملتری درست کنید که همه اینها را بپوشاند بعد بگوئید موضوعمان برای مثال کلیه لوازم انسانی است.

برادر سیف: من چند سؤال تبیینی داشتم: یکی اینکه فرمودید یک چیز به مبهم (یا بی نهایت) چیز آینده باید الان تعلق داشته باشد(ج: بله که همه اینها عندال... مشخص است) حال می گوئیم می بینیم که گاهی کیفیت ها تجزیه می شوند، مثلاً H_2O (آب) تجزیه می شود به اکسیژن و هیدروژن که هر کدام یک جایی می رود و اگر قرار باشد خصلت آب بودن در تک تک اکسیژن(O) و هیدروژن(H) که در طول تاریخ تبدلشان به جاهای مختلف می روند حفظ شود(س: آیا از نظام آفرینش هم بیرون بروند) خیر، آنوقت آن مفهومی که شما دارید تبیینش برای من مشکل است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نظام خلق که ابتدا خلق شده چیزی نیست تعلقات و مناسباتش که متقوم به همدیگر هستند تا آخر یعنی تناسبات تعلق تناسبات تعلق است و چیزی را خارج از نظام عالم نمی بیند و مرتباً افاضه می شود ولی چیزی را خارج از آن نمی بینید.

برادر امیری: می خواستم ببینم این مطلبی که می فرمائید در مدل در قسمت ثابت و متغیر در چه جایگاهی قرار می گیرد، ظاهراً آن مطلبی که معروف است که می گویند یک چیز "قابلیت" ترکیب دارد و معنی

قابلیت نه به معنی صرف قوه اگر به معنی فعلیت هم در نظر بگیریم و بگویم هر کیفیتی اگر همه گذشته اش را الان نداشته باشد نمی تواند حرکت کند و از طرفی می گوئیم قابلیت این را دارد با چیزهای مختلف ترکیب شود یعنی حال اگر به جای قابلیت گفتیم که معنی تعلق مکانی و تعلق زمان هر کیفیت اینست که قابلیت ترکیب با چیزهای مختلف دارد حال می گوئیم آیا این تعلق، تعلق خاصی است یا تعلق عام دارد، طبق بحثی که قبلا داشتیم باید بگوئیم تعلق خاص دارد من فکر می کنم منظور آقای حسینیان اینست که یک چیزی که الان ما داریم ممکن است به چیزهای مختلفی تبدیل شود و تغییرات مختلفی بکند مثلا بسته به اینکه این کبریت کنار این سیگار قرار گیرد یا کنار چیز دیگر مثل آب، آینده اش فرق می کند اما شما می گوئید الان آینده بآن هست شاید اشکال از اینجا پیش می آید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: باید در بحث اختیار و نظام فاعلیت این بحث را روشن کنیم که اگر یک مومنی یک چیزی را کنار یک چیزی قرار داد این جزو ارزاقی است که حتما می آمده و کنار این قرار می گرفته است کما اینکه اگر یک فاسقی آمد و چیزی را کنار چیز دیگر قرار داد؟ چطور؟ یکی آنکو را شراب کرد و یکی آنرا رزق حسن(مثلا شیره) کرد مهم اینست که در نظام فاعلیت اینرا چگونه با اختیار چگونه با اختیار جمع می کنید، این سر جای خودش باید بحث شود، این سیر هر دو هست.

برادر امیری: پس این تعلق دارد، بسته به اینکه چه اختیاری بشود حتما یک سیر خاصی دارد. یعنی نسبت به جامعه چه تعلق مکانی و چه زمانی، یک سیر خاص در مدل، مورد نظر می باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی چیزی قاچاق واقع نمی شود جدای از قیومیت و ربوبیت خداوند چیزی نیست و بدون حول و قوتش هم چیزی واقع نمی شود، اما اینکه این با نظام فاعلیت و اختیار چگونه واقع می شود یک بحث علاحد سر جای خودش است.

برادر امیری: می خواستم از این بحث استفاده کنم که وقتی بنا شد که خاص باشد آن جنبه ثابتی که اشاره می کنیم ظاهرا مبین جهت یا سیر می شود؟!

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی اگر علم را از قبیل علم ما ها فرض نکنیم و بگوئیم او علم دارد که ما چه اختیاری می کنیم و در عین حال فاعلیت شما را قید نمی زند و از بین نمی برد، و واضح آنهم همین است که لیلہ القدر هست، شب قدر اندازه ها بر حضرت ولی عصر(عج) عرضه می شود این معنایش این نیست که در عرض سال اختیار از شما سلب می شود، بلکه معلوم می شود که شما اختیار در این کارها را می کنید اینکه ید حضرت حق مغلول باشد به برنامه اش، نه، بلکه برنامه اش در اتم مرتبه تفضل است این خیلی فرق دارد، یک وقت است که برنامه، برنامه بدی است مرتباً آن را اصلاح می کنند یک وقت است که برنامه بهترین برنامه است.

برادر امیری: پس می فرمائید بحث تعلق، بر اساس نقل، فوق اختیار است اگر خداوند یک جهتی را خلق کرده است، با توجه به اینست که اختیار چه چیزهایی هست. حال این قسمت ثابتی را که مثلاً می فرمائید یک کیفیت را بعنوان یک جامعه در نظر می گیریم، این با همه تعلقش هست، یعنی اگر همه تعلقات نسبت به آینده اش، یعنی جهتی که خدا برایش نسبت به آینده قرار داده است نباشد نمی تواند به همان طرف حرکت کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک مطلب دیگر اینکه اگر در خود این جهات ثابت و متغیر نباشد، در یک تابلویی ثابت آن علاحدہ باشد و یک چیز متغیری هم علاحدہ باشد آنوقت به چه دلیل آنطرف برود چرا به طرف دیگری نرود شما می گوئید در این جهت می رود مثلاً یک تابلویی بالای حوضی زده اید می گوئید این حوض درست است که حرکت می کند و آب است.

برادر معلمی: ... هم آن چیزی که فوراً به نظر می رسد اینست که ما لازم است برای مدلسازیمان یک وضعیت موجودی را طراحی کنیم و یک وضعیت مطلوبی را هم طراحی کنیم و یک چیزی را هم برای ربط آنها، بعد بگوئیم پس آیا مدل ما شامل بر وضع موجود و وضع مطلوب و ربط بین آنها است، و اگر این سه را بدست آوردیم مدل می شود(ج: اینکه طبیعتاً اشکال دارد) بله، بنابراین صحبتها، می گوئیم آیا شناخت وضعیت موجود درون شناخت وضع مطلوب ممکن است. این که بگوئیم وضع موجود و وضع مطلوب همان تحلیل

اصالت شیی از مدل است و مدلهائی که جدیداً در برنامه ریزی بکار می رود از اینجا شروع می کنند و اینگونه نشان می دهند که یک وضع موجود و یک وضع مطلوب و یک ربط بین آنها هست اما در نهایت یک چیز دیگری را اصل گرفته اند بعد ما سؤال می کنیم وضع موجود چگونه ممکن است بدون توجه به وضع مطلوب شناخته شود یعنی چگونه می توان گفت که الان چگونه وضعی است بدون اینکه بدانیم به چه جایی می خواهیم برویم. این مطلب از بعد فلسفی همین فرمایش جناب آقای حسینی است که وقتی زمان بعد کیفیت باشد، موضوع با آینده اش شناخته می شود یعنی آینده اش هم باید به یک نحوی در الانش وجود داشته باشد که بتوانیم بگوئیم الان چیست حال اگر این بحث مشکل باشد بیان ساده آن این است که بگوئیم اگر مطلوب ما این باشد که یک عده از مردم را به لب مرز برای جنگیدن بفرستیم و اگر قرار باشد که همه هم اسلحه دست بگیرند آنوقت ممکن است بگوئیم بین یک مهندس و یک تک سین ساده و یک کارگر هیچ تفاوتی نیست همه اینها را با هم جمع می کنیم و می گوئیم ما یک میلیون نیروی رزمنده داریم، پس اینکه اینها می خواهند چکاره بشوند در تعریف اینکه اینها چه هستند موثر است یعنی این آقائی را که قبلاً می گفتیم دکتر، و خصلت خاصی از آن مورد نظرمان بود، وقتی هدفمان را عرض می کنیم دیگر او را به آن خصلت نمی شناسیم بلکه به خصلت دیگری می شناسیم یعنی اینرا چیز دیگری می دانیم یعنی وضعیت موجود را چیز دیگری می دانیم، یا مثلاً اگر ما بخواهیم تمام اشیائی که در اینجا از جنس سلیسی است در چرخ آسیاب بریزیم و به خورده شیشه تبدیل کنیم و بگوئیم می خواهیم شیشه جام درست کنیم خوب در این صورت بین یک استکانی که سالم است و دیگر که شکسته است و استکانی که لبه اش بریده و ... تفاوتی نیست و وقتی می گویند وضعیت موجود را تعریف کنید می گوئیم همه اینها مقداری سلیس است برای آن کار مثلاً بیست کیلو سلیس داریم.

ولی اگر هدفمان را عوض کنیم مثلاً بگوئیم امشب در مجلسی می خواهیم چای بدهیم آن استکان شکسته از استکان سالم جدا می شوند و دو تعریف پیدا می کند در حالی در هدف اول اینها یک تعریف داشتند و تعرفشان هم فرق می کرد. پس با آن معنای فلسفی که تا بحال مورد بحث بود و با این معنی مثالی روشن

می شود که تا ما تعیین نکنیم که بکجا می خواهیم برویم نمی توانیم معلوم کنیم که کجا هستیم، چستی الان در گرو کجائی فرد است حال آیا مورد نظر اینست که اول هدف را شناسیم و بعد وضعیت موجود را تعیین کنیم می گوئیم خیر، تعیین وضعیت مطلوب هم بدون تعیین وضعیت موجود ممکن نیست، مثلاً اینکه هدف این باشد که فردا همه ایران فضای سبز بشود، می گوئید چنین هدفی قابل دسترسی برای فردا صبح نیست ممکن است برای صد سال دیگر بتوان چنین چیزی را انجام داد، یعنی موضوعی باشد که نسبت به الان اینقدر بعد زمانی داشته باشد اینکه می گوئید تا فردا محقق شود، تحقق در فردا ممکن نیست چون امروز اینگونه است پس معلوم میشود که وضعیت مطلوب را هم بدون شناخت وضعیت نمی توان تعیین کرد و قبلاً هم گفتیم وضعیت موجود را بدون وضعیت مطلوب نمی توان شناخت ظاهراً اینجا دور می شود ربط بین موجود و مطلوب هم که پر واضح است که وقتی دو طرف آن معلوم نباشد آنهم معلوم نمی شود که چیست، در مجموع نتیجه می گیریم برنامه ای که اصالت را به وضع موجود بدهد یعنی بگوید چون الان اینگونه است اینطور عمل می کنیم، صحیح نیست یعنی یک سر این مطلب به همان بحث اصالت احکام بریده از هم کشیده می شود که گفته می شد ما می خواهیم به آنها عمل کنیم کاری ندارم که چه خواهد شد و هدف را نمی خواهیم تعیین کنیم، و همین طور اصالت را نمی توان به وضع مطلوب یا ربط بین داد لذا باید مدل ما بگونه ای باشد که وضعیت موجود و مطلوب و ربط بین را همه را با هم بشناسد و همه آنها روی یک فرمول و روی یک مدل باشد یک جا باشد که موجود و مطلوب بین به هم وصل شده باشد بعداً بله اگر لازم شد از روی این هم وضع موجود را می شناسیم و هم مطلوب را تعیین می کنیم و هم ربط بین را، اسم آن چیز مدل است که همه اینها با هم در آن هستند نه اینکه ما اول موجود را جدا شناسایی کنیم و مطلوب را جدا و بعد هم بگوئیم برای رفتن از اینجا به اینجا این رابطه لازم است چنین چیزی محال است چون باید قبلاً موجود و مطلوب را در یک ربط کلی آورده باشید، در برنامه ریزی موجود هم که می گویند ما وضعیت مطلوب را تعیین میکنیم فوراً سؤال می کنیم وضعیت مطلوب را روی چه حسابی و چگونه تعریف می کنید می گویند مثلاً آزمایش و خطا می کنیم یعنی یک چیزی را فرض می کنیم که برای سال آینده مطلوب

است بعد نگاه می کنیم که از این وضع موجود چه کارهای باید انجام داد تا به آن مطلوب رسید بعد می بینیم وضعیت موجود توان رسیدن به آنجا را ندارد میگوئیم پس این هدف غلط است آنرا کنار می گذاریم و یک هدف دیگری را انتخاب می کنیم اینقدر تعریف موجود و مطلوب را عوض می کنیم (چون هدف را عوض می کنیم تعریف وضعیت موجود هم عوض میشود) تا به جایی میرسیم که می بینیم اگر این مطلب را هدف بگیریم وضعیت موجود با آن سازگار است و از اینجا میتوانیم به آن مطلوب برسیم می گوئیم پس شما وضعیت موجود و مطلوب و ربط بین آن را نتوانستید قانونی کنید آمده اید تخمینی عمل می کنید یعنی آنقدر می روم و بر م گردم تا به یک فرمول برسیم مثل اینست که کسی میخواهد پنکه ای بسازد و نمی داند که آرمیچر و سیم پیچ و اینها را چگونه بسازد می گوید آنقدر اینها را آزمایش می کنم و مرتباً درست می کنم تا بفهمم که چگونه درست میشود میگوئیم پس شما قانون ندارید ولی این رویه نفی این که قانون میخواهد نیست، بعد از اینها میگوئیم اگر موجود ربط و مطلوب بخواهد با هم در نظر گرفته شود، چگونه ممکن است؟ میگوئیم به نحوی که همه آنها مصادیق یک امر باشد یعنی برنامه ما اصالت هیچ کدام نیست برنامه ما اصالت جهت است، جهتی را اصل قرار می دهیم که موجود ما و مطلوب ما دو نقطه از آن جهت هستند و بعد ما پیدا می کنیم که در آن جهت کجا هستیم بعد پیدا میشود که قدم بعدی ما چگونه باشد پس برنامه اصالت جهتی ما برنامه اصالت موجود و مطلوب و ربط بین آنها فرق میکند یک صحبتی را هم همینجا اضافه کردیم که تفاوت بین جهت و هدف اینست که جهت امری است که همیشه در آن هستیم و خروج از آن بمنزله خروج از برنامه ریزی است و هدف به معنای اینست که چیزی است که ما الان در آن نیستیم، یک روزی به آن میرسیم و یک روزی از آن رد می شویم به خلاف جهت که همیشه در آن هستیم مثلاً خدا پرستی "پرستش" جهت است امرز پرستش خدا می کنیم دیروز هم خدا پرستی می کردیم و پس فردا هم هر کاری می کنیم خدا پرستی است. ولی اگر بیایند بگویند میخواهیم به جایی برسیم که پانصد ماشین داشته باشیم و هزار پنکه و ... این میشو هدف زیرا روزی به آن میرسیم و روزی هم می گوئیم در این وضع

ماندن خوب نیست بلکه باید پنج هزار ماشین داشته باشیم، صحت اینها بوسیله جهت معرفی میشود یعنی اول باید جهت را داشته باشید تا بگوئید آیا الان خوب است پانصد ماشین داشته باشیم یا بد است.

برادر سیف: هدف گاهی دراز مدت است که اهداف دراز مدت خودشان میتوانند برای اهداف کوتاه مدت جهت واقع شوند هر چند که خود آن هدف دراز مدت را باید نسبت به جهت غایی تعیین کرد، مثلاً میگوئیم ما میخواهیم برای برنامه ریزی خود به حکومت امام عصر (عج) که تخمیناً نظام حکومت و برنامه ریزی در زمان ایشان این وضعیت را دارد برسیم یعنی آن وقت اقتصاد اینگونه است فرهنگ اینگونه است و ... این هدفی است که انشاء الله... هر چه زودتر محقق میشود ولیکن این امر باری ما که در عصر غیبت هستیم بعنوان یک جهت میتواند در نظر گرفته شود که تنظیماتمان را به شکلی قرار دهیم که هر سال به این معنا نزدیک شویم بنابراین در ست است که جهت به این معناست که هر لحظه در آن هستیم، ولی این کافی نیست برای اینکه هدفهای مقطعی را تعیین کنیم بلکه وقتی که جهت در هدف دراز مدت متبلور و متعین بشو در آنصورت میتوانیم اهداف جزئی‌مان را در جهت آن هدف کلی و "جهت" معین کنیم بنابراین برای تعیین هدفهای مقطعی و جزئی داشتن جهت کافی نیست و به شرطی که هدف دراز مدت را هم ترسیم کنیم یعنی یک نظام اجتماعی مطلوب را تخمیناً از روی روایات و احکام و معارف تعیین کنیم و بر اساس آن وضع موجود را تحلیل کنیم و بعد بگوئیم ما اینقدر فاصله داریم با مثلاً "تسلیم" و الان در مقام "صبر" هم نیستیم بلکه در مقام "جزع" هستیم و باید این فاصله ها را و مراحل را طی کنیم حال قوت مردم ما برای رسیدن به "صبر" چقدر است برنامه ریزی یکساله بکنیم یا دو ساله یا چند ساله؟ و آنها هم وقتی می گویند تخمین می زنیم حتماً باید یک هدف دراز مدت در نظرشان باشد تا بگویند الان به آن هدف ایده آل نمیتوانیم برسیم لذا یک هدف کوچکتری را انتخاب می کنیم نه اینکه وضعیت موجود را بر اساس هیچ تحلیل کنند اول آنرا بر اساس هدف ایده آل تحلیل میکنند ولی می گویند خیلی فاصله است بعد در جهت همان هدف ایده آل یک رتبه هدف را پائین می آورند می گویند حال اگر بتوانیم به آن برسیم آیا حداقل به این مطلب میتوانیم برسیم یا حداقل به این هدف جزئی تر؟ تا اینکه میگویند ما پنج سال آینده باید مردم را

به این جهت سوق دهیم، که البته به این معنی نیست که چون برنامه پنج ساله است بعد از آن را در نظر نگرفته اند که چه می‌خواهد بشود.

برادر معلمی: بله آن وقتی که تقسیم بندی می کردیم این مسئله هم بود که هدف یعنی مرحله ای از حرکت است و یک روز به آن میرسیم و از آنهم رد می شویم غایت مرحله ای از حرکت است که به آن هیچگاه نمیرسیم بلکه به آن نزدیک می شویم، جهت به معنای امری است که هم آن در آن هستیم و عم قبلا و هم بعدا و هیچگاه از آن نمیتوانیم بیرون برویم و گرنه اصل کار و موضوع عوض میشود، صحبت این بود که بدون داشتن جهت نمیتوان موجود و مطلوب و ربط بین را شناخت نه اینکه هدف هم لازم است یا نیست بله شناسایی همه اینها لازم میشود اما بدون در نظر داشتن جهت ممکن نیست و یک صحبت هم مطرح است و آن اینست که آیا جهت یک کلمه است، که یک کلمه را اصل قرار دهیم مثل "پرستش خدا" و بعد بگوئیم این جهت اصل است و احکامان معلوم نیست که چیست این در بحث های قبل هم مورد دقت قرار گرفته که یک کلمه برای جهت کافی نیست بلکه باید جهت را تبیین کنیم به معنایی که عرض کردیم به نحوی که وضعیت موجود وضعیت مطلوب دو نقطه از آن خط یا بهتر بگوئیم دو پاره خط از آن خط باشند تا بعد بگوئیم ربط بین آنها چطور است چون اگر ما فرضا وضع موجود و مطلوب را مستقل از جهت هم بدست بیاوریم نمیتوانیم بگوئیم ربط بین آنها یک چیز خاص است تنها اگر جهت یک چیز خاص باشد یک ربط خاص و یک راه خاص بیشتر ندارد والا ممکن است از یک وضع موجود از راههای متعددی به وضع مطلوب در جهت های متعدد است.

و السلام علیکم و رحمه ال... و برکاته

جلسه ششم - ۶۹/۳/۶

فهرست

آیا بحث مدل مبتنی بر بحثهای قبل است

چنانچه در مدل وضعیت آتی هم قرار داشته باشید اثر شرایط چه می شود

آیا مراتب مختلف جهت همان اهداف نیست

آیا برای جهت مبهم مرتبه باید تعریف نمود

رشد لازمه برنامه ریزی است

دو احتمال در مورد مراتب جهتی

مراتب جهتی اهداف عینی

هر چند انتزاع لازم است ولی جداول از یکدیگر جدا نیست

کفار هم باید در برنامه ریزی هم رشد کیفی را در نظر داشته باشند هم رشد کمی

کیفیت ارتباط زمان و مکان و جهت

چرا در مدل سازی از بین همه فرمولهای تعیین فرمول "جهت زمان مکان" استفاده می شود.

بسمه تعالی

بحث مدل دوره سوم

جلسه: ۶

تاریخ: ۶۹/۳/۶

برادر معلمی: اعوذ با.. من الشیطان الرجیم بسم ا.. الرحمن الرحیم. در جلسات واحد سئوالاتی مطرح گردید که جوابهایی هم داده شده است که گزارش آن را عرض می نماییم.

دو سؤال به یکدیگر نزدیک است و جواب آنها هم تقریباً داده شد، اول این که آیا از بحثهای فلسفه اصول روش تنظیم استفاده می کنیم آیا آنها را اثبات نشده می پنداریم؟ سؤال دیگر اینکه منظور از "مقومات" چیست؟ همان است که در مباحث قبل آمده یا بحث جدیدی است؟ منظور از این دو سؤال این بوده است که ما در بحثمان گذشته داشتیم که هر کیفیتی زمان، مکان و جهت دارد، اگر بخواهیم بر آن بحثها تکیه کنیم اینجا هم باید بگوییم مدل برای یک موضوع خاصی است و آن موضوع هم طبق بحثها گذشته زمان، مکان و جهت می خواهد، لذا در مدل ما نیز مدل مکانی و مدل جهتی و مدل زمانی را درست کنیم تا مدل، کامل باشد و دیگر احتیاج به این مباحث و دقتهای کنونی نیست. یا پرسیده اند منظور از مقومات طبق بحثهای قبل همان زمان و مکان و جهت می باشد اما الان ما در بحث جدید از ترکیبات مکانی به عنوان یکی از مقومات نام می بریم، که این به نظر می رسد بحث جدیدی است.

در پاسخ به این دو سؤال گفته شد تا آنجا که بتوانیم باید از طرح مجدد بحثهای گذشته پرهیز کنیم و حتی المقدور باید از آن مباحث استفاده کنیم لکن اگر به عنوان یاد آوری به بحثهای گذشته نیز اشاره شود اشکالی ندارد.

سؤال دیگری که مطرح گردید این بود که اگر در مدل وضعیتهای آتی هم پیش بینی می شود و قرار داده می شود پس نقش آمار و شرایط و ... چه می شود؟ منظورشان از این سؤال این بوده که اگر در مدل شرایط

آتی مورد پیش بینی قرار می گیرد آن گاه با شرایط متغیر و اموراتی که تابع ادراک و اطلاع ما در نمی آیند چگونه برخورد می کنیم. ما که نمی توانیم بگوئیم از هر چه در آینده اتفاق می افتد مطلعیم.

این سؤال را به چند قسمت تقسیم کردید. یک صحبت این است که گفته شود آمار و شرایط آتی را به یک تعبیری خود مدل می سازد و به عبارت دیگر بر اساس مدل و برنامه ساخته می شود. و ما در قدم اول که طبق مدل آمارگیری می کنیم معلوم می شود که ما در چه وضعیتی قرار داریم، وضعیت آتی ما هم طبق آن مدل معلوم می شود و ما در قدمهای بعد احتیاج به آمارگیری نداریم جز وقتی که بخواهیم ببینیم آیا طرح ما محقق شده یا نشده است. پس معلوم می شود که غرض از سؤال این مسئله نبوده است.

غرض دیگری که می تواند مطرح شود آن است که بگوئیم اموری که اتفاق می افتد و برنامه ریز نمی تواند از آن مطلع باشد تکلیفشان چیست؟ قبلا هم گفتیم که این گونه امور که تابع اختیار و اطلاع برنامه ریز قرار نگیرد طبعاً چنین امری هم وارد برنامه نمی شود هر چند اتفاق چنین اموری برنامه را کم و بیش تحت تاثیر قرار می دهند و بعضی اوقات ممکن است حتی کل برنامه را منتفی کنند و طرح برنامه جدیدی لازم گردد، و این امر نیز غیر قابل اجتناب است.

اما اگر غرض از سؤال این باشد که مثلاً یک عده انسانهای مختار دیگری هم در کنار محدوده برنامه ریزی ما وجود دارند، فرضاً در کنار جامعه ما جوامع دیگری نیز برای خود برنامه ریزی می کنند و حین اجرای برنامه یک ساله یا پنج ساله ما دیگران نیز می خواهند برنامه های خود را پیاده کنند و با بحثهای قبلی نیز روشن است که افعال و کارهای ما و آنها بر همدیگر تاثیر متقابل دارند، اما چگونه می توان تاثیر و نقش کار دیگران را در برنامه خودمان مورد لحاظ قرار دهیم؟ آیا ما از کارهایی که آنها می خواهند انجام دهند پاسخ داده شد که در اینجا دوباره همان تقسیم بندی قبلی تکرار می شود، اگر ما حین برنامه ریزی خود نتوانیم دست آنها را بخوانیم و افعال آنان را پیش بینی کنیم برنامه ریزی ما دچار اشکال خواهد شد، و آنها هم افعالی را که برنامه ریز ما را تحت تاثیر قرار خواهد داد انجام خواهند داد ولی طبیعت امر این است که ما بوسیله مدل خود آنها را نیز مورد بررسی قرار دهیم و فکر کنیم که اینهایی که در این مرحله هستند طبعاً چه کارهایی را

در آینده خواهند کرد؟ یعنی در حین طراحی و اجرای برنامه ما آنها چه مقاصدی را دنبال می کنند، حال یا بوسیله مدل خودمان افعال آتی آنها را پیش بینی کنیم و یا با شناخت مدل و قانون خودشان از کارهای بعدی و مراحل بعدی کار و برنامه ایشان مطلع شویم – و البته الان در موضع اینکه کدام یک از این دو راه صحیحتر است نیستیم پس از اطلاع ما از کارهای آنها موقع بررسی تاثیر و نقش کار آنها در برنامه ما است. چون آنها امور مختلفی انجام می دهند بعضی هم عقیده و هم مرام ما هستند و افعالشان با کار ما هم جهت است و بعضی مرام و عقیده ای متضاد با ما دارند لذا برنامه آنها مزاحم و مانع کار و برنامه ما است، چه در داخل کشور و چه در خارج کشور ما این را چگونه در مدل می آوریم؟

در پاسخ این قسمت هم گفته می شود که ما طبق همان مطلبی که چند بار بحث شده است اگر بخواهیم بگوئیم متناسب با شرایط یا متناسب با یک امر متغیر عملی را انجام می دهیم همین که می گوئیم متناسب دال بر این است که بر آن امور غیر ثابت یک امر ثابت حاکمی وجود دارد که ما با توجه به آن می توانیم بگوئیم در فلان شرایط موقعیت خاص چه عمل یا عکس العملی داشته باشیم اگر این را پذیرفته باشیم این قسمت از بحث را مدل می گوئیم که آن امری است که حاکم است بر شرایط و شرایط را می سازد و ثابت هم هست و یک چنین اموری را ما لازم است در بحثمان داشته باشیم که منهای چگونگی شرایط تعیین شده باشد بعد گفتیم تعیین آن هم به صورت استاتیکی نیست که مثلا بگوئیم اگر انسان ایمان، عبادت و فلان چیز را داشته باشد به عنوان چیز ثابتی که باید حفظ شود کافی است. بلکه می گوئیم وظیفه ما رشد است هر چند این امور باید محفوظ باشند، رشد در آن امور ثابت مورد نظر است که بحث را از حالت ترکیبی معرفی تناسبات ترکیبی به مراحل تغییر نیز بکشاند، یعنی جدای از این که شرایط چه باشد باید بتوانیم سیر خود را در جهت طی مراحل رشد دنبال کنیم، و شرایط نباید درسیر رشد، اثر بگذارد، یعنی بوسیله آن و مبتنی بر آن با شرایط برخورد کنیم و شرایط را تغییر دهیم. ما به این قسمت از بحث مدل می گوئیم، چون که در این امر نمی تواند امر متغیری وجود داشته باشد، آن حد نهایی ای که ثابت و حاکم است را مدل نام می دهیم. البته در برنامه مبتنی بر شرایط کارهایی را انجام می دهیم. در این جا می پرسیدند عمل مبتنی

بر شرایط یعنی چه؟ می گفتیم چون طبق مدل تغییر خاص با ثبوت خاصی باید داشته باشیم، آثار افعال خود را بگونه ای قرار می دهیم که وقتی با آن شرایط و اختیارات دیگران برخورد می کنیم، همان نتیجه ای را دهد که ما می خواهیم، بعد سؤال می شود آیا هر کسی هر کاری را برای برخورد با شرایط جدید متناسب دید مورد قبول است؟ اگر این کار قانون می خواهد، آن قانون چیست و کجاست؟ آن قانون هر چه که باشد، آیا ممکن است جزء مدل باشد؟ گفتیم جواب منفی است زیرا مدل یک امر ثابتی می شود که باید نظام داشته باشد و اموری که با شاید و اگر توام هستند جزء مدل نمی توانند باشند اینکه اگر این طور بود چنین می کنیم و اگر آن طور بود چنان می کنیم جزء مدل نمی تواند بیاید چون امور پراکنده ای هستند، بعد به نظر رسید این امور پایین مدل قرار می گیرند، که هر کدام هم احتمالا تخصصهای خاصی می خواهد که هر بخش آن مثلا به علم شیی، فیزیک مهندسی ساختمان و یا ... علوم دیگر مربوط می شود تا بتوان به تناسب موضوع معین نمود که چه موضعگیری در فلان شرایط پدید آمده موجب هدایت ما به سمت نتیجه مطلوب خواهد شد، که این امر دیگر مربوط به مدلسازی نیست.

برادر حسینیان: بسم ا.. الرحمن الرحیم، اگر مدل بخواهد کیفیت تصرف ما را در شرایط مختلف مشخص کند به معنای آن است که برای ما معین کند که در هر شرایطی متناسب با اوصاف و اهداف ثابتی که در جهت معین شده چگونه عمل کنیم تا این تناسب حفظ شود، به عبارت دیگر در هر شرایطی کیفیت موضعگیری و عمل ما باید متناسب با اهدافی که از وحی آمده یا در جهت نوشته ایم معین شود، قواعد آماری و علمی را که در عمل برای این کار استفاده می کنیم را آقای معلمی ظاهرا مربوط به بعد از مدل می دانند، ما هم نمی گوئیم که مستقیما در مدل وجود داشته باشد لکن ما باید بتوانیم آنها را از مدل استخراج کنیم و بگوئیم این فرمول که متناسب با این مدل است مشخص می کند در شرایط فعلی مثلا باید جنگ کرد یا صلح کرد، اگر در مدل ما حفظ و رشد نسبت تاثیر اسلام به عنوان جهت کلی معرفی شده باشد باید بدانیم در هر شرایط چگونه موضعی بگیریم تا حرکتمان در آن جهت باشد، چگونگی حفظ تناسب در جهت را یا مدل ما باید

مستقیماً بگوید یا بوسیله مدل باید استخراج و کشف شود و مجموعاً سؤال این بود که محاسبه تاثیر شرایط توسط مدل چگونه انجام می شود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مدل یک جدول آماری می دهد و بر اساس مدل است که حساسیت شما نسبت به امور معین می شود، مدل جدول آماری خاصی به ما می دهد که بوسیله آن به عینیت رجوع می کنیم و پاسخی که عینیت دهد را به مدل می دهیم، مدل هم بر اساس آن پاسخ برنامه تغییر را به ما می دهد و این برنامه وسیله تغییر شرایط می شود و بعد دوباره بوسیله جدول آماری نتیجه تحقق برنامه را بررسی می کنیم. بنابراین اگر مدل نداشته باشیم جدول آماری نداریم، برنامه هم نداریم و قدرت توصیف از عینیت هم نداریم کنترل هم نمی توانیم بکنیم، لکن پس از تکمیل مدل، مدل می تواند تغییر شرایط را درون خود حل کند، ابتدا از طرف مدل سؤالات آماری داده می شود و بر اساس جوابها بوسیله مدل برنامه درست می شود و ماشین اجرای آن را هم مشخص می کند و اجرا می کند، شرایط تغییر می کند و بعد هم آن را کنترل می کنیم ببینیم منظور ما حاصل شده است یا نه. وقتی انجام گرفت معلوم می شود که برنامه ما مثلاً برای دوره پنج ساله اول تمام شده است، ولی مدل ما موجود است و دوباره که بر اساس آن برنامه جدیدی برای پنج ساله دوم یا بیست ساله دوم می ریزیم، مدل ثابت است و جدول آماری ما هم که بر اساس مدل بدست می آید ثابت است، مثلاً مدل به ما می گوید از این چیزهای معین آمار بگیرید و آن گاه نسبت آن را با ضرایب فنی مطلوب در مدل بسنجید، کمبودها کاستی ها را بر اساس آن می سنجیم و برنامه ای متناسب با مرحله ای که در آن قرار داریم در جهت مطلوب معین می کنیم. بنابراین برنامه متغیر و مدل ثابت است، البته در مدل تغییر هست چرا که اگر تغییر در آن نباشد نمی تواند تغییرها را مطالعه و توصیف کند، اگر مثلاً گفتیم مدل ما از بخش های جهت، زمان و مکان تشکیل شده است می گوید، در این زمان جدول آماری حکم می کند که ترکیبات چنین باید باشد، و در زمان دیگر جدول آماری حکم می کند که با اجرای برنامه قبلی به این مرحله رسیده ایم مثلاً ما را تا مرحله صبر رسانده است و حال باید به مرحله تسلیم برسیم.

برادر حسینیان: بوسیله جدول آماری از شرایط آمار می گیریم، آمارمان هم بر اساس مدل است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: احسنت جدول آمارمان هم بر اساس مدل است، بی حساب و ضابطه

نیست، اگر بر اساس مدل آمار گرفتیم، بعد هم بر اساس مدل عینیت را توصیف می کنیم.

برادر حسینیان: مثلاً معلوم می کند که اخلاق مردم الان در مرتبه صبر یا تسلیم است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بر اساس مدل شما می توانید توصیف کنید. سؤالات خاصی داده اید،

جوابهای آن رسیده و بر اساس جوابها توصیف خاصی از وضعیت عینی بدست آمده است و بر اساس آن

توصیف خاص برنامه خاصی ریخته می شود.

برادر امیری: این جدول آماری بر چه اساسی تغییر می کند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: جدول آماری تغییر نمی کند برنامه تغییر می کند.

برادر امیری: هر چند برنامه ما عوض شود آیا ضریب فنی ها را ثابت می ماند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حتماً باید ضریب فنی ها را ثابت بگیرید. ضریب فنی کمیتهائی است که

این را پر کرده است. اوصافی که می توانند در این کمیتهها بچرخند در آن قرار می گیرند، مثلاً اگر جدول الف

جدول کمی ما باشد که ضرایب فنی در آن مشخص شده باشد، می گوئیم مثلاً اگر حرص ۱۰۸ باشد این

گونه نیست که صبر و رضا نداشته باشد، راضی به دنیاست، نه راضی به خدا، حیات دنیا را پسندیده است، می

گوئیم پس به رضا مثلاً روی ۳۶ قرار می گیرد آن گاه می گوئیم صبر متناسب با رضای برای دنیا هم برای

این فردا هست. یعنی کفار هم در جهت دنیا پشت کار و تحمل در مشکلات دارند.

حال در مرحله بعد اگر همه اوصاف را در جدول جهت داشته باشیم و بعد از حرص هم چند پله بعد به اخلاق

قناعت برسید، اگر این اخلاق زیر عدد ۱۰۸ قرار گرفت چیز دیگری می شود و اگر رضا زیر ۱۰۸ آمد آن نیز

چیز دیگری می شود. بنابراین اوصاف این مراتب می تواند متغیر باشد، پس ضرایب فنی شما ثابت است، تنها

اوصاف در آن تغییر می کند، جدول آماری باید ثبوت و تغییر مدل را به شکل خاصی که متناسب با عینیت

است تحویل دهد، در مرحله کنترل هم همین را تحویل می دهد که کنترل می کنید می بینید مثلاً آنچه

می خواستید درست شده است، البته در نفس برنامه هم چیز ثابتی هست در این برنامه و در برنامه های آینده هم موضوع و هم جهت ثابت می باشد پس حرف اول ما این است که مدل منشاء همه این موضعگیری ها است، یعنی اگر جدول را جدول راهنما نام بگذارید این جدول راهنما مجموعه قوانینی است که در مجموع شما را راهنمایی می کند که اگر این جدول را نداشته باشید هیچ یک از این کارها را نمی توانید انجام دهید. برادر معلمی: دو سؤال نزدیک به هم دیگر را نیز عرض می کنم: یک سؤال کرده اند که اگر جهت با یک کلمه تنها تعریف نمی شود، مراتب مختلف جهت همان تعیین هدف است آن مراتب هم خودشان با یک کلمه تعریف نمی شوند و مجموعه هستند، و در نهایت مراتب مختلف نظام می شوند و یک سؤال هم این بوده که با بحث ضرورت جهت لازم است که جهت مبهم اهداف را در خود داشته باشد. یک قسمت از این دو سؤال اشکال در این مورد بوده که وقتی می گوئیم جهت با یک کلمه تعریف نمی شود و باید خود دارای مراتب باشد، خود آن مراتب حکم اهداف مختلفی را پیدا می کنند که پشت سر هم تعریف می شوند وقتی گفته می شود باید به صورت مجموعه ای باشد، این اهداف که در آن جهت هستند این نقاط مختلف اهداف مرحله ای ما می شوند که همان حکم هدف را دارند، پس تفاوت این مطلب با آنچه در مورد اصالت هدف ذکر می گردید و رد می شد چیست؟ در ادامه هم بحث به اینجا کشیده می شد که اگر ما یک هدف غایی و دور از دسترس را از وحی بگیریم، حال چه آن هدف مثلاً مدینه فاضله ای باشد که هیچگاه دسترسی کامل به آن نباشد و چه هدفی باشد که به زودی قابل دسترسی نباشد و مثلاً بعد از صد سال به آن برسیم، اگر یک هدف این گونه ای از طرف وحی معین شده باشد چه اشکالی دارد؟ همان هدف می تواند حکم جهت ما را پیدا نماید که به سمت آن حرکت می کنیم و آن هم هدف ما می شود و راه بین آن هم شناخته می گردد.

در پاسخ به این قسمت گفته می شد که در آن بحث گفته ایم برای انسان غیر معصوم و انسانی که به او وحی نمی شود، بدون شناسایی هدف نمی تواند وضعیت موجود را بشناسد و بدون شناسایی وضعیت موجود نمی تواند هدف را بشناسد ... بنابراین باید این سه امر را با هم ببینیم از حالت نقطه ای خارج شود و یک پاره

خط را ببینم، که اسم آن را جهت می گذاشتیم که بعد بوسیله آن جهت، هدف هر مرحله روشن می شود و اینکه در کجا قرار داریم و چه چیزی را باید هدف بگیریم و راه رسیدن از وضع موجود به هدف هم چه راهی هست، حال اگر این مطلب را به این نحو حل کردیم که تعیین و معرفی هدف را به عهده وحی بگذاریم چه اشکالی پیدا می کند؟ باز در اینجا سؤال مطرح می شود آیا چگونگی وضع موجود و مراحل رسیدن به مطلوب را هم وحی می فرماید؟ اگر دو نقطه و ربط بین آن را از وحی گرفته باشیم خود حکم یک خط پیدا می کند و برای آن حرکت خاص در آن مقطع و منطقه حکم جهت را پیدا می کند که این همان احتمال قبلی می شود، اگر هم فقط یک نقطه باشد، باز این سؤالات باقی می ماند که ما چگونه می توانیم وضعیت موجود و کیفیت ربط حقیقی آن را با هدف بشناسیم. از اینجا به این قسمت می رسیدیم که آیا لازم هست که در جهت ما مبهم هدف متوالی داشته باشیم تا امکان برنامه ریزی فراهم شود، در این مورد هم یک تقسیم بندی اجمالی به ترتیب انجام شد که یا منظور از مبهم هدف مبهم اهداف کوچکتر ما بین دو مرحله متوالی است و یا منظور را از مبهم هدف اهداف متوالی بعد از این هدف مطلوب و معرفی شده از طرف شارع است که ما فعلاً از آن مطلع نیستیم، یعنی پس از رسیدن به این هدف یا رشد بیشتر امکان پذیر نیست و یا اگر ادامه دارد اهداف و مراحل بعدی رشد در این اهداف فعلی اثر می گذارد و یا نمی گذارد؟ و آیا مراحل و اهداف ریزبین هر دو مرحله را باید از وحی گرفت تا لازم باشد مبهم نقطه مشخص شود یا اینکه مشخص نشدنش هم اشکالی ایجاد نمی کند. یک پاسخ خیلی اجمالی در جلسه مطرح شد که زیاد فرصت بحث پیرامون آن نشد، و آن این بود که هرگاه دو مرحله را مشخص کرده باشند و ربط بین آن دو را هم گفته باشند، اهداف ما بین این دو مرحله به نحو اجمال تعریف شده است، بنابراین می توان آن را طی نمود. در مورد این هم که بگوئیم سپس از طی همه مراحل مثلاً ده یا بیست گانه چه می شود گفته شد هر چه در جهت مرا تب بالاتر قدم برداریم، چون جهت را از وحی گرفته ایم یک اطلاعات جدید عینی و ذهنی پیدا می کنیم که خود وسیله ای برای فهم بهتر جهت از وحی خواهد شد، و چون طبق اعتقاد ما رشد نهایت ندارد و هر چه انسان رشد کند باز هم جای رشد برای او هست، می گوئیم وقتی که انسان یا جامعه انسانی مراتبی از

رشد را طی نمود ادراکات و بینش های بالاتری را پیدا خواهد کرد که چیزهایی را که قبلا نمی توانست متوجه شود، متوجه می شود، لذا به حرکتش می تواند ادامه دهد، شاید وقوع انقلاب اسلامی خود موید این مطلب باشد، مثلا قبل از انقلاب کسی نمی توانست این گونه که امروز ما در فرهنگستان فکر می کنیم فکر کند و دامنه اسلامی و غیر اسلامی بودن امور را در همه چیز جاری و ساری بداند، و اگر ما فرمول تنظیم امور مسلمین را هم پیدا نمایم، خود این هم یک مرحله از اسلامی کردن جامعه ما است، شاید سابقا فکر می کردیم همین که قدرت به دست حکومت اسلامی باشد کفایت می کند لکن مرتب مطلب دقیق تر می شود.

برادر حسینیان: در مورد این صحبت همین که ما مراتبی را از جهت نسبت به رشد جدول و مراتب جدول و رشد جامعه می گیریم، اگر حد خاصی داشته باشد، طبعا ما در نهایت حرکتمان متوقف می شود، هر چند که به مرتبه ای که در جدول عنوان می شود هیچ گاه نرسیم، لکن فرض عقلی این وجود دارد که پس از آن مراتب هم مراتب دیگری است که دستیابی به آن مراحل جز با هدایت معصوم (ع) ممکن نیست و چون دست ما هم از دامن امام غائب (عج) کوتاه است، لذا ما نمی توانیم مدل خود را کامل شده بدانیم و تنها تا مقطع خاصی می توانیم با آن حرکت کنیم و پس از آن جدولی ما کارایی ندارد از طرف دیگر هم گفته ایم که سیر در جهت بدون تکیه و توجه به علائمی که خود جدول مشخص نموده و به آنها اوصاف متکثری که نشان دهنده مراتب مختلف جهت هست می گوئیم نمی باشد. چون مثلا اگر صبر تسلیم و رضا را نداشته باشیم، معیاری برای مشخص کردن رابطه خود با وحی نداریم و اینها هم که محدود هستند و مبهم محدود هم نداریم مثلا این را تمام کرده ایم که از جهت به عنوان یک کلمه تنها مثل پرستش به عنوان ملاک رشد و تقرب الی ... بدون هیچ ضابطه دیگری که از وحی رسیده باشد کیفیت کار خود را تنظیم نماییم و یک کلمه برای ما کفایت نمی کند. در هر حال در یک جا می رسیم که باید تنها از یک کلمه استفاده کنیم، چون این مراتبی را که وحی در جهت بیان فرموده است محدود است یا اینکه باید رشد را در آنجا رشد کمی توصیف کنیم، یعنی بگوئیم همین اوصافی را که مجموعا از وحی داریم، صبر و رضا و تسلیم، همین ها را رشد دهیم. یک تعریف اجمالی را که فرضا از "رضا" داریم نمود همین ها در ابعاد مختلف پیدا نمائیم و آن را

رشد دهیم، اما باز تکیه بر کمیت هم در آن مرتبه بدون توجه به خصوصیات کیفی، ظاهراً ممتنع است، یعنی اینکه نمی توانیم بگوئیم رضا مرتب کثرت پیدا کند و رشد کند لکن کیفیت خاصی نداشته باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤال آن است که اگر این مدل مدلی اورژانسی باشد چطور؟ دیگر این اشکال ها بر آن وارد می شود؟

برادر حسینیان: خیر دیگر اشکالی نیست تنها در مراتب موضوعیت پیدا می کند که آن را هم فرموده اند با اجمال حل می کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: الحمد للہ.. که این هم حل شد، ما خودمان هم، خود نوعی ما، یقیناً رشد می کنیم، از ابتدای پذیرش ولایت الهی توسط مسلمین، مواهب الهی دائماً جاری است، این طور نیست که مسلمین بخواهند در راه بندگی خدا گام بردارند و از ابتدا علم آنها مطلق باشد و یا آنها تلاشی بکنند و خدا اضافه نکند، یا بگوئیم پس از اینکه مدل را ساختیم، کار مدلسازی تعطیل می شود، مسلماً در حین تحقیق و سیر در مدلسازی چیزهایی که الان به آن اشراف ندارید تدریجاً اشراف پیدا می کنید، مثلاً یکی از اموری که براحتی از اول روشن است این است که مدل اورژانسی ما وسیله ای خواهد بود تا یک فرصت عظیم زمانی ایجاد کند که ما مبتلای به الگوهای کفار نباشیم، چون به هر حال استفاده از الگوهای کفار اثر خود را می گذارد، الان الگوهای مادی حرص مردم را بالا برده که دولت اسلامی قدرت ارضای آن را ندارد، در یک مقایسه ای ساده اگر در سال ۱۳۳۸ در همین قم حداکثر صد منزل حمال خصوصی و آبگرمکن در منزل داشتند، اکنون تقریباً همه خانواده ها که شاید کمتر از صد هزار خانوار نباشند، در منزل خود آبگرمکن داشته باشند. طبیعی است که همراه همین وسیله بسیاری امکانات دیگر از قبیل لوله و لوله کشی منظم، نفت یا گاز و دیگر وسایل مربوط به آن لازم است. تامین هزینه زندگی مردمی که سطح رفاه آنان مانند سی سال گذشته باشد بسیار ساده است بر عکس وضع موجود که تامین زندگی در سطح موجود برای همه مردم در حال حاضر کار بسیار مشکلی است حتی تعریف فقر و غنا و تعریف متوسط مصرف در سال ۵۸ با سالهای بعد از کوپنی شدن اجناس و افزایش حرص عمومی بسیار تفاوت دارد، این حاکی از آن است که توزیع ثروت

ما در گذشته دارای یک مدل اسلامی نبوده است، در دنیا دو الگوی شرقی و غربی بیشتر نبوده و چون ما خواسته ایم توزیع عمومی بکنیم لذا الگوی شرقی را برای توزیع کالای مصرفی پیشنهاد کرده اند. در حالی که تولید ما چون به مواد خام اولیه خارجی وابسته بوده است حجمش چندان تغییری نکرده است امکان رشد و در آمد ارزی هم که متناسب با آن به هر دلیل فراهم نبوده است، اما به راحتی می توانید ادعا کنید در الگوی شما عقل در خدمت حاکمیت اخلاقی که علمای اخلاق می گفته اند، حاکمیت فقهی که فقهای اسلام می گفته اند، حاکمیت عرفانی که عرفای اسلام می گفته اند قرار گرفته است. و در حین اجرای چنین مدلی طبعا عرفا، فقها و اخلاقیها فرصت پیدا می کنند دقت بیشتری کنند و مطالب جدیدی را تحقیق کنند و تحویل دهند، عوض صد میدانی که خواجه عبد ا. انصاری به آن اشاره کرده است، جدول اخلاقی اجتماعی را به جای اخلاق فردی همراه با جدول تبدیل آن به شما تحویل دهند، فقها هم به جای آنکه تزامم را تنها در موارد نادری جوابگو باشند، موارد تزامم را در امور حکومتی استنباط کرده و تحویل دهند و فلاسفه هم به جای آنکه حرکت را صرفا بصورت تجدیدی مورد بحث قرار دهند یک بحث وسیع پیرامون کیفیت تغییر مطرح کنند، یک وقت مثلا ما از آقای سیف شنیدیم که مرحوم شهید مطهری رضوان ا... تعالی علیه در جلد چهارم اصول فلسفه و روش رالیسم طی یاد داشتی به این مطلب اشاره دارند که طبق نظر صدرالمتالهین باز علت تعیین کیفیت در مراتب مختلف روشن نیست. خود همین مطلب که در آن زمان به ذهن ایشان رسیده است یک کرامت محسوب می شود، چرا که آن زمان موضوع بحث ایشان موضوعات مبتلا به امروز نبوده است، چرا که ما وقتی در گذشته علوم را به دانشگاه می سپردیم، دیگر معنی نداشت که فلاسفه ما بخواهند در این باب فکر کنند، خود جرقه این موضوع و احتمال در ذهن ایشان کاشف از آن است که ایشان یک قدم پا از دامنه و محدوده آن فلسفه بیرون گذاشته اند، که بعد از آن امام امت رضوان ا... تعالی علیه مطالب بسیار بالاتری را اشاره فرمودند، حتی در خود فرمایشات حضرت امام قدس سره رشد به وضوح نمایان است زیرا به هر حال ایشان در رتبه عصمت که نیستند، فرمایش ایشان در مکاسب این است که علماء مانند رؤسای جمهور در رشته های مختلف مشاور خواهند داشت و کارها را اداره می کنند ولی در بیانات بعدی در اول

انقلاب فرهنگی می فرمایند خیر، تا وابستگی فرهنگی هست، ساده لوحی است که کسی خیال کند مستقل و آزاد شده است، بعد هم بالاتر از این می فرمایند، حوزه و دانشگاه در هم ذوب شوند، تعبیر به ذوب شدن به حسب ظاهر لغت نمی تواند معنای جز پیدایش یک حد اولیه که کلیه تعاریف را به همدیگر مربوط کند داشته باشد والا اگر تالیفی باشد، که ذوب شدن را نتیجه نمی دهد، یک وقت می گویند مخلوط کنید و یک وقت می گویند دو چیز را با هم ترکیب کنید، ترکیب کردن چند مرحله دارد که عالیتین مرحله آن که کاملاً مخلوط شود وهفت جوش و یکپارچه شدن است را ذوب شدن می گویند ذوب شدن را در ترکیب های اضافی به کار می برند، حال اگر اطلاعات و علوم حوزه و دانشگاه بخواهند در یکدیگر ذوب شوند، که راهش مخلوط شدن افراد حوزه و دانشگاه یا خمیر کردن و در هم کردن کتاب های حوزه و دانشگاه که نیست. اگر اطلاعات بخواهد ذوب و یکی شوند باید یک مبنایی که قدرت منحل ساختن کلیه تعاریف را در خودش و مجدداً تحویل دادن تعاریفی نسبت به موضوعات هر دو علم متناسب با مربوط بودنشان داشته باشد پیدا شود تا یک کاسه شوند و باصطلاح یک نظام تعاریف پیدا کنند، و تعاریف موید همدیگر باشند. پس از این فرمایش بعداً خیلی صریح فرمودند اجتهاد مصطلح برای رهبری کافی نیست، با اینکه رهبری را شان فقیه می دانستند ولی گفتند تصرف در زمان و مکان را لازم دارد، امروز پذیرش این مطلب برای حوزه فعلی بسیار سخت است که بگویند اعلمیت علمی از آن کسی است که قدرت یک چنین کاری را داشته باشد می گویند، خیر اعلم کسی است که بتواند رد فروع بر اصول یا رد اصول بر فروع کند، می گویم رد کدام فرع ها آیا رد فروع زمانی و مکانی می کند؟ می گویند فروع زمانی و مکانی یعنی چه؟ همین سئوالاتی که می شود را به عنوان فرع به اصول رد می کنند، می گوئیم این سئوالات را چه کسی ایجاد می کند؟ می پرسد یعنی چه که چه کسی ایجاد کند، این چه نوع سئوالاتی است؟! سئوالات در مورد همان اموری است که مبتلا به شما می شود، می گویم من چگونه مبتلا به را ایجاد نمایم، خوب دقت کنید اینکه من چگونه مبتلا به را ایجاد کنم را حوزه پاسخگو نیست، گاهی ما در برابر مبتلا به واقع می شویم آن گاه از شما سؤال می کنیم اما گاهی می پرسیم چگونه در عینیت تصرف کنیم تا تصرف صحیحی باشد؟ و تا مبتلا به های صحیحی برای ما پیدا

شود؟ می گویند خوب همانطور که همه آدمها زندگی می کنند زندگی کنید، آدم خوبی باشید و دنبال مقاصد خوب هم باشید، مسئله ای که موجب شود به حرام بیفتید برای خود ایجاد نکنید، همین کافی است. می گوئیم نه، ما در موضوع رشد صحبت داریم، ما چه تصرفهایی بکنیم تا رشد حاصل شود؟ مطلب را بسیار ساده بگوئیم، می پرسیم دستور العملی که فلان درویش یا فلان قطب، یا فلان روانشناسی می دهد چگونه است؟ می گویند بدعت است، باطل است. می گویم خوب من به کدام یک از تسبیحات عمل کنم می گویند، هر یک که ترجیح بیشتری در نظر شارع دارد همان را عمل کن باز می گویم وقتی به روانشناسی رجوع می کنم او متناسب با حال من نسخه خاصی می دهد، همه کارهای خوب برای پرورش را به همه بطور یکسان توصیه نمی کند، هم چنانکه طبیب جسم نیز برای هر سنی یک الگوی تغذیه ای خاص پیشنهاد می کند، غذای بچه چند ماهه با یک ساله و پسر سیزده ساله و مرد سی ساله فرق دارد، گاه تصرف در فرد و نسخه دادن را به دلیل آنکه عرفا و یا علمای اخلاق و یا دراویش بدون حجت شرعی عمل می کرده اند مردود است که این اهم دلیل حوزه در رد این امر است حوزه می گوید مستند من در اعلام وجوب یا استحباب یا اباحه امور روشن است یا مستند عقلی دارم با استناد به قواعد عقلی علم اصول و یا به بعضی مستقات عقلیه که مواد آن در عقل عملی بدیهی باشد و یا اینکه در تطبیق باتکاء یک اصل عقلی کاری کنم، به هر حال نسخه دادن فقیه مستند است لکن مثل عارف یا اخلاقی می گوید من "می بینم" من "می فهمم" من "می یابم"، می گویند می فهمم و می بینم یعنی چه؟ باید به قاعده ای تبدیل شود که بگوید هر گاه اخلاق مرد چنین شد، رفتارشان چنان و چنین شد، در مجموع چنین خواهد بود، در نتیجه حکمش هم این خواهد بود و مستند ما هم از روی فرض این ده روایت و دو آیه و یک اصل مشخص است، اگر کسی چنین کاری را در روانشناسی انجام دهد، قطعاً هیچ فقیهی آن را بدعت نمی داند، هیچ وقت نمی گوید مصداق "ادخال ما لیس فی الدین فی الدین" است، بلکه می گوید همان طور که من در این قسمت وارد هستم، ایشان هم در آن بخش مستنداً سخن می گوید و نسخه می دهد، حال ما در امور اجتماعی می خواهیم مستند تحویل دهیم، می خواهیم بگویم اگر عقلاً تعریف از زمان و مکان را نداشته باشیم نمی توانیم نسخه ای که مشخص کند چه کنم تا چه

مبتلا بهی در مسیر رشد برایم پیدا شود را بدهم و بر اساس آن معلوم باشد که موضوعا مصداق کدام حکم پیدا می شود. موضوعا مثلا اول اجاره، بعد مضاربه، بعد مساقات بیاید و یا بالعکس آن بشود، پس تکرار مطلب در مباحث مختلف برای آن است که اگر اشکالی در این باره در ذهن برادران است مطرح شود و اگر اشکالی نیست مطلب در ذهن دوستان به طور روشن جایگزین شود. معلوم باشد که ضرورت و موضوع مدلسازی یک امر لازم و مبتلا به است، من در آورد نیست، مشکلی است که باید در حل آن بکوشیم، بیکاری ما را نگرفته است که دور هم بنشینیم و قصدمان هم آن باشد که به حرف هیچکس هم گوش ندهیم بنابراین توجه کنیم که در صحبت آقای معلمی و چیزی مشهود است؟ مشاهده می کنیم که باید همین مراتبی را که الان از حوزه در اختیار داریم همین ها را بتوانیم پیاده کنیم، خوب چنین الگویی با الگویی که با ضرایب فنی نیز منطبق است تفاوت بسیار دارد، بنابراین مدلی که انشاء.. بدین ترتیب ساخته می شود مدل اورژانس درجه یکی می تواند باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: .. اگر مدل ما کاملا از وحی بیاید که نور علی نور چشم همه هم روشن می گردد، وانشاء... تعالی روزگاری هم برسد حالا اگر او بدست نیامد اگر قسمتی هم از آن داشته باشیم بصورت کامل آن هم بهتر از روش عقلی و استفاده از آن بود اما نقدا در حال حاضر باید چه کنیم طبعاً باید نهایت بذل جهد و نهایت کوشش و سرعت خود را بنماید.

برادر امیری: در مورد مراتب اوصاف در جهت دو مطلب است که باید متذکر شویم یکی اینکه وقتی مراتب را می خواهیم بدست بیاوریم این گونه نیست که این اوصاف در طول و پشت سر هم قرار گرفته باشد بگونه ای که گفته شود ما در یک مرتبه صبر و در یک مرتبه تسلیم و در مرتبه دیگر رضا را داریم، اگر این گونه باشد شاید نتوان به آن حالت مدلی داد ولی یک موقع است که گفته می شود ما در هر وضعیت هم صبر و هم تسلیم و هم رضا را بصورت مجموعه ای دارا هستیم ولی خود صبر و تسلیم و رضا دارای مراتبی است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یا بگوئید که این اوصاف دارای یکسری تناسباتی است تناسب یک صحبت است و مراحل صحبت دیگر شما می گوئید یک وقت یک صفت رذیله شاخصه انسان می شود همه

اوصاف حول او می چرخند مثالش را عرض کردم – کفار صبر دارند، ولی نه صبر در راه خدا متعال بلکه صبر در رابطه با کار خراب خودشان دارند پرستش خداوند را به اذل مرتبه شیطانی می نمایند این نحوه پرستش برای انسان خوب نیست و بسیار هم بد است حالا شما بگوئید آیا آدم صالح هم در آن بالا قرار گرفته است خالی از مرتبه کفر و شرک و کذا نیست مرتبه ای متناسب با خودش دارد، می گویم این مطلب زمین تا آسمان فرق دارد، به یک عده خداوند می فرماید "رجال یحبون... و یحبونه" به یک عده دیگر خداوند به پیامبرش می فرماید "ولا تقم علی علی قبره" نمی خواهم تو بالای قبر آنها بروی خداوند به پیامبرش درباره عده ای می فرماید اگر ۷۰ بار هم برای اینان استغفار کنی من اینها را نمی بخشم اما درباره عده دیگر به پیامبرش می فرماید "اینها پیش شما می آیند برایشان استغفار کن و من اینها را می بخشم" عده ای آن قدر کار خودشان را خراب می کنند که خداوند به پیامبرش می فرماید "هر گونه که بخواهی به اینها مطلب را بفهمانی نمی فهمند" به یک عده دیگر می فرماید وقتی یاد مرا و نام مرا می شنوند و جلت قلوبهم این دو خیلی با هم فرق دارد، زمین تا آسمان فرق دارد همه اینها موجود و مخلوق خداوند متعالند اما این کجا و آن کجا، البته کسی که نبی اکرم در حقش می فرماید "ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک" و در این صحبت شوخی هم ندارد از این مطلب ما معرفتی پیدا نمی کنیم اما چه نحوه معرفت پیدا نمی کنیم "قل ان کنتم یحبون... فاتبعونی یحبیکم..." شرط تبعیت از رسول (ص) را دوستی خودش قرار می دهد، بهر حال این مراتب مختلف اختلاف دارد این گونه نیست که اختلاف نداشته باشد، اگر بخواهیم مدلی را درست کنیم که مانند مدل معصومین (ع) بشود که نفس برنامه هم دست آنها هست (در تمام موضوعات) خودشان می فرمایند و... عندنا علم الکتاب" از خودشان خبر می دهند بعد هم می گویند در کتاب نقش این پستی هم وجود دارد این رتبه از مدل و برنامه مخصوص خودشان است حالا مرتبه ای که ادراک ما متناسب با رتبه ایمانمان، متناسب با ارتباط و قربان به آنها (مادون آنها با آنها ارتباط دارد نهایت در سطوح مختلف) اگر ارتباط داشته باشیم و مطلب را بفهمیم اگر زمان ظهور هم باشیم حضرت تصرفی را که در وجود ما باذن... می فرمایند ایمان ما و عقل و فهم ما را بالا ببرند و کلام مبارکشان را استفاده کنیم و بنوشیم به بهترین

نوشیدنها سؤال این است که آیا در آنجا به همه یک اندازه می دهند، اگر این گونه باشد نظام عالم بهم می خورد هر کسی در مرتبه خودش می تواند مستضی به نور آنها باشد، البته مرتبه خودش را گاهی می تواند پائین ببرد گاهی بالا ببرد، وجه او اگر بطرف اینها باشد به نسبت رتبه خودش بالا می آید.

یک مثال بزنم می گویند یک مستخدم حمام (تون تاب) در خواب مرغ و ماهی را دید نزد معبر رفت و گفت خوابم را تعبیر کنید معبر سؤال کرد شغلت چیست گفت مستخدم حمام، گفت تعبیر خواب تو این است که استاد حمامی می شوی یک نفر دیگر هم آمد همین خواب را دید و تعبیر خواست معبر در جواب او گفت تو به یک مقام بالائی می رسید، مستخدم حمام سؤال کرد این چه حکمت است که پاسخ خواب مرا چنین گفתי و پاسخ همان خواب را برای آن شخص بگونه ای دیگر؟ گفت متناسب با ظرفیت روحی شما و پادشاهی برای تو این است که از مستخدمی حمام به استادی برسی که همین شاهی برای کسی چیز دیگری است، خلاصه این که مدل دست معصوم (ع) از شرع یک گونه است که دست من و شما ادراک و ارتباطی است که ضرورتاً برنامه را از مدل خارج می کند، ما همیشه ملزم به این هستیم که اصولی را از معصوم (ع) داشته باشیم و تفریعی را خودمان بنمائیم، علینا بیان الاصول و علیکم تفریع الفروع این همان برنامه ریزی است منتهی در منزلت تصرف در خارج.

برادر امیری: این دو تصور کدام با مدل سازگار است؟ اگر مراتب اوصاف جهت به حالت طولی باشد که فرضاً تا یک حد خاصی بدست ما رسیده است صبر و تسلیم و رضا وبعد هم بدانیم مراتبی است که بدست نیاوردیم این یک حالت است که مدلمان حالت موقت پیدا می کند یعنی تا یک زمانی خاصی مدل کشش پیدا کرده و بعد از آن را نمی دانیم ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این صد میدانی را که از کتاب عرفا بدست آوردید فرضاً اگر مراتب جهتی قرار بدهید چند سال طول می کشد، روحیه مردم را می خواهید تغییر دهید تا موقعی برسد که بگوئیم ۹۰٪ مردم روحیه شهادت طلبی پیدا کرده اند، فرضاً هر میدان یک سال اگر طول بکشد (باندازه کاشتن یک گل) که به این سادگی هم حاصل نمی شود چون تحقق ملکات در عالم روح خیلی وقت لازم

دارد در فعل جسمی شاید بتوان گفت ملکه شود و عادت شود و رنجش آن کم شود اما درعالم خیال دیرتر و در عالم روح و تحقق بسیار سخت است فرضا اگر صد سال طول بکشد شما مدل صد ساله دارید در هیچ کجای دنیا نمی توانید یک قاعده بیاورید که بگوئید این قاعده در طول این صد سال نه تبیین شود و نه چیزی بر آن اضافه شود.

برادر امیری: چون زمان برای آن مراتب جهتی معین نشده است نمی توان گفت که چند سال طول می کشد، لذا حالت مدلی را از دست می دهد زیرا مشخص نیست.

برادر معلمی: ما مجبوریم برای طی مراحل جهت حتما زمان را لحاظ کنیم باید واحدی را معین کنیم والا حرکت مشخص نمی شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله درست است، حالا اگر فرضا واحد را یک سال قرار دهیم صد میدان صد سال طول می کشد.

برادر معلمی: این گونه هم نیست که گفته شود ما مراتب را تا آخر طی می کنیم در آخرین رتبه مرتبه بعدی روشن می شود بلکه هر قدمی راکه بر می داریم و مرحله ای را طی می کنیم مطلب جدیدی نیست به مجموعه برای ما روشن می شود در برنامه ریزی جدید هم نهائی ترین برنامه ۲۰ سال طول می کشد می گویند چون عمر تکنولوژی بیست سال بیشتر نیست بعد از بیست سال کل مدل عوض می شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در حقیقت حین بیست سال فکر و رشد کرده و تکنیک را عوض می کند آنچه که حاکم بر همه مراتب است که عوض نمی شود متیقن هائی از مذهب است که خدائی است و پیامبری و پرستش خداوند اصل است و آخرت که این امور می توانید قسم بخورید که تا قیامت عوض نمی شود "شرع محمد مستمر الی یوم القیمه"

برادر امیری: یک احتمال دیگر این است که این اوصاف به حالت طولی پشت سر هم قرار نگیرد بلکه گفته شود جهت حاوی فرضا ۳ امر صبر و تسلیم و رضا است که ما دائم به اینها نزدیک می شویم که تمام مراحل را در هر رتبه ای که هستیم به اینها تبدیل می کنیم ولی این تبدیل یک نست خاصی است که آن نسبت

دائما رشد می کند این گونه نیست که بعد از صد سال از این مراتب بیرون می رویم بلکه همیشه در همین مراتب هستیم ولی مراتب نزدیک به آن اوصاف می شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه می گوئید آن نسبت رشد می کند آیا منتجه اش عوض می شود یا نه؟ (ج: بله) اگر اسم منتجه را به کل بگذاریم آیا صحیح است اسم یکی از عناوین که جزء مراتب جهت است را به آن بگذاریم؟ (ج: ولی دائم با یک اجزاء ثابتی تغییر می کند) بسیار خوب ما که حرفمان به صحبت شما خیلی نزدیک است فرضا ۱۰۰ میدان داشته باشید، که همه این صد میدان را همه انسانها دارا باشند بعد می گوئیم فرضا اگر در خانه ۱۰۸ حرص را قرار دهید که متناسب با آن اوصاف را یک جور درست می کنید اگر در آن خانه حب الی .. تبارک و تعالی را قرار دهید متناسب با آن چند دیگری را درست می کنید.

برادر امیری: بنابراین با توجه به ترکیب جدیدی که پیدا می کند عنوان صد جدیدی می یابد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی گفته شود اگر در آینده اخلاقی بصورت مجموعه ای بیان کنند چه در روانشناسی و یا چه در جامعه شناسی بتوانند تناسباتی را بیان کنند الان اخلاقی را که برادران بررسی کردند. جدا جدا ولی ربط بهم است.

برادر سیف: آنچه که علت پیدا شدن بحث هدف و جهت بود این بود که در نهایت ضرورت جهت و فرق آن با هدف مشخص گردد. ما برای تعیین اهدافمان در برنامه لازم دیدیم جهت را داشته باشیم و اگر جهت را نداشته باشیم اهداف را نمی توانیم تعیین کنیم با این مقدمه که گفته شد اگر هدف را بخواهیم تعیین کنیم از توجه به وضع موجود صرفا نمی توانیم تعیین کنیم و تا ندانیم که کجا می خواهیم برویم نمی توانیم وضع موجود را شناسائی کنیم لذا یک امری را لازم داریم که هم هدف را برایمان تحلیل کند و هم وضعیت را، بنابراین ضرورت جهت که اهداف مختلف را بتوان بر آن اساس تعیین نمود روشن است بعد یک اشکال پیش آمد و آن این بود که اگر دقت کنید در خود جهت هم مراتب است به عنوان مثال صبر و رضا و تسلیم و مراحل دیگر، چون جهت یک کلمه نمی تواند باشد و خود به عنوان امری که اهداف مختلف و ربط بین آنها را مصرفی کند آیا می تواند ذو مراتب هم در طول و هم در عرض نباشد، و اینکه می گوئیم هدف یک کلمه

نباید باشد معنایش این است که مجموعه ای باید در آنجا ارائه گردد تا قابلیت تعیین اهداف مرحله ای داشته باشد حال سؤال این است که جهت چه خصوصیتی باید داشته باشد که در عین اینکه ذو مراتب و دارای مراحل مختلفی است در عین حال بتواند برای ما اهداف عینی را مشخص کند و فرق این اهداف عینی که بر اساس جهت معین می شود با اهداف و مراحل که در جهت است چیست و شاخصه این تفاوت چیست؟ یعنی، در عینیت می خواستیم اهداف متوالی را پیدا کنیم گفته شد که باید مدلی باشد که بر اساس آن اهداف متوالی و مربوط به یکدیگر را پیدا کند بعد در جهت که آمدیم گفته شد که آیا جهت یک کلمه است یا ذو مراتب است اگر ذو مراتب است فرق آن مراتب جهتی و مراتب هدفی نیست بهم چیست؟ و کلا مشابهنشان مشخص ولی مفارقت آنها معین نیست ضمن اینکه در خود جهت اگر مراتب قائلیم آیا به شکلی هست که مبهم مرتبه را باید ذکر کنیم تا کل مسیر مشخص شود؟ یعنی آیا این میدانها اخلاقی از هم منفصلند یا متصلند؟ البته یک جوابی در جلسه داده شده است که می توان بر اساس همان حرکت کرد که ولو اینکه مرتبه صبر و مرتبه رضا با هم فاصله دارند و در نفس الامر هم ذو مراتب و با هم متصلند و امتداد دارند ولی ما که می خواهیم توصیف کنیم نمی توانیم به همه مراتب رضا و تسلیم دستیابی پیدا کنیم چون هر چه هم که بگوئیم چون امتداد است قابل تقسیم می باشد. لذا می پذیریم که از مرتبه الف تا ب با فاصله معین شد این فاصله بطور طبیعی قابل حرکت است و نیاز به اوصاف مختلف از مراتب مختلف نیست، که این پاسخ هم در مسئله جهت و هم در مسئله هدف قابل استفاده است ولی اصل آن سؤال که اگر جهت مراتب مختلفی داشته باشد آن مراتب مختلف چه نسبتی با هم دارد؟ آیا ما همه آن را بیان می کنیم یا بخشی از آن را، عینا مشابهن با همان بحث دارد. حال شما سؤال اصلی ما را در فرق شاخصه ای که جهت و مراتبش داراست با اهدافی که در عینیت می تواند مشخص شود بفرمائید (ج: اهداف را قید عینیت می زنید) عرض من هم همین است که اگر این جهت را در عینیت ضرب می کنیم تا اهداف مرحله ای در عینیت بر اساس آن مشخص بشود، اگر غیر از این تفاوت تفاوت دیگری مورد نظر حضرتعالی است مشخص فرمائید؟ یا از نظر نفس مراتب جهت و خصوصیتی که در جهت و مراحلش با اهداف و مراحلش ذکر می کنید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: جهت یک امر حاکم برای شناسائی خود اهداف است، این اهداف بعداً همه در برنامه معین می شود مثلاً هدف کمی این است که میزان نسبت تاثیر واحد ریالی مان بالا برود چون الان تحت نفوذ ارز غرب قرار دارد شما در پایان کار باید بگونه ای قرار دهید که نسبت تاثیر مادی تان آن نسبت تاثیر مادی غرب را بحول ا.. و قوه بشکند انتم الاعلون ان کنتم مسلمین، این عبادت در ریال شما هم ظهور پیدا می کند که در اهداف کمی هم حتماً می آید. تکنیک شما هم باید حتماً عوض شود، روابط اجتماعی تان هم باید عوض شود اینها همه در اهداف برنامه است، می شود یک هدف کلی را بالای سر برنامه نوشت که مثلاً در ۵ سال آینده تغییرات روانی در مردم بگونه ای ایجاد شود تا به اهداف ذیل دستیابی نمائیم آن وقت باید توان نوشت روابط انسانی مان در شکل جامعه، در شکل دولت در شکل خانواده چگونه می شود - روابط تولیدی مصرفی مان - قدرتمان در امور فرهنگی چگونه می شود همه اینها را باید بتوانید بنویسید. پس شما ممکن است در برنامه ای که بوسیله مدل بدست می آورید آن اهدافی که در مدل ذکر شد وضعش خود تر و ریزتر برای برنامه شود، در برنامه سیاستگزاریها تان است و یک سیاست هم که ندارید، ... اسم مکان را می توان ترکیبات و اسم زمان را تغییرات گذاشت حالا آیا این ۳ جدول از همدیگر بریده و منفصل اند. یا اینکه در جدول ترکیبات، ترکیبات در جهت و ترکیبات در زمان و مکان باید حتماً امر زمانی و امر جهتی هم باشد، هکذا اگر شما فرمودید در زمان توصیفی را که بیان کردیم گفتیم یک قطعه از این خط را چه در یک لحظه چه در یک سال یا ۲۰ سال که مورد نظرمان است در درون خودش هم تغییرات و ترکیباتی دارد و جهت را هم درون خودش دارد اگر بخواهیم امر جهت و مراتبش ذکر کنیم باید بگونه ای بیان کنیم که بتواند با تغییر و ترکیب سازگار باشد جدولی را که برای هر کدام از اینها درست می کنید باید بتواند بقیه را در برگیرد در حقیقت به ۳ فرم، فرم متناسب با جهت فرم متناسب با تغییر، فرم متناسب با ترکیب جدول را می سازیم نه اینکه ۳ ورق کاغذ جداگانه یکی عناوین جهت یکی زمان یکی مکان را می نویسیم که در این صورت از یکدیگر بریده است که اگر بریده باشد جدول مکان هیچگاه زمان را تحویل نمی دهد، می توانیم ترکیبات را خرد کنیم اما آنها را جمع نمی توانیم بنمائیم از باب مثال جدولی را که قبلاً می گفتیم فرهنگ،

فرهنگ فرهنگ، فرهنگ فرهنگ که برای هر کدام هم صحیح بود کی عنوانی ذکر کنیم یکی را علم بعدی را فلسفه سومی را منطق و چهارمی را روش منطق سازی بنامیم ولی در این صورت موضوع مورد نظر دائم عوض می شود عوض کردن دو رقم است یک عوض کردن بوسیله ریز کردن و خرد کردن بدست می آید مانند اینکه زیر این تابلو هزاران چیز را بنویسید اگر بهم ربطی نداشته باشد آنها را جمع هم نمی توانند بکنید تا یک منتجه را تحویل بدهد الگوی برای اندازه گیری و تغییر هم نمی توان داد، گاهی است بگونه ای این را بیان می کنید که می گوئید اولاً موضوع نباید عوض شود از بحث فرهنگ است به سراغ فرهنگ نروید گرچه درباره فرهنگ فرهنگ می توان یک بار دیگر مدل را بکار بست اما موضوع دیگر جامعه نیست. اما اگر موضوع ما جامعه باشد نباید آن را خرد کرد بلکه باید زمان و مکان و جهت را با هم بیاورید مثلاً می گوئیم در این استوانه هر چه هست همین است مجموعه همین را باید بررسی کرد تا مشخص شود که چه تغییراتی را باید در آن انجام بدهی، ربط اینها را با همدیگر ذکر کنیم اگر بخواهیم ربطش را ذکر کنیم هیچکدام از جداول را بریده از یکدیگر نمی توان درست کرد لذا در این قسمت از بحث تکیه ما فقط در این است که آیا می توان تعریفی از مکان - زمان - جهت منفصل از هم بیان کرد و به ارزیابی عینیت پرداخت و بعد هم برنامه داد یا اینکه نمی توان چنین کاری را کرد. بذهن می رسد نقصی هم که الان در اداره حکومت برای کسانی که از روحانیون در خدمت نظام هستند وجود دارد همین است و اشکال در بریده بریده ها نیست یعنی شما اگر به فقها رجوع کنید یک قسمت را از زمان و مکان ببرید و یک عنوان جهتی بنمائید و آن را از قبل و بعدش هم جدا کنید آنها حتما جوابتان را می دهند به گمان من هم علماء اخلاق هم عرفا هم فقها جوابتان را بدهند ولی اگر یک کلام گفتید که اتصال این وصف به بقیه یا نحوه سیر رفتن به مراتب بعدی و اجزاء ترکیبی آن چگونه است این سئوالی است که پاسخی برای آن ندارند پس سئوال خلاصه شد که آیا بریده بریده از یکدیگر می توان کار کرد یا نه بلکه باید این ۳ تا را با یکدیگر ملاحظه کرد؟

برادر پیروزمند: چرا ۳ جدول یکی جدول مکان - یکی جدول زمان - یکی جدول جهت؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما اگر بخواهید چیزی را بشناسید یک وقت می گوئید به نحوه ای آن را شناسائی کنید که انتزاع مطلقا نباشد یک وقت می گوئید باید انتزاعی باشد که متناسب با جمع کردن باشد اگر کسی بخواهد حجم این کیفیت را معین کند خط کش بیرون می آورد برای اندازه گرفتن طول، وزن می کند برای اندازه گرفتن آن، نمی شود انتزاع نکرد و علم از کیفیات برای انسان حاصل شود شما مجبورید یک بار انتزاع کنید از کیفیات ولی انتزاع متناسب با ترکیب یک بار هم جمع بندی بنمائید. حالا اگر اشکالی هست بفرمائید تا بحث کنیم.

برادر پیروزمند: اشکالی نیست بلکه تبیین است این که زمان و مکان و جهت امر مهمی است ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا در جدول ترکیبات که می خواهید آن را جدول مراحل ببرید اصول و قواعد موضوعتان و امور زمانی و امور جهتی آن را دارید، آن ترکیبات در مراحل که می آید اگر یک جدول زمانی نداشته باشید آیا می توانید مراحل را در آن ملاحظه کنید، یعنی اینکه می گویند این کیفیت تغییر را در درون خودش داراست حالا می خواهیم درون مدل همین تغییرات انجام گیرد، جدول زمانی هم نداریم، ۳ موضوع زمانی و ۳ امری که رکن در ترکیب هستند آنها را نوشته ایم با ۳ امر در جهت همه را در یک صفحه نوشته ایم، حالا که می خواهید به مرحله دوم بروید، آیا تغییری در این کیفیت متناسب با آمدن به مرحله دوم حاصل می شود؟

برادر پیروزمند: همان قدر که بدانید که چه تغییری در چه ترکیبی انجام دهید کافی است در مرحله بعد بروید در اینجا دیگر نیازی به جدول زمانی نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: جدول زمان اگر قوائم تبدیلی و زمانی شما را بیان کند آیا در قوائم ترکیبی تان منعکس می شود یا نه؟ (س: تغییر به چه معناست) ج: یعنی اموری که می فرمائید سرعت تغییرها مشخص شده است مثلا می گوئیم اگر این جزء را ۳ بار تغییر بدهیم یک بار این کیفیت دیگر حرکت می کند. (س: هر چه را که تغییر می کند) آیا قاعده ای هم بر آن حاکم است؟

برادر پیروزمند: اگر یک کیفیاتی داشته باشیم حال از هر جای عالم بفهمیم که چه تغییری در این ایجاد کنیم آن را تغییر می دهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همین که می فرمائید از هر جای عالم پیدا می شود ما کار به همین داریم (س: آیا اسم این جدول زمان است؟)، آنجائیکه بتواند بگوید مراتب سرعت و تبدیلهای آن چگونه است اسم آن جدول زمان است.

برادر معلمی: یک اجمالی قبلا نیز مطرح شده است اگر آن تصویری که ما از بحث جهت داریم به این معنا باشد که در جهت مراتب حرکت بصورت منظم پشت سرهم گفته شده است و بعد ترکیباتی که در آن شیی هست به نحو منظم بیان شده است مثلا اگر بحث ما بحث انسان شناسی باشد اخلاق انسان مرکب از مثلا شهویه غضبیه و واهمه و بعد مراتب رشد اخلاق شهویه - غضبیه - واهمه به نحوی که در تعادل با یکدیگر تعریف بشوند نه بطور جداگانه - نه اینکه بگویند اخلاق شهویه مرتبه اول این است و مرتبه صدم هم این است و همچنین غضبیه و واهمه. بلکه باید بگوید اگر از ۱ به ۲ در شهویه رفتی در آن دو خصلت باید تغییری ایجاد نشود یا نه و اگر بشود باید چه چیزی روشن شود. اگر تصور ما از جدول جهت یک چنین چیزی است این کل برنامه است و دیگر احتیاجی به جدول مراحل و وضعیت پیدا نمی کنیم چون در خود همین وضعیت را هم معرفی کرده است گفته شیی شما مرکب از شهویه واهمه و غضبیه است پس ترکیب هم در آن وجود دارد و مراتب حرکت را هم مرتبا گفته است مثلا اگر شهویه از ۱ به ۲ رفت آن دو وصف دیگر چگونه حرکت خواهد نمود، که در این صورت این خود برنامه است و ما به آن دو جدول دیگر احتیاجی پیدا نمی کنیم اما بحث این بوده که از جدول وضعیت به طرف جدول جهت می آمدیم اما الان حضرتعالی در این بحث که فرمودید چون بحث در مورد جدول جهت بود از طرف جدول جهت شروع به پائین آمدن کردید و درباره زمان و مکان فرمودید که در این موارد نیز تکیه به بحث های سابق نمودید اگر از طرف وضعیت شروع کنیم که سیر بحثی هم چنین بوده است باید بگوئیم مثلا اگر در بحث به این نتیجه رسیدیم که موضوع باید ثابت باشد بعد گفتیم مقومات به معنای ارکان ترکیبی موضوع نیز باید ثابت باشد بعد می گوئیم اگر آنها بخواهد

ثابت باشد در وضعیت اول و دوم آن ارکان وجود دارند فرضاً در جامعه گفته شده که مرکب از اخلاق – احکام – تکنولوژی است که این ۳ وصف در همه مراحل ثابت خواهد بود بنابراین تغییر چگونه صورت گرفت؟ ما می‌گوئیم تغییر در همین اجزاء صورت گرفت تغییر در جامعه به معنای تغییر در خود اینها است بعد این سؤال مطرح می‌شود که آیا وقتی از قدم اول به دوم می‌رویم اخلاق، احکام، تکنولوژی اگر هر سه با هم تغییر واحدی انجام دهند انفصال مطلق می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به عبارت دیگر حضرتعالی مقومان زمان را هم مانند مقومات مکان لازم دارید.

برادر معلمی: پس اگر ما ترکیبی داشتیم بعد گفتیم این حالت به حالت دوم تبدیل می‌شود آن بحثی را که گفته شد زمان تدریجی است و تحول محال است باید در خود این امر هم بیاوریم یعنی از این ترکیب سرعت تغییرات این ترکیبات نباید مساوی باشد و باید قانون هم داشته باشد اگر بتوانیم این را تعیین کنیم از آن طرف هم نمی‌توانیم بگوئیم الان زمان عوض شدن چه چیزی است یعنی در تغییرات تناسبی را نمی‌توانیم رعایت کنیم، بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که جدول تغییرات را هم لازم داریم که همان تناسبات تغییری ما بین اجزاء ترکیبی است بعد می‌گوئیم آیا فقط با این دو جدول کار تمام است، فرضاً اگر تغییر هم روی این ۳ عامل بیاید اگر فهمیدیم در اینجا باید اخلاق را عوض کنیم و احکام و تکنولوژی باید ثابت باشد و ترکیباتش را هم فهمیدیم آن دو ثابت و این یکی متغیر است، حال سؤال باقی است که این متغیر را به چه چیز تبدیل کنیم؟ که این سؤال در جدول جهت به آن پاسخ داده می‌شود، در اینجا می‌توان گفت اگر ترکیبات در وضعیت اول و دوم و سوم مثل یکدیگرند و زمان تغییرات اینها را نیز معین کنیم بگوئیم این کیفیت که موضع عوض شدن آن است به چه چیز تبدیل کنیم؟ که در جواب بگوئیم این را باید رشد دهیم، بگوئیم چون بحث رشد روشن نمی‌شود تا تفاوت کیفیت اول و دوم را داشته باشیم، که در اینجا رشد فقط معنی کمی می‌دهد، یعنی باید یک چیز مشترک ما بین وضعیت اول و دوم پیدا کنیم بعد از آن مشترک برایش یک شاخصه ای قرار دهیم بعد مقیاس و واحدی قرار داده و بعد بگوئیم در وضعیت اولیه اخلاق با

مطلوبیت ۱۰ بود حالا به مطلوبیت ۱۱ یا ۱۲ رسیده ایم بعدهم در هر پله ای که می رویم بگوئیم مرتبه بعدی یک کمیت بالاتر از مرحله قبلی است در برنامه ریزی جدید هم چنین چیزی را می گفتند وقتی می گفتیم جدول جهت لازم است می گفتند لازم نیست زیرا ما از عینیت یک ضریب رشد پیدا می کنیم که دو احتمال می دادند ۱- ضریب رشد قبلی را بگیریم ۲- عقلی پیدا می کنیم می گوئیم باید فرضاً ۱۰٪ رشد کنیم. با آن کیفیات ثابت اینها باید ۱۰ برابر یا ۱٪ اضافه شوند که البته کمیت هم در اینجا معنای خاص خودش را می دهد که آیا تعدا زیاد می شود یا پول آنها زیاد می شود، هزینه زیاد می شود می گوئیم اگر کسی این فرمول را داشت مهمترین امر مدل ما این فرمول می شود دیگر هر چه که ما تحت شمول آن قرار دادیم تابع آن قرار می گیرد اگر می گوئیم ما تابع وحی هستیم و از تک تک اوصاف وحی هم استفاده کنیم تابع این فرمول رشد ۱۰٪ است بعد یک حکمی را انتخاب می کنیم که با این ۱۰٪ موافق باشد و تکنولوژی انتخاب می کنیم که با آن ۱۰٪ سازگار باشد همه چیز بازیچه این امر قرار می گیرد که باید بگوئیم که ما تابع این فرمول هستیم، بعد می گوئیم برای ما که این فرمول کمی را نمی توانیم قرار دهیم و تابع وحی هستیم، و وحی هم برای ما فرمول کمی تعیین نکرده است از مراتب کیفی که معرفی فرموده استفاده می کنیم یعنی می گوئیم مرتبه بعدی مرتبه ای است که از صبر به رضا می رویم، هر دو هم بحث اخلاقی است، چون در وحی اولویت رضا بر صبر بیان شده ما آن را قرار می دهیم این جدول جهت ما می شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چند مطلب باید توضیح داده شود یکی این که کفار هم که فرمول کمی را اصل قرار می دهند آنها هم ممتنع است که کمیت را به تنهایی و جدای از کیفیت مقصد رشد قرار دهند، معیار برای رشد معین می کنند و ما به الاشتراک هم دارند ولی باز اهداف کیفی عبارت مختصری را بیان کنم شما می فرمائید ما ۲۰۰ تومان شکر خریدیم، ۱۵۰ تومان روغن و ۵۰ تومان هم نشاسته اینها را پختیم و حلوی نشاسته شده است در اینجا دو نحوه برخورد داریم یکی این که گفته شود این مقدار پول هزینه کردیم و حلوا روی دستانمان مانده است دفعه دیگر صد تومان شکر ۷۵ تومان روغن و ۲۵ تومان نشاسته می گیریم تا به مقدار تقاضای اهل محل باشد که زیاد نیاید ۲۰۰ تومان سرمایه داشتیم و ۲۵۰ تومان بخرند، اگر

در اینجا ۴۰۰ تومان سرمایه خرج کنیم متقاضی ندارد مجبوریم قیمت آن را ارزان کنیم و وقت فروش هم صرف کنیم و مقداری هم فاسد شود و دور بریزیم و در نتیجه ضرر می کنیم پس یک ضرری داریم که بیائیم ۲۰۰ تومان و ۱۵۰ تومان جنس روی هم بگذاریم و نصف آن هم مشتری نداشته باشد یا مجبور بشویم زیر قیمت بفروشیم که فاسد نشود یک مشکل دیگری هم داریم که می گوئیم سود می خواهیم ۱۰۰ تومان و ۷۵ و ۲۵ تومان، کسی دیگر می گوید شما بیائید با همین پول جای ۲۰۰ تومان شکر روغن آن را زیاد کنید یا نشاسته اش را عوض کنید و خلاصه تناسباتش را عوض کنید در اینجا جنس ما از نظر هزینه همان ۴۰۰ تومان است اما مشتری آنچنان تقاضا می کنند که کم هم می آوریم، در دفعه دیگر جنس را در یک درجه مرغوبتر می نمائیم مرغوبتر چیست؟ یعنی توجه به ربط بین حاصل و طلبی که در مردم است طلب یک نحوه بهجت خاص و لذت خاص از تغذیه است شما هم آن چیزی را که درست می کنید متناسب با مرغوبیت بیشتر است یعنی طلب آنها را بهتر حاص می کنید حالا گاهی تصرف در نفس طلب می کنید یعنی این تا یک سطحی جلو می رود و کشش دارد بعد می گوئید تا تغییرات روانی در جامعه پیدا نشود تحرک بیشتر پیدا نمی کند عرض ما این است که کفار هم حتما جدول جهت به معنای تغییر حالات روانی دارند حالا اینکه اخلاق در جهت ماده پرستی کاری ندارن بنابراین وقتی رشد تبدیل به کم می کنید شاخصه تعریف کیفی تان باید باشد اگر این شاخصه تعریف کیفی نباشد نمی توانید کار کنید و این انحصار به ما ندارد، یعنی فقط کسی که بگوید شاخصه از وحی باید بیاید باید شاخصه کیفی بگذارد بلکه می گوئیم چه تابع وحی و چه تابع عقل و یا هوی باشد هر چه که باشد باید اوصاف کیفی در جهت داشته باشد که آنها تبدیل شاخصه های کمی بشوند یعنی ما به لاشتراک کمی بتوانند پیدا کنند و نشان داده بشود بین خود آن مراحل تغییر روانی هم حتما یک نسبتها و تناسباتی وجود دارد بناء علیه این بحث اعم از آن استدلال اخصی که می فرمائید هست اعم از اینکه بخواهیم بگوئیم حاکم وحی است یا وحی نیست در هر جدولی که ما داشته باشیم مال هر کس که باشد جهت لازم دارد و جهت هم باید کیفیات متعددی داشته باشد و باید حتما تبدیل به یک شاخصه های کمی هم بشود، و بتوان آن را کنترل عینی هم نمود، یک نکته دیگر هم می خواستیم از

خدمتتان استفاده کنم این که می فرمائید تناسبات تغییر این قوائم و ارکان را لازم داریم بعد از اینکه این را پیدا کردیم و جهت و ترکیبات را هم پیدا کردیم هر سه اینها با هم قدرت تفکیک کردن و اندازه گیری و همه را تبدیل کردن به یک وحدت ترکیبی دارد، یعنی درست است که شما ۳ انتزاع را می نمائید چون مجبورید که بگوئید تغییراتشان با هم مختلف است پس بگوئید یک جدول برای آن بکشید قوائمشان را از هم جدا کنید و از آن طرف جهت را هم جدا کنید، برای آن چیزی که حاکم باشد و تغییرات را هم عوض کند آن را هم معین کنید، این ۳ تا در عین حال بریده بودن تناسب به جمع شدن و یک اطلاع واحد را برای شما حاصل کردن را دارند در حقیقت وقتی شما می گوئید در برنامه هم جهت هم زمان و هم مکان وجود دارد در محدوده خاصی که ما یک مصداق عینی آن را درست کردیم قبلا به شما قدرت جمع بندی ترکیب اینها داده شده است که می توانید یک برنامه بریزید اگر گفتید که ما ترکیبات را داریم ولی تبدیل را نداریم یا اینکه تبدیل را خودش بیاورید و کاری به این نداشته باشید که قانونی بر آن حاکم است یا نه، خوب شما یا قدرت انتزاعش را ندارید یا اگر انتزاع کنید آن را از همدیگر می برید لذا کفار هم برای کار خودشان جدول جهت دارند، یعنی آنها هم به رشد کمی تنها تکیه ندارند و این طور نیست که بخواهند صرفا با رشد تولید ناخالص ملی (GNP) بسنجند. فرضا آنها می دانند که از سال ۴۹ یا ۵۰ که قیمت نفت را بالا بردند، میزان ارز کشورهای صادر کننده نفت به چه میزان بالا می رود و پیش از این که این کار را هم انجام دهند برایش نقشه کشیده اند یعنی یک جدول کالا درست کرده اند، فرضا در کمیسیون بازرگانی بین المللی مراکزی را برای دسته بندی کالا قرار داده اند و در آنجا کالاها را بگونه خاصی طبقه بندی کرده اند که اسم کالاهایی را فلزی، عده ای را شبه فلزی، مقداری را پلاستیک و ... برای تناژ هر کدام نیز قیمتی خاص را مطرح کرده اند حال وقتی شما بخواهید این کالاها را از خارج بخرید، آنها می دانند، که پول شما چگونه و در چه شرکتهایی واریز می شود یعنی در حقیقت این گونه نیست که خیال کنید ما اگر تولید ناخالص ملی خودمان را رشد دادیم از دستگاه آنها خارج شویم چرا که قیمت واحد پولی ما تابع واحد پولی آنهاست. مثلا همین امروز اگر قیمت نفت را آنها بالا ببرند یا پائین، قدرت خرید ما متفاوت می شود، از آن طرف هم اگر در جدول طبقه

بندی کالاها، جای کالا را عوض کنند و یا قیمتهای آنها را کم یا زیاد کنند بلافاصله اثر آن در مبادله ارزی ما مشاهده می شود، حال اینکه خود کفار این جدول را چگونه درست می کنند، طبیعی است که بر اساس مطلوبیتهای خودشان درست می کنند. آنها اینکه "رشد تولید ناخالص ملی عربستان به این میزان بالا برود" را براحتی می پذیرند چرا که این رشد توأم با الگوی مصرفی است که آنها در طبقه بندی کالاهای صادراتیشان معین کرده اند. یعنی از این طریق سعی در این دارند که عربستان را معتاد به این مصرف بنمایند و مسلم بعد از این اعتیاد است که مجبور می شوند فکر و دل خود را دست کفار بدهند. یعنی همانطور که می گوئیم صرف دارد که برای دانشگاه درست کردن پول خرج کنیم چرا که اگر اینها دانشمند شوند، فلان فواید را دارد، این کفار هم چنین می گویند که، اگر اینها (عربستانیها) اسیر فکری ما شوند و غرورشان نیز تحت اسارت ما در آید، مسلماً نه تنها هزینه ای که در اینجا صرف می کنیم، یعنی جنسها و کالاهای مصرفی که در اینجا بیشتر مصرف کرده ایم جبران می شود، بلکه منشاء تولید آدمهایی می شود (مثل فهد، مبارک و...) که همگی نوکر دربست سیاستهای اقتصادی و غیره من می شوند، بنابراین در توسعه روانی (یعنی در بالا فتن نسبت تاثیر شدت روانی) الحادی، دیگر نمی توان به صرف دیدن (GNP) گفت رشد ناخالص ملی عربستان بیشتر شده است بلکه باید چنین گفت که میزان اسارت پذیری و منحل شدن او در دستگاه کفر بیشتر شده است بعبارت دیگر رشد تولید ناخالص ملی عربستان معنای ظاهری آن این است که استقلال آنها و زور آنها از نظر مالی بیشتر شده است ولی باطن آن (یعنی از نظر کیفیت روانی که ملاحظه کنیم) این است که اسیرتر شده اند.

برادر معلمی: در مباحث قبلی هم وقتی می گفتیم جهت نمی تواند یک کلمه باشد، بدان معنی بود که اگر چه می گوئیم جهت پرستش خداست (در مقابل کفار که می گویند جهت پرستش ماده است) دارای مراتبی است، یعنی هر قدمی که برمی داریم باید خدا بیشتر پرستیده شود (و یا در دستگاه کفار در هر قدمی باید لذات مادی بیشتری کسب گردد) لذا تا معین نشود که در مرتبه دوم پرستش خدا فرضاً دو برابر شده و فرمولی که خدا بواسطه آن دو برابر پرستیده می شود تعیین نگردد، مدل ما ناقص است، بنابراین کفار هم

ناچارند که مراتب جهتی خاصی را برای خود بصورت کیفی معرفی کنند و با کم تنها نمی توان برنامه ریزی کرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس تعیین مراتب کمی و کیفی لازمه هر مدلی است ولی به هر نسبتی که سیر در جهت بطرف خدا باشد (یعنی تبعیت از رسول اکرم (ص) باشد) به همان نسبت مدل شما خدمتگزار اسلام است و به هر نسبتی که مسقتل از دین خدا باشد، به همان نسبت از خدمتگزاری اسلام دور شده است. یعنی اگر ما حداقل در خانه های جهت و آنچه باید بر جدول حاکم باشد هم اخلاق اسلامی نگذاریم (بفرض که جایگاه آن اخلاق باشد) طبیعی است که مدل نمی تواند اسلامی باشد ولی در حالت عکس آن عقل حکم می کند که این مدل بر اساس حکومت و تبعیت از خدا و رسولش ساخته شده و وظیفه تبعیت از آن است و همان هم هست که بر کل حاکم می شود.

برادر معلمی: بنابراین دلیل این که ما سه جدول لازم داریم این است که از طرفی ما نیاز به فرمولی داریم که عهده دار ارائه ترکیبات موضوع باشد. از طرف دیگر نیاز به فرمولی داریم که توانایی ارائه تناسبات سرعتی اجزاء مرکب ما را داشته باشد (که همان فرمول تغییر است) و از طرف سوم، محتاج به فرمولی هستیم که توصیف گر رشد و فارق آن از عدم رشد باشد. پس بترتیب باید به فرمول داشته باشیم که معرفی کننده ترکیب، تغییر و رشد باشند. حال اگر فرض بر این باشد که ترکیب و تغییر و جهت (و یا مکان و زمان و جهت) را نمی توان از یکدیگر جدا نمود، باید به نحوی آنها را با یکدیگر مرتبط کنیم. یک احتمال در ارتباط آنها و عدم جدا بودن زمان و مکان و جهت این است که وقتی مثلاً داریم مکان را بررسی می کنیم دو مرتبه در خود مکان، زمان و جهت قرار دهیم. فرضاً اگر گفتیم کیفیت دارای طول و عرض و ارتفاع است هنگامی که توجه به طول داریم و می گوئیم طول بدون عرض و ارتفاع نداریم، تصورمان این باشد که خود آن طول را هم برایش عرض و ارتفاع اختصاصی قائل باشیم. این احتمال همان مسئله تبدیل موضوع است که فرمودید. که به عنوان مثال اگر گفتیم جامعه اقتصاد و فرهنگ و سیاست دارد، در رتبه بعدی و در توصیف فرهنگ، دوباره بگوئیم که خود آن دارای اقتصاد، فرهنگ و سیاست است. همین طور نسبت به هر یک از اقسام ریزتر

آن و تا هر کجا ادامه یابد نیز فرهنگ، اقتصاد و سیاست را ادامه دهیم. این مثل آن است که بگوئیم هر طولی خودش یک عرض و ارتفاعی دارد که با آنچه که همعرض طول اولیه گفته شده فرق دارد، کما اینکه اقتصاد و فرهنگ دوم نیز، به چیز دیگری تبدیل شده اند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بعبارت دیگر گاهی است که موضوع - مثلاً - جامعه را حفظ می کنید و برنامه ما هم برنامه تغییر جامعه به نحو کلان و کلی و بلکه بالاتر از کلی برنامه توسعه است. حال اگر اجزاء این موضوع را با همین مدل و متناسب با آن جزء، تحلیل کنیم، مثلاً رشد فرهنگی را اگر مد نظر قرار دهیم، باید معنای اخلاق را در فرهنگ (بمثابه کتب ضلال و غیر ضلال و هدایت و غیره) بتوانیم پیدا کنیم و آن اخلاق خاصی را که گفته ایم در خود فرهنگ بیاوریم و ترکیبات و تغییرات آن را هم مشخص کنیم و سپس آن را تا سطح اجرائی هم برسانیم.

بنابراین ما الان در حال ارائه مدل در سطح کلی هستیم و به جزئیات آن کاری نداریم. البته اگر در هر یک از بخشها هم با خود این مدل، چنین کاری را بکنیم، درست است که کار کمی وسیعی لازم دارد ولیکن در حقیقت، هم برنامه بواسطه نفس مدل به همدیگر ارتباط دارد (یعنی با یک روش است که همه امور سنجیده می شوند) و هم همه اموری که سؤال بوده، پاسخش را بدست آورده ایم.

برادر معلمی: بنابر این اصل بحث در این است که کیفیت توصیف ارتباط زمان و مکان و جهت و عدم استقلال آنها چگونه است و چنانچه گذشت احتمالی که بخواهد منتهی به تعویض موضوع شود، درست نیست چرا که اگر چه تعویض موضوع مطلبی است که در جای خود به آن احتیاج داریم (زیرا ما در همه احوال در صدد شناختن یک موضوع واحد نیستیم گاهی در پی جامعه شناسی هستیم، گاهی در پی روانشناسی، گاهی در صدد تحلیل اقتصاد ... هستیم و اینها همه لازمه اش تعویض موضوع مدل ما می باشد) لذا اینکه برای ارائه ارتباط زمان و مکان و جهت، در خود مکان دوباره، زمان و جهت را مطرح کنیم، این امر در حقیقت به معنای عوض کردن موضوع است و نه بیان کیف ارتباط زمان و مکان و جهت.

بنابراین ما باید بدنبال احتمال دیگری نسبت به این امر باشیم. یعنی به یک نحوه ای ارتباط مکان را در زمان، در خود این فرمولهای فعلی انعکاس دهیم. همین طور ارتباط زمان با جهت و مکان و ارتباط جهت با زمان و مکان یعنی در تحلیل هر یک از اینها بگونه ای اقدام کنیم که نفس این تحلیل مستقل از دو بعد دیگر نباشد. لازمه چنین تحلیلی این است که وقتی ما هر یک از این سه بعد را به سه قسمت تقسیم می کنیم، این سه قسمت، توانایی انعکاس آن دو بعد دیگر را ندارد یعنی ما نمی توانیم ترکیب یک کیفیت را طوری درست کنیم که اولین سه بعدی که برای آن مطرح می نمائیم، هم جهت ساز باشد: هم مکان ساز و هم زمان ساز (بر اساس مدل قبلی که داشتیم) چرا که این باید سه خصلت مختلف داشته باشد و در ترکیب نمی توان سه خصلت فوق را به یک بعد داد و لذاست که ضرورت دارد که برای انعکاس رابطه زمان و جهت در ترکیب، تقسیمات بیشتری نسبت به آن مطرح شود، کما اینکه در مدل وضعیت قبلی هم که داشتیم ترکیبات موضوع بیشتر از یک پله داشت و فرضا سه ردیف در آن موضوعیت پیدا کرد. این مطلب نسبت به تقسیم تغییر و جهت نیز صادق است و در نهایت منتهی به پیدایش سه جدول می شود که درعین اینکه سه تا بوده و دارای تغایرند، ربط آنها نیز در درون هر یک منعکس است و این گونه نیست که یک چیز چهارمی را ربط آنها قرار دهیم. بعد در برنامه ریزی هم از هر سه جدول فوق به یک نسبت مساوی استفاده می شود.

برادر پیروزمند: اصولا در مدلسازی به چه دلیل ما از فرمول "جهت، زمان و مکان" شروع می کنیم؟ چرا از فرمولهای دیگری مثل "درون، بیرون، ربط" "کم و کیف و نسبت آندو" و "وحدت و کثرت و نسبت آندو"، "وجه اختلاف و وجه اشتراک" و ... که همگی فرمول تعیین هستند، استفاده نکنیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هر یک از این فرمولها موضوع خاص خودش را دارد که در موضع خودش همه آنها صحیح است بحث ما هم الان درباره تعیین یا ... نیست، بلکه فعلا موضع بحث ما "تصرف" ولایت، کارشناسی برنامه ریزی و ... است و در اینجا و فرمولی که موضوعیت داشته و تناسب دارد، چیزی جز زمان، مکان و جهت نیست چرا که طرح فرمولی دیگر مثل، "درون، بیرون و ربط"، کارائی خاص و متناسب با این موضع را ندارد. اگر چه تعیین خودش چندین مرحله داشته که در هر مرحله از آن یکی از فرمولهای فوق جای

داشته و صحیح هم بوده است اما از آنجاکه مرتبا موضوعی که بدنبال برنامه ریزی رسیده ایم که فرمول متناسب با خود را می طلبد و آن هم جدول راهنمای برنامه ریزی است که جز بواسطه زمان و مکان و جهت نمی تواند موضوعیت پیدا کند.

برادر پیروزمند: خود همین که اگر کسی بخواهد برنامه ریزی کند باید از فرمول جهت، زمان و مکان استفاده کند، چگونه تبیین می شود؟ و چرا از فرمولهای دیگر مثل درون، بیرون و ربط نباید استفاده کرد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در موقعی که بحث از درون و بیرون بود در صدد تمام کردن اصل ترکیب و تغییر بودیم ولی موضع فعلیمان طوری است که بعد از تمام شدن ترکیب تغییر می باشد و توصیفهایی هم نسبت به آنها داریم. یعنی اینکه اتصال و انفصال مطلق را نفی می کردیم و ربط را اثبات می نمودیم، در حقیقت عبارت اخرای استفاده از درون و بیرون بود. بهرحال ما از یک مباحث مقدماتی گذشته ایم و نتایجی را هم بعنوان حرکت، ترکیب و تغییر توصیف کرده ایم و به موضع تصرف رسیده ایم و باید برنامه ریزی را بر اساس همان اصول و توصیفات پیش ببریم چرا که اگر بدون هیچ تحلیلی از زمان، مکان و جهت بخواهیم به این کار اقدام کنیم قطعاً قادر به برنامه ریزی هم نخواهیم بود.

برادر معلمی: بهرحال نسبت به این سؤال دو جواب می توان داد یکی اینکه اگر پشتوانه آن مباحث سابق که در فلسفه اصول روش تنظیم داشتیم می باشد، و می گویند: "چرا از فرمولهای مختلفی که در آنجا مطرح بود یکی را انتخاب کرده اید" در این صورت جواب این است که "چون شاملترین فرمول جهت، زمان و مکان (یعنی تغایر، تغییر و امر ثابت) بوده است و اگر سؤال از درون، بیرون و ربط و موضع آن می شود، در خود برنامه ریزی هم، وقتی از کیفیت اثر موضوعات دیگر یا شرایط در برنامه صحبت می کنیم، در همین جاست که مسئله درون و بیرون نیز بنوعی موضوعیت پیدا می کند. اما اگر بالکل کاری به مباحث گذشته نداشته باشیم — کما اینکه در دور جدید بحثی فرض حرکتیمان همین بوده است — آنچه تاکنون تمام کرده ایم این است که اولاً موضوع باید ثابت باشد. ثانیاً ترکیبات آن باید ثابت باشد. ثالثاً، تغییر و توجه به آن ضرورت دارد. رابعاً، جهت این تغییرات را باید مد نظر قرار داشت و لذاست که می توان نتیجه گرفت که ترکیب، تغییر و

جهت اموری هستند که در موضع تصرف باید با آنها توجه داشت و این چیزی جز همان مکان، زمان و جهت نیست.

حال اگر کسی مدعی است که در موضع تصرف باید امور دیگری مطرح باشد و فرضا بگوید باید از درون، بیرون و ربط آغاز نمود، ضمن اینکه آن مقدمات را باید نفی کند، باید بتواند موضوعیت شروع از امور جدید و لوازم آن را هم اثبات نماید چرا که از ابتدای مباحث دور جدید در مدل استدلالهایی مبنی بر ضرورت شروع از ترکیب، تغییر و جهت داشته ایم و لذا هر گونه ادعای دیگری باید مبتنی بر نفی این استدلالها باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه تنها از ابتدای دور جدید، استدلالها پشتوانه اثبات موضوعیت مکان، زمان و جهت در موضع تصرف بوده است که اساسا استدلال کل مطالبی که تاکنون داشته ایم به اینجا ختم می شود. یعنی از اولین بحث که داشتیم یعنی اینکه "تغایر فی الجملة انکار ناپذیر است" تا بقیه مباحث، همگی به اثبات اینکه در تصرف باید از جهت، زمان و مکان شروع کرد ربط داشته و پشتوانه آن هستند. لذا اگر کسی بگوید "تغایر فی الجملة قابل انکار نیست" را قبول نداریم، قطعاً بحث از زمان و مکان و جهت را هم نمی تواند قبول داشته باشد. کما اینکه اگر کسی تغایر را بر اساس اصالت شیئی هم بپذیرد و توصیف انتزاعی محض از تغییر ارائه نمود، که چیزی جز و فسادهای متوالی نباشد، طبیعی است که در این صورت هم جایی برای مباحث تصرف باقی نمی ماند. بنابراین اگر ما دارای سه جدول که مبین سه قانون بوده و بیانگر نحوه و کیفیت تغییر در زمان و مکان و جهت و نیز نحوه ثبوت آنها باشند، نباشیم قادر به برنامه ریزی هم نیستیم.

بهر حال بهتر آن است که ما با فرض اینکه بتوان "درون و بیرون و ربط" را در این موضع بکار گرفت پیش برویم و لوازم آن را بررسی کنیم تا مشخص شود که آیا در موضع تصرف چگونه می توان از این فرمول استفاده نمود.

برادر پیروزمند: اگر فرمولهای دیگر و کدام نسبت به موضوع خودشان کاربرد دارند موضوعات خودشان چه هستند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کاربرد داشتن نسبت به موضوع خودشان بدان معنی نیست که از هم نیز بریده باشند و اگر بریده نباشند، همین ها هستند که قدرت توصیف جهت، زمان و مکان را بما داده اند. یعنی عصاره آنهاست که در اینجا تحت این فرمول خاص جلوه کرده است. اما در عین حال اینکه خودشان در یک مقطع بحثی موضوعی خاص دارند هم درست است، همانطور که اینکه "مجموعه شان این فرمول را داده است" نیز درست است.

برادر معلمی: شاید این سؤال را بتوان به این گونه مطرح کرد که چرا شاملترین فرمول "جهت، زمان و مکان است؟"

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شاملترین فرمول راجع به این موضوع خاصی که ما داریم (برنامه ریزی و تصرف) زمان و مکان و جهت است والا اگر شاملترین فرمول نسبت به مقدمات زمان و مکان مطرح شود، قطعاً دیگر نمی توان آن را "زمان" مکان و جهت" دانست بلکه در آنجا، ادراک اجمالی که از تغایر و تغییر داریم شاملترین فرمول است. بنابراین اگر موضوع ما، برنامه ریزی باشد، شاملترین فرمول آنها جهت، زمان و مکان است ولی اگر موضوع ما اصل مباحث فلسفی باشد، شاملترین فرمول تغییر و تغایر است که خودش بعنوان یک مقدمه فلسفی می تواند مقدمه دیگری را اثبات کند و اینها منتهی به این می شوند که باید دوئیت و ربط یا درون و بیرون و غیره را ملاحظه کرد و سپس همراه با چند مقدمه فلسفی دیگر امکان تعریف زمان و مکان و جهت را فراهم می کند.

حال آیا در اینجا ما، نیاز به مقدمات و اصول اولیه داریم یا اینکه مبتنی بر آن اصول معرفتی نسبت به زمان و مکان و جهت بدست آورده ایم؟ آیا بحث ما تعین است یا تصرف؟ وقتی می خواهیم از تعین تعریف بدهیم، گاهی است که می گوئیم، اصل در آن ماهیت است و وجود بر آن عارض می شود و خارجاً محقق می شود بدون این که ابداً معنای تغییر بدهد. گاهی است که این را نقض می کنیم. یک چنین بحثی اعم است از اینکه ما شخصا متصرف در آن باشیم و یا نباشیم. اما وقتی در موضع تصرف قرار می گیریم باید مطلبی را در مقدمات عنوان کنیم که از لوازم بعیده آن موضوعیت داشتن جهت، زمان و مکان و عبارتی نفی اصالت

ماهیت یا وجود باشد. بعبارت دیگر آیا فرمول تعین یعنی قاعده ای که بتوان بوسیله آن چیزی را متعین نمود، یا این که عبارتست از اصولی که حاکم بر تعین است و نه معین کردن ما؟ به بیان دیگر آیا منظور از فرمول تعین دست یافتن به اصول فلسفی خاصی است که تعین را در مرحله عام و شامل توصیف کند؟ در این صورت آیا مکانیزم آن را هم مشخص می کند؟ اگر صرفاً از نظر فلسفی بتوانیم اثبات کنیم که "هیچ چیز نمی تواند معین شود مگر اینکه چنین باشد" طبیعی است که این غیر از بیان چگونگی تعین است بلکه بحث از تعین در شکل عام است و حال آنکه موضع بحث فعلی ما، توجه به مکانیزم آن می باشد و لذا مجبوریم که همان قاعده را دقیقتر کرده و به جایی برسیم که توانایی تحویل قانون حاکم بر تغییر را داشته باشد.

برادر پیروزمند: در این صورت آنچه قبلاً داشتید قانون حاکم بر تغییر نبوده است اینکه "چیزی که باید متعین شود باید فلان چیز را هم داشته باشد" این خود فرمول تعین است که در همه جا صادق است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی ما به بچه الفبا یاد می دهیم که بعداً دانشمند شود، وقتی که دانشمند شد، که نمی توان گفت الفبا خواندن لغو است. چرا که از همین الفباست که کلمه، جمله، مفهوم، نوشته و کتاب بدست می آید. بنابراین قوانین اولیه، الفبای کار فعلی ما هستند و زمان، مکان و جهت حاصل بکارگیری این الفباست که فرضاً وقتی در جامعه موضوعیت سه رکن و یا سه سرعت مطرح می شود، تکیه اینها به جهت، زمان و مکان است. والا آیا چگونه می توان با تکیه به صرف درون، بیرون و ربط به ۳ سرعت و ۳ رکن رسید (آن هم بدون این که موضوع بحث که مکانیز صرف است را عوض کنید)؟ اگر ما در پی دستیابی به جدول راهنما و ابزار تصرف هستیم چگونه این امر ممکن است؟

برادر پیروزمند: آیا قوانین اولیه، صرفاً حکم الفبا را دارند، یا اینکه هر کدام حکم قاعده ای ریاضی خاصی را دارند که فرضاً جهت، زمان و مکان در موضع برنامه ریزی نسبت به بقیه شامل است بگونه ای که بقیه را هم در بر می گیرد؟ اگر اینها حکم الفبا را داشته باشند، اصلاً در مقام تحلیل تعین و عینیت بکار نمی آیند تا گفته شود این مقدم است یا آن و چنین کاری از آنها هم بر نمی آید. اما اگر حالت دوم باشد بگونه ای که

همگی فرمول تعیین باشند و بتوان با همه آنها تعیین را تحلیل نمود، از آنجا که ما در موضع برنامه ریزی نیاز به یک کارائی داریم، باید اثبات شود که فرمولهای درون، بیرون، ربط یا کم، کیف، و غیره به تنهایی دارای این کارائی نیستند و لذا باید به زمان و مکان و جهت توجه نمود ولی هنوز هم جای این سؤال هست که اگر چه فرمول نباید منحصر به درون، بیرون و ربط یا کم و کیف یا زمان و مکان و جهت باشد، ولی به چه دلیل شروع آن باید از زمان و مکان و جهت باشد؟ چرا نمی توان از درون و بیرون و ربط شروع کرد و سپس به جهت، زمان و مکان رسید؟ یا از کم و کیف و ربط آنها شروع کرد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما هم نسبت به برنامه درون و بیرون ربط داریم. داخل ایران خارج ایران، ربط این دو و حالا نسبت به ایران برنامه می ریزیم و جهت زمان و مکان فرمول برنامه مان است و قطعاً بیرون را هم در برنامه خود حل می کنیم!!

برادر پیروزمند: چرا در مدل سازی از زمان و مکان و جهت شروع می کنید؟

برادر معلمی: بهر حال اگر به مباحث قبل تکیه کنیم بر اساس آنها، شمولیت جهت، زمان و مکان (در برنامه) اثبات شده است. اگر به مباحث جدید هم تکیه کنیم طی چند جلسه ای که داشتیم، ضرورت شروع از جهت، زمان و مکان تمام شده است لذا بهتر آن است که شما (آقای پیروزمند) اجمالاً یک نمایی از مدلهایی (برای برنامه) که با فرمولهای دیگری (مثل درون، بیرون و ربط یا کم و کیف و ربط آن دو) شروع می شوند بدهید و با توجه به لوازم آن ملاحظه کنید که آیا اصولاً چنین فرمولی قابلیت قرارگیری در این موضع را دارد یا نه.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: و یا بر عکس، بیائید، تعریف زمان، مکان و جهت را در اولین اصل فلسفی بکار ببرید، فرضاً بگوئید کاری نداریم که از تغایر شروع کنیم بلکه می خواهیم از زمان و مکان و جهت شروع کنیم. آیا چنین امری ممکن است؟ بنابراین شاملترین بحث در مباحث فلسفی تغایر است در حالی که در برنامه ریزی شاملترین حرف جهت، زمان و مکان می باشد.

به این ترتیب بذهن می رسد که در حد اولیه تصرف که موضع فعلی ماست، باید از اصول فلسفی که نسبت به تصرف تمام شده استفاده کنیم و حد اولیه تصرف ما، تعریف نسبت به زمان و مکان و جهت است. زیرا

تصرف با درون و بیرون موضوعا، دارای یک موضوع نیستند البته این که زمان و مکان و جهت از لوازم توجه به درون و بیرون و ربط باشد، مطلب دیگری است ولی وقتی موضوع کلام تصرف باشد، تصرف بدون قصد ممکن نیست و لذا جهت ضروری آنست. تصرف بدون توجه به چگونگی تغییر متصرف ممکن نیست و لذا زمان ضروری آن است. کما اینکه توجه به امکان قبول یا عدم قبول تصرف نسبت به متصرف و عدم بساطت آن نیز ضروری است و این جز بیان مکان نیست.

بنابراین در مقام تصرف ۱- متصرف نباید بسیط محض باشد والا قابلیت تصرف در آن نیست ۲- تمام است که متصرف در حال تغییر است والا امکان تصرف نیست ۳- تمام است که در تصرف مقصدی مطرح است. پس زمان، مکان و جهت شاملترین اصل ما در تصرف می باشد و این مطلب غیر از آن است که از هر یک از این سه توصیف فلسفی بدهیم.

برادر پیروزمند: اینکه برنامه باید امور فوق را تحویل دهد و توانایی توصیف داشته باشد درست ولی چرا شروع از اینجا باشد و چرا شاملترین امر جهت، زمان و مکان است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: زیرا ما در پی دستیابی به جدول راهنمای تصرف هستیم و در موضوع تصرف هم جهت، زمان و مکان، رکن و اصل می باشد. یعنی بدون این سه تصرفی واقع نمی شود. وقتی می گوئیم بدون این سه تصرف واقع نمی شود بدان معناست که این سه مقوم ذات تصرف هستند و اگر یکی از آنها حذف شود تصرف موضوعیت ندارد.

حال آیا می توان آنها را شاملترین دانست یا نه؟

برادر پیروزمند: لزوما این طور نیست، چرا که اگر کم و کیف را هم از تصرف حذف کنیم، از موضوعیت می افتد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کم و کیف از لوازم تصرف است، چرا که در کم و کیف بحث از تناسبات ترکیب یا تغییر است. در حالیکه زمان و مکان و جهت مقوم ذات تصرف هستند و معنای شاملترین هم

چیزی غیر از این نیست. شاملترین امور آنست که هرگاه در یکی از آنها نقص واقع شود، آن چیزی که مقصد است محقق نخواهد شد.

برادر پیروزمند: عدم وجود کم یا کیف نیز، عدم تصرف برابر است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تشریح نحوه تصرف به کم و کیف می انجامد و نه اینکه مقوم تصرف باشد. بعبارت دیگر کم و کیف از لوازم کنترل زمان و مکان است.

برادر پیروزمند: تا کم نداشته باشید نمی توانید برنامه ریزی و تصرف کنید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما در جای خود برای کمیت تعریفی داده اید که نمی توانید آن را با اصل موضوع تصرف مخلوط کنید. موضوع فعلی ما تصرف است و مقوم آن چیزی است که با عدم آن مفهوم تصرف قابل لحاظ نباشد. بدون وجود هر یک از زمان، مکان و جهت مفهومی از تصرف نداریم. ولی بعد از طرح مفهوم تصرف، از جمله لوازم آن کم و کیف می باشد.

برادر معلمی: بهر حال هر کدام از این مباحث چه زمان و مکان و جهت، و چه کم و کیف و چه لزوم ملاحظه اثر شرایط و غیره حذف شوند مدل به نحوی ناقص می باشد و همه اینها باید بگونه ای در مدل منعکس شوند. اما اگر عمده بحث در این است که "چرا زمان و مکان و جهت فرمول شامل است و نه چیز دیگر" نسبت به جواب آن از سه حالت بیرون نیست.

یا با تکیه به مباحث قبلی آن را شامل بدانیم.

یا با تکیه به مباحث دوره جدید و استدلالهایی که پشتوانه آنست.

۳- اگر دو حالت فوق قانع کننده نیست، تنها راه حل این است که ببینیم آیا "کم و کیف و ربط" قابلیت اینکه در موضع تصرف شاملترین امر (فرمول) قرار بگیرد را دارد یا نه؟ و یا درون و بیرون و ربط قابلیت موضع شامل قرار گرفتن و توانایی ارائه تصرف را دارد؟ طبیعی است که اگر به لوازم این امور توجه کنیم، شمولیت این فرمولها در موضع تصرف امری محال است و از هر طرفی که آن را مطرح کنیم به ضرورت تقدم

جهت، زمان و مکان می انجامد. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

جلسه هفتم - ۶۹/۳/۸

بسمه تعالی

فهرست جلسه هفتم

- آیا جهت رشد کمی یک کلمه واحد است
- آیا در جهت مبهم هدف متوالی قرار می گیرد
- تفاوت سه جدول جهت زمان مکان چیست
- آیا این سؤال که یک تغییر خاص چگونه انجام می گیرد تا کجا ادامه دارد
- چرا فرمول درون بیرون ربط مقدم بر زمان و مکان و جهت نیست

بسمه تعالی:

مدل - دوره سوم - جلسه ۷

تاریخ ۶۹/۳/۸

برادر معلمی : بسم ا.. در جلسات واحد چند سؤال مطرح شد ۱- چرا تکرار فرمود اولیه ربط بین اجزاء را تمام نمی کند که این همان بحث بود که اگر مثلاً جامعه را سیاست فرهنگ و اقتصاد تقسیم کنیم و بعد از آن دوباره اقتصاد را هم به اقتصاد، فرهنگ و سیاست تقسیم کنیم این ربطی را که لازم داشتیم تمام نمی کند و باید کار دیگری انجام دهیم، یک سؤال دیگر هم این بود که چرا فرمول درون و بیرون و ربط بر فرمول زمان و مکان و جهت تقدم ندارد، در مورد این دو سؤال نرسیدیم بحث کنیم و اولین سؤالی که مورد بحث قرار گرفت اینکه آیا جهت رشد کمی یک کلمه واحد نیست؟ می گفتند اگر اینطور نباشد آنوقت لازم میشود که مبهم هدف را باید پشت سر هم تعیین کنیم. پس از مقداری بحث گفته شده که این مطلب صحیح است که در نهایت ما باید جهت را به یک کلمه تعریف کنیم و رشد آن یک کلمه را جهت قرار دهیم، مثلاً در دستگاه مادی گفته شود لذت جوئی مادی اصل باشد، و افزایش این لذت جوئی را جهت بدانند یا در دستگاه الهی تقرب و یا تعبد را اصل قرار دهند و از حرکات مختلف افزایش تقرب مورد نظر باشد و این مطلب هم درست است که وقتی ما در وضعیت مختلف قرار می گیریم و میخواهیم آن وضعیت ها را با هم بسنجیم مجبور میشویم که وضعیت را به یک امر واحدی تبدیل کنیم و از زاویه و امر واحدی به آنها نگاه کنیم آنوقت اختلاف آنها بصورت کمیتی از آن کیف واحد واقع میشود و قابلیت آنرا پیدا میکنند که بگوئیم یکی از این دو نزدیکتر یا بیشتر یا سنگین تر و... است خلاصه در این صورت قابلیت مقایسه پیدا میکنند، همه این صحبت ها در سر جای خودش درست است که ما در حد نهائی مجبوریم چنین کاری را انجام بدهیم ولی در موقع برنامه ریزی، اگر جهت به یک کلمه تعریف شد و رشد کمی آن یک کلمه مورد نظر بود، علاوه بر اینکه نمیتان گفت ما یک فرمول کمی پیدا می کنیم که مثلاً از خداپرستی یک درصد به دو درصد

و سه درصد می رویم یعنی آن فرمول می که می خواهد بجای جهت واقع شود و مراتب بعدی ما را تعیین کند همین فرمول شاملترین امر ما در برنامه ریزی خواهد بود و همان فرمول اصل واقع میشود و اگر آن فرمول عقلی باشد وحی ر بی مورد می کند یعنی اگر گفتیم ما می خواهیم از نسبت تاثیر یک به نسبت تاثیر دو برویم کل چیزهایی که در برنامه ریزی باید طوری انجام دهیم تا این یک و دو را میگوئیم محقق شود پس اگر عقائد یا خلاق یا احکام یا هر چیز دیگری که در جامعه وجود دارد را باید بنحوه ای گزینش کنیم و ترکیب کنیم که این دوی که ما گفتیم واقع شود، بنابراین وحی کنی میرود و امری که اصالت پیدا میکند همین فرمول کمی ماست، اگر هم بگوئیم این فرمول کمی از وحی بیاید و عقل نباشد به این معنا است که بگوئیم وحی در همین یک فرمول کمی خلاصه میشود مثل همان بحثی که بعضی ها قانون لاضرر و لا ضرار را می گرفتند (و می خواستند همه چیز را با آن حل کنند) که به آنها جواب داده میشد که اگر این تعریفی که می کنید صحیح بود و بشر میتواند در همه جا بفهمد که چه چیزی ضرر دارد و چه چیزی ضرر ندارد دیگر وحی لازم نبود و همین یک قانون کافی بود که بگویند هر چه ضرر دارد حرام است و هر چه که منفعت دارد حلال است اگر چنین قانونی را می دادند و بشر می توانست مصادیق آنرا پیدا کند وحی در همین یک جمله خلاصه میشد و نیازی به این همه تفصیل نبود، در بحث کمی برنامه ریزی هم همینطور است یعنی اگر برای بشر ممکن بود که بتواند کمیت های مختلفی از آن جهت واحد یا کیف واحد را در عینیت پیدا کند مثلاً بگوید تقرب بیشتر چه آیا اگر انسان نمازش را بیشتر بخواند تقرب بیشتر پیدا کرده است یا اینکه همراه نماز خواندن روزه هم بگیرد و یا همراه روزه گرفتن جهاد هم برود اگر بشر می توانست پیدا کند که هر کدام از اینها به چه میزان در آن تقرب اثر می گذارد، دیگر لازم نبود این کیفیتها از طرف وحی معرفی شود و همان فرمول کمی یا عدد کافی بود از این بحث معلوم میشود که هر چند در حد نهائی این مطلب درست است که در یک کلمه واحد رشد صورت میگیرد ولی کم رشد در کلمه واحد در یک جائی باید تبدیل به کیف شده باشد و این برای ما غیر قابل انجام است و باید آنرا از وحی بگیریم لذا این معنا موضوعیت پیدا نمی کند که بگوئیم فقط با یک کلمه واحد کار انجام میشود و پس نسبت به اینکه باید مبهم هدف در جهت

تعریف شود تا فرمول جهت ما کامل باشد پاسخهای قبل تکرار می شد که چون ما بین دو مرحله بصورت جهتی تعریف شده است نقاط پایین این دو نقطه بطور اجمال روشن شده است و بعد هم اگر فرضاً صد مرتبه برای ما مشخص باشد و ما در آن مسیر گام بر می داریم و عینیت و روحیات و افکار خودمان را متناسب با آن چیزی که از وحی آمده شکل می دهیم در هر قدمی که بر می داریم قدمهائی از آینده برای ما روشن میشود بحث دوم جلسه این بود که تفاوت این جدولهای مختلف (جدول مراحل، جدول جهت و جدول وضعیت) چیست و چون این شالوده بحثهای ماست و اگر تفاوت آنها بخوبی روشن نشود کارهایی که میخواهیم بعداً انجام می دهیم حل نخواهد شد، برای روشن شدن این مطلب بنظرم رسید که اگر ما یک برنامه ای را اجمالاً رسم کنیم بعد روی آن برنامه نشان دهیم که تفاوت برنامه با جدول وضعیت و جهت و مراحل که حکم مدل پیدا میکنند چیست که اینچنین شکلی کشیده شد و به خاطر این که جدول برنامه خلاصه شود و تفاوتها را بتوان در آن نشان داد یک تنزلی کرده ایم و آن اینکه می دانیم در فرمولی که قبلاً درست کرده ایم در جدول وضعیت باید ما بین جهت ساز و زمان ساز و مکان ساز تفاوت قائل شویم بنابراین جدول ما در ترکیب نباید سه خانه ای باشد بلکه حداقل باید نه خانه داشته باشد و چون درهم ضرب میشود باید ۲۷ خانه داشته باشیم ولی برای اینکه نخواستیم شلوغ شود اینها را در سه خلاصه کردیم یعنی سه جهت ساز را در نظر گرفتیم و روشن است که وقتی که اینکار را بکنیم در بحث حرکت (مراحل) و جهت یک تفاوتی پیدا میشود که باید یادمان باشد که بخاطر این است که مجبور شدیم اینجا سه خانه رسم کنیم بعد یک چنین چیزی روی تابلو کشیدیم که سه امر مختلف را زیر همدیگر قرار دادیم مثلاً گفتیم حروف فارسی، و اعداد یونانی و یکی هم شکلهای هندسی، که بگوئیم در وضعیت های ما چنین چیزهائی قرار دارد، حروف فارسی را در این خانه ها پشت سر هم قرار داده ایم مثلاً ما ۱۲ مرحله که کشیده بودیم میگوئیم حروف فارسی به ترتیب حروف ابجد در جدول قرار دارد و زیر آنها اعداد یونانی در زیر آن هم شکلهای هندسی وجود دارد میگوئیم در این برنامه در هر وضعیتی یک حرف فارسی با یک عدد یونانی و با یک شکل هندسی وجود دارد مثلاً اگر این ۱۲ مرحله از حرکت باشد در هر وقت که نگاه می کنیم می بینیم یک شکل هندسی

با یک عدد یونانی با یک حرف فارسی در کنار هم قرار دارند بعد که نگاه به برنامه می کنیم می بینیم سرعت عوض شدن حروف فارسی و اعداد یونانی و اشکال هندسی با هم یکی نیست، مثلاً در این دوازده مرحله دو شکل هندسی بیشتر نداریم یعنی آن شکل هندسی دایره ۹ مرتبه تکرار شده است، ولی می بینیم حروف فارسی خیلی زودتر عوض شده است یعنی در هر خانه ای یک حرف خاص است (به غیر از چند استثنا که بدلیل حفظ وجه اشتراک در حرکت می باشد) حروف یونانی هر سه مرتبه یک بار عوض شده است، مثلاً هر کدام در سه سال دوام دارند از این نتیجه می گیریم که طول عمر حروف فارسی یک سال است و حروف یونانی سه ساله و اشکال هندسی ۹ ساله یا ۹ مرتبه است، و یک مطلب دیگر هم در این جدول هست و آن اینکه وقتی که مثلاً از حروف فارسی که عمر آن یکساله است و باید عوض شود اینکه حرف بعدی چیست و در اینجا ب است اگر کسی بگوید الف و ب و ج است به ترتیب حروف ابجد آنرا درست کرده و اگر بگوئیم الف، ب، پ، ت و ... به ترتیب حروف الفبای فارسی آنرا مرتب کرده ایم از اینجا می گیریم کسی که این برنامه را کشیده است قبلاً چند جدول را داشته است و آن جدولها را با هم ترکیب کرده است تا توانسته این برنامه را بکشد یکی از آن جدولها اینکه موضوعی که مورد بحث ماست همیشه مرکب از این سه عامل (حرف فارسی، عدد یونانی و شکل هندسی) بوده است به این جدول میگوئیم جدول ترکیب یعنی هر مرحله ما یا هر وضعیت ما مرکب از چه چیزهایی است یک جدول دیگری را که قبلاً می دانستیم این بوده است که سرعت تغییرات حروف فارسی و عدد یونانی و شکل هندسی چه میزانی است که مثلاً در اینجا عمر حروف فارسی یکساله است و اعداد یونانی سه ساله و عمر شکل هندسی ۹ ساله است یک جدول دیگر هم اینکه مراتب رشد اینها چیست یعنی اگر حروف فارسی را مورد نظر قرار دادیم حرفی که فرضاً بالاتر از الف است چیست میگوئیم ب، و بعد از ب چه حرفی با ارزش تر و مهمتر است ج و بعد د اگر کسی ترتیب حروف ابجد را بلد نبود نمی توانست این شکل را بکشد اگر کسی هم نمی دانست که مثلاً شکل مربع رشد یافته تر از دایره است نمی توانست چنین شکلی را بکشد پس آن جدول هایی که به ما می گوید که مراتب رشد هر کدام از اینها جدا جدا چیست جدول جهت است، آن جدول مراحل رشد را تحویل میدهد آن جدولی که

ترکیبات هر مرحله را می دهد جدول ترکیب است وجدولی که به ما می گوید این ترکیبات سرعت تغییراتشان چگونه است جدول مراحل ماست که این مطلب هم توضیح داده شد که با توجه به اینکه در برنامه ریزی موضوع ما ثابت است و ترکیبات آنها باید ثابت باشد بعد گفتیم هر گاه موضوع بخواهد از حالت اول به حالت دوم برود باید در آن یک تغییراتی بوجود آید و یک ثبوتی هم در آن ملاحظه شود، وقتی که میخواهیم کیفیت را طراحی کنیم باید آن ثبوت و تغییرات را نشان دهیم اگر آن ثبوت و تغییرات را نتوانیم نشان دهیم که مثلاً برای رفتن از این مرحله به مرحله بعد باید براساس چه ثبوتی باشد و چه چیزهایی باید تغییر کند نمیتوانیم وضعیت بعدی را معین کنیم، بنابراین لازم میشود در آن جدول ترکیبی این ثبوت و متغیرها را بیاوریم و نشان دهیم یعنی بگوئیم از وضعیت اول به وضعیت دوم چه چیز ثابت است و چه چیز تغییر می کند آنجائی که ترکیب را معرفی کرده و میگوئیم در هر وضعیتی موضوع این اجزاء ترکیبی را دارد جدول ترکیبی ماست و هر قدر آنها ریز کنیم همان جدول ترکیبی است آنجایی که میگوئیم از مرحله ای به مرحله دیگر وجه اختلاف چیست و وجه اشتراک چیست؟ چه چیزی تغییر میکند و چه چیزی ثابت است این جدول زمان است (که البته آن چیزی هم که ثابت است در تمام برنامه ثابت نیست بغیر از موضوع خود برنامه که در کل برنامه ثابت است و آن فرق میکند) یعنی خود آن ثابت هم در جائی که چیز دیگری وجه اشتراک و ثابت واقع میشود تغییر می کند پس با داشتن سرعت تغییرات میتوانیم بگوئیم در هر مرتبه ای چه چیزی تغییر می کند و چه چیزی ثابت می ماند حال فقط با این دو جدول نمیتوانیم برنامه ریزی کنیم برای اینکه بفرض که فهمیدیم که اجزاء ترکیبی اینهاست و سرعت تغییر آنها هم این است و فرضاً میرسیم به اینکه باید این حرف فارسی عوض شود و آن دو وصف دیگر (شکل هندسی و عدد یونانی) ثابت باشد حال سؤال اینست که این حرف فارسی به چه حرفی باید تبدیل شود این مطلب از دو جدولی قبلی بر نمی آید که حرف پس از این حرف چه حرفی باید باشد جدول که باید اینرا به ما بگوید جدول جهت است، از این طرف که بیائیم مطلب نسبتاً روشن است، اما از آنطرف مقداری سؤال میشد که آیا ما با داشتن جدول جهت بطور مشخص آن، از جدول مراحل و یا جدول وضعیت بی نیاز نمی شویم و آیا هر آنچه که در این دو جدول

است در جدول جهت نیست که استدلال آن این بود که اگر در جدول جهت ترکیباتی وجود داشته باشد که تناسبات تغییری آنها در ربط با هم مشخص شده باشد فرضاً اگر سه عامل داریم که در جدول جهت مراتب رشد آنها را می نویسی، مراتب رشد آنها در ترکیب با هم باشد مثلاً اگر ترتیب حروف ابجد را در جدول جهت بیان کنند (ا - ب - ج - د) و همینطور ترتیب یونانی و شکل هندسی را بیان کنند علاوه بر آن این مسئله هم گفته شود که نسبت‌های زمانی اینها با هم چگونه است مثلاً عدد یونانوی دو از لحاظ زمانی وسط های ب شروع میشود تا حروف ج طول می کشد و در مورد شکل هندسی هم همینطور) بگویند مثلاً دایره قبل از مربع است و هم بگویند دایره کیفیتی است که با الف، ب، ج، ۱۰۰۰ (تا ۹ حرف) همراه است، در اینصورت میگوئیم اگر جدول جهت را کسی اینگونه تعریف کند، این فقط جدول جهت نیست بلکه این خود مدل است چون تناسبات ترکیبی در آن وجود دارد و تناسبات تغییری هم در آن وجود دارد، اگر کیفیت ها از هم بریده بود، نیازمند به جدول مراحل و وضعیت هستیم باز این سؤال چگونه دیگری مطرح میشد که اگر جدول جهت مراتب رشد کیفیت را معرفی میکند پس مراتب رشد منتجه را معرفی میکند نباید در مورد یک جزئی صحبت کند، باید در مورد کل باشد بنابراین اگر این مجموعه ای که ما داریم که فرضاً جامعه است اگر مراتب رشد منتجه را گفته باشیم مراحل خود این موضوع که ما داریم که فرضاً جامعه است اگر مراتب رشد منتجه را گفته باشیم مراحل خود این موضوع هم در آن هست پس در اینصورت آیا از جدول مراحل و ترکیب بی نیاز نمی شویم، در پاسخ گفته میشد که اگر مراتب رشد منتجه را به ما بدهند آیا منتجه را به نحوه ای تعریف میکنند که اجزاء درونی هم معرفی شده باشد در این صورت همراه با منتجه جدول وضعیت هم توضیح داده اند اگر این منتجه ها را کلی گفته باشند، اجزاء درونی آن باید طبق جدول دیگری معین شود یعنی باید طبق جدول دیگری معین شود که ما چه چیزهائی را باید ترکیب کنیم تا این منتجه ها بدست آید و همچنین وقتی میخواهیم از منتجه اول به منتجه دوم برویم آیا برای ما گفته میشود که در آن ترکیبات باید چه چیزی را تغییر داد تا منتجه دوم بدست آید اگر اینرا طوری توضیح داده باشند که مشخص شده باشد که نقش هر کدام از این سه عامل در منتجه چیست و روشن باشد که در هر مرحله کدام یک از آن اجزاء را باید

تغییر داد در اینصورت هم اگر همراه با نتیجه ها این توضیحات داده باشد جدول مراحل هم همراه آن گفته شده است یعنی همان فرمولی که می گوید تغییرات نتیجه چه ربطی به تغییرات اجزاء دارد عبارت دیگر بیان نقش تغییر اجزاء در تغییر نتیجه همان جدول مراحل است، ولی اگر نتیجه به همان صورت کلی گفته شده باشد ما به جدول دیگری به نام جدول مراحل نیازمندیم که تناسبات تغییری ترکیبات را بیان کرده باشد و همچنین به جدول ترکیب که بیان کند این نتیجه از چه اجزائی تشکیل شده است.

برادر سیف: در اینجا گفته میشد که گاهی جدول جهت (و اوصاف جهتی) بگونه ای مشخص است که بعد وقتی میخواهیم ترکیبات متناسبی را پیدا کنیم که آنها را ترکیب کنیم تا به این مراتب برسیم یعنی وقتی که میخواهیم نمودها و مصادیق این اوصاف را پیدا کنیم روشن است که برای رسیدن به آن وطی این فاصله نیاز به ترسیم یک جدول و کارکردن براساس آن نیست بلکه پیدا است که براساس شناختی که از عینیت و اشیاء داریم می دانیم که اگر با این اشیاء اینطور کنیم اینطور میشود که اینجا گفته میشد این بدیهی بودن نه به معنی عدم ضرورت جدول است بلکه به معنی آنست که ما جدول آن را داریم منتهی بدلیل بداهت آن نیزاً به ترسیمش نبوده بلکه ما عیناً همین مراحل را که لازم است بدانیم که چه ترکیباتی لازم است و بعد هم اجزائی لازم است و باید به چه نسبتی ترکیب شوند تا به این نتایجی که در جدول جهت به آن اشاره شد برسیم به این مطالب نیازمندیم و بداهت آن دلیل بر عدم نیازمندی در نفس امر نیست ولی حال اینکه بدیهی است یا بدیهی نیست موضوع دومی است که بداهتش مشکل به نظر میرسد ولی باز هم گفته میشد که تکیه بدیهی به معنی اینکه روشن باشد حتی اگر ما این سه جدول را رسم کنیم و این مراحل را طی کنیم در یک رتبه ای حتماً باید تکیه بر بداهت و روشنی موضوع در عینیت بنمائیم یعنی هر جدولی که بخواهیم بوسیله آن عینیت را بشناسیم یک جائی باید با ادراکات ما از عینیت متحد شود و آنجا این مسئله متوقف میشود یعنی ما نمیتوانیم تا آخر مرتباً شناسائی کنیم حال اینکه بعد از چند مرحله متوقف میشود این موضوع بوسیله کار برنامه ریز مشخص میشود.

برادر معلمی: گفته میشود که با تمام بودن جدول جهت، که از وحی بدست بیاید و رشد موضوع را بنحو کلی و نتیجه فرموده باشند اگر از مطلب برای همه مردم روشن باشد و بدیهی باشد که این منتجه و مراتب آن از چه ترکیباتی میتواند بدست آید و وقتی میخواهیم از این منتجه به منتجه بعدی برسیم، اگر این مطلب بدیهی باشد به معنی آنست که مدل بدیهی است نه اینکه فرمول ندارد بلکه فرمول دارد و فرمولش بدیهی است که آنوقت مدلسازی را که الان می کنیم از موضوعیت می افتد زیرا که برای همه بدیهی است که وقتی جامعه بخواهد به این ترتیب در این جهت رشد کند چه کارهایی را باید انجام دهد و چه چیزهایی را در درون خود تغییر دهد تا از این وضعیت به وضعیت دیگر برود پس یعنی مدل لازم نداریم و تغییر و ترکیبش از همین نتیجه ها بطور بدیهی برای همه بدست می آید و برنامه ریزی به این معنا، امری تخصصی نیست اما اگر برنامه ریزی امری تخصصی باشد که فرمولی داشته باشد که همه ندانند که قابل بحث است و بعضی ها آنرا یاد می گیرند و بعضی نه، و دنبال همان فرمول هستیم که دوباره همان مدل میشود و باز اگر بگوئیم ریز شدن و روشن شدن مراتب منتجه، در این مورد کمک میکند میگوئیم خیر ریز شدن مراتب منتجه به این مطلب که مراتب داخلی منتجه یا اجزاء آن چیست کمکی نمی کند فرضاً اگر بگوئیم در جدول جهت هست که از یک باید به دو برویم و سپس برسد، یعنی برای رفتن از یک به دو باید بدانیم ترکیبات چگونه باید باشند تا در مرتبه یک باشیم و ترکیبات باید چگونه باشد تا در مرتبه دو باشیم برای این کار نمیتوان گفت از یک به یک دهم باید رفت و بعد از آن به یک و دو دهم تا اینکه به دو برسیم، این ریز شدن این مسئله را که ترکیبات درونی چیست برای ما حل نمی کند و همچنین این ریز شدن اینکه مراحل تغییر و اجزاء تغییر چه چیزهایی باشد را بدست نمی دهد، پس با ریز شدن منتجه جدول ترکیب و مراحل که برای حرکت جامعه لازم است بدست نمی آید و ما بی نیاز از آن دو جدول نمی شویم البته یک صحبتی هست که مادر برنامه ریزی به یک جایی میرسیم که از آن قسمت به بعد ترکیبات و تغییرات حداقل برای مجری روشن است یعنی تا آخر برنامه را نمیشود ریز کرد، مثلاً اگر در آخر کار به این برسیم که باید این شیئی را برداشت و آنجا گذاشت، دیگر سؤال نمیشود که مراتب این کار ترکیبات این را هم روشن کنید، اگر این بخواهد مرتباً در

خودش تکرار شود برنامه ریزی را از بعد دیگری محال میکند یعنی همیشه برنامه ریزی اعمال و ترکیبات و مراحل و نتیجه هائی میرسد که برای مجری روشن است که این تغییر خاص به چه نحو انجام میشود یا این ترکیب خاص به چه نحو انجام میشود و وقتی که به چنین مطلبی رسید پائینتر از آن مدل لازم ندارد یا عبارت دگر مدل آن بدیهی شده است (حداقل در نزد مجریان آن) آن قسمتی که مشکل است مربوط به قسمتی است که روشن نیست که نحوه تغییر با ترکیب به چه صورت است یعنی وقتی که میگوئیم این شیئی باید به آن شیئی تبدیل شود آن قسمتی در برنامه ریزی می آید که معلوم نیست چگونه باید این کار را انجام گیرد و در این تغییر باید چه چیز ثابت باشد و چه چیز متغیر باشد و چه چیزهایی باید ترکیب شود تا این وضعیت بوجود آید این قسمت مطلب در مدل می آید و آن قسمت بدیهی آن که حداقل برای مجریان بدیهی است نیازی به مدل و برنامه ریزی ندارد.

سؤال بعدی اینست که چرا فرمول درون و بیرون و ربط بر فرمول زمان و مکان و جهت مقدم نیست در جلسه قبل که در تفاوت چند فرمول صحبت میشد و اینگونه مطرح میشد که غرض سؤال کننده این نبود که در برنامه ریزی احتیاجی به درون و بیرون و ربط نداریم، ولی اشکال این بود که کدام تقسیم بندی ها شامل قرار میگیرد، ما هم در تقسیم بندی خودمان که جهت، زمان و مکان را شامل قرار دادیم بعد از اینکه بحث کردیم و جدولها شکل گرفت سراغ این مسئله رفتیم که تا حالا اینها کیفیت بود و کمیت از نظر فلسفی چه معنائی دارد و این تناسبات چگونه است و یک فرمول کم و کیف را در جدول وارد کردیم که شاید بتوانیم بگوئیم آن فرمول، یعنی فرمول تناسبات کمی فرمول چهارم پس از بحث وضعیت، مراحل و جهت می باشد و باز بحث درون و بیرون و ربط را هم در برنامه ریزی مان می آوریم، به این عنوان که نقش شرایط یا موضوعات دیگر که در کنار این موضوع برنامه ریزی قرار می گیرند و با این موضوع در حال تاثیر و تاثر هستند در این موضوع چیست، آن کارها به معنی تقسیم کردن به درون و بیرون و ربط بود حال سئوالی که مطرح میشود اینست که چرا ما این کار را انجام بدهیم چرا اول نیائیم یک فرمول دیگری را اصل قرار دهیم که تقریباً شاید روشن باشد که کم و کیف را نمیشود موضوع شامل قرار داد صحبت می ماند مابین اینکه

جهت و زمان و مکان شاملترین موضوع قرار گیرد و بقیه در درون آن قرار گیرند یا درون و بیرون و ربط شامل باشد، این بحث هم قبلاً در دور قبلی یک بار تکرار شده است در مورد فرمول درون و بیرون و ربط گفته میشد که وقتی درون و بیرون و ربط موضوعیت پیدا میکند که در درون یک موضوع شاملتری باشد یعنی اگر درون و بیرون و ربط روی هم محدود به یک موضوع شاملتری نباشند این صحبت هائی که در مورد درون و بیرون و ربط می کردیم صادق نیست، آن وقتها مثالی می زدیم و می گفتیم اگر در یک قوطی بادکنک قرار بدهند و بتوانیم به آنها هوا تزریق کنیم یا هوای داخل آنها را تخلیه کنیم بعد می بینیم وقتی به یکی از آنها هوا بدمیم تعین جدیدی پیدا می کند، به همین ترتیب اگر در محفظه ای که این را قرار داده ایم ایجاد خلاء کنیم باز هم بادکنک باز میشود و شکل آن عوض میشود و یا برعکس اگر در آن محفظه بدمیم بادکنک جمع میشود، یعنی درون و بیرون هر دو در اینکه تعیین این موضوع چه باشد اثر می گذارند بعد میگوئیم آیا گر آن جعبه، جعبه محدودی نباشد این آزمایش ما موضوعیت پیدا میکند، مثلاً اگر آن محفظه محدود نباشد هر چه ما بخواهیم خلاء ایجاد کنیم نمیتوانیم و اگر هم ایجاد کنیم دلیل ندارد که آثار آن به آن شیئی (بادکنک) برسد مگر اینکه در یک محدوده محدودی باشد که وقتی چیزی را عوض می کنیم چیزهای دیگر مجبور شوند تغییر کنند تا متناسب با شکل جدید این متغیر تناسب جدید برقرار کنند و این دال بر آن است که شیئی شاملتری باید وجود داشته باشد و این موضوعات را محدود کند، که آنوقت ها می گفتیم این درون و بیرون و ربط یک منتهی ای دارد که آن منتهی ای دارد که آن منتهی موضوع شامل است نه اینکه درون است و بیرون، و منتهی اش ربط است در این مثالی که میزنیم مثلاً در درون بادکنک می دهیم یا در درونش خلاء ایجاد می کنیم یک شکل خاصی پیدا میکند پس ربط یعنی این پوسته ای بادکنک پیدا میکند با شکلی که بادکنک پیدا میکند، پس بگوئیم درون و بیرون و ربط امر چهارمی ندارد در حالی که در تقسیم بندیها همیشه یک چیزی را به سه چیز تقسیم میکنیم ولی اینجا یک چیز به دو چیز تقسیم شده حال میگوئیم نه، درون و بیرون و ربط، داریم در این مجموعه ای که منتهی اش فرضاً بطور نسبی ثابت است، حالا این صحبت را مطرح می کنیم که در بحث درون و بیرون و ربط، آن موضوعی که تابع اختیار ما قرار می

گیرد و می‌خواهیم در موردش برنامه ریزی کنیم چیست اگر آن موضوع را بخواهیم بعنوان درون بگیریم، و بگوئیم ما بر بیرون قدرت اثر گذاری نداریم، مگر از طریق این درون که آثار آن به بیرون کشیده شود بنابراین آن چیزی که باید موضوع برنامه ریزی قرار دهیم همین چیزی است که اسمش را درون گذاشتید و چون آن بیرون تابع اختیار ما واقع نمیشود، ما باید به همین ترتیب عمل کنیم و بگوئیم موضوعی که ما در موردش تصمیم گیری می کنیم و خودمان را ولی آن و متکفل آن میدانیم برای ترکیبات و تغییرات آن موضوع طراحی می کنیم، مطلوبمان را در مورد آن موضوع تعریف می کنیم، و بعد وقتی که آن مطلوب را خواستیم نگاه می کنیم ببینیم بیرون این موضوع یعنی چیزهائی که تحت اختیار ما نیست چه آثاری برای تغییر شکل این موضوع وارد میکند و بد اینها مؤید یا مزاحم برنامه ما هستند پس ما کارهایمان را طوری طراحی میکنیم که نتیجه اش این امری که ما می‌خواهیم بشود، مثلاً در بحث اجتماع اگر بگوئیم موضوع برنامه ریزی ما کشور ایران است، و می‌خواهیم مثلاً ایران از لحاظ روحی یا نظامی یا... از این وضعیت به وضعیت برود پس باید ببینیم سایر موضوعاتی که در جهان هستند و و ما خودمان را متکفل امر آنها نمی دانیم آنها می‌خواهند چه کار انجام دهند بعد ببینیم با این تغییری که می‌خواستیم در جامعه بوجود آوریم هماهنگ هستند یا مزاحم هستند لذا فعل و انفعالات خودمان را طوری انجام دهیم که نتیجه اش امری شود که ما می‌خواهیم اگر کسی اینجا بگوید ما می‌خواهیم در لبنان هم اثر داشته باشیم و می‌خواهیم آنجا هم یک شکل خاصی باشد و در افغانستان شکل خاصی باشد می‌گوئیم پس شما موضوعی که خودتان را متکفل آن می دانید بزرگتر کرده اید و خواسته اید و ایده ال خودتان را بزرگتر کرده اید، پس شما متکفل ایران نیستید متکفل ایران و پاکستان و ... حتی کل جهان مثلاً ما متکفل این هستیم که خداپرستی را در کل جهان رواج دهیم و کفر را از جهان بر کنیم پس موضوع برنامه ریزی شما ایران نیست بلکه کل جهان است آنوقت طبق فرمول درون و بیرون و ربط کل جهان هم یک درونی دارد و یک بیرونی دارد و یک ربطی دارد، اگر طبق بحث درون و بیرون ربط صحبت کنید از این مطلب نمیتوانید فرار کنید که هر موضوعی را که درست کردید باز میتوان گفت آن موضوع بیرونی دارد و ربطی دارد آیا شما بیرونش را هم می‌خواهید بیرون خاصی قرار دهید پس

موضوع برنامه اتان شاملتر است که در اینجا درون و بیرون و ربط شما جزئی از آن هستند تا اینکه برسید به یک جایی که بگوئید من به اینکه بیرونش چیست کاری ندارم یا اصلاً تحت اختیار من نیست میگوئیم پس همین قسمتی که تحت اختیار شماست ایده آل شما هم در مورد همین موضوع است نه بیرونش بعد شما باید این ایده آل را در مرتبه های زمانی ترکیبی و روی یک جهت خاصی که مورد نظرتان است تعریف کنید بعد ببینید بیرونش چه تغییراتی صورت می گیرد سپس کار خودمان را با آن طوری متناسب کنید که نتیجه اش امر مطلوب شما بشود از این مطلب نتیجه می گیریم که فرمول زمان و مکان و جهت در امر برنامه ریزی، که مشخصات موضوعی که ما خود را متکفل آن می دانیم معین میکند شامل بر درون و بیرون و ربط میشود چون اگر درون و بیرون و ربط را شامل بگیریم همیشه به این مطلب برخورد می کنیم که یا بیرونش را هم بیرون خاصی میخواهیم یا بیرون خاصی نمیخواهیم اگر بیرون خاصی میخواهیم، پس موضوع برنامه ریزی ها همان موضوع شامل است اگر موضوع خاصی نمیخواهیم میگوئیم پس در این مورد شما برنامه ریزی ندارید بلکه برنامه ریزی برای درونش دارید.

برادر امیری: شاید نتوانید درون و بیرون و ربط را به عنوان فرمول شناسی عنوان کنیم یعنی گاهی میخواهیم موضوعی را بشناسیم در تقسیم به درون و ربطی مشخص نیست که موضوع ما چیست یعنی این تقسیم را نمیتوانیم در مورد یک موضوع خاص عنوان کنیم یعنی در مورد جامعه، ما باید یک درونی برای جامعه تعریف کنیم و یک بیرونی و یک ربطی، در عین حفظ خود موضوع جامعه که الان میفرمائید موضوع میشود کل دنیا، پس باید بگوئیم درون جامعه چیست در حالی که موضوع جامعه باشد، یعنی مقسم یکی باشد و از جامعه به کل دنیا نرویم، اگر از این زاویه نگاه کنیم درون و بیرون و ربط بعنوان فرمول تقسیم اصولاً نسبت به موضوع شناسی موضوعیت نمی یابد، فقط این درست که میگوئید بین موضوعات همه را نمی خواهیم بشناسیم، بلکه این موضوع خاص را که غیر از بقیه هم هست، میخواهیم بشناسیم، به این غیریت میگوئیم درون، خوب در اینجا فرمول شناسائی غیر از زمان و مکان و جهت چیز دیگری نیست پس بنابراین اگر از این حیث نگاه کنیم میتوانیم مسئله را حل کنیم، دوم اینکه بگوئیم حالا هر موضوعی را که انتخاب کنیم فرمول

شناسایی آن غیر از زمان و مکان و جهت است، یعنی در بحثی که در اصالت تعیین داشتیم می‌گفتیم اصالت با شیئی یا اصالت با شرایط نیست اصالت با ربط است من بنظرم می‌آید این به معنی این است که اصالت با درون نیست، اصالت با بیرون نیست اصالت با ربط است، در اینجا درون و بیرون اصل نیستند بلکه چیز دیگری به نام ربط جایش را می‌گیرد نه اینکه دوباره سه تایش موضوعیت پیدا کند که بگوئیم هر سه اصل است، خیر، اگر گفتیم ربط اصل است آندو را هم می‌پوشاند و یک مفهوم سومى را به ما میدهد که این مفهوم سوم با سه عامل شناخته میشود به نام زمان و مکان و جهت که اگر اینرا گفتیم نفس توصیف ما از اینجا مسئله شرایط را هم می‌آورد یعنی اگر بگوئیم جهت جامعه پرستش است پرستش تا حاق درون و بیرون و همه را می‌پوشاند دیگر اینجا لازم نیست که بیائیم یک تقسیم بکنیم که درون را بشناسیم. بله ولی درون و بیرون و ربط بعنوان یک اصل مقدماتی فلسفی در سر جای خودش برای اثبات این مطلب لازم است مثل بحث تغایر و بحث تغییر، که آنها را تمام می‌کردیم تا میرسیدیم به این بحث‌ها.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بیان شما را تکمیل می‌کنم، همانطور که گفتیم اگر اهداف از هم بریده بریده باشند میشود هدف اصالت شیئی یا فرضاً گفتیم اگر زمان بریده بریده باشد اصالت شیئی میشود اگر گفتیم درون یک امر جداگانه این میشود اصالت ذات و اصالت شیئی بیرون هم یک امر است آنهم اصالت شرایط میشود یا به یک معنا اصالت وجود، ربط هم یک امری است که از حاق این به حاق آن است آنوقت ربط را براساس یک حد اولیه جدیدی تعریف می‌کنید و میگوئید ربط در تعیین اصل است؟ یا اینکه ربط را بعنوان یک امری در کنار آن دو امر تعریف می‌کنید در زمان هم می‌گفتیم مبدأ مقصد و ربط بین آن در آنجا هم می‌گفتید این درست نیست زیرا نمیتوان مبدأ را شناخت الا به قصد و مقصد را نمیتوان شناخت الا به مبدأ، ربط آنرا هم طبیعتاً به تنهایی نمیتوان شناخت اگر کسی می‌گفت میتوان ما می‌گفتیم این باید یا قائل به اصالت ذات، تا بگوئید یک چیز را به تنهایی میتوان شناخت یعنی هر چیز به تنهایی خودش یک خواص ذاتی براساس اصالت شیئی مستقلاً داراست غیر از بقیه اشیاء مقصد را هم میتوان همینطور از بقیه شناخت مثلاً میگویند مقصد را نمیتوان شناخت زیرا مقصد مقصد چیست یک بیان دیگر را هم میتوان اشاره

کرد، و آن اینکه بگوئیم شما گفتید در امر زمان آن مستقر است یعنی در آن تدریج وجود دارد و اگر تدریج را از آن ببرید زمان را بحث نکرده اید اگر بخواهید بگوئید در آن تدریج وجود دارد امر زمانی است آنوقت میتوانید همین امر زمانی را ولو انتزاعی حساب کنید یک انتزاع متناسب با مکانیزم تدریج حساب کنید که در انتزاع متناسب با تدریج میتوان گفت سال چهار فصل دارد و بگوئید منتهی که موضوع ما را نشان میدهد میشود آنرا بزرگ بگیریم و یا کوچک بگیریم، اگر آنرا بزرگ گرفتیم، مثلاً دنیا یک جور است، جامعه یک طور است و جامعه ایران یک طور دیگر است منتهی را در نظر می گیرید و بعد اشیاء نشاندهنده منتهی زیر آن قرار می گیرد، مثلاً می گوئید اموری تحت اختیار ما نسبت به این منتهی هست این عین همان تقطیعی را که در امر تدریج می فرمودید همان تقطیع را بنحوه فلسفی و بگونه دیگری میتوانید انجام دهید و بگوئید موضوع را این دایره قرار دادم و برای آن یک خصوصیتی و قوایی برای آن قرار دادم اگر اینطور باشد حتماً بحث زمان و مکان بر درون و بیرون مقدم میشود به این تعریف که وقتی که شما موضوعتان را در نظر می گیرید مقدمات موضوع هم باید صادق بر درون باشد هم بیرون والا موضوعتان را عوض کرده اید مثلاً میگوئید موضوع را جامعه قرار داده ام می گویم مقومات و ارکان چیزی که به آن جامعه می گوئید چیست مثلاً میگوئید جامعه در فرهنگ، اقتصاد، سیاست تشکیل می یابد و بعد در امر زمانی میگوئید سرعت تبدیل اینها چگونه است می گویم تا به چه جهتی بخواهید بروید مثلاً اگر جهت کفر را بخواهید بروید، اقتصاد را بالا بگذارید یعنی هر گاه سرعت اقتصاد را شتاب بدهید و آنرا حاکم بر شتاب چیزهای دیگر کنید جهت گیری آن جامعه الحادی میشود و مثلاً هر گاه سرعت آن مادون و آخر باشد میشود جامعه اسلامی، یک تقریب دیگر هم هست و آن اینکه نخیر این اشیاء و ارکانی که میگوئید خودشان یک اختلاف سرعت هایی با هم مستقل از شما با هم دارند میتوانید بگوئید سرعت ها در چه جهتی جلو بروند یعنی ... مثلاً سیاست همیشه سه برابر است؟ می پرسند در جامعه اسلامی یا الحادی؟ می گوئید هم در جامعه اسلامی و هم الحادی. سرعت فرهنگ را هم در برابر سیاست می دانید و آنرا هم جاری در جامعه اسلامی و الحادی می دانید، فرضاً سرعت اقتصاد را هم برای همه جوامع یک ذک می کنید. می گوئیم بنابراین یک تناسبات سرعت و یک مقومات

اصلی در ترکیب دارید، حال باید جهت خود را نیز مشخص کنید تا به سمت اسلامی حرکت کنید. زیرا کیفیتهای خاصی مورد نظر شماست و هر کیفیتی مطلوب شما نیست، مراتبی از یک سیر خاص را می خواهید در متن زمان و در متن ارکان خود بیاورند، به همین جهت مراتب جهتی را نیز ذکر می کنید، پس از اینکه نتیجه خود را با اوصاف، جهت، زمان و مکان ملاحظه کردید، نوبت به این می رسد که آنرا در مورد جامعه خاصی مثل جامعه ایران بکار ببرید، که جامعه ایران یکی از صدها جوامع است که در جهان موجود است. اما آیا شما مدیریت همه جوامع را به عهده دارید و آیا شما ولایت همه را به عهده دارید و همه امم تحت پرچم شما کار می کنند؟ اگر فعلاً چنین نیست پس باید رفتار کفار را همچون رفتار حیوان ها در نظر بیاورید و با دستگاه خود رفتار آنها را تحلیل کنید و رفتار مناسب را در مقابل آنها انجام دهید. بنابراین هم رفتار حیوان و هم رفتار انسان دارای جهت، زمان و مکان می باشد، حال در برنامه خود برای درگیری اینها با یکدیگر برای حاصل شدن قدم اول نتیجه در مرحله، به نحوی عمل کنید که او را لااقل نسبت به خود مرتباً به انفعال بیندازید. لااقل نسبت به نسبت تاثیری که می خواسته اید در جامعه بشری داشته باشید، در اینصورت است که برنامه شما موفق است و در غیر آن صورت موفق نیست. انفعال انداختن به معنی آن است که اثر کارهای کفار را که مانع رسیدن شما به اهداف مورد نظرتان است را خنثی نمائید و حتی شما بر کارهای آنها اثر بگذارید تا نتیجه شما حاصل شود. آنگاه اصولاً اگر امر شما، امر تصرفی و زماندار باشد که موضوعاً موضوعش از امور متغیر و از ممکنات است و در مقدمات شناسایی همین مطلب نیستند، در آنصورت چگونه می توانید زمان از آن حذف کنید. وقتی می خواهید تصرف کنید، تصرف برای سرپرستی تغییر است در اینصورت تغییر اصل موضوع و متن موضوع کار شماست، نمی توانید تغییر دهید ولی تغییر موضوع کلام شما نباشد، تغییر موضوع فعل شما است گاهی یک فیلسوف می گوید من میخواهم تغییر را از نظر فلسفی شناسایی کنم می پرسم مکانیزم تغییر را بررسی می کنی یا اصل تغییر را؟ ممکن است بگوید اصل تغییر را مجرد از چگونگی آن بحث می کنیم، بحث از چگونگی تغییر مربوط به علوم برنامه ریزی است و ما درباره اصل ماهیت تغییر می خواهیم صحبت کنیم، می گوئیم در اینصورت بحث ماهیت تغییر از بحث

چگونگی تغییر جداست، یک وقت از چرایی اصل تغییر صحبت می شود که مثلاً بگوئیم چرا خداوند عالم تغییر را در عالم خلق کرد، کاری هم به ماهیت آن ندارم، اصل وجود تغییر برای چیست؟ اینها بحثهای مختلفی است. باید موضوع کلام معلوم باشد که چیست و برای تمام کردن چه موضوعی است. بله ممکن است کسی بگوید که بله تصرف بدون شناخت مکانیزم تغییر و مکانیزم تغییر بدون شناسایی چرایی تغییر واقع نمی شود، می گوئیم بسیار خوب شما می خواهید از الفبای فلسفی خاصی آغاز کنید تا به قواعدی برسید که می خواهید تصرف نمائید، قواعد داشتن برای تصرف مثل قلم داشتن برای نوشتن است. قلم درست کردن یک کار است، نوشتن هم یک کار دیگر است، ممکن است کسی قلم درست کردن را خوب بلد باشد لکن سواد نوشتن نداشته باشد، حتی ممکن است کسی قلم نی را برای نوشتن خوب بترشد لکن بکارگرفتن آن و نوشتن را بلد نباشد، گاهی هم می گوئید کسی قلم درست کردن و تراشیدن و نوشتن همه را بلد است، بسیار خوب این مثل این است که بحثهای انکار ناپذیری تغایر و تغییر و سنجش و هماهنگی را تا آخر کرده باشیم تا به مطالبی که الان مشغول آن هستیم برسیم. به یک معنی کار فعلی را نمی توان انکار کرد زیرا مقدماتی که براساس آن حرکت کردیم تا بدینجا رسیدیم انکار ناپذیر است، در چنین شکلی البته آن اصل اولی در واقع در اینجا هم آمده است.

برادر امیری: پس همانطور که فرمودید از زاویه ای که خود موضوع تصرف بزرگ شود نمی توان سؤال را مطرح کرد. لکن شاید سؤال به نحو دیگری باقی باشد و آن اینکه در یک جایی به هر حال در مدل و فرمول شناسایی لحاظ اثر شرایط را ضروری می دانی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این به معنی آن است که مدل را برای برنامه ریزی بکار گرفته اید. بحث در مدل و برنامه ریزی به هر حال فرقی با هم دارند، گاهی قواعد حاکم بر مکانیزم تغییر را بدست می آوریم که البته کارایی خاصی هم در جهت برنامه ریزی دارد لکن.

برادر امیری: آیا خود اینکه می گوئیم باید اثر شرایط را برای برنامه ریزی بکار گیریم دال بر این نیست که فرمول زمان، مکان و جهت برای در بر گرفتن اثر بیرون و غیر کافی نیست؟ و لذا قبل از آنکه فرمول جهت بزمان و مکان و جهت را بکار بگیریم باید درون، بیرون و ربط نموده باشیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یا برعکس؟ بالعکس آن این است که بگوئیم ما یک قواعد دعا می داریم که هم حاکم بر درون و هم حاکم بر بیرون یک موضوع اخذ است. در درون خود موضوع یک اصول عامی وجود دارد، مثال هم زدیم که مثلاً وقتی می گوئید تصرف در جامعه و سرپرستی آن جامعه موضوعاً است. می پرسیم در اینصورت اصل تعریف شما از جامعه چیست؟ جامعه چه مقومهایی دارد؟ می گوئید فرهنگ، سیاست و اقتصاد و اینرا مربوط به همه جوامع در سراسر تاریخ می دانید و خاص این جامعه نمی دانید این سه را مقوم اصل موضوع جامعه می دانید و اگر بخواهیم بالای سر موضوع بنویسیم جامعه درونیست در آنصورت صحیح نیست که بگوئیم این سه هم مقوم جامعه درونی هستند و هم مقوم جامعه بیرونی هستند و هم مقوم ارتباط ایندو هستند، علی فرض اینکه درون، بیرون ربط را سه بار تکرار نمائیم نفس تکرار این معلوم می کند که این شامل بوده که می تواند در هر سه تکرار گردد. فرضاً اگر می گفتیم مقوم جامعه درونی تنها سیاست است، مقوم جامعه بیرونی هم فقط فرهنگ و مقوم جامعه ارتباطی هم فقط اقتصاد است، در انصورت صحیح بود که بگوئیم موضوع برنامه ما با موضوعات ذیل آن مختلف است.

برادر امیری: یعنی الان تعریف شما نسبت به درون و بیرون و ربط جامعه چیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اول سؤال می کنیم جامعه چیست که درون، بیرون و ربط داشته باشد؟ می گوئید جامعه مثلاً یک مجموعه انسان با وحدت ترکیبی و .. است. اگر خواستید برای آن درون و بیرون ذکر کنید، موضوع را بزرگتر فرموده اید زیرا تعریف شما دیگر راجع به این موضوع نیست مثلاً می گوئید، امور طبیعی داریم، امکانات مادی داریم و ... چیزهایی را ذکر می کنید که جزء تعریف جامعه نباشد، مثلاً می گوئید منظومه شمسی داریم، جاذبه داریم و ... بنابراین اگر بگوئید منظومه شمسی کره زمین جاذبه و جامعه، بعد هم صحیح است که بگوئید آیا قبول ندارید که اگر هر یک از اینها نباشند جامعه وجود نخواهد

داشت؟! پس بنابراین جامعه را در کنار یک مجموعه و شرایط طبیعی مثل منظومه شمسی قرار می دهید، می گویم با وجود این، این سه روی هم اجزاء عنوان جامعه نیستند. (ج: اثر که در جامعه دارند) بله اثر دارند لکن اجزاء موضوع جامعه نیستند، مثل اینکه در بحث زمان هم زمان ها و مراحل گذشته و آینده موضوع خود را که به هر حال امتداد محدودی از زمان را شامل می شود داخل در موضوع برنامه خود نمائید، حال کسی بگوید اما مراحل بعدی یا مراحلی که قبل از این بوده در موضوع شما اثر نداشته است؟! می گوئیم بنا نبود که راجع به غیر این موضوع صحبت کنیم می گوئید انتزاع کردید، جدا کردید، می گوئیم انتزاع متناسب با برنامه ریزی کردیم. آن را هم که می گوئید نه بریده از قبل خود و نه بریده از بعد خود می باشد در عین حالیکه تدریج هم دارد، عنوانی است سابق بر یک حداقل زمانی که مورد لحاظ شما است، این هم درست مثل آنجا که آن را عنوانی صادق بر حداقل زمانی می دانید، جامعه را هم عنوانی شامل بر این قسمتها می دانید، به عبارت دیگر اگر یک نظام برای فاعلیت قائل باشید و فاعلیت هم ترکیبی باشد، یک محدوده ای ولو یک استکانی تحت تصرف شما باشد، حال اینکه می گوئید یا استکان یا یک زیر سیگاری تحت تصرف شما است و فاعلیت شما هم ترکیبی است، و تا آثار فاعلیتهای بالاتر نباشد، این هم نخواهد بود، درست است که شما هم جزء آن نظام فاعلی دارید عمل کنید، ولی فعلاً نسبت تاثیر خود را در این مجموعه است که باید ملاحظه کنید، یعنی صحیح است که بیائیم عوامل خارج از آن مجموعه را ثابت فرض کنیم، اگر تغییراتی دارد که می توانید بدلائلی آن را مشاهده کنید، خوب آنها را هم ببینید، ولی صحیح است که آنها را ثابت فرض کنید والا کاری نمی توانید بکنید، مثلاً همینجا پشت این میز که نشسته ایم آیا واقعاً احتمال زلزله ای که موجب شود اطاق بر سر ما فرود آید وجود ندارد اگر برای فرار از آسیب زلزله بیرون رویم آیا احتمال آنکه آنجا هم زمین دهان باز کند و ما را بلعد نیست؟ جای دیگر هم بروید خطر دیگری است، بدینترتیب که نمی توان کاری کرد، شما مجبور هستید تاثیرات بخشی که خارج از موضوع فعلی است را لحاظ نکنید، مگر تاثیراتی تحت ثابت و متوالی باشد، آنهم به نسبت برنامه خاصی که دارید.

ولی بعد از این جامعه را هم موضوع کار خود می دانید و هم موضوع کار ولی کفر، هم او و هم شما می خواهید در جامعه تصرف نمائید.

برادر امیری: عرض من همین است که بنابراین در اینجا دیگر بحث از درون و بیرون و ربط موضوع ندارد. شما می فرمائید هر چه من تحت عنوان زمان، مکان و جهت برای جامعه می گویم اموری را شامل می شود که تحت عنوان جامع است و دیگر بحث از درون بیرون و ربط موضوعیت پیدا نمی کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به یک معنا زمان مکان جهت در مقام عمل امری شامل بر همه اینها است. مثلاً اگر فرمودید جهت خلقت، مراحل خلقت و ترکیبات خلقت، آیا چیز دیگری خارج از این باقی می ماند؟ حتی ادراکات فلسفی هم در این جا می گیرد. اگر گفتید، تقسیمات موضوع ما شاملترین تقسیمات نسبت به عالم امکان است، آیا نمی توانید این را مرتبه واضح شده بحث درون، بیرون یا دوئیت و ربط بدانید؟ و آنها را یکی از بحثهای مقدماتی فلسفی خود بدانید. البته می توانید هم بگوئید موقع بکارگیری همین فرمول در داخل خود همین می توانیم از آن عناصر فلسفی استفاده کنیم لکن ادعای شمولیت آنرا بر عمل و تصرف که امری زمانی است را به سادگی نمی توانید بکنید، چه عمل یک کودک باشد یا یک ولی بزرگ اجتماعی یا حتی ولایت و ربوبیت حضرت حق، در آنجا هم می گوئید عالم برای دارد، و طبیعتاً تدریج خود ارکانی وجود دارد که سرعت تبدیل آنها با سرعت تبدیل اشیاء دیگر فرق دارد. عالم یک ترکیبات و قوایی دارد، عالم هم نمی تواند قوایی و ترکیباتی نداشته باشد. این تقسیم برای مقام عمل و تصرف شمولش از همه تقسیمات دیگر بیشتر است.

برادر پیروزمند: بسم الله الرحمن الرحیم برادران سه صبحت داشتند، آقای معلمی می پذیرفتند که فرمول درون و بیرون فرمول تقسیم باشد لکن مقدم بودن آن بر فرمول دیگر اشکال داشتند وی گفتند اگر آنرا مقدم قرار دهیم در نتیجه باید بیرون خاصی را در نظر بگیریم و آن هم جزء موضوع برنامه ریزی ما قرار بگیرد در حالیکه ما نمی خواهیم چنین عملی کنیم. صحبت آقای امیری بر یک معنای دیگری است و آن اینکه اصولاً فرمول درون و بیرون فرمول تقسیم نیست، ما از آن به عنوان یک بحث مقدماتی برای نفی اصالت شیئی و

شرایط استفاده کردیم و متناسب با آن اسمی از درون و بیرون آمده است و فرمول تقسیم بندی نیست، صحبت حاج آقای نیز دو قسمت داشت، یک قسمت آن تائید صحبت آقای امیری بود که آن یک بحث مقدماتی بود و نتیجه آن بحثها فرمول جهت و زمان و مکان شده است، و قسمت دیگر سخن شما در تبیین شمولیت فرمول جهت، زمان و مکان بر فرمول درون، بیرون ربط بود و دلیل آن جاری بودن فرمول جهت زمان و مکان بر دو بخش درون و بیرون بوده اکنون صحبت خود را با یک اضافاتی عرض می کنیم و دوباره به صحبت هایی که اشاره شد باز می گردیم. البته برادران ضمن صحبت خود به مطالب دیگری هم اشاره داشتند مانند اینکه ما مجبوریم به زمان توجه کنیم، یا تصرف کردن لازم است و ... این صحبتها را ما نیز قبول داریم اگر صحبت ما با این مطالب منافات داشت خوب صرف دیگری است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: البته در جلسه قبل متأسفانه من فکر می کردم شما فرمول درون، بیرون ربط را مطرح می کنید تا فرمول جهت زمان و مکان را کنار بگذارید در صورتیکه منظورتان صرفاً در تقدم و تاخر آنها بوده است.

برادر پیروزمند: خلاصه صحبت ما این است که ما در مقام عملی، در بکارگیری فرمول جهت، زمان و مکان قهراً یا این فرمول را در مورد و یا در مورد بیرون بکار می گیریم در مورد ربط بین آنها اگر بشود بکار می گیریم، بسته به این است که ربط را چگونه تبیین نمائیم یعنی هر چند این فرمول هم بر درون و هم بر بیرون جاری است و در هر دو مورد بکار گرفته می شود ولی اگر از ما خواستند جهت، زمان و مکان فلان موضوع خاص را بگوئیم ابتدا به ساکن قبل از آنکه فرمول را نسبت به خاص درون و یا بیرون به نحوی بکار گیریم و درون بیرون ربط را مشخص نمائیم، نمی توانیم فرمول جهت زمان و مکان را بکار گرفته و جهت و زمان و مکان آن موضوع را معین نمائیم، چنانکه اگر به مباحث گذشته و اخیر توجه کنیم، خواهیم دید که ما در ابتدا ترکیبات ارکان موضوع را معرفی می نمائیم و این ارکان ارکان درونی موضوع است، تغییرات هم تغییرات آن ارکان است و ترکیبات هم ترکیبات آن ارکان است و جهت هم جهت همان ارکان است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بنابراین کاری به بیرون آن هم نداریم!!

برادر پیروزمند: چرا بسر جای خود به آنهم کار داریم که عرض خواهم کرد. این را عرض کردم تا معلوم شود بکارگیری درون بیرون ربط استبعادی ندارد بلکه بکارگیری فرمول جهت، زمان و مکان بدون درون، بیرون و ربط کردن است که احتیاج به استدلال دارد. بنابراین صحبت خود را با بیان زیر کاملتر می نمایم که گرچه صرف بکارگیری درون، بیرون و ربط بالاستقلال به ما شناسایی و قدرت برنامه تصرف نمی دهد لکن بیان جهت زمان و مکان نیز بدون درون و بیرون و ربط ممکن نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تبیین فلسفی جهت، زمان و مکان را منوط به درون بیرون ربط می دانید؟ یا از نظر بکار گیری؟

برادر پیروزمند: از نظر فلسفی مورد نظر ما نیست و در بکارگیری موردنظر است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بکارگیری در مدلسازی یا بکارگیری در بکارگیری مدل؟ (ج: در مدلسازی) بحث مدلسازی اعم از شرایط خاص است، مدل هم چیزی است که برای جاهای مختلف می توان بکار گرفت مثلاً مدل جامعه را برای جامعه ایران و افغانستان و پاکستان و ... همه جا می توان بکار گرفت - حال در مدلسازی - که مدل به عنوان - جدول راهنمایی که مقید به شرایط زمانی و مکانی خاص نیست تعریف می شود - می فرمائید در متن مدلسازی باید بیرون و درون را معین نمائیم، توجه کنید که صحبت از بکارگیری - نیست، بله شما بعد از اینکه مثلاً قلمی را ساختید موضوع پیدا می کند که آنرا برای نوشتن روی کاغذ یا مقوا یا چوب یا جای دیگر بکار گیرید و نحوه بدست گیری قلم را برای هر جا معین کنید، لکن قلمسازی غیر از بکارگیری قلم است. در بکارگیری قلم می گویند باید قلم را به نحوی در دست گرفت که بتوان آنرا به اندازه یک نیم دایره کامل بکار گرفت و الا کارایی مطلوب را ندارد. ولی گاهی در مورد خود قلمسازی صحبت می کنید، خود قلمسازی که انگشت گرفتن ندارد قلمسازی احتیاج به مواد خاصی، قالب خاصی و فشار خاصی دارد. حال صحبت ما این است که نه در نوشتن بلکه در ساختن قلم که غیر از بکارگیری آن است، موضوع ما موضوع تغییر و تصرف است، لذا باید توجه به جهت تصرف، تغییرات یا مراحل یا زمان تصرف، و ترکیبات آن داشته باشیم، حضرتعالی می فرمائید، نه لازم است، که به درون بیرون و ربط

تقسیم بشود. حال ما یک مرتبه درون، بیرون را با تقریر شما بکار می گیریم فرمودید ترکیبات یعنی ترکیبات درونیه تغییرات هم یعنی تغییرات درونی، جهت هم یعنی جهت درونی. عین همین را می خواهید در قسم بیرونی تکرار کنید، آیا خود این تکرار نشانگر چیست؟

برادر پیروزمند: نشان می دهد که هم بر این جریان است، هم بر آن.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی غرضتان از شمولیت چیست؟ چون ممکن است تعاریف ما از شمولیت مختلف باشد.

برادر پیروزمند: به این معنی که هم بر درون جاریاست و هم بر بیرون شمول دارد، لکن نکته ای که ما اضافه می کنیم این است که...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس شمول سه جدول زمان، مکان، جهت را می پذیرید، مثلاً می گوئیم شمول عنونی بر درون، بیرون و ربط دارد.

برادر پیروزمند: تنها نکته ای که ما عرض کردیم این است که وقتی ما می خواهیم زمان، مکان و جهت را برای یک موضوع بیان کنیم مجبوریم و...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به نظر من می رسد که موضوع دوتا می شود. موضوع مدل جامعه است، موضوع برنامه جامعه ایران است. به نظرم می رسد که در دو مرحله هم هست، مدل قواعد عام تغییر جامعه را می دهد که در آنجا کار به درون و بیرون نداریم.

برادر پیروزمند: ما می گوئیم درون، بیرون می تواند در مدل بیاید، فرضاً ما در مدل قواعد تغییر جامعه را که خاص جامعه ایران هم نیست بیان می کنیم می گوئیم بدون مشخص شدن جهت، زمان و مکان جامعه نمی توان قدرت برنامه ریزی پیدا نمایی و لکن برای آنکه بتوانی چنین کاری بکنی باید اول درون و بیرون و ربط را معین کرده باشی، حال می گوئیم چون مدل راهنمای رسیدن من به قدرت عمل است همه مراحل و گامهایی که از اول تا آخر باید پیمود را ذکر نماید. لذا یکی از قواعد عامی خاص یک جامعه هم نیست و حتی مختص به جامعه هم نیست بلکه مربوط به شناسایی و موضعگیری نسبت به هر امر متغیری است این است

که گفته شود قدم اول آن است که درون، بیرون ربط را معین کنی و سپس به ترتیب جهت، زمان و مکان. درونی موضوع و سپس بیرونی موضوع و سپس ربط موضوع را معین نمایی، در اینجا شما لکن است بکارگیری را همین بدانید و نگوئید ما در مدلمان جز زمان، مکان و جهت نداریم، لکن هنگام بکارگیری اول درون و بعد بیرون و بعد ربط را معین کن، اگر حرف شما این دومی هم باشد ما اختلافی نداریم، تفاوتمان لفظی می شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: زمانی شما قواعد ریاضی را به من یاد می دهید، از عدد یک تا هزار را به من یاد می دهید، من هم عامی هستم، الفاظ و کلماتی را که به من یاد می دهید یاد می گیرم، در این رتبه ادراک من از این اعداد در رتبه پایینی است، بعد به من جمع کردن را معنی تکرار را یاد می دهید. بعد می گوئید بر عکس تکرار کاهش است و تفریق را یاد من می دهید بعد هم می گوئید به تکرار اینگونه ضرب می گوئیم و کاهش اینگونه را تقسیم می گوئیم. حال وقتی بر چهار عمل اصلی مسلط شدم به من می گوئید با این اطلاعات با این اطلاعات می توانی به حسابرسی یک دکان بقالی پردازی. می گوئید چگونه؟! می گویم یک واحد کمی را برای وزن اشیاء و اندازه گیری آنها قرار دهف یک واحد کمی هم برای ارزش آنها مثل پول قرار ده اما این صحبت‌های اخیر بحثی در بکارگیری فرمول ریاضی در محاسبه بقالی است که با فرمول یاد گرفتن قبل از بکارگیری فرق دارد.

برادر پیروزمند: اگر اسم آنرا بکارگیری می گذارید عیبی ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر غرض شما بکارگیری باشد در آنصورت تازه بحث آقای امیری شروع می شود. شما می گوئید این را در بکارگیری مجبورید مطرح کنید و ایشان می گویند این مطلب با اصل مدل سازگار نیست. چرا که حدود اولیه این تقسیم براساس اصالت شیئی است، تعریف به ما نمی دهد (ج: این یک حرف دیگری شد) بله من صحبت آقای امیری را تقریر می کنم که می گویند حدود اولیه درون و بیرون گفتن درست نیست. بله شما ممکن است بگوئید اصالت شیئی است لکن اگر در چیزی که هویت و معنی آنرا عوض کند دیگر اصالت شیئی نیست. (ج: حالا هم ضرب می شود) و ایشان هم ممکن است جواب دهند، به

شرط آنکه با هویت اصل کار منافات نداشته باشد، اگر شما تفسیری از درون و بیرون بدهید که با این مطلب سازگار باشد ما هم می پذیریم اگر سازگار باشد در بکارگیری بکار خواهیم گرفت لکن الان بحث ما در خود مدلسازی است این تقریر بیان آقای امیری.

اما آقای معلمی چیز دیگری را غیر از این اضافه فرمودند که شایسته استفاده است که من نازله فرمایش ایشان را ذکر می کنم، ایشان می فرمایند اصلاً منتجه مقصد ما است، و شما بحث کیفیت شمول این عنوان نفرمائید صحبت از این بکنید که عی فرض پذیرش بیرون بعنوان یک کار در بکارگیری منتجه شامل چیست؟ ایشان می گویند ما می خواهیم به عنوان یک ولی متصرف جامعه را به سمت مثلاً رنگ سبز جلو ببریم، سبز شدن رنگ جامعه مشروط به این است که من اختیارات تصرفی خود را به نحو خاصی بکار گیرم. شما می فرمائید درون، من می گویم مقومات چیزی که به من قدرت می دهد تا به رنگ سبز برسم را لازم دارم. بحث شما بحثی نیست که موجب تغییر پیدا کردن رنگ جامعه شود مگر هنگامیکه موضوع را عوض کنید و در مورد موضوع دیگر صحبت کنید، اگر موضوع شما موضوع سبز شدن جامعه است، باید کلیه عواملی که در سبز شدن تاثیر دارد مورد کنترل عنایت قرار دهم و کار می کنم که رنگ جامعه سبز شود اعم از آنکه این تاثیرات ثابت یا متغیر مربوط به دوستان باشد یا دشمنان برای اینکار باید برای جهت، زمان، مکان قاعده و فرمول کشف نمایم و ربطشان را با هم ببینیم بعد از آنکه ربطشان به هم دیده شده اگر بگوئید آثار و نسبت تاثیر بیرون را اندازه گیری کن تا چگونگی نسبت تاثیر بیرون را بر کار خود ببینم عیبی ندارد، سیر من از اول تا آخر همان درون است، نظری هم که به بیرون می کنم نظر کنترلی است نظری است که می خواهم ببینم آنها چه نسبت تاثیری بر کار من دارند، میگوئید چرا؟ می گویم برای آنکه موضوع کار من این است که جامعه ایران را به رنگ سبز درآورم.

چون این امری به عنوان منتجه کار من است، کلیه نسبت تاثیرها را باید در همین حال کنم به این دلیل که موضوع خود را عوض نمی کنم بیرون برای من معنی ندارد، اصلاً برای من آنچه موضوع کار است رنگ سبز شدن جامعه است، من نسبت تاثیر آنها را به مقدار که در محدوده عملکرد من قرار می گیرد ملاحظه می

نمایم. می گوئید بیرونی هست، می گویم باشد، به آن نسبت که در حوزه کار من موثر باشد که به فرمایش شما جزء درون است، آن برای من مهم است. آنرا جزء عوامل موثر توجه قرار می دهم و برای من مهم این است که مثلاً این ستون پنجم دشمن در کار من چه نسبت تأثیری دارد. نسبت تأثیر فعالیت من هم باید این بشود که جامعه ایران به رنگ سبز درآید. بنابراین با این بیان آقای معلمیف لزوماً معنی درون، بیرون و ربط به آن معنی که حضرتعالی می فرمائید معلوم نیست لازم باشد. چون شما فقط نسبت تأثیرهای داخلی حوزه فعالیت یا فرماندهی خود را می خواهید. این هم یک تقریر دیگر.

برادر پیروزمند: دقت بر مطلب روشن می کند که لزوم ملاحظه تأثیری که از خارج از مجموعه تصرف و تولى ما است نشان دهنده این است که جهت زمان و مکان یا برنامه ریزی ما در محاسبات اولیه...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ایشان هم می پرسند آیا موضوع کار شما سبز شدن کل جهان است و بدنبال اعمال و افزایش سهم نسبت تأثیر خود هستید یا اینکه موضوع برنامه شما ایران است و به میزانی که از آنجا چیزی وارد این جامعه می شود مورد نظر شما است.

برادر پیروزمند: همین دومی است و همین یعنی تأثیر بیرون جامعه ایران بر درون جامعه ایران، اگر تقسیمات اولیه ای که در بیان اول کرده بودیم به نحوی بود که بیرون و درون هر دو رامی پوشاند، دیگر لازم نبود در قدم بعد به ملاحظه تأثیرات بیرون و کیفیت انحلال آنها در جهت مطلوب پرداخت پس اولاً همینکه ما مجبور می شویم چنین کاری را انجام دهیم قرینه آن است که تقسیمات اولیه ما به جهت زمان و مکان، به نحوی نبوده که بیرون جامعه را هم بپوشاند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما که ابتدا بالعکس این فرمودید، فرمودید بعداً آن جامعه را هم با جهت بزمان و مکان می سنجید یعنی موضوع حاکم بر تغییر را جهت زمان و مکان قرار دادید، این قرینه ای که ذکر می کنید نباید به نحوی باشد که اصل فلسفی اتان را کنار بگذارد.

برادر پیروزمند: من می گویم حالا که آمدیم، زمان و مکان را برای جامعه ایران بکار ببریم و معرفی بکنیم می بینیم با آن فرمول و مجموعه معادلاتی که برای شناسایی جهت زمان و مکان معرفی کرده بودیم مجبوریم دو جا یا سه جا را بشناسیم. دو جا را بشناسیم تا همین جامعه ایران را شناخته باشیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در واقع اول جامعه جهانی را شناسایی کرده ایم و سپس می خواهیم برای جامعه ایران تصمیم بگیریم. این به معنای آن است که قاعده حاکم بر شناسایی جامعه را داریم، جامعه جهانی را شناسایی کرده ایم و براساس روندی که بر جامعه جهانی رسم کرده ایم که فرضاً کفار اینگونه خواهند کرد و ما هم می خواهیم بگوئیم اینکار را بکنیم. این به معنای آن است که آن قاعده بر شناسایی ما حاکم بوده است، حرف قبلی خود را نقض نکنید!

برادر پیروزمند: همه اشکال مطلب اینجاست که برای ما تصور شود که چگونه می توان، جهت زمان و مکان را برای یک موضوع بیان کرد تا آن چیزی که به عنوان ترکیبات یا تغییرات و یا جهت بیان می شود نه ترکیبات و تغییرات و جهت بیرون نام داشته باشد و نه تغییرات و ترکیبات بیرونی!

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مشکلی نیست جامعه جهانی را مد نظر قرار می دهیم.

برادر پیروزمند: عیبی ندارد چه آنرا کوچک و چه بزرگ کنید باز همینطور است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر جامعه جهانی قرار دادیم بیرون آنرا فیکس می گیرید.

برادر پیروزمند: خیر تا هر جا بروید بیرون قابل طرح است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تا آنجا که بگوئیم مشیت خدا! شما حکم برای قانون تغییر دارید می دهید.

برادر سلیمی: می گویند اینجا دیگر بیرون ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: استثناء! اصل فلسفی همه استثناء می خورد؟!

برادر پیروزمند: خلاصه اگر کسی بتواند نشان دهد که جهت زمان و مکان نه مربوط به درون و نه مربوط به بیرون موضوع است بلکه مربوط به خود موضوع است که احتیاجی به درون و بیرون کردن سوای این

ترکیبات و تغییرات و جهتی که معرفی کرده ام نیست، مطلب برای ما روشن می شود و می پذیریم منتهی چون با بحثهای قبلی و فعلی چنین امری را ممکن نیافتیم، طبعاً ملتزم به لوازم آن هم می شویم. یعنی وقتی که گفتیم برای شناسایی این مجبوریم درون و بیرون کنیم و بعد...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این برای من بسیار جالب است که دوستان تکرار حرف خود و منظم گفتن حرف خود یک قدم عقب نمی گذارند، بعد از همه صحبتها آقای پیروزمند می گویند: وقتی که دیدیم برای شناسایی مجبوریم درون و بیرون کنیم و ... و چون دیدیم قواعد کلی نمی شود...! در حالیکه همین چند دقیقه قبل از زبان ایشان نوشتیم که جهت زمان و مکان قانون کلی است.

برادر پیروزمند: این شمولیت را قبول داریم لکن مطلب سر این است که این بکار گیری یا راجع به درون و یا مربوط به بیرون است لکن در دقت مجدد اگر لازمه اینکار برزگ شدن موضوع باشد، اگر برای شناسایی جامعه ایران مجبور باشیم که درون جامعه ایران را بشناسیم و سپس هم تاثیراتی که در کنترل درون موثر است را شناسایی کنیم اینکار را خواهیم کرد، اگر شما معنای اینکار را تغییر موضوع می دانید، عیبی ندارد، هر جور می خواهید معنی کنید، برای ما مهم توانایی بر کنترل تغییرات جامعه ایران بود و دیدیم این کنترل تغییرات جامعه ایران بدون اینکه ترکیبات درونی و تغییرات و جهت برای آن بیان کنیم و آنرا ثابت فرض کنیم و براساس این ثبات بیائیم و تاثیرات بیرون را کنترل کنیم هیچ چاره ای نداریم، حال شما می گوئیم اینکار که شما اول درون را به این نحو سیاسی و بعد هم تاثیرات شرایط را بر این اساس کنترل کنی این به معنی تغییر موضوع از جامعه ایران به یک چیز دیگر است، ما هم می گوئیم اسم آن هر چه که باشد مهم برای ما دستیابی به برنامه جامعه ایران بود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: برای ما مهم برنامه جامعه ایران یا جهان نبود.

برادر پیروزمند: جامعه ایران یک مکان بود، درمورد اصل جامعه هم همینرا عرض می کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بحث ما در مورد مدل بود و اینکه ببینیم فرمایش حضرتعالی در مورد مدل چه می کند؟ می فرمائید موضوع را به عنوان مکان جامعه ایران قرار می دهیم بعد هم می گوئید به

دلیل خاصی که برهان فلسفی پشت سر آن داریم وقتی جامعه ایران را می‌خواهیم شناسایی کنیم، جامعه خارج از ایران را هم باید ببینیم. حال با شما حرکت می‌کنیم تا ببینیم آیا به فرمول واحدی می‌رسیم یا نه. می‌فرمائید ولو نتیجه ایندو این باشد که موضوع از جامعه ایران به جامعه جهانی عوض شود عیبی ندارد ما هم می‌گوئیم عیبی ندارد، هر چند در قدم اول هم اشکالی هست لکن حالا به آن کار نداریم، و فعلاً سراغ این می‌آئیم که آیا جامعه جهانی را هم می‌توان شناخت یا نه؟

برادر پیروزمند: ما می‌گوئیم چه کار به این داریم، برای ما مهم این بود این بخش از کار هم انجام گیرد، اسم آن هم اگر شناسایی جامعه جهانی است باشد. حاصل این مجموعه عمل چیست؟ چه قدرتی پیدا می‌کنیم؟ حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما می‌فرمائید ما کاری نداریم ولی ما به دلیل آنکه ما می‌خواهیم فرمول شما را بفهمیم مجبوریم به آن کار داشته باشیم. آیا جامعه جهانی را با جامعه خارجی می‌شناسید یا بدون جامعه و بیرونی؟ همانطور که در موضع زمان می‌فرمودید که وضع موجود را بدون داشتن وضع مطلوب نمی‌توان شناخت و بالعکس، من هم می‌گویم آیا جامعه ایران را بدون ربط با خارج می‌خواهید بشناسید یا ربط به خارج؟ ما وقتی که خارج ایران را می‌خواهیم بشناسیم بدون نظر به جامعه خارج نمی‌توانیم بشناسیم.

برادر پیروزمند: در مقام شناسایی نمی‌توانیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس جامعه ایران را بدون شناسایی خارج و جامعه خارج را بدون شناسایی جامعه ایران نمی‌توان شناخت. ربط دو جامعه هم که منوط به شناسایی هر دو جامعه است... اینکه گفتید نه این را بدون آن و نه آنرا بدون این نمی‌شود شناخت چگونه می‌شود شناخت؟

برادر پیروزمند: می‌ائیم توجه به درون می‌کنیم (درون جامعه ایران) یک برنامه ثابتی بدون تاثیر شرائط باید برای جامعه ایران درست کنیم.

س: شما گفتید که بدون شرائط نمی‌شود شناخت

ج: بله نمی شود شناخت، حالا برنامه ای که می خواهیم برای درون درست کنیم باید بگوئیم ما به عنوان برنامه ریز جامعه ایران می خواهیم ببینیم که جامعه ایران باید چه تغییراتی داشته باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا برای جریان تدریج و تبدیل هم عین همنی مطلب را می گوئید؟ چون این مطلب شما در جریان ترتیب و امر مکان است؟ یک وقت میگوئید اشیائی همه وجود دارند که جریان ترتیب را اینها تشکیل میدهند، یکوقتی گوئید اینها تغییر می کنند تغایر متوالی اینها را تبدیل و تغییر ترتیبی آنها را ترتیب می گویند. شما در امر زمان گفتید نمی شود وضعیت را بدون هدف و هدف را بدون وضعیت شناخت و همچنین ربطف پس مجبوریم از این نحوه شناسائی دست بکشیم و گفتید یک امتدادی را می خواهیم که حاکم بر کل باشد و همه اینها مرتبه ای از آن باشند و ما هم قبول کردیم حالا در امر مکان هم ایا همین را می گوئید یا اینکه یک قاعده ای را برای زمان نفی کردید اما در مورد مکان آنجا می گفتید اگر گفته شود وضعیت موجود را می شود شناخت بمعنای بریدن آن از بقیه روابطش است و بعد هم می توان بینهایت نقطه منفصل از هم گذشت بعد گفتید که ما نه انفصال مطلق و نه اتصال مطلق را می پذیریم و گفتید باید یک امتداد قائل شویم و یک ارتباط که هر کدام از این وضعیتها مرتبه ای از آن هستند و همیشه حضور دارد گفته شد که در آخر کار نقطه نمی گذاریم بلکه جهت قرار میدهم. آیا اینمطلب مورد قبول شماست؟ (ج: بله) یعنی اینکه جهت باید قرار داد نه نقطه و اگر یک نقطه غائی را با طریقش بیان کنید که باز نفس آن جهت است. حالا عین همین قاعده را برای ترتیب و مکان ملتزم می شوید یعنی شرائط مکانی را هم می گوئید یک امتداد در جوامع بشری است و الی آخر، یا اینکه می گوئید به امتداد مکانی نظام که رسیدیم دیگر این امر صادق نیست.

برادر پیروزمند: در مقام شناسائی همین طور است که میفرمائید اما در مقام برنامه ریزی همانطور که قبلاً صحبت شده لازم است یک مرتبه ای...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا آن اصل فلسفی امان کاربرد عملی ندارد آیا مجبوریم دست از آن برداریم؟

برادر معلمی: آن مطلبی را که آقای پیروزمند میگویند به پاسخ خودشان نزدیک می شوند.

برادر پیروزمند: می گوئیم در امر برنامه ریزی مجبوریم یک مرحله از برنامه ریزی را بدون ملاحظه تاثیرات خارجی و تاثیرات پیش بینی نشده تنظیم کنیم. یعنی برنامه ریزی را با یک پایه ثابتی (ترکیبات و تغییرات) برای موضوع داشته باشیم و مابقی امور را براساس آن تنظیم کنیم، بر این اساس این مطلب را هم اضافه می کنیم که در مقام شناسائی درون بدون بیرون و بیرون بدون درون قابل شناسائی نیست نتیجه میگیریم که ما درون جامعه ایران را می توانیم شناسائی کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه میفرمائید ما یک مرحله از برنامه ریزی را بدون ملاحظه تاثیرات خارجی تنظیم می کنیم معنایش اینستکه یک امتداد خاصی را برای عالم قرار داده اید که آنرا اساسی استوار میدانید که بر آن اساس باید ترکیبات و تغییرات را درست کرد. یعنی یک امتداد زمانی شامل را مفروض گرفته اید حالا اینکه آیا آن امتداد زمانی است که در مکان بکار گرفته شده به آن کاری نداریم می گوئید یک امر استوار داشته باشیم و بر آن اساس شناسائی هایمان را شروع کنیم. می گوئیم ما الان کاری به عمل شناسائی نداریم در مورد خود همین امتداد آنچیزی را که امتداد دارد مدل، شامل، اصول حاکم جدول راهنما می گوئیم، شما می گوئید یک امر استواری می خواهیم که بآن تکیه کنیم و چیزهای دیگر را اثبات کنیم یعنی همه شرائط خارجی را حذف کرده ایم آن امر نسبت به یک موضوعی است. یا جامعه یا جهان اصلش اینستکه شما همان امتداد را قبول کردید یعنی یک کشیدگی مکانی را قائل شدید، آنرا به زمانی می کشید. اشکال ما این بود اینکه می گوئید درون بدون بیرون و بالعکس قابل شناسائی نیست تحت یک امر حاکم و شامل بر هر دو و امتداد استوار باید شناسائی کنید یعنی همان فرمایش حضرتعالی را با هم می گوئیم.

س: فرق صحبت ما با شما همان قید درون است.

ج: درست است که بعد آن را برای بکارگیری در درون جامعه ایران میاوردید ولی در اول یک اصل بالاتری را می پذیریم. شما گفتید در یک مجموعه ترکیبات و تغییرات و جهتی ثابت که در تنظیم و اجرای آن از هیچ عاملی خارجی اثر نمی پذیرد عین همین را هم می خواهید برای خارج بگوئید، البته در مقام شناسائی.

برادر پیروزمند: نه اینکه حتماً باید بیرون هم مورد شناسائی قرار گیرد بلکه اگر موضوع کار زمان شناسائی خارج باشد باید از آن استفاده کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما فرمودید شناسائی جامعه ایران بدون خارج نمی شود لذا این ۳ امر رami خواهید بوسیله این مطلب حل کنید (بیرون - درون ربط) بعد آمدید یک امتداد مکانی درست کردید می گوئید این امتداد مکانی استوار است و در همه جا باید بر آن تکیه کرد بر این امتداد است که میتوان تکیه کرد و ارزیابی نمود و بعد برنامه ریزی کرد. عرض ما اینستکه نفس آن امتداد را می خواهیم مورد ملاحظه قرار دهیم. شما می گوئید امتداد مقید که امتداد ایران است مورد بحث ماست (در مقام شناسائی و بکار گیری فرمول جهت) می گوئید یکبار امتداد ایران را به تنهایی نگاه میکنم یکبار امتداد خارج و یکبار امتداد هر دو را نگاه می کنم (بنابه بحث درون بیرون ربط) عرض من اینستکه آیا ۳ امتداد بریده و منقطع است یا یک امتداد ممتد از اول تا آخر است؟ یعنی شما وقتی شناسائی ایران را با حذف انجام میدهید یک امتداد هم برای خارج و یک امتداد هم حاکم بر هر دو می سازید، من می گویم آیا اینها ۳ امتداد بریده و منقطع از هم است یا یک امتداد کامل؟ اگر یک امتداد است و می گوئید این استوار و شامل بر هر جا که بخواهیم اندازه گیری کنیم آنوقت عرض می کنم که ما الان در این امتداد است که صحبت می کنیم و ابدأً خارج از این امتداد نشدیم نهایت این امتداد مکانی حتماً داری جهت زمان و مکان است یعنی هر جا چیزی و عنوانی فرض شود آن عنوان را می شود با این فرمول اندازه گیری کرد.

برادر پیروزمند: مطلب باز دور پیدا کرد و من مجبورم از اول صحبت‌هایم را تکرار کنم.

برادر معلمی: فرمودید که در امر برنامه ریزی اول برای یک موضوع خاص منهای شرائط طراحی می کنیم.

برادر پیروزمند: گفته شده که در مقام اجرا باید درون و بیرون کرد بعد گفته شد که این بدین معناستکه موضوع عرض شده است ما می گوئیم اگر اسم آن عرض شدن موضوع هم باشد ما مطلوبمان اینستکه آنچه را که در اینجا اسمش درون شده پیدا کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر در اینجا موضوعتان را عرض کردید در مرتبه بالاتر همین کار را نسبت به موضوع شاملتر می نمائید.

برادر پیروزمند: سر جای خودش اینکار را هم انجام میدهم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بنابراین فرمولی را ارائه نداده اید.

برادر پیروزمند: برای ما مهم این بود که چیزی را که در این تقسیمات بنام درون نامیده شد تغییراتش کنترل بشود که کنترل هم شد.

برادر معلمی: بنظر میرسد همانجائیکه وارد بحث برنامه ریزی شدید بحث حل می شد اگر آنرا مقدار بیشتری توضیح دهید بهتر است.

برادر پیروزمند: بنابراین عرض ما در این تقسیم بندی اینستکه درون جامعه ایران را اولاً بتوانیم کنترلی کنیم و در اینجا گفته شد اگر درون بدون بیرون و بیرون بدون درون شناخته نمی شود چگونه می توان درون را شناسائی کرد گفتیم که بدین شکل کار می کنیم که در مقام برنامه ریزی یک ترکیبات و تغییرات ثابتی را برای این درون بیان می کنیم بعد به وضعیت موجود موضوع و تاثیراتی که از خارج می پذیرد نگاه می کنیم ببینیم آن برنامه ثابتی که ارائه میدهم سر نخ آن تا وضع موجود کشیده می شود یعنی آن ثبات را وضع موجود شروع می شود یعنی از وضع موجود به بیان تغییرات و ترکیبات ثابت شروع می کنم آنوقت این مرحله که انجام گرفت بعد که می خواهم اینرا محقق کنم نگاه به تاثیرات بیرونی هم نموده و آنرا منحل می نمایم. برادر معلمی: آن قسمت صحبت که در مورد برنامه ریزی است بفرمائید زیرا اصل بحث ما در آن است بعد به این میرسیم که موضوع را چگونه شناسائی یا محقق می نمائیم.

در امر برنامه ریزی گفتید ابتدا درباره یک موضوعی یک مطلوبی داریم.

برادر پیروزمند: یعنی در واقع در ابتدا برنامه ریزی یک ترکیبات و تغییرات درونی برای موضوع داریم.

برادر معلمی: یعنی یک تغییرات و ترکیبات خاص در یک جهت خاص برای موضوع خاص طراحی می نمائیم (ج: برای درون موضوع) بله با هم قبول داریم که این برای درون موضوع است در اینجا که اینکار را انجام

میدهیم مطلوب ما است که در این مدل می‌آید کاری به بیرون از مدل نداریم به این کاری که هیچ ربطی به ملاحظه بیرون و ربط نداشت چه می‌گوئید؟ حالا وقتی که خواستیم درباره این موضوع مطلوب ما در ترکیبات و تغییرش صحبت کنیم می‌گوئیم فقط ترکیب در یک زمان خاص مورد نظر نیست بلکه برای مراحل تغییراتی آنهم ما یک مطلوبی داشتیم و آنها را نیز موکول به توجه به شرائط نمی‌کنیم، وقتی اینرا طراحی کردیم می‌بینیم در جامعه جوامع خارجی چه عملی را انجام میدهند و در مقابل من چه عملی را انجام دهم تا آن امر ثابت جدول محقق گردد یعنی درون بیرون ربط را که یکطرفش را طراحی کرده بودم و مطلوب در آنجا بود چگونه درست می‌کنم که آن امر برقرار باشد آیا این درست است؟ (ج: بله)

س: پس حالا باید چه کار کنیم؟

برادر پیروزمند: عرض من اینست که همان کاری را که میکردیم بمعنای تقدم درون و بیرون و ربط است. برادر معلمی: آیا همینکه زمان - مکان - جهت را می‌نویسیم و بر این اساس برای جامعه برنامه بدهیم آیا بمعنای تقدم درون بیرون ربط است؟

برادر پیروزمند: یعنی خودش را آورده ایم اما اسمش را نیاورده ایم.

برادر معلمی: آیا آن کاری را که تاکنون انجام میدادیم درست بوده است (ج: بله) بنابراین مدلی را که درست می‌کنیم در بالای آن وضعیت - مراحل جهت می‌نویسیم بعد همان کارها را انجام داده و برنامه درست می‌کنیم وقتی که خواستیم برنامه را برای موضوع خاص، درست کنیم می‌بینیم آنچه‌هایی که مطلوب ما بود که انجام بشود آن شرائط بیرونی، آنچه‌هایی که تحت اختیار ما نیست با آنها باید یک چیزهایی را ترکیب کنیم تا آن ترکیب و تغییر طراحی شده انجام بشود عیبی ندارد که بگوئیم این ترکیب و تغییر طراحی شده در حکم درون است و شرائط حکم بیرون.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما اگر واقعاً بخواهیم جامعه جهانی را ملاحظه کنیم طبیعتاً همانگونه که میفرمائید شرائط خارجی را باید فیکس بگیریم، در اینصورت داده های خارجی را بر جامعه جهانی پذیرفتیم مثلاً نوشتیم جهان ۴ فصل دارد که گفتیم اینها ثابت است. بعد می‌آئیم براساس این اصول و قواعد جامعه

جهانی را اندازه می گیریم آیا بعد از این کارها دوباره لازم است منظومه شمسی را به عنوان جامعه بیرون اندازه گیری کنیم یا نه؟ فرضاً حضرتعالی رئیس سازمان امم اسلامی هستید می خواهید برای جریانات جامعه جهانی سیاستگذاری کنید. می آید یک شرائط خارجی را مطلقاً ثابت می گیرید که طبعاً از اختیاراتان هم خارج است. و اطلاعاتی هم جز همین اطلاعات موجود درباره اش ندارید، کانه یک تغییری خداوند عنایت کند و انشاء... تعالی ولایت حضرت حجه ابن الحسن علیه السلام ظاهر شو و کل منظومه هم وضعش عوض شود آنها را ابدأ داخل در این قضایا نمی دانید، می گوئید آنچیزی که در محدوده اطلاعات ما نسبت به منظومه شمسی است کاری بآن نداریم، چه بسا اطلاعاتان نسبت به بعضی چیزهای دیگر هم کم باشد که آنها هم حذف می شود. حالا که حذف کردید و درون جامعه جهانی را شناسائی کردید بیرون جامعه را چکار می کنید؟ اگر بیرون را ثابت فرض کردید با صحبت شما سازگار نیست چون بنابراین بود که تاثیرات بیرون هم ملاحظه کنید.

برادر پیروزمند: فرقی همین جا است وقتی که بیرون جامعه ما یک موجودات مختاری هستند بیرون را که می خواهیم ملاحظه کنیم یک کارهایی را کسانی دیگر انجام میدهند که ما می توانیم از آن اطلاع پیدا کرده و نسبت بآن عکس العمل داشته باشیم یعنی در شناسائی لازم است بیرون را شناسائی کرد ولی در جامعه جهانی موضوعاً مطلبش بگونه دیگری است که عاملی که موثر در برنامه ما باشد و ما بتوانیم با پیش بینی خاصی تغییر را در جدول خودمان منحل کنیم نیست یعنی آن دیگر در دست خداست. مانند این می ماند که در برنامه ریزی جامعه ایران بگوئیم یکی از تاثیراتش اینست که باران بیاید یا نه زلزله میشود یا نه. که در اینصورت هیچگاه نمی شود کنترل نمود. این قطعاً به عنوان عامل بیرونی است اما نه چیزی است که بشود پیش بینی نمود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤال ما اینست که در مورد جامعه جهانی چرا می گوئید بیرون در آنجا مورد نظر نیست می گوئید چون در اختیار ما نیست ما نمی خواهیم. می گویم شما از قانون فلسفی تان دست بر ندارید بگوئید نمی شود جهان را اداره کرد.

برادر پیروزمند: آن مجموعه تاثیراتی که به عنوان بیرون در آنجا وجود دارد مانند طبیعت و خورشید و ... همان تاثیراتی که در آنجا هست چگونه بآن باید سلوک کرد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: با کدام اصل فلسفی، با اصل فلسفی شما یا اصل فلسفی ما؟

(ج: با اصل فلسفی ما) پس بنابراین باید خودتان پاسخ بدهید ما که ضامن اصل فلسفی شما نیستیم.

برادر پیروزمند: همانطور که در برنامه ریزی جامعه ایران در مورد پیش بینی هائی نسبت به وقایع طبیعی توانی عکس العمل خاصی که آن وقایع را حل در مبنای خودم نمایم ندارم اینها جزء تاثیرات بیرونی هستند ولیکن جزء تاثیراتی که من بتوانم در برنامه ام نسبت بآنها پیش بینی داشته باشیم نیست، این معنایش نشناختن بیرون نیست بلکه باین معناست که این تاثیراتی که در بیرون است یا من از آن اطلاع ندارم یا اگر اطلاع دارم نمی توانم نسبت بآن موضعگیری نمایم پس تا آنجا که اطلاع نسبت به بیرون پیدا کنم فرضاً بیرون جامعه ایران انسانهایی هستند که ممکن است در بعضی موارد شیطننت کنند و من باید مانعی برای شیطننت آنها درست کنم، پس الان که موضوعمان جامعه جهانی نیست یک چنین تغایری بین تاثیرهای بیرونی وجود دارد قابل ملاحظه است حالا شما جامعه جهانی را مطرح می کنید که در جواب می گویم هم آنچیزهائی که در جامعه جهانی در حکم بیرون هستند از آن سخنی هستند که تحت اختیار ما نیستند و این بمعنای نشناختن بیرون نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس بنابراین در یک فرضهائی می توان گفت چون نسبت به بیرون نمی توانیم احاطه پیدا کنیم به درون اکتفا می کنیم.

برادر پیروزمند: و این استثناء خوردن قاعده نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: و می گوئید وقتی به آنجائی رسیدیم که از حوزه اختیارات ما خارج است بدرون تنها اکتفا می کنیم از نظر فلسفی این به چه معناست؟ آیا بنابر آن مباحث فلسفی خودتان اگر صرفاً ما توجه بدرون کنیم ولو در یک مورد خاص این بمعنای اصالت شیئی نیست؟ معنایش اینست که فلسفه ما در یک جائی قدرت تعریف را ندارد.

برادر پیروزمند: خیر، در آنجا هم درونی وجود دارد و براساس یک امر ثابتی و برنامه ای درون را شناسائی می کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تعریف برنامه اتان درباره جهان چیست نه تعریف فلسفی اتان؟ برنامه جهانی که خواستید ارائه بدهید بنابراین تعریف اصالت شیئی بدهم همچنین تعریف برنامه غیر ایران ولی به برنامه جهانی که رسیدم اصالت شیئی عمل می کنم یعنی یک جا پیدا کردیم که شما تعریفتان را در آنجا نتوانستید جاری کنید.

برادر پیروزمند: اگر جامعه جهانی را ما بتوانیم براساس مراتب رشدی که از بیرون مجموعه تعریف شده و تحویل ما داده شده است کنترل کنیم آیا این اصالت شیئی است اگر من بتوانم مجموع جامعه جهانی را براساس یک مراتب رشدی که بیرون از این جامعه در اختیار من قرار داده شده.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: البته نه با ابزار ارزیابی شما بلکه با ابزار دیگری اگر باشد بیرون و درون براساس دیگری نتیجه می دهد می شود نصف آنرا از طریق تجربی و نیم دیگر را از طریق وحی گرفت عیبی ندارد یعنی آنچه را که تحت اختیار شما است از طریق تجربه و آنچه که تحت اختیار شما نیست از طریق وحی می گیرید.

برادر پیروزمند: نه اینکه بیرونش را از طریق وحی می شناسیم عرض من اینست که این مجموعه درونی جامعه جهانی که می خواهم برای آن یک تغییراتی را ترسیم کنم مانند برنامه خودمان که جوهره اش روی رشد جهت استوار است اگر آن مراتب رشد جهتی را نداشته باشیم برنامه ما پایین در هواست وقتی به جامعه جهانی برسیم اگر همین حرف را هم در همانجا زدیم که ما آن مجموعه درونی را براساس یک ترکیبات جهتی تغییراتی و ترکیباتی را برایش درست کردیم آیا این اصالت شیئی است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر شما شرائطی را از وحی گرفتید و یا از جای دیگر احاطه نسبت به خارج از حیطه قدرتتان یا از طریق اشراف پیدا کردید.

برادر پیروزمند: چگونه پای وحی به میان آمد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما فرمودید ما یک قسمت را اطلاع نداریم و قسمت درونی را اطلاع داریم بنابر آنچه گفته شد می گوئید بیرون منهای درون و درون منهای بیرون شناسائی نمی شود که گفته شد آنچه را که نسبت به بیرون جامعه جهانی میدهیم از وحی بگیریم و آنچه را که در جامعه جهانی تحت کنترل شما است بصورت تجربی بدست میآورید. (ج: در اینجا قاعده تغییر را تجربی بدست میآوردید) عیبی ندارد آن بخش بیرونی را که می خواهید ارزیابی کنید آنکه در دست شما نیست.

برادر پیروزمند: تا آخر کار هم، دسترسی به بخش بیرونی نداریم یعنی آنچه هم که معرف مراتب رشد جهت است که بیان کننده بیرون نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فرمودید که ما شرائط خارجی را هم اگر توانستیم از یک جائی متوجه می شویم. (ج: نه متوجه نمی شویم) پس بدون بیرون میتوان درون را بتنهایی ملاحظه کرد و سیر نمود. برادر پیروزمند: بیرونش چیزی نیست که ما بخواهیم شناسائی کنیم نه اینکه بیرونی دارد و ما استثناء می کنیم. یعنی آنچیزی که بخواهد تحت برنامه ریزی ما بیاید نیست به این عنوان ما خارج شدیم نه اینکه بگوئیم در آنجا هم چیزی هست و به حسب مورد استثنائی خارج شده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عرض من اینستکه آنجائیکه در حوزه فعالیت شما نیست حذف کنید ضرری ندارد که شما خارج از کشور را هم حذف کنید (ج: در اینجا تاثیرات خارجی وجود دارد) اگر در اینجا وجود دارد بیرون از جامعه جهانی نیز ملائکه و منظومه شمسی و ... هستند.

برادر پیروزمند: اگر شما مدعی هستید که در اینجا نیز ملائکه و ... جن و پری هستند و تاثیر در برنامه من دارند و بگونه ای باید حرکت کنم تا مطلوب من واقع شود پس در آنجا نیز هست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا باز یک سؤال در آخر کار می نمایم آیا در اینصورت موضوع مبدل شده است یا نه؟ جامعه ایران را که خواستید بشناسید مجبور شدید که سراغ جامعه جهانی بروید و همینطور بالاتر آیا موضوع تبدیل شده است؟

برادر پیروزمند: نه، زیرا ما به بیرون از موضع درون توجه کردیم یعنی یکوقت تاثیرات بیرونی را که در درون موثر است کار داریم یکوقت یک خط وسط عالم کشیده ام که می گویم اینطرف جدای از آنطرف و آنطرف جدای از اینطرف شناسائی نمی شود اینرا نمی خواهیم بگوئیم و این همان مطلبی است که گفته می شد هیچ موضوعی را نمی شود شناخت مگر اینکه همه دنیا را بشناسیم، پس اول درون را می شود شناخت بعد هم بیرون را از موضع درون می توان شناخت یعنی تاثیرات بیرونی را که در مجموعه برنامه کارائی دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: منتهی این شناسائی براساس یک قواعدی است که شامل بر شناسائی هر دو است که آن قواعد مدل است.

برادر معلمی: پس جمع بندی مطلب به اینجا رسید که در برنامه ریزی لازمست آن موضوعی که تابع ولایت و تحت تصرف ماست را زمان، مکان، جهت نمائیم و کاری به بیرونش نداشته باشیم بعد از طراحی آن طبق این مدل ملاحظه تاثیر شرائط مینمائیم تا برنامه درست شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این پاسخ دیگری است که میفرمائید. این پاسخ که ما در اول کار یک قطعه را عین قطعه زمانی از جدول ترتیب که مکان است یا از جدول عناوین یک عنوانی را برداشته ایم آی این عنوان را تقسیم می کنیم و جدول درباره آن داریم یا اینکه اینرا به قید برنامه مطرح می کنیم حرف مدل اگر بر شرائط شمول داده کاری ندارد به جامعه ایران افغانستان - پاکستان ... مدل برای همه جاست که این اصول حاکم بر برنامه ریزی است در هر کجای این عالم و این اصول قواعدی دارد که میتواند همه شرائط را کنترل کند اگر اینرا بفرمائید قبول است ولو اینکه بعداً در بکارگیری آن مدل شما نظری دیگر داشته باشید که البته در آنجا هم کاری باید بکنید که منافی با این ابزارتان نباشد. فرضاً اگر موضوعتان خود کار است نباید در اجرا شما آنرا در کوره آتش برید و مورد استفاده قرار دهید زیرا در آنجا قابلیت استفاده ندارید باید در جائی باشد که سازگار با این قلم نیز باشد آن عنوانی را که انتخاب کردید اصول همین عنوان است یا عنوان دیگر را میفرمائید. یعنی آیا در جدول طبقه بندی عناوین تان باید مرتباً عناوین را عوض کنید یعنی همانگونه که میفرمائید نمی توان یک چیز را شناخت مگر همه عالم را شناخت و عین همین را درباره زمان

هم می گوئید آیا عین این مطلب را درباره عناوین هم میگوئید یا به عناوین که رسید بگونه دیگر مطرح می کنید. ما از صبح تا به حال دو تا اشکال داشتیم ۱- اینکه یک عنوان را که بر میدارید همین را شناسائی کنید ۲- به این عنوان هم به صورت اصالت شیی نگاه نکنید وقتی در جامعه ایران آمدید درون را مجرد از بیرون و بالعکس کنید از دو اصالت شیی یک اصالت ربط بیرون نمی آید. اصالت ربطی برخورد کنید.

برادر معلمی: من می خواهم بگویم اینکاری را که می خواهیم انجام بدهیم ایشان اشکالی بآن ندارند اگر هم اشکالی هست در جای دیگر باید مطرح شود ایشان می گویند (آقای پیروزمند) همین کاری که شما انجام میدهید درست است فقط اول با طراحی برای درون می کنید پس فرمول درون بیرون ربط مقدم شده است و نسبت به بعد از این فرمول هم همان کاری که می کنیم مورد قبل ایشان است.

و السلام علیکم و رحمه ال... و برکاته

بسمه تعالی

فهرست جلسه هشتم

ص ۱	چرا فرمول درون بیرون ربط مقدم بر جهت زمان مکان نیست
ص ۲	چرا تکرار فرمول اولیه ربط بین اجزاء را تمام نمی کند
ص ۴	آیا جهت ساز زمانساز مکانساز، جهت زمان مکان در ترکیبند
ص ۷	آثار جهت و زمان را در مکان چگونه باید قرار داد
ص ۱۵	دو احتمال در مورد جهت زمان مکان
ص ۲۰	دو احتمال درم ورد جدول زمان
ص ۲۵	توضیحی در مورد جدول جهت
ص ۲۷	آیا ضرب دقت در هر سه جدول با هم افزایش می یابد
ص ۴۴	آیا جهت ساز زمانساز مکانساز هم عوضند یا موازیند

بسمه تعالی

مدل دوره سوم

جلسه: ۸

تاریخ: ۶۹/۳/۱۳

برادر معلمی: در جلسات واحد در مورد دو سؤال از سئوالات قبلی مباحثی مطرح گردید. یک سؤال در این رابطه بود که چرا فرمول درون، بیرون و ربط مقدم بر فرمول جهت، زمان و مکان نیست؟ درباره این سؤال اجمالاً به این نتیجه می‌رسیم که در موضع فعلی که برنامه ریزی است، کار باید به همین منوالی که مطرح بوده صورت بگیرد و اینکه در بحث تعیین یا شناسائی، جایگاه فرمول درون و بیرون و ربط چگونه است، موضع بحث فعلی ما نیست. اما در بحث برنامه ریزی طبیعی است که ما باید یک موضوعی را برای برنامه ریزیمان انتخاب کنیم. یعنی مدل و برنامه موضوع خاص را مدنظر قرار دهیم و در مورد این موضوع اهدافی را که داریم یعنی کیفیت تغییر، ترکیب و جهتی را که باید داشته باشد طراحی کنیم و سپس در شرایط عینی و با توجه به مسائل و موضوعاتی که تابع اختیار ما نیستند ولی تغییراتشان در موضوع مورد نظر ما دخالت دارد، برنامه را طوری تنظیم نمائیم که مطلوبمان محقق شود، حال در اینجا تعبیر مختلفی مطرح شد. یکی این بود که وقتی داریم برنامه ریزی می‌کنیم، برنامه ریزی مربوط به درون موضوع است (چرا که درباره ترکیبات داخلی آن بحث می‌کنیم) و بیرون آن هم چیزهایی هستند که خارج از این موضوعند و ربط آنها هم اتصال دهند ایندو مجموعه می‌باشد. صحبت دیگر این که در همان قسمت اول که طراحی می‌نمائیم، اصولاً با توجه به درون و بیرون و ربط است، یعنی ما یک مسئله خاص را در نظر داشته و در پی تحقیق آن هستیم و لذا وقتی می‌گوئیم می‌خواهیم این کیفیت فلان خصلت را داشته باشد، بمعنی اینست که «درون و

بیرون و ربط « باید این خصلت را داشته باشد صحبت سوم این بود که اصولاً فرمول درون و بیرون و ربط، با توجه به جهت، زمان و مکان، موضوعیت ندارد.

نتیجه این مباحث این شد که در موضع برنامه ریزی که بحث فعلی ماست، همین نحوه عملی که در پیش داریم درست است و این اختلافات در آن اثری ندارند.

سؤال دیگری که مطرح شد این بود که چرا تکرار فرمول اولیه ربط بین اجزاء را تمام نمی کند؟ در مورد این بحث تقسیمات مختلفی صورت گرفت و سئوالات مختلفی نسبت به روشن تر شدن محدوده آن مطرح گردید.

یک بحث این بود که ما تصور کنیم که جهت، زمان و مکان ربط خاصی با هم ندارند و بعنوان سه عامل بریده از هم بوده و نیاز به ایجاد ربط دارند، آیا تکرار فرمول در مورد هر کدام از ابعات (بگونه ای که فرضاً هر کدام از مکان، زمان و جهت را دوباره برایشان مکان، زمان و جهت تعیین کنیم) برقرار کنند ربط بین آنها می باشد یا نه؟ در این قسمت بحث به این نتیجه رسید که اگر اینها قبلاً با هم ربط نداشته باشد صرف تکرار فرمول، تمام کننده ربط آنها نخواهد بود.

صحبت دیگر این بوده که آیا می توان گفت جهت، زمان و مکان با هم ربط ندارند و لذا باید چیزی را بر آنها شامل کرد یا به نحوه بین آنها ارتباطاتی قرار می دهیم که منجر به ربط آنها شود؟ این مطلب نیز نمی تواند درست باشد.

بحث دیگری که شاید قسمت اصلی سؤال باشد اینست که بگوئیم جهت، زمان و مکان را ما باید طوری تعریف کنیم و از آن شناخت داشته باشیم که خودشان با هم ربط داشته باشند و نیاز به اضافه نمودن چیزی از طریق ما نباشد، که خود ایم مطلب به چند بحث دیگر کشیده میشد:

یکی اینکه آیا اگر ما بخواهیم سه بعد موضوع با هم ربط داشته باشند باید آثار هر بعد را در ابعاد دیگر ملاحظه کنیم یا اینکه دیگر را در آن تکرار کنیم؟ که بار اختلافی هم در اینجا بود و از لحاظ کاری که در حال انجام آن هستیم، طرفین آن چنین بود که وقتی قبلاً در چارت جدول وضعیت و مراحل، جهت ساز،

زمان ساز و مکان ساز درست می کردیم، همین مطلب است که باید الان هم صورت بگیرد ولی دو تغییر از این کار مطرح بود که یکی این بود که: طرح جهت ساز و زمان ساز و مکان در حقیقت همان جهت و مکان است که در مکان آورده ایم و اسم آن را جهت ساز و زمان ساز گذاشته ایم. تغییر دیگر این بود که زمان را در وضعیت آوردن با طرح زمان ساز در آن تفاوت دارد چرا که آوردن زمان در وضعیت بمعنی اینست که بگوئیم زمان بعد خود وضعیت هم هست یعنی تغییر می کند و با تغییراتش یک چیز است. و از این گذشته باید توجه نمود که فرمول جهت، زمان و مکان باید فرمول وضعیت موجود، وضعیت مطلوب و ربط آندو تفاوت دارد چرا که وضعیت موجود و مطلوب و ربط آنها، سه پاره از حرکت و مسیر آن هستند و لذا فرمول را درباره هر کدام می توان تکرار نمود و زمان را در هر قطعه که اسم آن را فرضاً حال یا گذشته نهاده ایم، تکرار نمائیم و مراحل ریزتری را بدست آوردیم ولی وقتی میگوئیم وضعیت توجه به فرمول ترکیب است و فرمول ترکیب در همه مراحل حرکت حضور دارد و مثل وضعیت موجود نیست که یک تکه از حرکت باشد بلکه فرمول ترکیب است لذا اگر بصورت عام، بخواهیم زمان را در جدول وضعیت نمائیم، معنای دیگر پیدا می کند و روشن است که این امر درست نیست، زیرا مثل وضعیت موجود نیست که بتوان گفت هر مرحله را ریز کنیم و هر یک را سه مرتبه (زمانی یا مکانی) بدانیم. در حالیکه وقتی از فرمول ترکیب بحث می کنیم دیگر نمی توان گفت در فرمول ترکیب نیز دو مرتبه باید زمان را آورد زیرا آوردن زمان در فرمول ترکیب بصورت کلی بمعنای اینست که آن فرمول هم در حال تغییر و تبدیل به فرمول دیگری است (که در بحث مدل برنامه ریزی است و موضوع بحث ما نیست) و یا به این معناست که خود همان اجزائی که، اجزاء ترکیبی ما هستند، تناسبات سرعتشان با هم فرق دارد و یکی سریعتر از دیگر کند تر در حال تغییر است که این مطلب نیز چیزی جز همان مفهوم زمان که برای موضوع مطرح کرده ایم نیست یعنی همان مراحل می باشد و زمان در اینجا با زمان موضوع یک تغییر پیدا می کند و در هر حال اطلاع جدید بما نمی دهد.

برادر حسینیان: هر وضعیت و مراتبی که وضعیاً متوالیاً پشت سر هم قرار گیرند زمان جامعه را تشکیل می دهند، هر مرتبه ای از این مراحل یک وضعیت جامعه ماست. هر وضعیت یک مقدماتی دارد که یک چیزی از

خارج آنها را متصل می کند، بلکه ربطشان از طریق خود اجزایشان است، تقسیماتی را که برای وضعیت ذکر می کنیم، یک جزء در وضعیت تاثیر زمان است در مکان جزء دیگر آن تاثیر جهت در مکان است و جزء سوم آن نیز تاثیر خودش و چیزی که خودش از خودش دارد میباشد، این سه با هم ترکیب شده اند و وضعیت جامعه ما را تشکیل داده اند، بنابراین مقومات مکانی موضوع ما این سه هستند. حال آیا این سه چگونه بدست می آیند؟ با تکرار همان فرمول شاملی که بر موضوع اصلی ما حاکم بود یعنی جهت، زمان و مکان که بدست می آید. یعنی وقتی جهت زمان و مکان را در مورد مکان جامعه تکرار می کنیم، جهت مکان جامعه، زمان مکان جامعه و مکان مکان جامعه، بترتیب این سه جزء می شوند و اینطور نیست که ما مکان را از زمان انتزاع می کنیم و بگوئیم زمان مکان از زمان خود جامعه جداست بلکه زمان مکان از زمان خود جامعه جدا نیست اما اینگونه هم نیست که زمان جامعه برابر با زمان مکان جامعه باشد، بلکه زمان مکان جامعه اندازه یک مرحله از زمان جامعه است. یعنی یک قسمت از کل مسیر (که یکی از ارکان تشکیل دهنده وضعیت و مکان جامعه) است. بنابراین اگر ما کل فرمول را تکرار کنیم اشکالی پیدا نمی کند. (س: تکرار در یک موضوع یا چند موضوع؟) یعنی اگر بخواهیم مکان جامعه را بشناسیم، برای این امر باید دوباره آن را به جهت زمان و مکان تقسیم کنیم، همینطور که اگر بخواهیم زمان و جهت را بشناسیم با توجه به اینکه موضوعمان از موضوع اصلیمان که جامعه بود منتزع نباشد بلکه اینها بهم مربوطند و ربطشان نیز چنین است که زمان وضعیت یک مرحله از زمان جامعه است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: حاصل صحبت آقای معلمی اینست که امور جهتی را از لحاظ خود جهت باید خرد کرد (دوباره جامعه). یعنی جهت را به اجزاء کوچکتر جهتی (در جدول جهت) خرد می کنیم و تا هر قدر توانستیم آن را ادامه میدهیم. همینطور زمان را باید به اجزاء زمانی تقسیم نمود و تا هر جا که توانستیم خرد کنیم و نیز مکان را به اجزاء مکانی خرد کنیم و نحوه خرد کردن اینها هم باید طوری باشد که تعریف برده از هم ندهد بلکه بعداً بتوان آنها را در همدیگر ضرب نمود، یعنی ما نباید یک جهت منفصل یک زمان منفصل و یک مکان منفصل معرفی کنیم و سپس در صدر ایجاد رابطه برای آنها برآئیم بلکه باید از اول

آنها را طوری تعریف کرده باشیم که قابلیت ترکیب داشته باشند و سه جدول ۲۷ تایی یا ۸۱ تایی را تحویل دهند. پس یک تصور اینست که سه جدول داشته باشیم که هر یک اولاً طوری تعریف شوند که دیگر ربط لازم نداشته باشند و ثانیاً به حسب موضوع و موضع خودشان تا می توانیم باید آنها را خرد کنیم، اگر مقوله آنها زمانی باشد، خرد کردن از زاویه زمان صورت می گیرد. فرضاً اگر سیاست و فرهنگ دو بعد زمانی باشد از همین زاویه خرد شوند و عناوین "سیاست سیاست" یا "سیاست سیاست سیاست" "فرهنگ فرهنگ" , "فرهنگ فرهنگ فرهنگ" یا فرهنگ سیاست یا سیاست فرهنگ و غیره را نتیجه بدهند. بهر حال باید نحوه خرد کردن جوری باشد که با ترتیب تناسب داشته باشد. بعنوان مثال نسبت به سیاست بگوئیم از سه بخش "ولی، مولی علیه و ربط آندو" تشکیل می شود و یا در اقتصاد "تولید، توزیع و مصرف" مطرح گردد. همینطور می توان مکان را خرد نمود و به دولت، جمع و خانواده رسید و آنرا هم مرتب خرد کرد و عناوین ریزتر رسید. پس به طور خلاصه این تصور اینست که هر یک از ابعاد را اولاً طوری تعریف کنیم که ربط دیگری لازم نداشته باشد بلکه سه وصف یک وحدت باشند تا اینکه وقتی آنها را منسوب بهم می کنیم قابلیت نسبت به هم داشته باشند. ثانیاً برای خرد کردن اینها هم، هر کدام را در موضع خودشان خرد مینمائیم و این تقریبی است از فرمایش آقای معلمی. اما آنچه آقای حسینیان فرمودند، اینستکه هر سه را می توان در جدول وضعیت آورد و در آنجا دوباره تکرار می کنیم کانه میگوئیم وضعیت وضعیت و تکرار این مطلب بطوری که گاهی وضعیت را در شکل خیلی کلی می بینیم و گاهی آنرا یک درجه خرد کرده و می گوئیم "وضعیت وضعیت".

برادر حسینیان: خرد کردن زمان و مکان و جهت جز از این طریق که اثر دو بعد دیگر را جزو مقومات هر کدام قرار دهیم میسر نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: وقتی می گوئید باید آثار جهت و زمان را در وضعیت، جهت ساز، زمان ساز، مکان ساز مطرح کنیم. و گاهی این است که در وضعیت خود جهت و زمان را مطرح کنیم. مثلاً اگر جهت صبر و رضا و تسلیم و جهت ساز اخلاق و احکام و تکنولوژی باشد. آیا هر کدام در وضعیت آورد؟ و یا

اگر سیاست، فرهنگ و اقتصاد زمان ساز و دولت و جمع و خانواده هم مکان ساز باشند، اینها هستند که در وضعیت می آیند یا امور دیگر؟

برادر حسینیان: سؤال اصلی اینست که آیا سه جدول زمان، مکان و جهت رابطه ای با هم دارند یا نه؟ که جواب مثبت است. حال سؤال دوم اینست که آیا این رابطه چگونه پیدا می شود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس ما باید خیال کنیم که این سه تا با همدیگر در حال سیر در یک امتداد دیگری هستند و یک سیر تبدیلی دارند و یک سیری هم در این دارند که جهت تبدیل آنها را مشخص می کند، پس مراحل سیرشان مربوط به زمان سازشان می شود و اینکه این مراحل در چه جهتی هست مال جهت سازشان می شود. حال آیا این تقسیمات تکرار هست یا عناصر؟ (س: تکرار است) اگر شما گفتید که این مجموعه ای که دارید یک سیر تبدیلی دارد و تبدیل آن هم یک جهت دارد. مثلاً تکنولوژی ما سیر تبدیلی اش در جدول زمان فرضاً اول یا آخر باشد و جهت آن هم تمرکز باشد، وقتی گفته می شود جهت تمرکز با صبر سازگار نیست و تنها با حرص سازگار است، می گوئیم سعی کنید این تبدیل را در جهت صبر ببرید و در همینجاست که با تکنولوژی مختلف میشود. درست است که اخلاق، احکام و تکنولوژی متناسب با جهت هستند و بعبارت دیگر اموری جهتی اند و می توان آنها را منسوب به جهت ساخت ولی در هر حال نفس آن مرحله نیستند. یعنی سر جای هر کدام از اخلاق، احکام و تکنولوژی نمی توان بترتیب صبر و تسلیم و رضا را قرار داد. بلکه هر کدام از این سه متناسب با صبر، تسلیم و رضا می توانند باشند. یعنی ما ابتداء اخلاق احکام و تکنولوژی متناسب با صبر را داشته باشیم کما اینکه در مرحله بعدی همین سه را می توان متناسب با تسلیم داشت. بعبارت دیگر آیا این سه جهت ساز دارای خصوصیتی هستند که منسوب به جهت می شوند یا اینکه چیزی مستقل از آن هستند و یا عین آن می باشند؟

برادر حسینیان: اینجا آثار جهت هستند ولی آثاری که جزء مقومات وضعیت میباشند. لذا عین جهت نیست، بلکه متناسب با جهت است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: مفهوم متناسب اینست که یک جدول دیگری داریم که براساس جهت می توان مرحله ها را سنجید. مثلاً اگر یکدوره همه آنچه که در وضعیت اسا در یک جریان تبدیل قرار بگیرد، می توان از مرحله صبر به مرحله تسلیم رسید. در اینجا تغییر در مراحل جهت واقع شده است و در این صورت متناسب است که مدنظر می باشد (س: ولی ملاحظه تناسب نمی شود مگر اینکه آثار آن جهت جزء مقومات تشکیل دهنده مکان جامعه شود) در هر حال در هر مرحله از رشد یکی از اوصاف جهتی شاخص قرار می گیرد و نه اینکه عین جهت در وضعیت بیاید. نسبت به زمان نیز چنین است.

برادر حسینیان: اثر زمان می آید، منتهی، اثر زمان با اثر جهت و اثر مکان ترکیب شده و وضعیت جامعه را تحویل می دهد یعنی مرحله ای از زمان جامعه برابر است با زمان وضعیت یعنی قبلاً فرض می کردیم که زمان و مکان و جهت سه بعد هستند که هر یک از آنها را دوباره نمی توان به جهت، زمان و مکان تقسیم نمود (مثلاً نمی توان گفت طول خودش دوباره طول و عرض و ارتفاع دارد) و حال آنکه این مطلبی انتزاعی است زیر اگر ما بگوئیم، تصور طول جدای از عرض و ارتفاع ممکن نیست. در همان مرتبه ای هم که تقسیم می کنیم، عرض و ارتفاعی دارد، منتهی عرض و ارتفاعش بریده از خود آن طول نیست. یعنی تاثیری از عرض و ارتفاع کل می آید و عرض و ارتفاع طول را تشکیل می دهد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بنابراین بیان وضعیت با همه خصوصیات با همه خصوصیاتش در مرحله ای از زمان قرار میگیرد. حال آیا برای خرد کردن آن چه باید بکنیم؟ (س: برای اینکار باید دوباره جهت، زمان و مکان را در خود وضعیت هم تکرار کنیم) در اینجا دو فرض ممکن است مطرح شود: یکی اینکه زمان را بر اساس موضوع خود زمان خود کنیم که فرضاً اگر تا حالا سه مرحله یا سه سرعت داریم، آنرا خرد کنیم و مقیاس زمانی را ریز نمائیم و بگوئیم هر یک از این موضوعهای زمانی از سه موضوع زمانی کوچکتر تشکیل میشوند که آنها هم زمانشان این مقدار می باشد و اگر قبلاً سه موضوع زمانی داشتیم حالا ۹ موضوع زمانی داریم. مکان و جهت را هم اگر متناسب با این امر خرد کنیم، آنگاه وضعیت را متناسب با مکان، زمان و جهتی که تا حد امکان خرد شده اند ترسیم می کنیم.

برادر حسینیان: فرض دوم اینست که زمان را در خود جدول زمان خرد نکنیم بلکه زمان و مکان و جهت را در هر جدول ملاحظه کنیم و اینطور نباشد که در جدول مکان صرف مکان داشته باشیم بلکه زمان و جهت را هم در آن مطرح کنیم. ولی نه جهت، زمان و مکان موضوع شامل بلکه اثر آنها را بیاوریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فرض اول مبتنی بر اینست که اگر تعریف ما از زمان و مکان و جهت طوری باشد که ترکیب بپذیرد، اینها مرتبطند و ترکیب می شوند و ربط دیگری لازم ندارند. لذا اگر این تعریف هنوز پابرجاست، آنگاه که خرد هم بکنید با هم ترکیب می شوند و به صرف خرد شدن از حیطه آن تعریف خارج نمی شوند. یعنی زمان را به لحاظ تعریف خود زمان است که باید خرد کنید و تعریفی که از زمان داشتید "سرعتهای مختلف" بود و بر همین مبناست که باید ریز شود. کما اینکه تعریفی که از جهت داشتید (یعنی مراتبی که در سمت گیری خاص مطرح است) نیز حاکم بر خرد کردن آن می باشد. آیا فرمول اولیه شما برای تقسیم زمان چیست؟ تعریف شما از زبان است یا امر دیگری است؟

برادر حسینیان: فرمول تقسیم زمان و فرمول تقسیم جامعه باید یکی باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پیش از طرح جامعه و غیر آن، آیا سه تعریف از زمان، مکان و جهت در اختیار داریم یا نه؟ اگر داریم، همین تعریفهاست که بر معرفی این سه حاکم است و بر اساس این تعاریف است که جامعه تقسیم به جهت، زمان و مکان می شود. بنابراین بر اساس تعاریفی که از فلسفه مان حاصل شده جامعه را تقسیم کرده ایم و لذا اگر چه اینها با هم مربوط هستند ولی ارتباط آنها بر اساس تعاریفی است که دارند. یعنی اصل در فرمول ما در حقیقت همان تعاریف اند و در اینصورت برای خرد کردن آنها هم چیزی جز آن تعاریف نمی تواند اصل باشد. یعنی با همان ابزاری که جامعه را در اولین مرحله برایش زمان و مکان و جهت ذکر کردیم، با همان ابزار است که برای خود زمان نیز اجزاء کوچکتر زمانی ذکر می کنیم.

برادر حسینیان: ابزار اولیه شما برای تقسیم جامعه چه بوده است؟ (س: جهت، زمان و مکان) این یعنی اینکه شما بوسیله سه تعریف از جهت، زمان و مکان شروع کرده اید، یعنی آیا در معرفی امر زمانی، زمانی متناسب با جهت و مکان ذکر می کنید یا اینکه می گوئید خود فرمول زمان و مکان را برای درست کردن زمان بکار

ببر؟ عبارت دیگر برای تقسیم نمودن به زمان، مکان و جهت، آیا در مرتبه دوم، دوباره خود جهت، زمان و مکان را به کار می‌بریم تا جدول زمانیمان را در رتبه اول بنویسیم یا اینکه با استفاده از تعریف از زمان است که جدول زمانی نوشته می‌شود؟ لکن این تعریف چگونه ای است که زمانی را معرفی می‌کنید که متناسب با جهت و مکان است و نه اینکه برای مشخص کردن زمان، جهت و مکان را دخالت دهیم. بنا به تعریف از زمان، جدول زمان در رتبه اول تنظیم می‌گردد. زمان را گاهی در یک واحد بزرگ مطرح می‌کنیم و سه چیز مثل "فرهنگ، اقتصاد و سیاست" یا "ولایت، اطلاعات و مقدرات" را در نظر می‌گیریم و می‌گوئیم این سه، مطالبی هستند که در همه زمانها عام هستند یعنی لایزال ولایت مطرح است اعم از ولایت استکباری یا الهی لایزال تا وقتی که جامعه هست، اطلاعات هم مطرح است اعم از اطلاعات و ادبیات الحادی یا الهی. همینطور تا جامعه موضوعیت دارد، مقدرات نیز مطرح است. اعم از مقدرات الهی یا الحادی، بعد از این امر است که می‌گوئیم لایزال سرعت ولایت کمتر یا بیشتر از اطلاعات و مقدرات می‌باشد چگونه ای که فرضاً وقتی یکی سه بار تغییر می‌کند، دیگری تنها یک بار تغییر کرده است. لذا این مطلب را از تعریف زمان است که اخذ کرده ایم و نه از تعریف جهت و مکان. پس در رتبه اول که جامعه را تقسیم بکنیم، با همان چیزی که تعاریف حکم کند تقسیم می‌نمائیم. البته این نحوه تقسیم چنان است که بنا به تعریف سازگار با جمع شدن با همدیگر هست.

برادر معلمی: به نظر می‌رسد که بحث یک مقداری جلوتر از موضع فعلی رفته است و از مطالب بعدی در آن استفاده می‌گردد. مثلاً ممکن است گفته شود ما در سیر بحثی هنوز به جهت ساز، مکان ساز و زمان ساز نرسیده ایم تا از آن استفاده کنیم بهر حال همه معتقدند که وقتی ما یک فرمول را درست کرده ایم، به یک نحوه باید آنرا در مورد موضوعات بکار گرفت و اطلاعات را دقیقتر نمود و قبلاً هم در این زمینه مباحثی مطرح شده که آیا انجام اینکار بواسطه گسترش خود فرمول است که ما دائم فرمول جدیدی را به فرمول قبلی اضافه کنیم تا به تبع آن موضوعات ریز شوند و اطلاعات دقیقتری را تحویل دهند یا اینکه باید فرمول را تکرار کنیم یا اینکه باید مقیاسی را ریز نمائیم؟ در مباحث قبلی، حاصل این مطلب این بود که هر یک از این

احتمالات جایگاه خاصی دارد و از هیچکدام از آنها بینای نیستیم چه تکرار در فرمول، چه ریز شدن مقیاس و چه گسترش فرمول و تکمیل آن اما موضع فعلی ما قبل از بحث فوق است، یعنی در نقطه ورودی به این مطلب هستیم، یعنی بحث در اینست که اگر ما در تقسیم اولیه همان موضوع را به جهت، زمان و مکان تقسیم کنیم آیا درست است که بگوئیم این سه بعد با هم ربطی ندارند و برای اینکه ربط را تمام کنیم باید فرمول را در مورد آنها تکرار کنیم؟ و نه اینکه اگر جهت، زمان و مکان را در یک جا بکار بردیم، در جای دیگر تکرار آن محال باشد، بلکه امکان تکرار آن وجود دارد ولی آیا تکرار آن برای موضوعی که فعلاً آن را جهت، زمان یا مکان می نامیم، موجب ربط می شود یا نه؟

علت اساسی این بحث هم این است که می خواهیم مفهوم "وضعیت فعلی، وضعیت مطلوب و ربط آندو" خوب تحلیل و تبیین گردد و مشخص شود که وضعیت موجود یک وضعیت خاص است و نه فرمول وضعیت. عبارت دیگر اگر تقسیم اولیه ما بگونه ای باشد که بگوئیم "وضعیت موجود، مطلوب و ربط آندو" وقتی دقت کنیم، ملاحظه می شود که این مطلب یک تقسیم زمانی است یعنی اینها سه امری هستند که هیچگاه همراه هم دیده نمی شوند و در هر یک از آنها باشیم دو تای دیگر وجود ندارند (اگر در وضعیت موجود باشیم مطلوب و ربط نیست، اگر در مطلوب باشیم، موجود و ربط نیست و اگر در ربط باشیم طرفین وجود ندارند) لذا از این مطلوب فوراً می فهمیم که مطلب فوق یک تقسیم بندی زمانی است حال نسبت به "وضعیت موجود مطلوب و ربط" اگر بخواهیم زمان را در موردش تکرار کنیم به چه معناست؟ اگر بخواهیم فرضاً برای وضعیت موجود زمان طرح کنیم، بدین معناست که ما یک واحد را که در نظر گرفته ایم مثلاً وضعیت سال موجود یا وضعیت ماه موجود یا وضعیت روز موجود و... لذا وقتی می گوئیم زمان را در موردش تکرار می کنیم، یعنی اینکه این زمان را کوچک می نامیم بگونه ای که اگر "وضعیت سال موجود" است به ۱۲ ماه تبدیل می شود و مفهوم آن اینست که خود سال هم زمان بعدش است، یعنی یک واحد زمانی هم از لحاظ زمانی، خودش اول و آخر دارد و می توان دوباره آن را خرد کرد. لذا با این تصور از خرد کردن، می گوئیم از خرد شدن مجدد این، ربطش با بعد همعرض خودش تمام شود، مثلاً با تقسیم وضعیت موجود به "اول، آخر

و ربط آندو" که یک تقسیم بندی زمانی دیگر است، ربط بین این وضعیت موجود و ترکیبات را تمام نمی کند، البته این بدان معنا نیست که تکرار فرمول بدرد نمی خورد بلکه سر جای خودش موضوعیت دارد و در برنامه ریزی نیز در جایی مبتلای بآن می شویم ولی نسبت به تمام کردن ربط موضوعیت ندارد. بنابراین اگر برنامه ما پنج ساله است می توانیم آن را به ۵ تا یکساله تقسیم کنیم و هر یک از آنها را هم به ۱۲ تا یکماه تقسیم نمائیم و ریز کردن زمان در برنامه ریزی و کوچک کردن مقیاس از زوایایی که موضوعیت داشته باشد، سر جای خودش درست است ولی فعلاً موضع بحث اینست که آیا اگر زمان را دو مرتبه ریز کنیم، این مطلب ربط بین زمان و مکان را تمام می کند یا نه؟ و یا آیا ریز کردن ترکیبات، از لحاظ خودش، منجر به تمام شدن رابطه زمان و مکان می شود؟ در عین حال به این نکته هم باید توجه داشت که در اینکه آوردن اثر زمان و جهت در مکان امری فردی است کسی شکی ندارد ولی آوردن اثر ایندو و با آوردن خودشان در مکان فرق دارد. لذا اگر وضعیت، وضعیت خاص باشد، وضعیت خاص تکه ای از مراحل است مثل وضعیت موجود که ترکیبات خاصی را از انعکاس می دهد و این ترکیبات خاص یک زمانی خاص هم دارند، مثلاً اگر ترکیبات اخلاق، صبر، حکم قرض الحسنه و تکنولوژی مکانیکی باشد، این ترکیب خاص یک زمانی خاصی هم دارد که اگر کمی جلوتر یا عقب تر برویم (از لحاظ زمانی) این ترکیبات را هم نداریم و فرضاً بجای صبر چیز دیگری قرار دارد و یا حکم و تکنولوژی بصورت دیگر است، یعنی از این خاص بودن بیرون می رود، پس اگر وضعیت خاص باشد، درون آن ترکیب و تغییر و جهت مخلوط شده و جهت و زمان و مکان تواءماً در آنجا ملاحظه می شوند و در چنین صورتی است که می توان زمان آنرا ریزتر کرد، و یا اینکه حکم آن را که الان قرض الحسنه است، ریزتر نمود و سیری را در تبدیل ربا به قرض الحسنه مطرح نمود. اما وقتی که در پی برنامه ریزی خاص نیستیم و وضعیت بمعنای عام است، نفس ترکیب را می رساند و در چنین صورتی آیا اگر بخواهیم زمان را در آن مطرح کنیم، بچه معناست بعبارت دیگر ترکیب زمان بچه معناست؟ دو معنا نسبت بآن متصور است یک معنا اینست که آوردن زمان در فرمول ترکیبی، مساوی تعویض این فرمول باشد چرا که زمان یعنی تغییر و اینکه چیزی برود و چیزی سر جای آن قرار بگیرد و آمدن خود زمان (و نه اثر زمان) در فرمول

ترکیب لازمه اش نشان دادن کیفیت عوض شدن آن می باشد، این تصور با تغییر مدل برابر است و موضع بحث فعلی ما نیست. اگر زمان را بخواهید در مکان بیاورید به دو معنا می شد یک معنا این می شود که بگوئیم کی این ترکیبات، ترکیبات به معنی فرمولی آن می روند و ترکیبات فرمولی دیگر می آیند؟ می گوئیم این تصور از زمان در مدل جایی ندارد، این بحث تغییر مدل است، تغییر ترکیبات وضعیت به معنی تغییر مدل است به معنی تغییر موضوع است که این فعلاً در این بحث جایی ندارد.

نظر دوم در مورد آمدن زمان در مکان می تواند این باشد که بگوئیم آن اجزائی که در ترکیب درست کرده ایم همزمان با هم عوض نمی شوند، بلکه تقدم و تاءخر دارند، سرعت تغییرات مختلف دارند در مورد این نظر هم می گوئیم این همان چیزی است که به آن مراحل و زمان می گوئیم زمان موضوع ما یعنی همین اینکه اقتصاد زودتر از فرهنگ و فرهنگ زودتر از سیاست عوض میشود همان جدول مرحله ای است که بعداً درست خواهیم کرد. اگر یک تصویری غیر از ایندو و فرض در مورد آمدن زمان در مکان دارند باید بفهمائید تا بر ما هم معلوم شود.

یک صحبت دیگری هم قبلاً گفتیم که اثر زمان را در ترکیب آوردن به معنای آن است که ما زمان ساز را بیاوریم و نه زمان را، زمانساز یعنی عاملی که با تغییر آن موضوع عوض میشود و تقدم و تاءخر زمانی نسبت به هم داشته باشند. یعنی چنین عاملی را در ترکیب بیاورید تا...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی در ترکیب عناصری را شناسایی کنید که متناسب با امر زمانی تغییر کنند.

برادر معلمی: باز یک تصور دیگری را نسبت به بحث جهت، زمان و مکان را بیان می کنیم تا فرق اینها روشن شود.

یکوقت کسی می گوید فرمول ترکیب ما خانواده، جمع و دولت است بعد می گوئیم اینرا یک مرتبه ریز کنید، فرضاً در مورد دولت می گوید بیست و دو وزارتخانه دارد، بعد میگوئیم هر وزارتخانه را هم تقسیم کن می گوید هر وزارتخانه مثلاً شش معاون دارد، چهار مشاور دارد و بعد مدیر کل فلان دارد و به همین ترتیب

تقسیم می کند تا پائین، بعد میگوئیم خوب حالا این ترکیباتی که معرفی فرمودید، در بخش زمان تغییراتشان به چه صورت است؟ فرضاً می گوید، تغییرات بر اساس فرهنگ، اقتصاد و سیاست است. البته باید دقت داشت که زمان وقتی به صورت فرمولی هست با وقتی که به صورت خاص هست فرق می کند، وقتی به صورت خاص است فرضاً می گوئیم صبر می رود و رضا می آید، رضا می رود و تسلیم می آید، اما فرمول به ما می گوید که چگونه این تغییرات واقع میشود، یعنی تقدم و تاخر و یا سه یا ده عامل را معرفی می کند و می گوید تغییرات آ «عاملها چگونه است، فرمول تغییر را می گوید نه اینکه تغییر خاص را می دهد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی وضعیت سرعتهای آنها را نسبت به هم می گوید.

برادر معلمی: مثلاً، مثل بحثی که سابق داشتیم می گوید سرعت تغییرات اقتصادی سه برابر تغییرات فرهنگی و سرعت تغییرات فرهنگی سه برابر تغییرات سیاسی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اعم از اینکه در تغییرات خاص امروز باشیم یا فردا، جامعه اسلامی باشد یا الحادی.

برادر معلمی: بله، یک چنین چیزی را فرمول تغییر می گوئیم که با جهت و یا ترکیب فرق می کند بنابراین روشن است که نمی خواهیم بگوئیم در ترکیب فقط تقسیمات مکانی را معرفی کنیم که مثلاً بگوئیم خانواده، جمع، دولت، بعد هم دولت را به بیست و دو وزارتخانه و آنرا هم به چند بخش و.... بعد هم زمان را به سه عاملی که با یکدیگر تقدم و تاخر داشته باشند تقسیم کنیم مثل فرهنگ، اقتصاد و سیاست، بعد هم مثلاً اقتصاد را به چند چیز تقسیم کنیم، بعد می گویند بسیار خوب جدول ترکیبی شما با جدول تغییری شما با جدول جهتی شما (که فرضاً در آن مراتب اخلاق ذکر شده است، صبر، رضا و تسلیم، سخاوت و شجاعت و فلان) چگونه با هم جمع می شوند؟! روشن است که این سه جدول اصلاً با هم جمع نمی شوند آنجا اصلاً در مورد چیزهایی مثل تقسیمات اخلاقی است، بعد که نگاه می کنیم نمی دانیم در ترکیب فعلی که می خواهیم وضعیت موجود را درست کنیم، جای جهت سازها را که اخلاق گرفته ایم کجاست، این سه فرمول با هم ربط ندارند، بعد دو ترکیب هم می آئیم و می گوئیم، خانواده، جمع، دولت که دیگر تقسیمات آ « را هم فرضاً

کشیده ایم و آمار هم گرفته ایم و وضع موجود را هم مشخص کرده ایم که اینقدر وزارتخانه داریم و هر وزارتخانه هم بودجه اش چقدر می باشد و ... بعد که می خواهیم وضع فعلی دولت را به وضع دیگری تغییر دهیم چه کنیم؟ می گویند باید فرهنگ و سیاست و اقتصاد عوض شوند، می گوئیم ربط اقتصاد، فرهنگ و سیاست با خانواده، جمع و دولت با صبر و رضا و تسلیم چه شد؟ ربط اینها قطع است.

بنابراین اگر ما اینها را از یکدیگر قیچی کردیم و در سه جدول ج دادیم و هر یک را هم تنها از موضع خودش پر کردیم، چیزی هم در جدول ها وجود نداشت که ربط جدولها را با هم تمام کند، در آنصورت هر چه جدول را ریز کنیم چیزی بدست ما نمی آید، این شکل افراطی کار است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خوب این تابع تعریف شما است، یعنی خرد کردن چه خرد کردن به سه چیز اولیه باشد و چه به سی هزار چیز باشد، اگر تعریف به نحوی است که بعد وقتی جدولشان را رسم می کنیم ربطشان را هم به نحوه ای تمام می کند که خوب ارتباط تمام می شود، و اگر تعریف ها به نحوی باشد که اینها را از هم منفصل می کند، خوب منفصل خواهند بود.

برادر معلمی: ما می خواهیم بگوئیم اثر تعریف باید در این سه جدول ظاهر شود، اینکار که سه جدول درست کنیم و مثلاً خانواده جمع و دولت را هم مرتب خرد کنیم و پائین رویم این یک نحوه تقسیم اصالت ربطی نیست، اصالت شیئی است که هر چیز از موضع خوش بدون توجه به دو چیز تقسیم می شود، اگر هم کسی بگوید تقسیمات را همچون تقسیمی که در اول و بالا انجام داده ایم در پائین هم تکرار می کنیم، این هم اصالت شرایطی می شود زیرا که عین چیزهای آنطرف را می خواهد به اینطرف بیاورد، چنین امری هم ممکن نیست باید تناسب داشته باشند و آن دو بعد دیگر متناسب با بعد سوم درست شوند، یعنی ربطشان را در خود ترکیب قرار دهند.

درست کردن جدول ترکیب یعنی معرفی ترکیبات، معرفی متغیرین همعرض در یک وضعیت در این مورد ممکن است انواع و اقسام تقسیمات بتوان کرد مثلاً به طرف چپ، راست و ربط بین هر موضوع، یا بالا و پائین ربط بین بالا هر موضوع مورد توجه قرار بگیرد و یا هر چیز دیگری که چنین معنایی داشته باشد بعد هم

این تقسیم را تکرار کنیم، مثلاً بگوئیم چپ، راست وسط و بعد خود راست را هم به چپ و راست و وسط تقسیم نمائیم، این نحوه تقسیم را تقسیم اصالت شیئی می گوئیم از روی این تقسیم زمان معین نمی شود، یعنی معین نمی شود که این چیزهایی که ما در تقسیم درست کرده ایم از لحاظ زمانی همزمان با هم عوض می شوند، یا از لحاظ زمانی تقدم و تاخر دارند، این مطلب را در ترکیب وارده نکرده ایم، بنابراین جدول تغییر هم اگر درست بکنید، ربطش با جدول ترکیب قطع است، می گوئیم پس باید عناصر جدول ترکیب به نحوی باشند که از یک بعد دیگر نشان دهنده زمان تغییرات موضوع باشند، یعنی موضوعاتی باشند که تقدم و تاخر زمانی هم در آنها ملاحظه بشود، به این عامل زمانساز می گفتیم، یعنی می گفتیم در فرمول ترکیب و نه در وضعیت خاص بلکه در فرمول وضعیت، عناصری هم در ترکیب قرار دهید که عناصر زمانساز باشند یعنی از روی آنها بتوان آینده کیفیت را تشخیص داد، از روی فعل آن آینده آنرا بفهمیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس شما در اینجا سه چیز معرفی می فرمائید در قدم اول تعاریف را معرفی کنید، در قدم دوم بر اساس آن تعاریف سه چیز را معرفی کنید یعنی مثلاً می گوئید مکان از جمع، خانواده و دولت، زمان از فرهنگ، سیاست، اقتصاد و جهت از صبر و رضا و تسلیم درست شده است. بعد هم می گوئید بر اساس این سه تعریفی که درست کرده ایم جدولی درست کرده ایم جدولی درست کنیم، یعنی آنرا به فرمول تبدیل کنیم، می گوئیم چگونه فرمول درست کنیم؟ می گوئید، در هر یک از سه بخشی که گفتیم مثلاً جدول ترکیب را به نحوی آنرا بنویسید که از دو جدول دیگر آثاری در آن حضور داشته باشند یعنی جهت ساز آن فرضاً اخلاق، احکام، و تکنولوژی، زمانساز هم فرضاً، فرهنگ سیاست، اقتصاد و مکانساز آنهم دولت، خانواده و جمع اینرا در وضعیت بگوئید عین همین سه تا را نیز به مناسبت زمان به حسب موضوع زمان، در جدول زمان ذکر کنید، عین همین را هم به حسب موضوع جهت در جدول جهت درست کنید یعنی سه تا نه تا درست کنید که بیست و هفت تا بشود، این یک تقریر از بیان شما که در اینصورت ما بین فرمول و تعریف فرق گذاشته ایم با تعریف یک اموری قبل از لحاظ ربط معرفی شده و فرمول هم کیفیت ارتباط اینها را در سه جدول آورده است آیا غرضتان این قسمت است؟

برادر معلمی: توجه شود که اول ما تقسیم بندی نمی کنیم و بگوئیم مکان، خانواده، جمع و دولت میشود و زمان هم فرهنگ، اقتصاد و سیاست میشود و جهت هم چیز دیگر میشود، اینها مثال بودند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: از تعاریف اولیه شما تنها تعریف اولیه ای از فلسفه در مورد زمان دارید، زمان بعنوان، عنوانی که معنوی آن امری زمانی و مستمر با سرعتهای مختلف است.

برادر معلمی: نه، فرمول زمان به ما نشان میدهد که مراحل تغییر چیست یعنی فرمول تغییر را به ما می دهد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همینجا را میخواهم سؤال کنم اینکه میگوئید فرمول مراحل تغییر را می دهد، یعنی سرعتهای مختلف، اختلاف سرعت را میدهد، اگر اختلاف سرعتی که میدهد شما ابتدائاً یک تعریف فلسفی دارید که بر اساس آن معلوم شده که تغییر رفعی نمیتواند باشد زیرا موجب انفصال مطلق میگردد، پس گفته ایم زمان عنوانی است بر معنوی زمانی حال اگر بپذیریم که معنوی عنوان زمان حتماً و اصلاً دارای تدریج است، خود تدریج است. این معنوی که نه دارای اتصال مطلق است و نه انفصال مطلق و یک ربط خاص تدریجی است که آنرا زمانی میگوئید لزوم سرعتهای مختلف را تمام میکند زیرا اگر سرعتهای مختلف نباشد لزوماً یا موجب انفصال و یا اتصال در حرکت می گردد، حال بر اساس اصل ضرورت سرعتهای مختلف شما میخواهید سه وصف به ما بدهید که تغییراتشان دارای سه سرعت مختلف باشند، هر چند عین همین مطلب باید در فرمول و جدول زمان شما هم بیاید لکن این تعریف شما است از زمان، اما جدول زمانی شما از کجا می آید؟ جدول زمانی می گوید من بریده از مکان و جهت نیستم، ما هم می پذیریم لکن آیا سه چیز مثل فرهنگ، سیاست و اقتصاد ذکر می کنید یا نه چیز ذکر می کنید؟

برادر معلمی: اگر بخواهیم توضیح تقسیم بندی جداول سه گانه را بدهیم خوب همان جدول سابق را که درست کرده ایم می آوریم و توضیح می دهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، عناوین و مبانی فلسفی و کلی آنرا می خواهیم.

برادر معلمی: بله، قصد من هم بیان کلی مطلب است، یک وقتی که آن تعریف کلی را می دهیم تا یک حدودی برای برادران روشن می شود لکن چند قدم که جلوتر برویم تفاوت کار ما با فرمولهای دیگر معلوم نمی شود، قصد ما در اینجا آن بود که بگوئیم فرمولهای دیگر چگونه ساخته شده است و تفاوت ریشه ای کار دیگران با فرمول ما چیست؟ و چه تصویری از جهت، زمان و مکان غلط است.

حالا شما بر اساس آن تصور صحیح حرکت می کنید و... یعنی اگر من گفتم فرمول زمان این است بعد هم سه عامل را مثل اقتصاد، فرهنگ و سیاست را به صورت کلی معرفی کنم و بین آنها هم تقدم و تاخر زمانی قائل شوم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بگوئید سه وصف حال هر چه می خواهد باشد بجای اقتصاد، فرهنگ و سیاست "الف، ب و جیم" بگذارید.

برادر معلمی: بعد سؤال می شود که آیا این سه که سرعتشان مختلف است آیا همیشه در هر مقطع از الف، ب و جیم یک چیزی است؟ جواب می دهیم بله، همینکه جواب مثبت دادیم فوراً الف، ب و ج را در جدول وضعیت می آورد قبل از اینکه ما هم جواب مثبت دهیم این سه همیشه با هم بوده اند، حال این نحوه صحیح تصور از مطلب است، اما تصور غلط مطلب این است که ما "الف، ب و ج" را پشت سر یکدیگر بدانیم، وقتی که الف هست، ب نباشد و وقتی ب باشد، ج نباشد و وقتی ج باشد، الف و ب نباشد بعد که می گویند همین را ریزتر کنید بگوئیم الف مثلاً به "۳ و ۲ و ۱" تقسیم می شود و ب هم به "۴ و ۵ و ۶" تقسیم می شود، می گوئیم اینگونه تقسیم بندی و این فرمول زمانی با آن فرمول زمانی که ما معرفی کردیم فرق دارد کسی چنین فرمولی را برای زمان نیاورد معرفی سه عنصر پشت سر هم غلط است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: باید چیز همزمان و با سه سرعت را بگویند.

برادر معلمی: همینکه بفهمائید با سه سرعت و همزمان، همزمانی که می گوئید یعنی همراه هم هستند وقتی همراه هم بودند در اینصورت باید در جدول وضعیت هم برده شوند و باشند نتیجه ای که ما می خواستیم بگوئیم همین بود این امر است که معرف نقش زمان در مکان می شود این عامل است که زمان و مکان را به

هم وصل می کند، یعنی ما در تقسیمات مکانی خود فرضاً اقتصاد، فرهنگ، سیاست می آوریم و می گوئیم جامعه همیشه اقتصاد فرهنگ، سیاست دارد در تقسیمات زمانی خود نیز درباره همین اقتصاد، فرهنگ و سیاست را می آوریم و می گوئیم سرعت تغییرات اقتصاد بیشتر از فرهنگ و بیشتر از سیاست است، این یک رقم تقسیم بندی است و..

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معذرت می خواهم دوباره برای روشن شدن بیشتر سؤال می کنم، آیا وقتی ما در جدول وضعیت می آئیم درباره فرهنگ سیاست و اقتصاد را ذکر می کنیم؟
برادر معلمی: آنها هم هست، نه اینکه حتماً بالای بالا باشند بعنوان زمانساز ذکر میشوند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤال در همین قسمت است، بالا می نویسید اخلاق، احکام، تکنولوژی، زیر آن می نویسید سیاست، فرهنگ و اقتصاد یا می نویسید سیاست خاص این مرحله، فرهنگ خاص این مرحله و اقتصاد خاص این مرحله می خواهم بپرسم آیا در جدول زمانی خصوصیت خاص برای وضعیت خاص که ندارید، مثلاً زیر اخلاق صحیح است که بنویسید اخلاق متناسب با صبر، احکام آن هم متناسب با صبر، تکنولوژی آن هم متناسب با صبر بعد هم تکنولوژی متناسب با صبر.

برادر معلمی: اینجا دیگر متناسب مطرح نیست، چونکه در اینجا می خواهیم فرمول ترکیب درست کنیم. لذا باید از پائین قابل جمع باشد چون ترکیب است باید طوری باشد که هر سه تا را به هم بچسبانیم از لحاظ ترکیبی بالاتری را بدهد، بنابراین در توضیح فرمول قبلی میگوئیم، اخلاق، احکام تکنولوژی شاملترین تقسیم بندی ما است، هر چه تقسیم دیگر بنمائیم، ترکیبی است که اگر آنها را جمع کنیم همین میشود یعنی چه؟ یعنی رده بندی را به اقتصاد، فرهنگ و سیاست تقسیم می نمائیم ولی نه اقتصاد، فرهنگ و سیاستی که از این بریده باشند که با این سه چیز شش چیز شوند بلکه سه تا هستند که در این سه که ضرب میشود نه چیز میشوند، میگوئیم اخلاق اقتصادی اخلاق فرهنگی، اخلاق سیاسی، نه اینکه شش چیز در زیر همدیگر، اخلاق، احکام و تکنولوژی، زیر آنها درست به همین معنا فرهنگ، اقتصاد و سیاست شش چیز نمیشوند میگوئیم سه تا قبل از سه تا بعدی ضرب میشوند و نه چیز میشوند که وقتی اقتصاد، فرهنگ و سیاست

را جمع می کنیم اگر از لحاظ اخلاقی باشد، اخلاق سیاسی، اخلاق فرهنگی و اخلاق اقتصادی جمعاً اخلاق میشوند، احکام سیاسی، احکام فرهنگی و احکام اقتصادی هم جمعاً احکام میشوند و تکنولوژی سیاسی و تکنولوژی فرهنگی و تکنولوژی اقتصادی هم جمعاً تکنولوژی را تشکیل میدهند، میگویند چرا اینکار را می کنید؟ میگوئیم چون اینجا موضع ترکیب است ما باید ترکیب معرفی نمائیم هر رده ای که پائین می آئیم از لحاظ ترکیبی باید ریز شده همان بالایی باشند

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا در حقیقت در یک پله بالاتر نمیگوئید که آن رده بالائی هم ترکیب میشوند و خود اخلاق را می دهند یعنی صحیح است که بگوئیم هر چه را در اخلاق ذکر کردیم متناسب آنرا در احکام ذکر می کنیم و

برادر معلمی: آن یک بحث دیگر است، ببینید ما خود اخلاق، احکام و تکنولوژی را هم میتوانیم با هم جمع کنیم و جمعی جامع میشود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: میشود جامعه در مرحله صبر، در مرتبه صبر.

برادر معلمی: نه، نه این جامعه در مرتبه های مختلف صبر و ... ندارد، میگویم میشود جامعه اگر که جهت را برای خود این موضوع به ما داده بودند و گفته بودند جامعه به آنجا میرود، بعد فرمولش یک طور دیگر میشد، تاثیرات میشد، آنگاه ما باید می گفتیم مثلاً جامعه ای که در حالت الف است چه اخلاقی، چه احکامی و چه تکنولوژیی باید داشته باشد، بعد در زیر آن می گفتیم فلان احکام باید در " اقتصاد، فرهنگ سیاست " چگونه باشد و فلان احکام اقتصادی در " خانواده، جمع و دولت " باید چگونه باشد، همینطور مرتب زیر میشد و پائین میرفت، ولی چون برای آن موضوع کلی جهت را نداده اند، یک عاملی را جهت ساز نام گذاشتیم و میگوئیم آن چیزی که موردش گفتیم این است، منتهی آن دو تای بغل دستی را به تناسب آن درست می کنیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: همینکه میفرمائید به تناسب آن درست می کنید یعنی حکومت دارد.

برادر معلمی: حکومت داشته باشد عیبی ندارد، حکومت داشتن غیر از آن است که وقتی جمع میشود آن بالایی میشود.

منظورم این است که اگر یک وقت چنین چیزی داشتیم، برای جامعه آن جوری انجام می دادیم، ولی در این فرمول چون چنین چیزی را برای خود جامعه نبوده است سر جای خودش توضیح خواهیم داد که نمیشود هم که بدهند، چون نمی شده است که بدهند، برای یکی از این عاملها می دهند، برای دو تا همعرض دیگر ما متناسب با آن پیدا می کنیم، وقتی اینها را پیدا کردیم در زیری ها ضرب می شوند، نه اینکه بخواهیم زیری ها را بر اساس تناسب با بالایی ها پیدا کنیم، یعنی مثل وقتی که می گفتیم احکام متناسب با صبر و تکنولوژی متناسب با صبر را باید پیدا کنیم، اینجا هم بگوئیم اقتصاد متناسب با صبر را پیدا کنید، میگوئیم این دیگر موضوعیت ندارد، این متناسب گفتن در مورد همعرضها است، این شامل و مشمولی است، اخلاق صبر خود یا اخلاق اقتصادی، یا اخلاق فرهنگی و یا اخلاق سیاسی است، دیگر لازم نیست به تناسب پیدا شود، خودش ضرب شده آن است. البته شاید این بحث فعلاً زود باشد، قدم به قدم باید جلو برویم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خوب این جدول وضعیت اما جدول زمان را چه می کنید؟

برادر معلمی: جدول زمان را می گوئیم باید بر اساس عامل تقدم و تاءخر زمانی تنظیم شود در مورد تقدم و تاءخر زمانی هم قبلاً در جدول ترکیب پرسیده اند آیا اخلاق، احکام و تکنولوژی با یکدیگر تقدم و تاءخر زمانی دارند؟ گفته ایم نه همینکه یک حکم را عوض کنید، همراه با آن باید یک خلق و تکنیک هم عوض شود وگرنه کارایی ندارد. این عاملها با هم عوض می شوند، آن عاملهایی که اسمشان را زمانساز گذاشته بودیم که فرضاً اقتصاد، فرهنگ و سیاست بوده است، بر اساسشان زمان ساخته می شود، فرضاً گفته می شود سرعت اقتصاد سه برابر فرهنگ و فرهنگ سه برابر سیاست، (با آن ارتباطاتش که باید تمام شود که سابق بر این کشیده بودیم) حالا فرضاً جدول خود را کشیده ایم و یک جا گفته ایم باید اقتصاد عوض شود و جای دیگری گفته ایم باید فرهنگ عوض شود و یک جای دیگر باید سیاست عوض شود، می گویند، آنجا که برای تغییر اقتصاد معین شده است منظور تغییر چه چیزهایی است؟ می گوئیم یعنی یک اخلاق اقتصادی همراه

با یک احکام اقتصادی و همراه با یک تکنیک اقتصادی، مربوط به خانواده، جمع و دولت باید عوض شوند که جمعاً نه عامل با یکدیگر باید عوض شوند، در جدول زمان ما آنرا با یک خانه نشان داده ایم که اسمش را اقتصاد گذاشته ایم، ولی اقتصاد در هر عاملی که ضرب شده وقتی موقع عوض شدنش باشد این نه تا با هم عوض می شوند و آن دو تای دیگر هم که ثابت می مانند (فرهنگ و سیاست) جمعاً متشکل از هیجده عامل اند که ثابت می مانند (اگر تقسیمات ما همان تقسیمات قبلی باشد) البته شاید این بحثها زود باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آنوقت در جدول جهت جهتی ها عوض می شوند؟

برادر معلمی: نه، جدول جهت، در مورد عاملی است که باصطلاح جهت سازمان است فرض کنید در جامعه مهمترین عامل تعیین ارزش برای ارزیابی جامعه فلان او معرفی می گردد مثلاً ما خوبی و بدی جامعه را بر مبنای ثروتمندی و یا پیشرفته بودن یا نبودن تکنیک ارزیابی نمی کنیم بلکه مثلاً مهمترین عامل را فرضاً اخلاق می دانیم و اینرا مهمترین چیز برای تعیین قیمت و ارزش حقیقی جامعه می دانیم چنین عاملی را در جدول جهت می بریم و بعد مراتب آن امر را پیدا می کنی، فرضاً در مورد انسان مثال می زنیم که شاید مثالش از مثال نسبت به جامعه راحت تر باشد می گوئیم ارزش انسان به اخلاق، عقاید و رفتار است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال اگر بخواهیم جدول جهت را خرد کنیم چه می کنیم؟

برادر معلمی: باید مراتب رشد همین عامل جهت ساز را از همان راهی که این مراتب را بدست آورده ایم ریز کنیم، فرضاً اگر از راه دقت در کلمات وحی بوده است دقت کنیم که بین صبر و رضا چه مراتب دیگری می توانند باشند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فرضاً عوض می کنیم صبر بر ترک معصیت، صبر بر انجام طاعت، صبر بر بلا.

برادر حسینیان: صبر را باید در فرهنگ، سیاست، اقتصاد ضرب کنیم.

برادر معلمی: نه آن خرد شدن نیست، البته سر جای خود این موضوعیت دارد اینکه آقای حسینیان می فرمایند، همان چیزی است که ربط جدول جهت را با زمان و مکان نشان می دهد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: من می گویم اول مراتب جهتی را تنها از نظر ارزشی خرد بکنیم و مثلاً بگوئیم زمانی جامعه بر ترک عصیان صابر است، زمانی صبر بر انجام فرائض دارد و زمانی هم صبر در برابر بلا دارد، علی فرض که چنین باشد، مثلاً اگر با یک مستکبر روبرو شدیم باید جلو آن ایستاد.

برادر سیف: آیا اینها را در طول گرفته اید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله در یک خط طولی گرفته ایم، البته علی فرض، علی فرض که صبر، تسلیم و رضا که در یک خط بودند هر یک خود به سه چیز تقسیم شده باشند و اول اینرا خرد می کنیم، بعد می آئیم موضوع زمانی را متناسب با این خرد کردن جدیدمان خرد می کنیم مثلاً می گوئیم فرهنگ، سیاست و اقتضای را که قبلاً گرفته بودیم متناسب با مرحله تعریف عصیان چیست؟

برادر معلمی: نه اینطور نیست که اول جهت را خرد می کنیم و بیایم اینجا، در جدول جهت یکی از عوامل است که دارای چنین نقشی است و مابقی باید به تناسب آن و یا با ضرب در آن ساخته بشود. یعنی فرض می کنیم اگر این تقسیمات را تقسیمات اخلاقی دانستید، اخلاق جدول ما ۹ خانه از ۲۷ خانه را داراست، بعد همانطور که آقای حسینیان گفتند، در جدول جهت ما چند تقسیم بندی حتماً پیدا می کنیم چون اخلاق را جهت سازی نهایی دانسته ایم باید تقسیم بندی اخلاق را از جدول زمان و مکان به جدول جهت ببریم یعنی می گوئیم اخلاق اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، این تقسیم بندی حتماً باید در جهت وجود داشته باشد بعد مربوط به خانواده، جمع دولت یعنی نه چیز که ربطشان با هم بریده است، چون نتوانستیم در آنجا آنرا مدلی کنیم، بعد وقتی که شما می فرمائید جامعه را از اخلاق صبر به اخلاق رضا می رود ما سؤال می کنیم، در این نه چیز که گفتید صبر و رضا یک جای دارد. یعنی فرضاً صبر خود به عنوان یک امر خود اخلاق سیاسی است یا اخلاق سیاسی است یا اخلاق فرهنگی یا اخلاق اقتصادی است؟ اگر بگوئیم در هر سه ضرب می شود می گوئیم در آنصورت سه معنای مختلف هم می دهد، یعنی صبر سیاسی، صبر فرهنگی و صبر اقتصادی سه چیزند، بعد هم در "خانواده"، "جمع و دولت" ضرب می شود، علی فرض اینکه صبر یک اخلاق سیاسی باشد دیگر در فرهنگ و اقتصادی نیست، آنجا که نوبت تغییر سیاستمان باشد می گوئیم سیاست باید

از این حالت به آن حالت برود، فرضاً از حالت صبر به حالت رضا برود بعد اینکه می فرمائید اگر در یک مرتبه من دیگر همین را ریزتر کردیم و مراتب رشد را دقیقتر بدست آوردیم و صبر را به سه قسمت صبرطاعت، عصیان و بلا تقسیم نمودیم، می گوئیم آنجائی که گفتیم سیاستمان در یکی از حالتها واقع می شود، حالا دیگر بصورت کلی نمی گوئیم سیاستمان در صبر واقع می شود، می گوئیم سیاست ما یا در صبر در معاصی یا در صبر بر طاعت و یا در صبر بر بلا است، آن طیف بزرگ صبر، خود سه قسمت ریزتر شد، اگر صبر بر معاصی بود مثلاً می گوئیم سیاست بر جامعه باید باید از صبر بر معصیت به صبر بر طاعت برود، اگر هم بر معاصی بود مثلاً می گوئیم سیاست بر جامعه باید از صبر بر بلا بود باید وارد رتبه تسلیم بشود، پس آن مرتبه ای که ریز می شود، آن ریز شدن جهتی و ارزشی است که کار ما را دقیقتر می کند لکن برای اینکه ارتباط این جدول جهت و زمان و مکاتن قطع نشود از جدول مکان و جدول زمان یک چیزی باید اینجا بیاوریم، عبارت بهتر هر سه باید دارای یک موضوع باشند. یعنی ما غیر از "اقتصاد، فرهنگ و سیاست" خانواده جمع، دولت اخلاق احکام و تکنولوژی، در جدول برایمان هیچ چیز دیگر نداریم، جدولمان همین نه عنوان است که به یک صورت خاصی ترکیب شده است در جدول مراحل بصورت ترکیبی وضعیت ترکیب شده، در جهت زمان بصورت تغییری و در جدول جهت بصورت ارزشی ترکیب شده است که آنچه که نیست بخاطر ضعف ما در عدم دستیابی به آنچه مثلاً از وحی رسیده است می باشد و لذا در آنجا باید به تناسب آن بوسیله یک فرمول دیگر درست کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: من اینگونه از حضور جنابعالی استفاده کردم که ما ابتدائاً سه تا تعریف از جهت، زمان و مکان داریم، این تعاریف را از فلسفه داریم بعد سه مجموعه متناسب با حفظ آثار هر کدام در دیگری.

برادر معلمی: متناسب با شخصیت خودشان و ربطشان با دو تای دیگر، ربطشان با دو تای دیگر در داخل خودشان قرار دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: و این فرمول ما می شود و نه تعریف، تناسبات خاصی است پس سه تا تناسبات خاصی مربوط به سه جدول داریم و سه تعریف مربوط به کل، حال در ریز کردن یا تکرار کردن و یا گسترش دادن آنها آیا بر اساس تعریفی که داریم امر جهتی را خرد می کنیم یعنی دقیقترش می کنیم؟ البته بعد هم دوباره سه مجموعه می سازیم ولی در اولین قدم سه مجموعه جدید نمی سازیم بلکه اول می گوئیم صبر بر اساس آنچه از وحی و کلمات و استنباطات علماء اخلاق و ... از این سه مرحله تشکیل می شود، یعنی صبر را یک مقطع خاص فرض کرده ایم و از نظر ارزشی برای آن یک تقدم و تاءخری و رتبه هایی قائل شدیم که برای رشد بیشتر مردم باید در این سیر حرکت کننده بعد که این شد می توانیم جدول مجموعه آنرا بکشیم.

برادر معلمی: با این ترتیبی که ما داریم درست می کنیم، به محض اینکه یکی از این سه جدول یک تغییر در آن پیدا شود که یک درجه تعیین پیدا کند، این تبیین را در دو تای دیگر هم باید بیاوریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: علاوه بر این یک کار دیگر هم باید بکنیم حضرتعالی می گوئید تا این تغییر را دادیم باید آنرا در زمان و مکان هم بیاوریم بنده عرض می کنم یک کار دیگری هم باید بکنیم، باید متناسب با این ضریب دقتی که اینجا انجام داده ایم باید یک ضرب دقت متناسب با این هم برای امر زمانی و برای امر مکانی پیدا کنیم تا این دو نیز به همان نسبت خرد شوند، فرضاً اگر اول کار گفتیم اخلاق چیزی جز سه مرحله نیست و هیچ میدان بیشتر دیگری ندارد، میدان صبر، تسلیم و رضا، حال که نه خلق کوچکتر شد، باید لطف کنید و امر زمانی خود را نیز خرد کنید و مجموعه سازی کنید، مجموعه سازی باید بکنیم و این را هم باید در یکدیگر بیاوریم عیبی ندارد لکن وقتی ضرب دقت خود را بالاتر بردید عیناً ضرب دت خود را باید در زمان و مکان نیز بالاتر ببرید.

برادر معلمی: ما اصولاً می خواهیم بگوئیم این حساستر شدن بدون توجه به آن دو تا محال است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این عین این است که بفرمائید تعریف از زمان و مکان به یکدیگر مربوط است ولی در مرحله تعریف فلسفی شما یک بار انتزاع می کنید ولی انتزاعی متناسب با ترکیب.

برادر معلمی: همین تناسب که می گوئید یعنی همان.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می خواهم عرض کنم موقعیکه می گوئید فرضاً اینکه صبر دارای سه مرحله ۱ و ۲ و ۳ است را از وحی می گیرید، اینکه اینرا باید جاری در دو تای دیگر قبول داریم ولی آیا آنها را در همان سه تا حفظ می کنید؟ یعنی می گوئید همان فرهنگ، سیاست، اقتصادی که مال هر یک از این مراحل رشد است یا اینکه آنها را می آورید و خرد می کنید.

برادر معلمی: اگر کسی گفت اخلاق، تقسیم به اخلاق غضبیه، واهمه و شهویه می شود می گوئیم با این تقسیمات باید در زمان و مکان هم وجود داشته باشد و یا اگر آنجا متناسب با آن در اینجا یک چنین چیزی وجود ندارد این تقسیم بندی هر چند دقتی را باعث می شود لکن به درد برنامه ریزی ما نمی خورد، کنار می رود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این معلوم شد عرض من در مورد جاری شدن این در آن نیست جاری می فرمائید و حتماً هم در دو جدول دیگر جاری می شود، کوچکترین تغییری که در اینجا پیدا شود آثارش در دو جدول دیگر ظاهر می شود، سؤال من این است که آیا ...

برادر معلمی: همین می شود، منظور ما از مثال این بود که این دقت جاری در آندو نمی شود لذا چنین دقتی به درد ما نمی خورد. یعنی چنین تقسیم بندیی به درد ما نمی خورد که بگوئیم اخلاق فلان، یعنی از این بعد خاص به درد نمی خورد، حتی ممکن است از بعد ارزشی باشد و یا بعد ترکیبی و یا زمانی باشد، از هر بعدی که باشد چون نمی توان آن را در تقسیم بندی دیگر بود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چرا می شود، آنرا برد لکن به دو رقم می توان برد یک فرض این است که بالای سر تکنولوژی بنویسیم تکنولوژی مبارزه با عصیان احکام مبارزه با عصیان اخلاق مبارزه با عصیان فرهنگ، سیاست و اقتصادش هم متناسب با همین پائین می آئیم فرض دیگر اینکه بگوئیم، اینکار را نکنید بلکه همانطوری که برای جدول جهت سه مرتبه قائل شدید و در عین حال ترکیبات زمانی را هم دارد و ترکیبات مکانی را هم دارد، کار دیگری نیز بکنید بیائید سه مرحله زمان را در سه مرحله دیگر آن ضرب

کنید فرض کنید بگوئیم سیاست ما سه مرحله دارد و ولایتمان ولایت مرتبه پائین که فرضاً ادارات باشد، ولایت ولات منطقه و ولایت شخص ولی فقه، در این دستگاه دولت در دستگاه خانواده اش هم یک چیز دیگر، سه عنوان بگذارید آیا لازم است که آنرا هم تقسیم کنیم یا آنرا لازم نیست تقسیم کنیم؟

برادر معلمی: به نظر می رسد این بحث الان در موضع فعلی نباید طرح شود چون بحث ما فعلاً بحث تقسیم بندی نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چون بحث ظاهراً در مورد کیفیت ریز کردن بودن من می خواستم عرض کنم که خرد کردن دو رقم ممکن است.

برادر معلمی: نه، سؤال اصلی ما چگونگی ریز کردن نیست سؤال اصلی این است که ما این سه عامل را چگونه قرار دهیم که ربط بین آنها تمام باشد، این صحبت اول است بعد در قدم بعدی اگر این فرمول جهت زمان و مکان شد، چگونه می توانیم اطلاعات خود را دقیقتر و ریزتر کنیم و بعد این صحبت‌های اخیر مطرح می شود که این خود سه چهار احتمال دیگر دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: من بیان حضرتعالی را اینگونه فهمیدم که نحوه مجموعه سازی در سه جدول بایستی جوری باشد که ارتباط هر دو جدول دیگر را به جدول سوم تمام نماید.

برادر معلمی: صحبت آقای حسینیان هم با صحبت ما در این قسمت مشترک است، تنها تفاوت صحبت ما این است که ایشان می فرمایند وقتی خواستی در این جدول رسم کنی فرمول اصلی را تکرار کن که با تکرار فرمول ربط این فرمول با دو فرمول دیگر درست می شود ما می گوئیم این ربط را تمام نمی کند زیرا تقسیم را در آن موضع متناسب با موضوع خاص خود می نمائید، اگر موضوع ترکیبی است متناسب با ترکیب، و اگر تغییری است متناسب با تغییر و اگر جهتی است متناسب با ارزش تقسیم بندی می کنید، ولی در این تقسیم بندی مطالب را به گونه ای قرار می دهیم که ارتباطش با دوتای دیگر حفظ شود مثلاً هر گاه خواستیم اولین رده، جدول ترکیبی درست کنیم عناصر جهت ساز، عناصر زمان ساز و عناصر مکان ساز درست می کنیم، یعنی یک عناصری در وضعیت فعلی وجود دارند که زمان بوسیله آنها ساخته می شوند یا با تغییرات آنها

موضوع عوض می شود و در تغییر موضوع اختلاف و اشتراک واقع می شوند، هرگاه چنین چیزی پیدا کردید هر چند در وضعیت موجود با هم هستند لکن اینها عواملی هستند که بوسیله آنها می توان زمان را طراحی کرد یا زمان را شناخت یا زمان را ساخت در ترکیب قرار دهید ولی اینها را قرار دهید، این به معنای این نیست که بگوئیم زمان را در این فرمول آورده ایم، زمان را در فرمول آوردن به معنی چگونه عوض شدن فرمول است. چگونگی تغییر فرمول به معنی تغییر مدل است که بحث فعلی ما نیست، یا به معنای تغییر مدل است یا به معنای این است که خود این عناصری که در ترکیب وجود دارد در طول زمان تقدم و تاءخر دارند، اگر دومی منظور باشد که همان فرمول قبلی ما است و حد جدیدی بدست نیاورده ایم و اگر هم اولی باشد به معنی تغییر فرمول است و اگر تصور دیگری هم هست بفرمائید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی امور اصولی در هر یک از مجموعه ها اموری هستند که موضوع حکم هستند.

برادر معلمی: یعنی نحوه کار در هر جدول متناسب با آن جدول است امور اصلی هم نمی توان گفت یعنی... حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی اگر موضوع ترکیب باشد باید متناسب با ترکیب کار کنیم و اگر موضوع زمان است متناسب با زمان کار کنیم.

برادر معلمی: اما اصول نه، اصول همیشه همان جهت ساز هستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اصول نسبت به موضوع را می گویم.

برادر معلمی: باز ما در جدول وضعیت ترکیب سازها را بالا قرار نمی دهیم، جهت سازها را بالا قرار می دهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اما عناوینی را که قرار می دهید عناوین ترکیبی است .

برادر معلمی: در بحث تغییر هم که بیائیم باز در راس خود جهت سازها هستند لکن در آنجا فرم تغییر را نشان می دهیم، در ترکیب فرم ترکیب را نشان می دهند و در تغییر فرم تغییر و در ارزش فرم ارزش را نشان می دهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در جدول اول آگاهی اصل را به معنی حاکم می گیرند و گاه به معنی تشکیل دهنده موضوع خاص ترکیبی، یا مقومات آن.

برادر معلمی: حالا اگر اشکالی نباشد از این رد که شدیم به کیفیت ریز کردن خواهیم پرداخت.

برادر حسینیان: به اینجا رسیدیم که سه جدول داریم و ارتباط این سه جدول هم باید حفظ شده و ذکر گردد تا نحوه تفسیرمان از این جدول یا آن جدول مشخص شود، حال برای پیدا کردن این چند اتصال ممکن است باشد که به دو احتمال آن اشاره شد یکی اینکه برای کشف ارتباط این دو جدول موضوع هر دو جدول را با فرمول شامل تقسیم کنیم و آثار هر کدام را جزء مقومات هر جدول قرار دهیم (مقومات هم یعنی اجزاء تشکیل دهنده آن وضعیت یا مکان که همان جدول اولی می شود) و این هیچ تفاوتی ندارد با اینکه می گوئیم آثار را بیاوریم، زیرا آثار را هم با توجه به همان فرمول می آوریم یعنی وقتی می گوئیم جهت ساز، زمان ساز و مکان ساز جهت ساز یعنی جهت وضعیت جامعه، جهت مکان جامعه، زمان ساز هم یعنی زمان مکان جامعه، مکان ساز یعنی مکان جامعه، که خود این زمان و مکان جامعه یک مرحله ای از زمان کل جامعه است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عیبی ندارد، ما با فرض فرمایش حضرتعالی جلو می رویم در قدم دوم مجموعه زمانی را چگونه درست می کنید؟

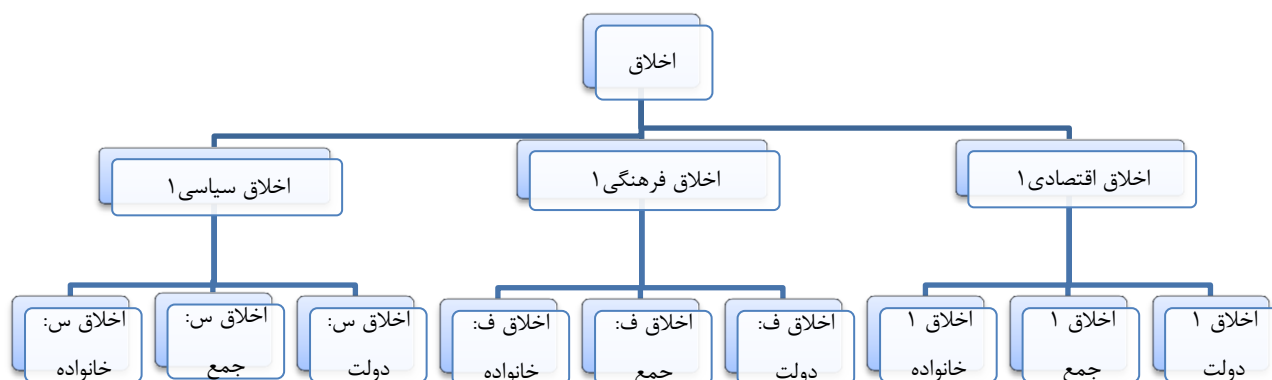
برادر حسینیان: مجموعه مکانهای متوالی جامعه زمان جامعه را میدهد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، بنا به استفاده ای که الان از آقای معلمی کردیم چنین نباید بشود. باید کل اموری که در جدول مکان دارید، همه را در جدول زمان بیاورید.

برادر حسینیان: کلیه امور را هم می آوریم بدین ترتیب:

	وضعیت «الف»	وضعیت «د»	وضعیت «ن»
جهت ساز :	اخلاق ۱ مثلاً صبر	اخلاق ۲۰ مثلاً تسلیم	اخلاق ۳۰ مثلاً رضا
	سیاست	سیاست	سیاست
زمان ساز :	فرهنگ	فرهنگ	فرهنگ
	اقتصاد	اقتصاد	اقتصاد
مکان ساز :	دولت جمع خانواده	دولت جمع خانواده	دولت جمع خانواده

لازم به توضیح است که اخلاق هر رتبه در سیاست، فرهنگ و اقتصاد همان رتبه ضرب می شود و هر یک از سیاست، فرهنگ و اقتصاد نیز در خانواده جمع و دولت ضرب می شوند، بنابراین در هر مرحله از وضعیت جدولی مثل جدول وضعیت الف خواهیم داشت.



بدین ترتیب مکان جامعه دارای سه گانه خانواده، جمع و دولت می باشند که هر یک از آنها دارای سه وصف زمانی، سیاست، فرهنگ و اقتصاد می باشند. این سه وصف با سه سرعت مختلف که فرضاً نسبت های آنها نیز به ترتیب اقتصاد سه برابر فرهنگ و فرهنگ سه برابر سیاست است تغییر می کنند بدین ترتیب ارتباط بین وضعیت های متوالی الف، د، ن، ... ویا ... و ۳ و ۲ و ۱ به خاطر اختلاف سرعت اوصاف زمانی حفظ می شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سعی می کنم فرمایش هر دو بزرگوار را درست درک کنم فرمایش آقای معلمی در جدول شماره ۲ بر حسب آنچه درک کرده ام خلاصه می کنیم:

تکنولوژی	احکام	اخلاق	تکنولوژی	احکام	اخلاق	تکنولوژی	احکام	اخلاق
سیاست	فرهنگ	اقتصاد	سیاست	فرهنگ	اقتصاد	سیاست	فرهنگ	اقتصاد
دولت	جمع	خانواده	دولت	جمع	خانواده	دولت	جمع	خانواده

مجموعه مکانی مجموعه زمانی مجموعه جهتی

بر این اساس اگر در مجموعه مکانی ۹ عنصر ذکر شده را داشته باشیم دقیقاً همانها در مجموعه زمانی و مجموعه جهتی تکرار می گردد اگر بپرسند پس چرا سه جدول می کشید می گوئیم از مجموعه عناصر هر یک از سه جدول سه مقصد و سه انتظار مختلف داریم نحوه نوشتن همین عناصر در مجموعه زمانی نسبت به مجموعه مکانی فرق دارد، یعنی تغییراتی که از ترکیبات می خواهد بکند تغییراتی متناسب با مسئله زمان است و این مجموعه جهتی هم می خواهد وارد مرتبه ای جدید شود و با ملاحظه این سه با هم است که می توانیم به درستی به جایگاه خود پی ببریم، نمی دانم فرمایش شما را درست فهمیده ام؟

برادر معلمی: یک اختلافات و یک اشتراکاتی با بیان بنده دارد یکی از اختلافات برداشت حضرتعالی با سخن بنده این است که هر چند ما ۹ عامل داریم لکن این نه عامل در یکدیگر ضرب می شوند. آنطور که حضرتعالی نه خانه را زیر هم نوشته اید ایجاد اشکال می نماید. می گوئیم مثلاً زیر هر کدام از خانه های اخلاق، احکام و تکنولوژی، سیاست فرهنگ و اقتصاد قرار می گیرد.

بدینترتیب رده اول سه تا، رده دوم نه تا و رده سوم بیست و هفت تا خانه می شود، ربط ۹ تای وسطی با ۳ تای بالایی در سه چیز ضرب شده اند، بدینترتیب پس از "اخلاق، احکام و تکنولوژی"، "اخلاق سیاسی، اخلاق فرهنگی، اخلاق اقتصادی"، "احکام سیاسی، احکام فرهنگی، احکام اقتصادی" و "تکنولوژی سیاسی، فرهنگی و اقتصاد خواهیم داشت و رده سوم هم که دولت، جمع و خانواده است در نه تای بالایی ضرب می شود.

در فرمول دوم که فرمول مراحل است می گوئیم در نه عاملی که در جدول قبلی وجود داشت و به علت ترکیب در یکدیگر ضرب شدند و ۲۷ خانه درست شد، به علت آنکه جدول دوم جدول زمانی است عاملهای

زمان ساز را باید بکشیم لذا تمام آن فرهنگ، اقتصاد و سیاست است ولی همراه با این سه، نه چیز همراه هستند، یعنی اخلاق احکام و تکنولوژی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی مربوط به خانواده جمع و دولت وجود دارند، بدینترتیب گویا در جدول مراحل اخلاق احکام، تکنولوژی و خانواده جمع و دولت بصورت پنهان وجود دارد و اینگونه نیست که عیناً همانها نوشته شده باشند یعنی طبق جدولی که قبلاً نوشتیم همه آن فرهنگ اقتصاد و سیاست است لکن توجه داریم که وقتی می گوئیم فرهنگ، یعنی اخلاق، احکام و تکنولوژی فرهنگ یا فرهنگ خانواده جمع و دولت، به نظر می رسد به این بحثها در قدمهای بعد باید برسیم و الان جلوتر داریم حرکت می کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا در فرمول جهت تنها صبر و رضا و تسلیم را می نویسید؟
برادر معلمی: در فرمول جهتی عاملی را که جهت ساز اصلی است مثلاً از بین اخلاق، احکام و تکنولوژی اگر منزلت اخلاق را بالاتر بدانیم جدول جهت بر اساس این عنصر درست می شود و ولی آن عنصری که در دو دسته سه تایی که همراه با اوست ضرب شده و نه عامل گردیده، یعنی اگر اخلاق را در نظر گرفته ایم در آن باید مراتب رشد اخلاق فرهنگی، اخلاق اقتصادی و اخلاق سیاسی مربوط به جمع خانواده و دولت که جمعاً نه دسته می شود ذکر شده باشد می پرسند هیجده خانه دیگر از ۲۷ خانه چطور؟ می گوئیم آنها همانهایی هستند که ربطشان را نمی دانیم و باید متناسب با اینها که مربوط به جدول جهت هستند آنها را بسازیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما آنرا به هم زدید چرا هیجده تایی آن را حذف کردید؟
برادر معلمی: بخاطر اینکه وقتی گفتند که مثلاً اخلاق صبر را داشته باشید نفرموده اند که متناسب با صبر چه حکمی را اجرا کنید البته حکمی را باید متناسب با آن پیدا کنیم (البته جدول جهت ۲۷ تا نیست).
برادر سلیمی: پس جدول جهت ۲۷ می شود.

برادر معلمی: نه جدول جهت ۲۷ تا نیست جدول جهت بر اساس این ۹ تا درست شده بعد از این ۹ تا با فرمولهای دیگری که داریم ۱۸ تایی دیگر را پیدا می کنیم و در جدول قرار می دهیم.

برادر پیروزمند: به این مبنا همه مدل را وحی نگفته است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، بناست عقل بگوید (آنها را بسازیم) اگر (بنا به قول آقای حسینیان) وضعیت های مختلف را پشت سر هم بکشیم جدول زمانی نمی شود.

برادر معلمی: نه ما نمی گوئیم جدول زمان اینطور است، بلکه فرمول زمان را باید بدست آوریم جدول مراحل پشت سر هم قرار دادن وضعیت های متوالی نیست این جدول فرمول مرحله ای است که صرفاً خود آنها، اینجا اختلاف سرعتها را می گوئیم و همین اختلاف سرعت ها را که رسم کنیم می شود جدول مراحل، جدای از اینکه این اختلاف سرعت ها را در مورد موضوع خاصی بکشیم. مثلاً می گفتیم اقتصاد یک و اقتصاد دو و اقتصاد سه، حال اینکه یک و دو و سه آن چیست و اگر این یک بود آ» دو چیز دیگری که ثابت است چیست اینها را از جدول دیگری می آوریم.

برادر حسینیان: مشترکاتمان این بوده است که سه تا جدول لازم داریم یک جدول مکان و یک جدول زمان و یک جدول جهت، حال می بینیم جدول مکان چیست و جدول زمان چیست و به ترتیب اینها را پر کنیم بنظر من می رسد برای پر کردن این جدولها بوسیله اوصاف باید سه وصف برای مکان بدهیم، تفاوت بحث ما با آقای معلمی اینست که ایشان می فرمایند مکان به سه جهت ساز و سه زمان ساز و سه مکان ساز تقسیم می شوند که در هم ضرب هم می شوند و ۲۷ تا می شوند این مکان جامعه است اینها را در همان فرمول زمان مکان و جهت بدست آورده ایم یعنی همان فرمول زمان و مکان و جهت را در مکان تکرار کرده اید و گفته اید جهت ساز و زمان ساز و مکان ساز یعنی جهت زمان و زمان مکان و مکان مکان.

برادر معلمی: نه اینطور نیست که همان فرمول را تکرار کرده باشیم بنده دو تعریف از اینکه زمان در مکان بیاید گفتم یکی اینکه آمدن زمان به مکان به این معنی است که بگوئیم این ترکیبات چه موقع بصورت کلی عوض میشود که این به معنی تعویض مدل خواهد بود معنی دیگر آمدن مکان به زمان اینست که عناصری که در اینجا قرار دارد سرعت تغییرشان به چه میزان است که این همان جدول است که قبلاً داشتیم یعنی جدول زمان اولیه که باید آنرا رسم کنیم و اگر فرض سومی هست بفرمائید.

برادر حسینیان: همین اثر زمان را که می گوئید که در مکان می آید آیا خصوصیت زمانی دارد یا نه اگر خصوصیت زمانی دارد بنابر همان تعریفی که میفرمائید باید ترکیب را عوض کنید.

برادر معلمی: ما داریم از شما سؤال می کنیم شما می گوئید زمان را می آورم در مکان.

برادر حسینیان: نه اثر زمان را در مکان می آوریم.

برادر معلمی: اگر اثر زمان را می آورید که ما هم همین را می گوئیم پس چه اختلافی داریم.

برادر حسینیان: ولی ما می گوئیم اثر زما را می آوریم منتها با این فرمول.

برادر معلمی: شما میگوئید اثر زمان را در مکان می آوریم به این معنی که خود زمان می آوریم (ج: بله خود

زمان) پس چرا اینجا نوشته اید جهت ساز و زمان ساز.

برادر حسینیان: خود زمان که زمان کل موضوعمان است.

برادر معلمی: خوب اگر آن فرمول خود زمان بخواهد تکرار شود یعنی باید بگوئیم مکان خود دارای زمانی

است، این همانطور که گفتم دو احتمال دارد که هر دو مردود است اگر فرض سومی هست بفرمائید.

برادر حسینیان: یعنی ما میگوئیم زمان مکان یک مرحله ای از زمان موضوع است، یک مرحله ای از زمان

موضوع با همه زمان موضوع فرق میکند.

برادر پیروزمند: مرحله ای از زمان موضوع با مکان موضوع چه فرقی دارد.

برادر حسینیان: مکان موضوع قرار شد ترکیبات آن موضوع باشد مرحله ای از زمان موضوع بدلیل آنکه همان

ترکیبات بعد زمانی هم دارند آن قسمت بعد زمانیش را می گوئیم تاثیر زمان کل موضوع در این قسمت.

برادر معلمی: در همین بعد مگر نباید یک نحو تقدم و تاخر را در آن قائل شوید این تقدم و تاخر یا به معنی

این است که کل آن میرود و کل دیگری می آید که ای عوض شدن مدل است یا اینکه به معنی اینست که

در درون این، یک چیزهائی زودتر از چیزهای دیگر عوض میشوند می گوئیم این می شود همان فرمول چارت

بغل دستی یعنی چارت زمانی غیر از تصور چه تصور دیگری دارید؟ آنجائی که می گوئیم فرهنگ و اقتصاد و

سیاست داریم میگوئیم اقتصاد سریعتر از فرهنگ، فرهنگ سریعتر از سیاست تغییر می کند و با این مطلب جدول زمانی را می سازیم.

برادر حسینیان: پس زمان ساز نداریم.

برادر معلمی: زمان ساز را قبول داریم شما صحبت از زمان می کنید و ایندو تفاوت دارند شما میگوئید فرمول جهت زمان و مکان را دوباره در مکان تکرار کن من میگویم اگر بخواهم بگویم زمان کیفیت یعنی آن کیفیت باید عوض شود، این عوض شدن یا به معنی اینست که کلش عوض میشود یا اجزایش عوض میشود اولی یعنی عوض شدن مدول و دومی همان جدول زمان است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آقا میگویند ما زمان را به معنی انتزاعی گرفتیم که به یک ساعت و یک روز و یک سال میشد اطلاق شود سال از روزها تشکیل شده بود پس جدول زما شما همان فرهنگ اقتصاد و سیاست است در یک عنوان کوچکتر یا عنوان بزرگتر، به آن معنایی که حضرتعالی میفرمائید که ما همه خصوصیات طرفین را به قید زمانی شدن می آوریم مثلاً فرهنگ سیاست اقتصاد را ناظر بر خانواده جمع دولت، و ناظر بر تکنولوژی و احکام، اخلاق بگیریم، که اگر ۲۷ خانه داریم ۲۷ امر زمانی داشته باشیم ایشان ناظر به آنها نمی گیرند بنظرم میرسد که اگر آن معنا از زمان را حل کنیم واضح میشود که زمانی را که اینجا میخواهیم بعنوان زمان ساز بکار ببریم با زمانی که در جدول زمان بکار می بریم فرق دارد آنجا میخواهیم اوصاف زمانی متناسب با جدولمان را ببینیم اینجا میخواهیم اوصاف مکانی متناسب با جدولمان را ببینیم که در اوصاف مکانی آن حتماً اختلاف سرعت هم هست.

برادر حسینیان: در اوصاف مکانیش اختلاف سرعت هم هست.

حجت السلام و المسلمین حسینی: مگر مکان را میتوانید بریده محض کنید.

برادر حسینیان: اگر اختلاف سرعت باشد که سؤال آقای معلمی مطرح میشود که ترکیب عوض میشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه اختلاف سرعت غیر از اینست که بگوئید ترکیبات آن کلاً عوض میشود.

برادر حسینیان: اختلاف سرعت یعنی زمان در ترکیبات هست ترکیبات زمان دارد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی با سرعت های مختلفی اجزاء ترکیبی عوض میشود و تغییر میکنند. برادر معلمی: بله، ما زمان را همین میگوئیم، یعنی اجزای ترکیبی با سرعت های مختلفی عوض میشوند اینرا میگوئیم زمان کل موضوع نه زمان این اجزاء، زمان این اجزاء که یعنی همان تغییرات خودشان، ولی وقتی میگوئیم، با سرعت های مختلفی اجزاء ترکیبی عوض میشود چون هر کدام عوض میشوند متوجه عوض میشود در واقع داریم مراحل و زمان منتهی را توضیح میدهم ما اینرا زمان موضوع میگوئیم حال شما میگوئید فرمول زمان به معنی اینست که یک مقدار صفحه هائی پشت سر هم قرار بگیرد، ما میگوئیم این نیست این صفحه ها وضعیت های خاص میشود در حالی که در فرمول نمیتوانیم وضعیت خاصی قرار دهیم.

برادر حسینیان: نه، ۹ تا سیاست میگوئیم ۹ تا فرهنگ و ۹ تا اقتصاد.

برادر معلمی: اینها عام است نه خاص، اگر اوصاف خاص شد فرمول نیست، اگر عام بود که همین که الان می فرمائید میشود پس باید ببینیم آیا مراحل زمانی مانند صفحاتی پشت سر هم است این مطالب اثر همان بحث موجود و مطلوب و ربط بین است که در آنجا یک معنای خاصی دارد که این معنا به آن میخورد که زمانهای پشت سره هم عین وقتی است که بگوئیم وضع موجود، وضع مطلوب و ربط بین آنوقت اشکال میکنند که ربط بین آنها هم خودش مبهم موجود، موجود و مطلوب و مطلوب است و در وضع موجود و مطلوب هم همینطور، فرمول ما این نیست، در فرمول ما وقتی میگوئیم وضعیت، وضعیت امری است که در همه مراتب حرکت هست، مثل موجود نیست که در همه جا نباشد مثل خود موضوع است که هیچگاه از بین نمی رود، و یا جدول مراحل را که میگوئیم، این مراحل امری است که در همه ترکیبات هست و ارزش چیزی است که در همه ترکیبات است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: خوب است برای تقریب، اول جدول جهت را شروع کنید و بعد جدول مراحل و بعد بگوئیم اگر جدول جهت اینست و مراحل اینست، مکان چیست گمان می کنم اگر از آنطرف آمدید دوستان عنایت میکنند که اگر مراحل بریده بریده شد و تعداد مبهم صفر شد دیگر نمیشود کاری کرد.

برادر معلمی: این که ما بگوئیم زمان باید فرمولی باشد یعنی از این مرحله به این مرحله چه چیزی مختلف شده است و چه چیزی ثابت بوده است این میشود فرمول این دگیر نمی شود صفحات پشت سر هم چون آنها را در پائین به هم وصف کرده ایم.

برادر حسینیان: ممکن است سه وضعیت را به هم اتصال دادید آنوقت دیگر اسم آن وضعیتی نیست منتهی میگوئیم در هر وضعیت چون ما بیست و هفت وصف داریم، بعد سیاست آن ربط شامل میشود و تغییر را حفظ میکند تا فرهنگ تغییر کند.

برادر معلمی: یک جا اینطور است یکجا هم اقتصاد میشود ربط شامل یک جا هم فرهنگ ربط شامل میشود این با آن صحبت که یکی از آنها برای همیشه ربط شامل بشود فرق دارد.

برادر حسینیان: حال اگر بگوئیم زمان و مکان و جهت کرده ایم حال بیائیم مکان را درست کنیم مکان را باید چگونه درست کرد.

برادر معلمی: در مکان باید ترکیب را معرفی کنیم و در همه مراحل حرکت آن ترکیبات باقی باشند و کلی آن عوض نشوند، این یک صحبت، بعد می گویم ترکیبات مختلفی را میتوان برای یک موضوع معرفی کرد که همیشه آنها صدق کنند می گویم همیشه طبق اصالت ربط باید ما اثر زمان در مکان و اثر جهت در مکان را هم بیاوریم اثر زمان در مکان یعنی یک عنصری را در ترکیبات قرار بدهید که وقتی ما به آن عنصر نگاه کنیم بگوئیم آینده این کیفیت چه میشود یا اگر آینده خاصی میخواهیم اینرا طوری طراحی کنیم که به آن چیز خاص تبدیل شود مثلاً آقائی که هوا شناس است از روی یک چیزهائی میگوئید امشب برف می آید یا باران می آید، هنوز که باران نیامده است اما در وضعیت موجود یک چیزهائی وجود دارد که آن را که نگاه میکند می گوید برف می آید آن عامل، عامل زمان ساز است که از روی آن می توانم بگویم چطور خواهد شد، پس در مکان باید زمان ساز باشد بعد میگوئیم چطور خواهد شد، پس در مکان باید زمان ساز باشد بعد می گوئیم در مکان عاملی را قرار دهید که آن عامل بیان کننده ارزش کیفیت باشد میگوئیم در هر مرحله ای از حرکت که هستیم، از روی این عامل و ارزش ساز باید بفهمیم که ارزش موضوع چقدر است که این ارزش ساز یا

جهت ساز است یعنی کاری به اینکه قبلش چه بوده یا بعدش چه هست نداریم از روی جهت ساز یا ارزش ساز ارزش موضوع را میتوان فهمید و بطور کلی میگوییم ترکیب را باید به عواملی جهت ساز زمان ساز و مکان ساز معرفی کرد بعد این صحبت پیش می آید که آیا زمان ساز و مکان ساز و جهت ساز را هم عرض همدگیر قرار میدهید یعنی می گوئید وضعیت مرکب است از زمان ساز و جهت ساز و مکان ساز که سه چیز هم عرض هستند می گوئیم نه، زیرا وقتی که برای یک کیفیت ارزش یا قیمت می گذارید همه هویت کیفیت خلاصه در همان چیزی می شود که قیمت را به جهت آن گذاشته اید یعنی چیزی غیر از آن وجود ندارد مثلاً وقتی که می گوئید جامعه ایران جامعه خوبی است اگر گفتند فلان مطالبش چطور نمی توانید بگوئید آنها موضوع دیگری است، بلکه همه آنها منحل در همین امری است که شما روی آن قیمت گذاشته اید یا اموری که قیمت گذاشته اید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این جدول عین اصالت ولایت است، معنای این مطلب ساده اش اینست که وقتی می گوئید این میکروفن چند می ارزد یعنی چه نیست تاءثیری در بندگی خدا دارد بعد می گوئید تغییر می کند و تغییرش هم منحل در این مطلب ارزشی آن است بعدش هم می گوئید ترکیبات آن چطور است یعنی تغییرات این مثلاً پوسیدن این مربوط به امور زمانی است، قطعاتش هم امور مکانی است، چه نسبت تاءثیری دارد و قدر و منزلتش در دستگاه الهی چقدر است امور جهت ساز است یعنی اینکه قدر و منزلت این نسبت به آخرت حکومت دارد نسبت به اینکه تند بپوسد یا کند بپوسد و تغییر کند حال اگر ارزش این پائین بود ولو عرض صد میلیون سال بود، باز هم ارزش آن پائین است.

برادر معلمی: حال اینکه اینها هم عرض هستند یا در هم حل می شوند یا ضرب می شوند بحث قسمت دوم است.

برادر حسینیان: حال پس می توانیم بگوئیم در مکان جامعه باید آثار ارزشی باشد آثار مکانی باشد و آثار زمانی هم باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مثلاً می گوئیم این میکروفن یک تناسبی به اشیاء دیگر دارد، این یک ارکانی دارد برای خودش که در باب ارزش این میکروفن نسبت به آخرت یک چیزهائی در این رکن است که بر اساس آن چیزها می توانم بگویم ارزش این چقدر است والا قیمتش مجهول است، بعد یک چیزهائی هم دارد که سرعت تغییر این را نشان می دهد، مثلاً این میکروفن سه قطعه دارد، سه نحوه پوسیدن هم دارد، ارزشی هم نسبت به مقصدی که من می خواهم بروم یعنی یک تناسباتی دارد تناسبات ارزشی و یک تناسبات زمانی و تغییری و یک تناسبات قطعاتی.

برادر معلمی: بله مثلاً اینکه در بازار به ما یک میکروفن را صد تومان می دهند و یکی را هزار تومان در این میکروفن یک چیزی وجود دارد که قیمت بر اساس آن می باشد مثلاً می گویند نسبت تاءثیری که از این میکروفن انتظار دارند فرضاً گرفتن صدا بخوبی و پخش صدا می باشد این چون صدا را بهتر می گیرد قیمتش هزار تومان است ولی آن یکی چون ضعیف تر است صد تومات است و چون برنامه ما برنامه رشد است همان عامل را باید تغییر دهیم تا ارزش آن زیاد شود تا بگوئیم میکروفنی که داشتیم رشد کرد فرضاً اگر گرفتن صدا از میکروفن مورد نظر باشد باید مرتباً این خصلت را بالاتر ببریم تا بتوانیم بگوئیم رشد کرده پس چنین چیزی حتماً باید در مکان باشد و قیمت کیفیت از آن معین میشود و همه کیفیت هم در همین خصلت خلاصه می شود نه اینکه بگوئیم قیمتش مربوط به صدا ضبط کردنش میشود بعد اگر بگوئیم صدا ضبط کردنش به اینکه پایه اش چطور باشد و قطعاتش چطور باشد نیست، اگر ربط نداشته باشد لازم نبود اینطور درست کنیم همه اینها با هم مربوط بوده است که این نتیجه را داده است پس همه اش در همان مطلب خلاصه می شود از بعد اینکه بحث تغییر هم در مکان باید اثر داشته باشد باز می گوئیم این کیفیت عوض می شود و همه چیز آن عوض می شود ارزش آن هم عوض می شود ترکیبات هم به معنای خاص آن عوض می شود ولی سرعت های تغییر آنها فرق می کند مثلاً که میکروفن سرعت پایه آن صفحه حساس یا فراگم آن که لرزش می کند دو رقم سرعت فرسوده شدن با سرعت رشد کردن دارند که اگر بخواهیم مثلاً آنرا عوض کنیم می گوئیم اول بیاد یا فراگمش را عوض کن بعد متناسب با این در قدمهای بعدی پایه بساز، پس

عواملی را که بعداً می خواهیم عوض کنیم چه چیزهائی است هر چه هست همه هویت کیفیت در همان چیزهائی که تغییر می کند خلاصه می شود. یعنی ارزشها را همه که در حال تغییر هستند در اینجا از بعد تغییری مورد ملاحظه قرار می دهیم، و بعد در بحث ترکیب وقتی می گوئیم این پایه و دسته و سری آن را درست ارزش آنهم در همه این قطعات جاری است و تغییرات هم در همه اینها جاری است اگر اینطور شد این سه تقسیم بندی ارزش ساز و تغییر ساز و مکان ساز تقسیم بندی موازی است نه سه تقسیم بندی همه عرض، چون روی هر کدام که دست بگذاریم دو تای دیگر می آیند و داخل این قرار می گیرند بعد می گوئیم اینها را باید به چه ترتیب قرار داد می گوئیم چون ارزش شامل بر چیزهای دیگر است و اصل در تغییرات ارزش است پس جهت ساز را باید بالا بگذاریم و زمان ساز را وسط و مکان ساز را پائین که این بحث دوم است فعلاً بحث ما اینست که در معرفی ترکیب، باید بنحوه ای ترکیب را معرفی کنیم که عامل یا عواملی که ارزش کیفیت را معین می کند در ترکیب وجود داشته باشد و عامل یا عواملی که تغییرات کیفیت را نشان می دهد وجود داشته باشد این می شود جدول مکانی.

برادر حسینیان: آیا می توانیم اینطور بگوئیم که موضوع ما جامعه است و آنرا به جهت زمان و مکان تقسیم کردیم حال مکانش را در مرتبه دوم به آثار ارزشی و آثار زمانی و آثار مکانی تقسیم می کنیم.

برادر معلمی: کیفیات ارزشی، کیفیات مکانی، کیفیات زمانی، یا جهت ساز و زمان ساز و مکان ساز، چون اینجا بحث ترکیب است باید بگوئیم کیفیتها، اثر آنها اینجا آورده ایم در اینجا باید تکلیف باشد فرقی ندارد که بگوئیم آثار زمان در مکان یا کیفیات زمانی، و آثار جهت در مکان یا کیفیتهای جهتی و ارزشی.

برادر حسینیان: در واقع دو فرمول است یک فرمول برای مکان گفتید و یک فرمول هم برای خود موضوع، حال رابطه ایندو فرمول چیست؟

برادر معلمی: در وضعیت عامل زمان ساز را قرار می دهیم و عامل زمان ساز عاملی است که از روی سرعت تغییراتش می توان گفت زمان چیست، بعد که می گوئید ربط بین زمان و مکان چه می شود می گویم عامل زمان ساز که از روی سرعت تغییراتش زمان ساخته می شود.

برادر حسینیان: ما رابطه بین دو فرمول تقسیم را سؤال کردیم صرفاً رابطه زمان و مکان را نمی خواهیم.

برادر معلمی: حال اینکه رابطه دو فرمول چیست بحث دیگری است مثلاً دو فرمول شامل و مشمول هستند فعلاً داشتیم دنبال ربط زمان و مکان می گشتیم ما می گوئیم زمان ساز چیزی است که در وضعیت موجود وجود دارد و از روی سرعت تغییرات آن می توانیم مراحل زمانی و موضوع را رسم کنیم.

برادر حسینیان: من می خواهم بگویم اگر ما وجه اشتراک از فرمول را بیائیم آنوقت همان را در مکان تکرار می کنیم.

برادر معلمی: دوباره موضوع عوض شد اینکه اگر چند فرمول را بکار ببریم آیا این چند فرمول می تواند به هم مربوط باشند؟ قطعاً نه، می گوئید آیا وقتی با هم ربط داشته باشند شامل و مشمول دارند می گویم بله، می گوئید شامل بر این دو فرمول چیست می گویم، حداقل صحبت اینست که مبنای تقسیم بندی است (ج: نمی شود) چرا نمی شود، البته اصلاً به این بحث کاری نداریم.

برادر حسینیان: این بحث یعنی زمان و مکان و جهت را به یک نحوه ای در مکان آورده اید منتهی با قید آثار.

برادر معلمی: این ادعای شماست. شما می گوئید زمان و جهت را آورده اید ما می گوئیم آثار آنها را آورده ایم می گوئید اگر دو فرمول شد، یک فرمول شامل بر آنها می خواهد و یک فرمول باید داشته باشیم می گویم الان هم یک فرمول داریم.

برادر حسینیان: رابطه فرمول شامل با آن فرمولی که الان در مکان دارید تقسیم می کنید همان فرمول است با قید مکان، والا رابطش را نمی توانید تمام کنید.

برادر معلمی: نه، این آن فرمول نیست و ربطش را با یک فرمول دیگری تمام می کنیم. اما اینکه ربط را چگونه تمام می کنیم صحبت دوم است. شما یک سؤال دیگری را باید بکنید و آن اینکه این دو فرمول آیا یک فرمول است یا یک فرمول شاملتر هم دارد یا از هم بریده است که جواب اینرا سر جایش می دهیم.

برادر حسینیان: نه من می خواهم صحبتیم را از این طریق ثابت کنم که بگویم فرمولی که ما برای تقسیم مکان استفاده می کنیم تجلی همان فرمول بالائی با قید مکان است.

برادر معلمی: نه، تجلی آن فرمول بالائی نیست، بلکه تجلی یک فرمول دیگر است.

برادر سلیمی: بله وگرنه یک فرمول کامل نداریم بلکه تکرار فرمول کرده ایم.

برادر معلمی: دوئیت فرمول حتماً باید به یک فرمول دیگر برگردد این درست ولی این دلیل نمی شود که این همان باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: فکر می کنم غرض آقای معلمی را بتوان اینطور بیان کرد سه تعریف برای زمان و مکان و جهت از فلسفه تان داشته اید این سه تعریف از یک جایی آمده است از هر جا که آمده است، فرمول ربط آنهم از همانجا می آید بهرحال یک بحثی صورت گرفته و سه تعریف تحویل داده است مبداء، و مقسم حقیقی همان بحث بوده است همان مقسم باید در ربط بین آنها ظهور پیدا کند.

برادر معلمی: بله، البته ایشان یک صحبتی می کنند که سر جای خودش هم درست است می گویند اگر فرمولهای متعددی را در یک جدول قرار دادید و ترکیب کردید آن فرمولها هم باید به هم ربط داشته باشد و طبق یک فرمول دیگری به هم ربط پیدا کرده است خوب درست است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه می گوئید اتصال مطلق نیست و انفصال مطلق نیست، ربط هست، معنایش اینست که یک هویت تعریفی جدیدی را تحویل می دهید که ما این هویت تعریف جدید این دوئیت را از بین می برید و به همین که می گوئید این تقسیم را تکرار می کنیم منتهی از موضع زمان، معنایش اینست خصوصیات اینها متناسب با زمان آنجا ذکر شده چون نه انفصال مطلق است که دوئیت بین جدولتان بطور مطلق باشد و نه اتصال مطلق است که یکی باشد.

برادر سلیمی: اگر بگوئید مکان هم زمان دارد به همان معنایی که در کل موضوع می گوئیم و زمان هم مکان دارد به همان معنای مکان موضوع آنوقت مکان از خصلت مکانیت می افتد یعنی مکان موضوع در فرمول با خود موضوع در یک رتبه قرار می گیرند و مکان معنایی ندارد.

برادر حسینیان: بله مکان هم زمان دارد اما به قید مکان یعنی به قید جایگاهش.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسیار خوب، اگر اینطور باشد می شود سه تا جدول و مسئله حل کرد.

برادر حسینیان: سه جدول می شود ولی یک فرمول، جوهره مشترک آنهاست همان فرمول شامل، نه اینکه همان دوئیت و ربط که فرمول اولیه تقسیم فلسفی را بیاوریم و بگوئیم این در همه فرمولها مشترک است. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بین زمان و مکان و جهت چه چیزی را علت اتحادشان می دانستید (ج: ما کاری به آن نداریم) چرا کاری ندارید، در زیر بخش هایش چطور به آن کار دارید ولی در آن بالا کاری ندارید.

برادر حسینیان: از ابتدا گفتیم که در آن ربط شامل نمی توانیم از خارج چیزی بیاوریم تا مثلاً زمان با مکان ارتباط پیدا کند و چیز چهارمی بشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه برای این سه تا، سه تعریف داشتید که با هم می خوانده اند این سه تعریف بر اساس یک تعریف فلسفی شامل بوده است که با هم سازگار بوده اند که بنظر من آن تعریف همان "عدم اتصال مطلق و عدم انفصال مطلق و اینکه ربط هست" می باشد که هویت جدیدی از تعریف می باشد. برادر حسینیان: از این مطلب ما گذر کردیم و گفتیم ما یک فرمول شامل و عام برای شناسائی می خواهیم. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه تدریج مکانی ترتیب مکانی را بر اساس همین ربط معنا کردید.

برادر حسینیان: فرمول شامل شناختمان دوئیت و ربط بود یا جهت زمان و مکان؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عبارت دیگر فرمول جهت زمان و مکان برخاسته از یک فرمولی بود که گفتید هیچگاه نه زمان را بریده از مکان دارید و نه مکان جدای از زمان. هر چند ایندو دوئیت هم دارند حال می گوئید چه تعریفی از زمان دارید می گویم تعریفی که سازگار با مکان است نه یک تعریف بریده از مکان. برادر سیف: یک مطلب را تبیینی سؤال می کنیم که وقتی که در جدول مکان هستیم و می گوئیم اثر زمان بصورت زمان نما می آید آیا منظورمان کیفیت تغییرات هر کدام از اجزاء ترکیبی است؟ مستقل از اینکه در جهت واقع باشند یا در جهت نباشد مثلاً اینکه سیر فرسودگی این چیست مورد نظر است؟ یا یک فرض دیگر مطرح است و آن این که آن نحوه از جدول مکان برای ما معرفی می کند که بنابراین که چه سیر فرسودگی

را لازم داریم باید چه ماده ای داشته باشیم یعنی آیا اثر جدول زمان در مکان این می شود که برای ما معین شود چه ترکیباتی با چه نحوه از تغییرات مطلوب ما هستند یا چیزی غیر از این؟

برادر معلمی: می گوئیم همیشه در جدول مکانی ترکیباتی را که معرفی می کنیم همیشگی و کلی است بین الحادی و اسلامی و رشد یافته و پیشرفته و عقب افتاده هیچ فرقی نیست این مطلب مطرح نیست که بگوئیم متناسب با چیزی که در آنجا گفتند یک عاملی قرار می دهیم که سرعت فرسودگی آن با تغییری فلان باشد، اگر این طور باشد باید آن جدول عوض شود وقتی که می گوئیم سرعت تغییرات جامعه مربوط به فرهنگ، اقتصاد، سیاست است می گوئیم این برای جامعه الحادی و اسلامی فرقی نمی کند یا در جامعه غیر رشد یافته و بسیار پیشرفته هم فرقی ندارد می گوئیم در هر جامعه ای عامل تغییر ساز اینها هستند البته اقتصاد الهی و غیر الهی با هم فرق می کنند ولی هر دو اقتصاد هستند و بعد هم که ما فرمول زمان را درست می کنیم از روی فرهنگ سیاست و اقتصاد است نه از روی الحادی و اسلامی آن.

برادر سیف: آنجائی که معین می کنید نسبت های بین فرهنگ و اقتصاد و سیاست چیست اینرا در کدام جدول معین می کنید (ج: در جدول مراحل) در جدول مراحل معین می کنید که بطور کلی نسبت تغییرات فرهنگ و اقتصاد چیست نه اینکه معین کنید تغییرات فرهنگ باید چگونه باشد یا مراحل تغییر فرهنگ چگونه باید باشد. مراحل تغییر اقتصاد چگونه باید باشد؟

برادر معلمی: تعیین مراحل بطور خاص نه، بصورت کلی معرفی می کنیم مثلاً می گوئیم هر گاه سه بار اقتصاد را عوض کنیم یک بار فرهنگ را عوض کنیم هر گاه سه بار فرهنگ را عوض کنیم یک بار سیاست را عوض کنیم و مبتنی بر این فرمول یک جدولی درست کنیم، اگر بعد بگوئیم این استفاده ها که باید عوض شود چه اقتصادی باید به چه اقتصادی تبدیل شود و ربط بین آن چیست این مسئله را باید با دو جدول دیگر معین کرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آنوقت وقتی که در همین سه بار عوض شدن اقتصاد بخواهیم مراحل را بطور جزئی تر بگوئیم باید یک چیزهایی اولویت و تقدم و تاءخر داشته باشد مثلاً بگوئیم باید اقتصاد خانواده را زودتر عوض کرد یا اقتصاد دولت را.

برادر معلمی: سر جایش صحبت می شود که اگر چیزهایی نسبت به هم تقدم و تاءخر داشته باشند آنها عامل زمان ساز هستند اگر معلوم شد تغییرات خانواده و جمع و دولت با هم تقدم و تاءخر دارد یعنی یکی زودتر از دیگری تغییر می یابد معلوم می شود که آنها باید عناصر زمان ساز بشوند حال اصل باشند یا فروعی از آن اصل باشند. عامل جهت ساز و عامل مکان ساز نباید با هم تقدم و تاءخر حرکتی داشته باشند و باید همراه هم عوض شوند. اگر چنین چیزی باشد باید در زمان سازها بیاید البته زمان سازها را هم باید در بخش خودش تقسیم کرد و اجزاء ریزترش را بدست آورد و اجزائی که بدست می آید اجزاء ترکیبی نیستس اجزاء تغییری است، یعنی اگر خانواده و جمع و دولت از اجزاء مکان ساز باشند یعنی زمان ساز نباشند هر قدر فرهنگ اقتصاد و سیاست را ریز کنیم به خانواده و جمع و دولت نمی رسیم و اسمشان هم در جدول مراحل نمی آید ولی یک عنوان در آنجا قرار دارد که خوب در این عناوین می شود مثلاً آنجا اقتصاد است از این اقتصاد اقتصاد خانواده و اقتصاد جمع و اقتصاد دولت مورد نظر است اگر کسی اقتصاد را خرد کرد و گفت مثلاً اقتصاد تولید و توزیع و مصرف است آنوقت اینها در آن سه تا ضرب می شود تولید خانواده و تولید جمع و تولید دولت و یا تولید دولت، توزیع دولت، مصرف دولت و الی آخر. یعنی زمان ساز را به موضوعات زمان سازی باید خرد کنیم، وقتی این کار را بکنیم جدول مراحل ما ریز می شود آنجا می گفتیم اقتصاد باید سه بار عوض شود تا فرهنگ بتواند عوض شود ولی حالا می گوئیم در درون خود اقتصاد و تقدم و تاءخرهایی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در خرد کردن حفظ موضوع می شود یا نه، مثلاً امور زمانی را باید خرد کرد و متناسب با آن امور ترکیبی را خرد کنیم و متناسب با آن امور جهتی؟

برادر معلمی: باید حفظ موضوع کرد چون ما غیر از این نه تا عاملی نداریم هر گاه بخواهیم یکی را خرد کنیم عکس آن در سه تای دیگر می افتد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: درست است اما بهتر اینست که در یک سطح اول جهت را خرد کنیم بعد زمان را خرد کنیم بعد مکان را. هر چند که اینها ترکیب می شوند بعد هم اگر خواستیم ضرب دقت را بالا ببریم، دوباره بیائیم یک بار دیگر جهت را خرد کنیم و زمان را خرد کنیم و بعد مکان را، اینطور بهتر نیست؟

برادر معلمی: وقتی می خواهید بگوئید هر کدام از جهت یا زمان و مکان خرد شود هیچ راهی ندارد جز اینکه این ۹ عامل خرد شود این ۹ عامل به محض اینکه خرد شوند در سه جدول با هم خرد می شوند مثلاً از زمان سازها را تقسیم کردیم مثلاً به جای اقتصاد گفتیم، تولید، توزیع، مصرف عکس این هم در جدول مراحل و هم در جدول وضعیت و هم در جدول جهت هر سه با هم واقع می شود، و از این به بعد نمی گوئیم اخلاق اقتصادی، بلکه می گوئیم اخلاق تولیدی، اخلاق توزیعی و اخلاق مصرفی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا این معنایش این نیست که اول موضوع زمانسازها را خرد کرده ایم. برادر معلمی: در اینجا این کار را کرده ایم، یک جای دیگر می گوئیم اگر دولت را تقسیم کردیم به مقننه و قضائیه و مجریه، عکسش در جدول مراحل و وضعیت و جهت می افتد در اینجا عامل مکان سازی را خرد کردیم و در مثال قبل عامل زمان سازی را.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه انعکاس خرد شدن یک قسمت باید در قسمت های دیگر باشد این قبول، والا ترکیب نخواهد بود، یک وقت هست در موضوع زمان سه تا موضوع زمانی به ۹ تا تقسیم شود یک درجه در سه جدول ریز می شود ولیکن این کار درستی نیست، بلکه سه جدول را باید سه سقف یا سه درجه ریز کنیم.

برادر معلمی: اینرا یک بار بحث کرده ایم دیدیم اینطور نیست حال اینرا در بحث ریز کردن به آن می رسم یعنی در ریز کردن اشکالی ندارد که یک جائی را ریز کنیم یک جائی را نتوانیم فعلاً ریز کنیم ولی اینکه هر

جائی را ریز کنیم همزمان با هم هر سه جدول با هم ریز می شوند تمام است ولی اینکه در جدول مکان اگر جهت ساز را ریز کردیم باید حتماً مکان ساز را هم ریز کنیم و یا تا یک ضرب شود می گوئیم نه اشکالی ندارد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته